



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مَجْتَهَدِ كَهْلَوَرَن

نگاهی به احوال و افکار
جانشینان آیت الله
دکتر سید مرتضی
مستجاب الدعواتی (مستجاب)
در آینه خاطرات، اسناد،
سکانتیفات و تصاویر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجتهدی پهلوان (خاطرات آیت الله دکتر سید مرتضی مستجاب الدعواتی)

نویسنده:

سید مرتضی مستجاب الدعواتی

ناشر چاپی:

سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	مجتهدی پهلوان (خاطرات آیت الله دکتر سید مرتضی مستجاب الدعواتی)
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۳۱	پیش گفتار
۳۵	فصل اول: زندگی نامه
۳۵	اشاره
۳۷	زندگی نامه
۸۰	شرح حال دل سوخته (زندگی نامه خود نوشت من)
۸۵	سفر به کربلا
۸۷	نامه های من به پدرم در ایام تحصیل در نجف اشرف
۹۹	نامه های پدرم به من
۱۰۵	برخی معاصرین نجف اشرف
۱۰۹	آشنایی با آیت الله کاشانی
۱۲۱	اجازه اجتهاد
۱۲۵	شهید نواب صفوی
۱۵۷	هنوز باد به پرچم اجداد ما می وزد
۱۵۹	یادی از شهید خلیل طهماسبی
۱۶۰	آشنایی با شمس قنات آبادی
۱۷۳	مراجعت به اصفهان
۱۷۸	ماجرای ملی شدن صنعت نفت
۱۷۹	میتینگ نان
۱۹۵	نامه ها و تصاویر از آیت الله مستجابی

۲۱۲	دارالایتام هند
۲۴۴	کرامات عمه ام حضرت معصومه علیها السلام
۲۴۶	در عرصه ورزش
۲۸۶	فصل دوم: مراجع عظام، علمای اعلام و دانشمندان معاصر از نگاه آیت الله مستجابی
۲۸۶	شرح احوال آیت الله خادمی در بیان آیت الله سید مرتضی مستجابی
۲۹۸	حضرت آیت الله العظمی خویی رحمه الله
۳۰۲	آیت الله حاج سید محمود شاهرودی رحمه الله
۳۰۵	آیت الله العظمی آقا سید عبدالهادی شیرازی
۳۱۶	آیت الله العظمی آقا سید جمال گلپایگانی
۳۱۸	آیت الله حاج سید مصطفی مصطفوی خمینی
۳۳۹	آیت الله میر سید حسن مدرس
۳۴۵	آیت الله حاج شیخ حسن صافی (ریاست وقت حوزه علمیه اصفهان)
۳۴۷	آیت الله سید محمد علی صادقی (ریاست وقت حوزه علمیه اصفهان)
۳۵۵	آیت الله سید ابوالحسن مرتضوی کرونندی رحمه الله
۳۵۷	آقای شیخ محمد رضا حسام الواعظین
۳۶۱	حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ ابوالفضل معزی
۳۶۳	استاد خلیقی پور
۳۶۵	آیت الله شهید سید محمد باقر صدر
۳۹۴	امام موسی صدر
۴۴۳	فصل سوم: نامه ها و مکاتبات خانواده امام موسی صدر و سایر علما و بزرگان خاندان صدر با آیت الله مستجابی
۴۴۳	اشاره
۴۴۴	جواب نامه ی بانو ریاب صدر خواهر امام موسی صدر
۴۴۶	نامه دختر امام موسی صدر به اینجانب
۴۴۸	نامه سید صدر فرزند امام موسی به اینجانب (که در کودکی نوشته است)
۴۴۹	نامه های حجت الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی صدرعاملی
۴۵۵	نامه حاج سید مهدی صدر عاملی به اینجانب

- ۴۶۲ مکاتبات من با مرحوم دکتر صادق طباطبایی و همسرش حاجیه خانم دکتر فاطمه صدر عاملی
- ۴۷۰ تصاویری از دکتر سید صادق طباطبایی
- ۴۸۷ نامه دکتر علی خادمی از آلمان
- ۴۹۶ نامه های برادرم مهندس سید جلیل مستجابی
- ۵۰۰ نامه علیا اشرف به مادر بزرگم حدود یک صد سال پیش
- ۵۰۱ نامه نوه عزیزم آقای سید محمدمهدی مستجاب الدعواتی
- ۵۰۴ نامه ی نوه ی خواهرم بانو زیلا خانم
- ۵۱۷ نامه های آقای دکتر حسین اذانی
- ۵۲۳ نامه های دکتر صادق قطب زاده به اینجانب
- ۵۳۰ نامه آقای دکتر سیدمحمدرضا خادمی از آمریکا
- ۵۳۲ نامه های عموزاده ام دکتر سیدمحمدعلی صدرعاملی
- ۵۳۶ فصل چهارم: نامه های علماء، مراجع وعاظ ، دانشمندان، سیاستمداران، نویسندگان و سایر اقشار مردم به آیت الله مستجابی
- ۵۳۶ اشاره
- ۵۳۷ نامه های حضرت آیت الله العظمی آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی
- ۵۴۶ نامه آیت الله حاج سید عبدالعزیز طباطبائی (محقق طباطبائی)
- ۵۵۱ مکاتبات من با حضرت آیت الله میرزا سید حسن چهار سوقی
- ۵۵۵ نامه های آیت الله سید محمد علی روضاتی
- ۵۶۲ نامه مرحوم آیت الله العظمی میر سید علی علامه فانی رحمه الله
- ۵۷۸ نامه حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمود رجایی
- ۵۸۳ نامه حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمدباقر مهری
- ۵۸۴ نامه دکتر سید مجتبی مدرسی
- ۵۸۶ نامه ی دانشمند خطیب حجه الاسلام جلال الدین رائی
- ۵۸۹ نامه آقای سید رضا روشن
- ۵۹۳ نامه های حجت الاسلام و المسلمین دکتر حاج سید محمود سده ای
- ۶۰۰ نامه های آیت الله شیخ محیی الدین مامقانی
- ۶۱۴ نامه شهید آیت الله حاج سید ابوالحسن شمس آبادی

- ۶۳۰ نامه آیت الله حاج سید مهدی مرعشی
- ۶۴۰ نامه های آیت الله سید مصطفی برقعی
- ۶۵۰ نامه های آیت الله حاج سید محمدباقر طباطبایی بروجردی
- ۶۵۹ نامه حجه الاسلام حاج سید احمد خمینی
- ۶۷۵ نامه های آیت الله دکتر محمد ابراهیم مناهجی
- ۶۸۵ نامه از حجه الاسلام شیخ حسین مهاجر
- ۶۸۶ نامه حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ ابوالقاسم انصاری
- ۶۹۴ نامه ای از حکیم متاله آیت الله سید جلال الدین آشتیانی به اینجانب
- ۷۱۳ نامه ای از دکتر محمد کتابی
- ۷۱۴ نامه ای از استاد حاج سید جواد طباطبایی
- ۷۲۳ نامه ای از حجه الاسلام دکتر سید کمال موسوی
- ۷۲۹ نامه هایی از خانم زهرا تصاعدیان (همشیره زاده)
- ۷۳۳ نامه ای از حجه الاسلام حاج سید ابوالقاسم مجتهدزاده
- ۷۳۷ نامه ای از آقای سید محمد دیباجی
- ۷۵۰ نامه هایی از آقای کاکاپور
- ۷۶۲ نامه ای از خطیب توانا حجه الاسلام دکتر مناقبی
- ۷۶۳ نامه های حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ مهدی هسته ای
- ۷۷۶ نامه هایی از دکتر محمد علی فانیان به اینجانب
- ۸۱۶ فصل پنجم: مستجایی ادیبی در عرصه شعر و ادبیات
- ۸۱۶ اشاره
- ۸۲۰ یادای از دکتر محمد شفیعی
- ۸۲۲ اصل خط آیت الله العظمی علامه فانی
- ۸۲۳ پیمان عشق
- ۸۲۵ مستجایی نامه
- ۸۳۲ مرد مردان
- ۸۳۳ کسوت ورزشکاران

- ۸۳۴ فرزانه والا
- ۸۳۵ یاور طاها
- ۸۳۷ تندیس اخلاق
- ۸۴۰ یاقوت مذاب
- ۸۴۲ خورشید جهان آرا
- ۸۴۳ نور آفتاب
- ۸۴۴ حاتم زمان
- ۸۴۶ ارباب عشق
- ۸۵۱ حاج شیخ حسین انصاریان
- ۸۵۲ دکتر عبدالسارالحسینی
- ۸۵۴ فصل ششم: آیت الله مستجابی در آیینه تصاویر
- ۸۵۴ اشاره
- ۸۵۵ ، سید محمد گرگانی ، علامی، شهرستانی ، مستجابی ، لنگرانی
- ۸۵۶ دکتر سید محمود کاشانی (فرزند آیت الله کاشانی) و اینجانب
- ۸۵۷ آیت الله حاج علینقی تهرانی و مستجابی
- ۸۵۷ امام موسی صدر ، دکتر صادق طباطبایی
- ۸۶۰ حاج سیدعلی خلدی نسب و حاج سید مرتضی مستجابی
- ۸۶۱ دکتر علی اکبر صادقی ، دکتر صادق طباطبایی ، ناشناس
- ۸۶۸ آقایان: سید محمد خادمی، سید ابوالفضل صفوی ریزی، جلال تاج اصفهانی، شریعت خادمی
- ۸۷۲ آقایان سید مرتضی مستجابی و حاج شیخ مهدی شریعتی نصرآبادی
- ۸۷۳ دکتر سید مجتبی مستجاب الدعواتی در اطاق کار
- ۸۷۴ حضرات آیات: مستجابی و نمازی
- ۸۷۶ سید مرتضی مستجابی و شیخ عبدالامیرقبیلان جانشین امام موسی صدر در منزل اینجانب در اصفهان
- ۸۷۸ حضرات آیات سید کاظم اخوان مرعشی ، سید مرتضی مستجابی ، میرسید حسن مدرس
- ۸۸۰ حضرات آیات میر سید حسن مدرس ، سید مرتضی مستجابی ، میرسید علی علامه فانی
- ۸۸۲ شهید آیت الله سید محمد صدر و اینجانب

- ۸۸۲ آقای سید علی طباطبایی و آیت الله سید عبدالعزیز طباطبایی و اینجانب
- ۸۸۳ مهندس حاج آقا مرتضی صدر ، اینجانب ، امام موسی صدر و دکتر صادق طباطبایی
- ۸۸۵ جمعی از علما ، دانشمندان و وعاظ در منزل اینجانب
- ۸۸۵ آیت الله علامه میرسید حسن مدرس و آیت الله مستجابی
- ۸۸۸ وعاظ محترم اصفهان که در میان آنان آیت الله مستجابی دیده می شود.
- ۸۹۱ آیت الله حاج شیخ هادی نجفی در مراسم رونمایی از کتاب یاران موافق
- ۸۹۷ آقایان مستجابی ، دکتر صادقی، منوچهر خاقانی، سید آقایی
- ۸۹۹ جمعی از علمای خمینی شهر
- ۸۹۹ دیدار جوانان بسیجی از آیت الله مستجابی
- ۹۰۳ جناب آقای دکتر اسعد علی در حال هدیه کتاب خود و نیز تحویل مدرک دکترای به اینجانب
- ۹۰۵ آقایان مسعود رضایی، آقا منیرالدین صدرعاملی، اینجانب
- ۹۰۵ اینجانب و آیت الله دکتر سید مصطفی محقق داماد
- ۹۰۷ علمای بیروت در دیدار از آیت الله مستجابی
- ۹۰۷ علمای شامات و سوریه
- ۹۰۸ حجج اسلام سید محمدرضا جلالی، سید محمد طباطبایی و عبدالستار بغدادی
- ۹۰۹ حاج آقا جواد ربانی، اینجانب، حاج آقا رحمت الله رضایی
- ۹۱۱ علمای قم با حضور آیت الله حاج سید جلال الدین فقیه ایمانی
- ۹۱۵ آیت الله العظمی علامه سید علی فانی طاب نزه
- ۹۱۷ خاندان مرحوم شیخ اسدالله ربانی طالب ثراه
- ۹۱۸ حضرات آیات: کاشانی و حاج سید محمدتقی خوانساری و یکی از آقازاده ها
- ۹۱۹ آقایان حاج شیخ محسن کافی و مستجابی
- ۹۲۰ حضرات آیات حاج سید مهدی امامی و مستجابی
- ۹۳۱ آیت الله مستجابی و دکتر سید محسن قائم فرد
- ۹۳۵ حضرات آیات امامی کاشانی و مستجابی
- ۹۴۰ درباره مرکز

مجتهدی پهلوان (خاطرات آیت الله دکتر سید مرتضی مستجاب الدعواتی)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مستجابی، سید مرتضی، ۱۳۰۲ -

عنوان و نام پدیدآور: مجتهدی پهلوان [کتاب]: خاطرات آیت الله دکتر سیدمرتضی مستجاب الدعواتی (مشهور به مستجابی) / [سیدمرتضی مستجاب الدعواتی].

مشخصات نشر: اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۸۴۰ ص. مصور، عکس، نمونه.

شابک: ۹۷۸۶۰۰۱۳۲۳۶۸۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: مستجابی، سید مرتضی، ۱۳۰۲ -

موضوع: مجتهدان و علما -- ایران -- سرگذشتنامه

موضوع: Ulama -- Iran -- Biography¹

شناسه افزوده: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان

رده بندی کنگره: BP۵۵/۳/ ۳۴۴۸م/ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۳۷۴۳۲

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

مجتهدی پهلوان

نگاهی به احوال و افکار آیت الله دکتر سید مرتضی مستجاب الدعواتی

(مشهور به مستجابی)

در آئینه خاطرات، اسناد، مکاتبات و تصاویر

ص: ۲

فهرست مطالب

فصل اول ۱۱

زندگینامه شرح حال دلسوخته (زندگینامه خودنوشت من ۵۰

سفر به کربلا ۵۵

نامه های من به پدرم ... ۵۷

نامه های پدرم به من ۶۹

برخی معاصرین نجف اشرف ۷۵

آشنایی با آیت الله کاشانی .. ۷۷

اجازه اجتهاد ۸۹

شهید نواب صفوی ۹۳

شهید خلیل طهماسبی ۱۲۴

شمس قنات آبادی ۱۲۵

مراجعت به اصفهان ۱۳۷

ماجرای ملی شدن صنعت نفت ۱۴۲

نامه ها و تصاویری از آیت الله مستجابی ۱۵۶

کرامات عمه ام حضرت معصومه (علیها السلام) ۲۰۳

در عرصه ورزش ۲۰۵

فصل دوم ۲۴۲

مراجع عظام علمای اعلام و دانشمندان معاصر از نگاه آیت الله مستجابی

شرح احوال آیت الله خادمی ۲۴۲

شرح احوال آیت الله العظمی خویی ۲۵۴

شرح احوال آیت الله شاهرودی ۲۵۸

شرح احوال آیت الله شیرازی ۲۶۱

شرح احوال آیت اللہ سید جمال گلپایگانی ۲۷۲

ص: ۳

شرح احوال آیت الله سید مصطفی خمینی..... ۲۷۴

شرح احوال آیت الله آقا میر سید حسن مدرس ۲۹۵

شرح احوال آیت الله شیخ حسن صافی ۳۰۱

شرح احوال آیت الله سید محمدعلی صادقی ۳۰۳

شرح احوال آیت الله سید ابوالحسن مرتضوی ۳۱۱

شرح احوال حجه الاسلام شیخ محمدرضا حسام الواعظین ۳۱۳

شرح احوال حجه الاسلام شیخ ابوالفضل معزی ۳۱۷

شرح احوال استاد خلیقی پور ۳۱۹

شرح احوال آیت الله شهید محمدباقر صدر ۳۲۱

شرح احوال امام موسی صدر ۳۵۰

فصل سوم: ۳۹۹

نامه ها و مکاتبات خانواده امام موسی صدر و سایر علما و بزرگان خاندان صدر با آیت الله مستجابی

فصل چهارم ۴۸۴

نامه های علما، مراجع، وعاظ، دانشمندان، سیاستمداران، نویسندگان و سایر اقشار مردم به آیت الله مستجابی

فصل پنجم: ۷۵۶

مستجابی ادیبی در عرصه شعر و ادبیات

فصل ششم: ۷۸۴

آیت الله مستجابی در آینه تصاویر

ص: ۴

الحمد لله بجميع محامده کلها علی جمیع نعمه کلها و صلی الله علی محمد عبده و رسوله و علی ابن عمه و وصیه و حافظ سره و مبلغ رسالاته یعسوب الدین و قائد الفرالمحجلین امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و حبیبته سیده النساء العالمین و علی اولاده المعصومین المکرمین سپاس بیکران پروردگار جهانیان و خداوند عالم و قادر را که بنده خاطی خود را قریب یک قرن به انواع نعمتها متنعم نمود و با عنایات ویژه خویش او را که ذره ای ناچیز بوده و هست، به خوشه چینی و سرافرازی در ورزش جسم و جان در ذکر خانه زورخانه مفتخر فرموده و او را که قدرت دفع و رفع کمترین خطر از خویش را نداشت و ندارد، در مصاف با جنود جهل و نادانی و لشگریان ناتوانی و نامردمی به قدر ظرف وجودی اش پیروز ساخت؛ در حالی که قدرت و توان کمترین سپاسگزاری از این همه عنایت و نعمت او را نداشته و ندارد و همواره خود را در مقابل دریا دریا عنایت و لطف او شرمسار و ناتوان می بیند. «فلم ارا مولا کریمه أصبر علی عبد لئیم منک علی یا رب»، خداوند کریمی که طعم شیرین عنایت خاص خویش را لحظه به لحظه در تمامی طول عمر در سراسر ارکان وجود و در مسیر آفاقی و انفسی به این بنده چشاند است، امشب نیز در شهر الله الاعظم و در ضیافت الهی و در شب میلاد مسعود و باکرامت سبط اکبر و کریم اهل البیت علیهم السلام حضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوه و السلام، بر خوان گسترده دیگری از کرامتها و عنایات خویش نشانند و در این روزهای تنهایی و ناتوانی، به دیدار جمعی فرزندان راستین این مرز و بوم، ارادتمندان بی شائبه شاه مردان و علاقمندان دانش و ورزش در محل چهلستون اصفهان، که خود نمادی و نمودی از چندین قرن گردش روزگار و پیچ و خم دوران و پستی و بلندی ایام است، نائل ساخت. همچنانکه سپاس از نعمتهای عظمای او از توان خارج و تنها اظهار عجز از شکرگزاری آن، بالاترین مرتبه شکر است، سپاس و تشکر از یکایک بزرگوارانی که سبب تجلی این نعمت در این شب مبارک گردیده و موجبات برگزاری این مراسم را فراهم آورده اند، نیز امکانپذیر نبوده و نخواهد بود.

تنها از باب انجام وظیفه مراتب قدردانی و سپاس خود را به محضر تمامی ارباب دانش و

ورزش که به منظور تکریم مقام علم و ذکر خانه، با اقدامات شبانه روزی خود مقدمات برگزاری این مراسم را فراهم آورده و یا با حضور خود زحمت برگزارکنندگان را ارج نهادند، ابراز می دارم و از خداوند قادر و کریم و ارواح اجداد طاهرین، سربلندی و سرافرازی آنان در تمامی مراحل زندگی و اکمال تواناییهای علمی و جسمی و مادی و معنوی را مسألت می نمایم.

گر بماندیم باز بردوزیم***جامهای کز فراق چاک شده

ور نماندیم عذر ما بپذیر***ای بسا آرزو که خاک شده

همچنین بر خود فرض می دانم از:

- ریاست معظم حوزه قویم علمیه اصفهان

- استاندار محترم

- جناب آقای دکتر مهدی جمالی نژاد شهردار محترم و بزرگوار که جدیت و پشتکار همراه با صفای باطن و صداقت کم نظیر ایشان اینجانب در برگزاری این مراسم تسلیم نموده، قدردانی نمایم. همچنین از حضور همراهان آیت الله آقای حاج آقا جواد شهرستانی که در روزهای گرم با زبان روزه افتخار داده اند زبان اعتذار ندارم و همه مردم شهر از این حرکت مردمی معظم له تشکر دارند.

سید مرتضی مستجاب الدعواتی

معروف به مستجابی

۱۳۹۶

ص: ۶

بسم الله الرحمن الرحيم

از جناب آقای چاپ کننده کتاب استدعا دارم متن این نوشته را در هر کجای کتاب بخواهید بچاپ برسانید و الا کتاب را چاپ نکنید.

خداوندا تو میدانی مکنونات قلبی خود را آگاهانه نوشته ام، نخواستم با خوانندگان تعارف کنم خدا کند خوانندگان محترم همین معنی برداشت کنند.

تبصره

هر کسی از ظن خود شد یار من***از درون من نبرد اسرار من

مراجع عظام و همچنین آقایان در این کتاب تذکراتی داده و جملاتی مرقوم داشته اند که مرا در خور آنها نیست آنچه از خود می دانم من نه مجتهدم، نه پهلوانم، نه عارفم، نه خطاط و نه شاعر.

هیچ اگر سایه پذیرد من آنم سایه هیچ***که نه از هیچ نشان است و نه از سایه هیچ

مدارکی که از علمای اعلام ارائه شده نظر آقایان بوده که به حقیر اهداء شده ولی در حال نسبتا آرامی که اینک داده خواستم همه عزیزان را آگاه کنم که آنچه مرتضی از خود میدانند همان چند کلمه است که در بالا نوشته ام و به عرض آقایان و بانوان رساندم ضمنا از همه مراجع عظام و دانشمندان و سایر بزرگان که در حق این حقیر حسن ظن فرموده اند عذر خواهی می کنم و همگی را به خدای بزرگ می سپارم.

ندارم دردی اما آنچه نامم خسته از هستی***که گر دست اجل موئی ز من خواهد سرافشانم

از ذره کمتر

سید مرتضی مستجاب الدعواتی

معروف به مستجابی

۱۳۹۷/۴/۳

ص: ۷

در آسمان پرستاره شهر گنبد‌های فیروزه‌ای، دانش و بینش توأم با بصیرت و آگاهی، آنچنان بزرگ مردی از تبار اسلام، علم، هنر و ورزش را کرده که روح یقین بر وی فروغ افکنده و چراغ راه جویندگان طریق الی الله گردیده است.

مجتهد عالیقدر حضرت آیت الله سید مرتضی مستجاب الدعواتی مدظله العالی، از مجاهدان و مفاخر دود چراغ و خون دل و خاک گود خورده این سرزمین، آنچنان در فصول زندگی با مراقبه و تهذیب نفس از پرده پندار گذر کرده که با وجود حضور در این دنیای خاکی، روح ایشان در مقام اعلی قرار دارد.

حال که بهار قرآن و طبیعت قرین شده و بلبلان، نغمه سبحان الله سر داده اند، به شما همشهریان عزیز مژده می دهیم که همزمان با برگزاری آیین نکوداشت معظم له یادنامه ارزشمند شرح احوال و افکار ایشان نیز که در واقع سیری در تاریخ یکصد سال اخیر ایران و نقش سرنوشت ساز آیت الله مستجابی در تحولات آن است، رونمایی خواهد شد. در این یادنامه، افزون بر حالات شخصی و تحصیلات و اخذ درجه اجتهاد، با جایگاه والای ایشان در وقایع سیاسی و اجتماعی سده اخیر ایران و نیز منزلت آن حضرت نزد مراجع و فقها و مفاخر عالم تشیع و دیدگاه بزرگان معاصر درباره ایشان آشنا خواهید شد. این مجموعه همچنین، حاوی سایر ابعاد زندگانی ایشان از جمله جنبه های ورزشی و پهلوانی، روحیه شعری و ادبی، اسناد ممتاز، تصاویر ارزشمند و مکاتبات و مراسلات بسیاری است که اکثر آنها برای نخستین بار منتشر می شود و گویا بسیاری از زوایای پنهان و آشکار تاریخ معاصر این مرز و بوم به شمار می رود.

در اینجا بر خود لازم میبینم از تمامی دوستان و ارادتمندان آیت الله مستجابی که در تهیه و تنظیم این مجموعه تلاش نموده اند، بویژه از آقای دکتر علی کرباسی زاده اصفهانی، تشکر و سپاسگزاری کنم.

از خداوند منان، سلامتی و عزت و شوکت آیت الله مستجابی را مسألت نموده و امیدوارم بتوانیم قدردان زحمات و خدمات وصف ناشدنی حضرتش بوده و راه و رسم و کردارش را سرلوحه اعمال و رفتار خود قرار دهیم.

مهدی جمالی نژاد

شهردار اصفهان

خرداد ۱۳۹۶

ص: ۹

یکی از نعمات شهر و دیار اصفهان، مزین بودن به نام و فخر بزرگانی است که در عرصه های علم و دین، معرفت و آگاهی، دانش و پرهیزکاری جامه اخلاص و کمال به تن کرده و زندگانی دنیوی را به گوهر تابناک وجود، آراسته اند.

این مرقومه، یادنامه ای است بر شرح حال مجتهد عالیقدر حضرت آیت ا... سید مرتضی مستجاب الدعواتی، مردی که با جایگاه والای خود در وقایع سیاسی و اجتماعی سده اخیر، کسب اعتماد و جلال در نزد مراجع، فقها و بزرگان عالم تشیع و همچنین آراستن به گوهر تحصیل و اجتهاد، شعر و ادب و ورزش پهلوانی، به الگویی همه جانبه تبدیل شده تا فانوس راه آیندگان باشد.

بازتاب اندیشه نیک این مجتهد عالیقدر و پرتو زندگی درخشان او در این مجلد به نقش آمده است تا رشته تحریر روزگار و شرح حال او، ما را به ریسمان بزرگ معنوی ساری و جاری در زندگی انسانی شبیه خود، نه موجودی ماورایی و دور دست، متصل کند.

خداوند بزرگ، حافظ صحت و سلامت این بزرگ مرد و تمامی کسانی باشد که در این راه کوشش کرده و یادگار معنوی ایشان را به یادگار گذاشته و به تحریر در آورده اند.

دکتر قدرت الله نوروزی

شهردار اصفهان

۱۳۹۷

ص: ۱۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قال امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیہ السلام: من قرعاً فقد قرع ربّه.

اکنون کہ بہ توضیح الہی در این آئین گرامی و در سبب میلاد عجبستہ سبط پیامبر اکرم حضرت امام خمینی
علیہ آلاف التحية والثناء از مقام یکی از فرزندان رسول خدا و شخصیتی برجستہ عالم جلیل
بعین آیت آقا حاج سید مرتضیٰ مستجاب الدعوات دست برآورد، یکیم و توقیر می گردد، ضمن اظهار
تشکر از پدید آمدن گان قوم این آئین و شاکر کت کنندگان عزیز در این محفل، صدر سخن را بہ
کلام بلند امیر بیان، علیہ فخر صلوات آید، زینت می بخشیم کہ ہر آنکہ عالم را تکوین نماید، بگمان
پروردگار ادا و احست نماید است. از این رو، برپا این گونه محافل عجبستہ، در حکم تعظیم و پاس
از خداوند سبحان حجت عظمتہ خواندیم، چو آنکہ ہر تکوین و سپاسا بہ ذات ذوالجلال ادا باز
می گفتم کہ عہد ما در گذشتگان و آیندگان و عہد عالمیان در برابراد عظیم و کثرت از هیچ
دیگر و حجت شخصیتی کہ در این گرامی، از سر شاہرستہ داران و ارادتمندان بہ خاندان
ہر بیت عصمت و طہارت علیہم السلام، مورد تحلی و احترام واقع شد اند، در همین است کہ با عہد
کہ در طی نہ دہہ از زندگی مبارک پروراز و شیب خود درین آثار گوناگون اجتماع، بہ لطف
اللہ دانستہ و دارند، و بفرخدا در آستان بکران پروردگار بے ہمتا، بندہ ارحم الراحمین محتاج بہ
فخر عظیم الہی شایانہ و کفی بہ فرخا.

معظم بہ مصداق خیر خلف الخیر تلف یکی از تربیت یافتگان و بازماندگان رودمانی
عزیز و مہر در عالم اسلام هستند، خاندان کم نظیر کہ صیت و آوازہ و نوریت بیگونی
علم و عملی و معنوی و جسد آمان، سابقہ ارکمن و ہستیہ از چند صد سالہ دارد و بزرگانہ در
این رودمان علم و عرف، پرور یافتہ اند کہ ہر یک، مدق تأییرات بزرگ در عہد
متقدسہ علیہ از جملہ صالح نامتفہ عرف و از آنجا تا مسند متعدد و قائم و صفحہ و
بلاد کسہم و نیز مائتہ افتخار و تمراز این عہد بزرگ سبب بچند.

را شخصیت جلیلی که شا در این محفل گرامی، تکرم ایشان را در حقیقت غنیمت آید، علاوه بر این
 شرف است کم نظیر نبی، منعم سحرآمیز و آئینه از شرافت کبر حسی والدیه برخوردارند.
 روح صفا و وفا و مردانگی و جوانمردی این عالم جلیل، سالیان در ازل است که پیر شده است
 مهبت سخا و مروت و حسان و قوت ایشان در افواه خاصر و عام، افسانه است و
 همچنان از این روحیات تحسین برانگیز جناب ایشان، بزرگی یاری نمایند.
 سابع حضور ممتدشان در حوزه علمیه نجف اشرف، اصفهان و تهران، در کنار این
 روحیات بلند، مایه حرمت و پدید آمدن جایگاهی خاصر هم در نزد مراجع عظام و علماء علیهم
 و نحوهم سوزناک علیهم و هم در نزد عموم طبقات مختلف مردم در طریقه ندرت اخیر بوده و این
 نیز از فضل و عنایت خداوند است که ایشان در میان خاصر و عام، محبوب و در مقام کرامت
 همراست موقلم با شخصیت بزرگی همچون مرحوم آیه الله قرطاج سید ابوالقاسم لمانی در قدر سوره در حدیث
 سیت و مبارزه با طاغوت و تذکر برار حکیم از شمار دینی و مهبت حقوق ملی مردم که در
 دیگر از ابعاد کفایتی ایشان است و بی شک تجارب ایشان در این عرصه که آئینه بار
 مروت و قوت و همراه با نقد و تحلیل مضامین است، بار همه فعالان در عرصه خطیر است،
 هلاک و عبرت آموز است.
 و بالاخره محفل انس و سخن گرم ایشان، چون از دل برمی آید، بر دل می نشیند و در
 قلبه و خاطره. خاتمت این مقال، چون صدر آن، به کلام بلند و دلنشین آید.
 علیه الصلوٰه و السلام، آراسته گردید و این نیز از فضل خداوند است.
 دوام مهبت و طول عمر با برکت و استمرار نشاط روحی این عالم بزرگوار را از
 حضرت موقلم، مصلحت کرده و از همه سلاخیزان و نیز مستعدان بزرگوار این آئین
 صمیمانه، تقدیر و تشکر نمایم. والسلام علیکم و علی آئینکم و علی حاکماتکم
 ۱۴ رمضان المبارک ۱۴۳۸ / ۱۹ خرداد ۱۳۹۶ / ۱۳۹۶



بسم الله الرحمن الرحيم

عرض سلام دارم خدمت همه عزیزان. حیفم آمد در این شب بزرگ عرض سلامی خدمت جمع نداشته باشم و تبریک نگویم. عرض تبریک دارم به مناسبت میلاد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و امیدوارم خداوند متعال عیدی فردای ما را نابودی دشمنان اسلام و آمریکا و همیمانانش قرار دهد.

تشکر می کنم از شهردار محترم و شهرداری محترم اصفهان که این جلسه را ترتیب دادند برای یک انسان عالم، دانشمند و شخصیتی که در طول ۷۵ سال به عالم اسلام خدمت کردند من تشکر می کنم و همه عزیزانی که شرکت کردند. البته وقتی که شهردار دعوت کردند عرض کردم که وقت، وقت خوبی نیست. وقتی است که حوزه تعطیل است و خوب بود که در وقتی باشد که بتوانند طلاب و آقایان و مبلغینی که الان در شهرهای مختلف مشغول تبلیغ اند در این جلسه شرکت بکنند اما به هر حال تصمیم گرفته شده بود ان شاء الله که مبارک باشد و تشکر می کنم از همه عزیزانی که حضور پیدا کردند. جناب آقای آیت الله مستجابی تا کسی با ایشان نزدیک نشود نمی تواند واقعا وصفشون و خصوصیاتشون را بگوید و کسی هم که نزدیک شود باز اوصاف ایشان همان «لا یدرک و لا یوصف» هست. خوب میشود درک کرد آن باطن زیبای ایشان را، ولی توصیفش کمی مشکل است و زمان می برد و باید عرض کنم بعد از آن نامه و اطلاعیه یا بگویم بیانیه آیت الله العظمی مظاهری و سخنان آیت الله هادی نجفی دیگر جای صحبت و وقت صحبت من نبود. بیانات آیت الله نجفی که بسیار جالب و خوب تشریح کردند خاندان مرحوم صدر را و خاندان آیت الله مستجابی را که آقایان صدر هستند که افتخار برای کشور، افتخار برای اسلام و افتخار برای جامعه روحانیت همواره بودند و هنوز هم هستند، مردشون و زندشون باعث افتخار برای همه ماها هست. نکته ای که فقط من می خواهم عرض بکنم این بساطی که پهن کردند بساط خوبی است اما چه ربطی به آیت الله مستجابی دارد؟ و چرا ایشان مجتهد پهلوان؟

یک سخنی را برای پهلوانی ایشان آقای نجفی بیان کردند که درست هم هست که ایشان روحیه پهلوانی، قهرمانی و گذشت و ایثار در وجود ایشان در طول عمرشون بوده. از جان خودشون برای اسلام گذشتند، از مالشون برای اسلام گذشتند، که میدانید کنار منزلشان در چند سال قبل با همت خودشان شخصاً درمانگاهی درست کردند و منزلشون هم وقف این درمانگاه کردند. خوب این کمال پهلوانی است، پهلوانی که ما ایرانی ها می گوئیم یعنی همین از خود گذشتگی و مردانگی و اما خوب آن معنا با این معنا که الان اینجا بساط ورزش را ایجاد کردند نمی خواند. علت این است که حضرت آیت الله مستجابی این پهلوانی را هم داشته، یعنی یک آدم قهرمان ورزشی هم بودند و برای همین هم بدنشون سالم و سالمتر از ما هست، و من تشویق می کنم همه را که بلاخره این پهلوانی را هم باید داشته باشیم، بله ایشان وقتی که شنا می کردند، نه آن شنایی که توی آب، حالا آن هم بوده اما در این شنا کمتر کسی حریف

ایشون می شدند و خیلی ها تو کار می ماندند موقعی که ایشان شنا می کردند، همه متوقف می شدند و ایشان انجام میدادند.

شاید پهلوانی که گفتن به این معنا گفتند مجتهدی پهلوان ولی من می خواهم بگویم نه آن پهلوانی معنوی را هم ایشان دارند، آن پهلوانی را که پیامبر اعظم اسلام ملاحظه کردند جمعی دور یک کسی جمع شدند. حضرت فرمودند چیه؟ گفتند قهرمانی آمده که یک وزنه ای را بر میدارد که هیچ کس نمی تواند در جزیره العرب چنین وزنه ای را بردارد. پیامبر اسلام فرمودند می خواهید بگویم قهرمان کیه. گفتند قهرمان کیه؟ فرمودند:

قهرمان «من غلب علی هوا». قهرمان کسی است که بر هوای نفسش پیروز باشد، پهلوان آن کسی است که بر هوای نفسش مسلط باشد. حضرت آیت الله مستجابی هم آن پهلوانی را دارند که پیامبر اسلام فرمودند و هم این پهلوانی جسمی را الحمد لله دارند و داشتند و امیدواریم همچنان سالم باشند و نور بدهند به عالم اسلام همینطور که در زمان مرحوم نواب صفوی رضوان الله تعالی علیه، مرحوم آیت الله کاشانی رضوان الله تعالی علیه. و الان هم ذوق شعری بسیار زیبا دارند و نمی شود وصف آیت الله مستجابی را در ده دقیقه گفت.

یک کتاب شعری دارند که البته شاید بعضی از شعرها هم از خودشون باشد که جمع آوری کردند که در آنجا آدم ذوق این انسان را و استعداد این انسان والا را می تواند خوب احساس کند.

من مزاحم کار قهرمانان نشوم و فقط روایت را معنا کنم. پیامبر عظیم الشان اسلام: مسئله علما بر روی زمین مثل ستارگان آسمان بر روی زمین است همینطور که مردم در تاریکی راهشان را به وسیله ستارگان شمال و جنوب و شرق و غرب را می فهمند و راه را طی می کنند هم در دریا و در خشکی علما نیز این مثل دارند و مردم بر روی زمین راه خود را پیدا می کنند و همواره هم باید وجود داشته باشند، برای اینکه اگر خاموش بشوند مثل آن ستاره ولو آن دریابان راهش را پیدا کرده اگر آن ستاره خاموش بشود در اقیانوس راهش را گم می کند. فکر نکند راهش را پیدا کرده پس راه ادامه دارد. | حضرت می فرمایند: اگر این ستاره ها خاموش شوند حتی آن هایی که راه را پیدا کرده اند باز راه را گم می کنند. و لذا همه باید بدانیم همواره باید در کنار علما و بزرگان دینیمان باشیم و همواره راه را به وسیله اینها پیدا کنیم. سایه همه علما ان شاء الله بر سر ما باشد. خداوند حافظ همه مراجع، علما، بزرگان ما، رهبر انقلاب ما باشند و سایه ولی عصر بر سر همه ما باشد. خدایا به عظمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، قلب امام زمان از ما راضی و خشنود بفرما.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

امشب شب میلاد کریم اهل بیت امام حسن مجتبی (علیه السلام) هم هست، به همین جهت یک کلام از امام مجتبی (علیه السلام) خدمت آقایان عرض کنم می فرمایند: ان الله جعل شهر رمضان مضمرا خلقه ... امر کرده اند من چند کلامی مصدع باشم امیدوارم در این عرایض کوتاه بتوانم حق مطلب را ادا کنم.

امیر المومنین (علیه السلام) فرمودند: الله الله فی ذریه نبیکم از وصایای امیر المومنین سفارش فرزندانش و فرزندان پیامبر است که یکی از مصداق آن آیت الله مستجابی هستند و باز فرمودند اگر کسی را بیش از آنچه استحقاق آن باشد تعریف کنی چاپلوسی است ولی اگر آنچه هست کم بزاری حسادت می شود به همین دلیل امیدوارم که آنچه در شان ایشان هست امشب بیان کنیم لذا اگر بخواهیم آیت الله مستجابی را وصف کنیم باید بگوییم «آیت الله مستجابی و من آیت الله مستجابی وما ادراک من آیت الله مستجابی» مستجابی و مستجابی کیست و تو چه میدانی که مستجابی کیست. آیت الله مستجابی یک مجموعه است، مجموعه ای که نه تنها در اصفهان ما بلکه در ایران، بلکه اگر من عرض کنم که در مذهب طایفه حقه این مجموعه کم نظیر است حرف بی جایی به شما نزده ام. ایشان در سن حدود ۲۰ سالگی شاید یکی دو سال بعد از ۲۰ سالگی، مرجع الطائفه که آیت الله آقا سید ابو الحسن اصفهانی هستند برای ایشان اجازه اجتهاد نوشتند که اجازه ایشان هم موجود است. ایشان حدود بیست و چند سالی سن داشتند. آیت الله اصفهانی متوفی ۱۳۲۵ شمسی است حدود ۷۱ سال قبل فوت کرده اند، اگر دو سه سالی هم قبل از فوت این اجازه را نوشته باشند، آیت الله مستجابی بیست و چند سال بیشتر سن ندارند این تصدیق اجتهاد از آقا سید ابوالحسن اصفهانی است، دو نفر دیگر هم تصدیق اجتهاد دارند یکی آیت الله آقای آقا سید محمد تقی خوانساری، ایشان هم زیر نظر آقا سید ابوالحسن را امضا می کند و تصدیق می کند صدر من و آیت الله کاشانی هم گرچه قهرمان نهضت ملی شدن صنعت نفت است و آن مبارزات ولی آیت الله کاشانی یک ملای حسابی است، آیت الله کاشانی نیز تصدیق اجتهاد به ایشان داده اند، کسی یک وقت به ذهنش نیاید که یک جوان بیست ساله و تصدیق اجتهاد از مرجع طائفه آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی خاندان صدر که آیت الله مستجابی و آیت الله صدرالدین صدر بزرگ، جد بزرگ اینها می شوند، خاندان صدر خاندانی هستند با استعدادهای درخشان، که استعدادشون استعداد معمولی نیست و بسیاری از اون ها از نوابغند. خود آیت الله آقا صدرالدین (صدر بزرگ) در ۱۳ سالگی به اجتهاد می رسند، پسرشون آقای آقا سید محمدعلی آقامجتهد در ۱۱ سالگی از دست سید حجت الاسلام شفتی برای او اجازه اجتهاد صادر می کند و دخترش را هم به او می دهد، این خاندان حتی در زمان معاصر خودمون مرحوم آیت الله شهید سید محمد باقر صدر اجازه اجتهاد خود را از آیت الله خوئی در حدود ۲۰ سالگی دریافت می کنند. عمر آیت الله شهید سید محمد باقر صدر که صدام ملعون ایشان را شهید کرد چهل و هفت سال عمر کردند. بنابر این

افراد جزو استعدادهای درخشان هستند و می توانند با تلاش و کوششی که دارند می توانند به این مقام برسند. آیت الله مستجابی تحصیلاتشون را در اصفهان بعد قم، تهران و نجف اشرف گذراندن. اساتید هر کدام را بخوایم نام ببرم، کتابی دارم نوشته ام که شرح حال آیت الله مستجابی هم داخلش هست. به علت کمبود وقت یکی، یکی نمی توانم نام ببرم، این از چهره علمی آیت الله مستجابی، یک کسی که از آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی ۷۵ سال پیش گواهی اجتهاد گرفتند و آیت الله آقای آقا سید محمد تقی خوانساری و آیت الله کاشانی هم امضا کردند. آیت الله مستجابی یک چهره دیگر هم دارند، چهره دیگر ایشان هم چهره پهلوانی، فتوت و جوانمردی است. داستان فتوت و جوانمردی داستان یک فرهنگ است، یک فکر است که عیاران، جوانمردان و پهلوانان که همیشه دیگران را بر خود ارجح میدانند. این روحیه در آیت الله مستجابی به درجه اعلا وجود دارد. این روحیه ای است که در قرآن کریم هم نام می برند: انهم فتیتن آمنوا بر بهم و زدناهم هدی. این هم نکته ای است که نباید فراموش کنیم که اسم این همایش را به شایستگی گذاشته اند مجتهدی پهلوان. گرچه یک عده ای از جوانان در این عبارت و اضافه مانده بودند که مجتهد است یا پهلوان؟ مجتهدی پهلوان می پرسیدند این چه صیغه ایست؟ صیغه اش این است که دو روحیه، دو بعد، منش آیت الله مستجابی است، البته منش ایشان در دو بعد خلاصه نمی شوند فقط داستان علمیت ایشان و داستان مروت و پهلوانی و جوانمردی ایشان نیست علاوه بر اینها آیت الله مستجابی دام ظلّه یک تاریخ مبارزه برای این ملت است شما حساب کنید کسی در سال ۳۰ و قبل از آن و بعد از آن در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت در ماجرای فدائیان اسلام، خوب شما می دانید فدائیان اسلام جوانان دلباخته مذهب بودند که چه از خود گذشتگی هایی که از خود بروز ندادند. آیت الله مستجابی با نواب، با هم از نجف وارد ایراد شدند بنابر این سابقه مبارزاتی آیت الله مستجابی را هم که در نظر بگیرید، این سابقه به بیش از ۷۰ سال گذشته برمی گردد، آن وقت آیت الله مستجابی چه صدماتی را متحمل شدند، نمی شود اصلاً گفت که چه مشکلات، چه تبعیدها و چه زندان هایی را در زندگی کشیده اند، چه ساواک هایی که رژیم شاهنشاهی به ایشان کرده، چه شلاق هایی که به کمر آیت الله مستجابی زده اند که چرک می کند جای اون شلاق ها، که به جوری این مصیبت و بیماری حمله می کنند که آیت الله مستجابی را برای درمان مجبورن بفرستند آلمان تا جای شلاق های ساواک بر گرده ایشان بهبودی پیدا بکند یا در جریان فدایی های اسلام، میدانید که فداییان اسلام را که ساواک شاهنشاهی گرفت خرس به جان فداییان اسلام می انداختند، یعنی در جایی که اینها را حبس کرده بودند خرس را وارد اون اتاق می کردند و حیوان را به جان آن ها می انداختند. اگر بخوایم برای شما از این قضایا بگویم به درازا می کشد. تجلیل از آیت الله مستجابی تجلیل از علم است. آیت الله مستجابی یک فرد نیست این جمعیت عظیم که اینجا جمع شده است به خاطر تجلیل از علم، اجتهاد، فتوت و جوانمردی و روحیه ایثار، مبارزه و گذشت و فداکاری برای ملت جمع شده و تجلیل از آیت الله مستجابی

تجلیل از این صفات حمیده است، تجلیل از یک شخص نیست و چه کار شایسته و بایسته ای انجام داده اند، هم حوزه مبارکه علمیه و آیت الله عظمی مظاهری این مراسم را به پا کردند به پاس بزرگداشت این شخصیتی که به گردن همه ما حق دارند. و من عرض کنم آیت الله مستجابی جناب عالی همیشه خط شکن بوده اید، از همین برنامه ۳۰ تیر که برای شما گذاشته اند و خودتون نقل کردید شما خودتون خط شکن بوده اید و تا الان هم خط شکنید و من امیدوارم که برای شخصیت های ارزنده ای که در این شهر داریم که تجلیل از آن ها تجلیل از علم و بزرگداشت آن ها بزرگداشت علم است. این مراسم جزو اولین مراسم هایی است که از شخصیت های زنده تجلیل می شود حالا نمیگم اولی ولی جزو اولین هاست فلذا خط شکنی آیت الله مستجابی در این مورد واضح و معلوم است. ان شاء الله که از این به بعد هم برای شخصیت های ارزنده مجالس بزرگداشتی انشاء الله برگزار شود. شایسته است من اینجا تشکر کنم از جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سید جواد شهرستانی وکیل ایت الله سیستانی که از قم هیئتی را اعزام کردند و این هیئت الان در مجلس حضور دارند و از همه عزیزانی که این مجلس را به پا داشتند. ختم میکنم کلام خودم را با آن حرفی که شروع کردم. آیت الله مستجابی و من آیت الله مستجابی و ما ادراک من آیت الله مستجابی. مستجابی و مستجابی کیست و تو چه میدانی که مستجابی کیست؟ به ده دقیقه زمانی که آقای دکتر آذری به من زمان دادند نمی توانم آیت الله مستجابی را برای شما ترسیم کنم. آیت الله مستجابی یک قرن مبارزه و زحمت و تلاش را شما می خواهید در ده دقیقه ترسیم کنم پر واضح است که امکان آن وجود ندارد فلذا من عرض خودم را خاتمه می دهم با تشکر از همه عزیزانی که مجلس ما را منور کردند و در این انجمن شرکت کردند و شرکت کردنشون به خاطر تجلیل از این مرد بزرگ است. برای سلامتی آیت الله مستجابی و همه کسانی که به این مرز و بوم و مملکت خدمت می کنند صلواتی بفرستید

آنچه در این کتاب از خاطرات و نوشته ها تا اسناد و تصاویر میخوانید و می بینید، هم مستجابی هست و هم نیست! آری، به ظاهر، نوشته هایی از او، اسنادی درباره وی و تصاویری از خود ایشان است. این که با چه کسانی بوده و چه احوالی بر او گذشته و چه کرده و چه دیده و شنیده، و چگونه زیسته و بسر برده است.

اما، با این همه، مستجابی نیست! تعجب نکنید، همه این اسناد و تصاویر واقعی است و نوشته ها، از خود اوست؛ اما مگر می توان آب دریا را در کوزه ریخت؟ به فرموده خودش، اینها، یک صدم مستجابی واقعی هم نیست و نمی تواند گویای شخصیت و منش و حیات و احوال نزدیک به یک سده زندگی پر تلاطم او باشد. آخر، چگونه یک سده تاریخ این مرز و بوم، آن هم حوادث، ماجراهای مهم اجتماعی و سیاسی و وقایع شگفت آور کشور در دوران اخیر، از تحولات نقش آفرین در قیام آیت الله کاشانی گرفته تا فعالیتهای فدائیان اسلام، مقابله با جریان کسروی، حادثه ملی شدن صنعت نفت، رفت و آمد با مراجع نام آور شیعه، رجال بزرگ علمی و سیاسی و اقدامات فرهنگی و تأسیس مراکز پزشکی و علمی و ورزشی و بسیاری دیگر از رخدادهای مهم که در هر کدام، نام و نشان مستجابی و تأثیر گذاری او دیده می شود، در یک یا دو جلد کتاب، گنجانده است؟! افزون بر این که، شمار بسیاری از اسناد و تصاویر و مکاتبات ایشان، از بین رفته و در دسترس نیست!

کاری بس دشوار و طاقت فرساست شناساندن چهره ای که از یک سو در صف اول میازات و تحولات اجتماعی و سیاسی ایران در یک سده اخیر نقش آفرینی کرده، از دیگر سو خود از علما و دانشمندان معاصر و از بزرگترین بیوت علمی و سرشناس، از خاندان علم و فقاها (آل صدر عاملی)، و نیز پهلوان گود زورخانه، اهل شعر و ادب و هنر، خطاطی، خیر و ساعی در امور اجتماعی و فرهنگی، و در یک کلمه، جامع علم و عمل و هنر و سیاست و کرامت و متصف به صبر و پرهیزکاری و متانت.

چه می توان گفت در وصف بزرگ مردی که دست راست آیت الله کاشانی، رفیق خاص نواب صفوی، محرم اسرار امام موسی صدر، یار باوفای شهید سید محمدباقر صدر، دوست صدیق سید مصطفی خمینی، پناه مظلومان و پشتیبان عالمان و دانشمندان و پشت و پناه مردم بوده و هست.

در وصف او بزرگانی مانند آیت الحق و العرفان علامه میر سید علی فانی می توانند بگویند و بسرایند که در لابلای این کتاب، اقوال و کلمات و اشعار بزرگان را در وصف و مدح او خواهید خواند.

او خود را آخوند به معنای معمول کلمه نمی داند. ترجیح میدهد پهلوانی لوطی صفت

بداندش که در میان مردم و با آنان است، نه از گروه یا طبقه ای خاص و جدا از دیگران.

شاید هر کسی از دید خود در این مجموعه بنگرد. برای مثال، قشر طلاب و حوزویان تحصیلات علمی، استادان، هم شاگردی ها و مانند آن را دنبال کنند؛ اهل سیاست، فعالیتهای اجتماعی و مجموعه ای از اسناد و مدارک و دغدغه های خاص خود را بجویند؛ اما هنرمند و پهلوان و شاعر و خیر و کاسب و عامه مردم نیز با تورق این مجموعه، گویی گمشده خود را در آن می یابند و لذت خواندن و دیدن مطالب آنرا از یاد نخواهند برد. چه بسا شخصیت هایی که تنها با برخورداری از یکی از جنبه ها و ابعاد مذکور، کافی بود تا تعظیم و ستایش و تجلیل اش کنند. نظیر پهلوانان نامی، عالمان و مجتهدان، شاعران و ادیبان، سیاسیون، و....

برای مثال این که مستجابی، خود از شاگردان فقیهان و مراجع نامدار تشیع و دارای اجازه اجتهاد از آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، سید محمدتقی خوانساری و سید ابوالقاسم کاشانی است، از دید اهل علم، امتیازی بزرگ و افتخاری سترگ به شمار می رود.

اما حوزوی بودنش و سایر شئون و احوال او نیز با دیگران متفاوت است. او معجونی شگفت از اضداد است؛ از یک سو آخوند و معمم و درس خوانده حوزه است، اما ریالی از ملت و دولت و شهریه ای از حوزه و مدرسه نگرفته و نمی گیرد. از سوی دیگر، اهل بذل و بخشش و جود است و مال و منال برایش پیشیزی ارزش ندارد. رقم و عددی که برای امور خیریه، راه اندازی مشکلات مردم، حل دعوها و... صرف کرده و می کند، سر به فلک می گذارد.

از طرفی، پهلوانی به تمام معنا با تمام لوازم و پی آمدهایش: مردانگی، جوانمردی، انصاف،

ایثار، از خود گذشتگی، عدالت، شجاعت و....

معمولا هنگامی که سخن از یک عالم یا آخوند درس خوانده و ملا به میان می آید، همه

سراغ علم و فضل و تألیف و مسجد و منبر و رساله و مدرسه را می گیرند؛ که البته در جای خود، طبیعی است؛ اما گویا یادمان رفته است که اهل بیت نبوت علیهم السلام در قرآن کریم به چه اوصافی شناسانده شده اند؟

مستجابی که خود در نطفه و نژاد از سلاله پاکان و از نسل سرور آفریدگان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و دختر پاکش زهراى اطهر سلام الله علیها است، در راه و رسم و شیوه نیز همواره در میان مردم و با مردم، یاریده فقیران و محرومان، پیگیر مشکلات، حل و رفع دعوا و نجات دادن بی گناهان از زندان یا اعدام و تبعید و... بوده، همواره در خانه اش بر روی هر شخص و گروهی با هر سلیقه و گرایش فکری، باسواد و بیسواد، زن و مرد، تاجر و کاسب، عالم و جاهل، حوزوی، دانشگاهی، مراجع یا رجال علمی و سیاسی و دولتی، باز بوده و هست. و چه بهتر که نام این مجموعه نیز «مجتهدی پهلوان» یادآور ابعاد گوناگون وجودی این بزرگ مرد باشد.

در پایان گفتنی است که آنچه آیت الله مستجابی در این کتاب از خاطرات خود فرموده اند،

حاصل مشاهدات مستقیم معظم له است که پس از گذشت حدود شش دهه از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی خود به قلم آورده یا شفاه فرموده اند و تاریخهایی که در بین گفته هایشان به چشم می خورد، از حافظه خودشان کمک گرفته اند و آورده اند.

ارائه چنین کتابی، آن هم در نهمین دهه عمر پربرکتش، هرچند دیر به نظر می رسد، اما باز

هم جای خالی اش احساس می شود؛ البته خود همیشه به ما میفرمود این کار چه فایده‌ای دارد؟ و همواره نگران برداشتهای خوانندگان بود و اینکه نخواهند توانست با مطالعه این اثر، مستجابی واقعی را بشناسند و بفهمند؛ از ته قلب نیز هیچگاه راضی به چاپ چنین کتابی نبود!

با این همه، مستجابی عزیز که عمرت را در راه خدمت به دین و آیین و ملت و کشور سپری کردی و هیچگاه چیزی برای خود نخواستی و مایه فخر و مباهات این مرز و بومی؛ بگذار تا اندکی از بسیاری، مثنی از خروار و ذره ای از دنیای خدمات، آثار، مجاهدتها، حالات و کردارت را بخوانیم و مرور کنیم، باشد که روح و ذهن ما از این همه عاطفه و انسانیت و سجایای اخلاقی، به خود آید، درس آموزیم و بکار گیریم.

در اینجا لازم است از طرف معظم له از تمامی کسانی که در تنظیم اسناد و تصاویر کتاب یا هر گونه فعالیتی در راستای گردآوری و انتشار این مجموعه تلاش و کوشش نمودند، بویژه آقایان: دکتر سید محسن قائم فرد، احمد مقیمی، علیرضا لطفی، حجت الاسلام حلییان، امیر قنبری، حمیدرضا امینی، مرتضی الشریف، مرتضی جنتیان و خانم تنگستانی تشکر و قدردانی نمایم.

سپاس ویژه از شهردار محترم اصفهان جناب آقای دکتر مهدی جمالی نژاد که همواره با عنایت خاصی که به تجلیل از عالمان و فرهیختگان اصفهان داشته اند، بطور خاص پیگیر برگزاری مراسمی جهت تکریم و تقدیر از مقام علمی و خدمات اجتماعی و فرهنگی و شخصیت ورزشی و پهلوانی آیت الله مستجابی بوده و در این راستا با حمایت و پشتیبانی کامل از چاپ و انتشار این مجموعه، از هیچ مساعدتی دریغ نورزید.

علی کرباسی زاده اصفهانی

دانشیار دانشگاه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين

باعرض سلام به محضر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و سلام به روح ملکوتی امام راحل و شهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و همه مبارزان نهضت، در پاسخ به درخواست شما باید عرض کنم:

قطره بودم غرقه در دریا شدم*** و اندر آن چون قطره ناپیدا شدم

از زندگی نامه حقیر سؤال فرمودید و شرح احوالی از سوابق بنده، مختصر خدمتتان عرض کنم که اینجانب سید مرتضی مستجاب الدعواتی فرزند آقا سید اسدالله فرزند آقا سید محمد مهدی فرزند آقا سید ابوالحسن که ایشان نیز فرزند مرحوم آیت الله العظمی علامه سید محمد صدرالدین موسوی جبل عاملی بوده اند، می باشم.

ادب ایجاب می کند اشاره ای به شأن و منزلت جدمان آیت الله سید صدرالدین داشته باشم.

سید محمد صدرالدین عاملی، فرزند سید صالح در شب ۲۱ ذی قعدة ۱۱۹۳ یا ۱۱۹۲ در روستای شدغیث، از قرای جبل عامل، دیده به جهان گشود و در سال ۱۱۹۷ همراه پدر به عراق رفت.

مادرش دختر شیخ محیی الدین بن علی بن محمد بن حسن بن زین الدین (شهید ثانی) بود(۱). از اساتید و مشایخ او، افزون بر پدر دانشمندش که سبط

ص: ۱۱

آیت الله سید مرتضی مستجابی شیخ حر عاملی بود، میتوان به آیات عظام، فقهای نام آور و محدثان برجسته زیر اشاره کرد:

وحید بهبهانی، سید بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید علی طباطبائی حائری، سید جواد عاملی، شیخ سلیمان عاملی، سید محسن اعرجی کاظمی، میرزا محمد مهدی شهرستانی و میرزای قمی.^(۱)

سید صدرالدین عاملی در سن هفت سالگی به کتاب شرح قطر در نحو حاشیه زد و در دوازده سالگی در درس مجدد مذهب شیعه در قرن دوازدهم هجری یعنی علامه نامی آقا محمدباقر اصفهانی معروف به وحید بهبهانی شرکت جست^(۲). در همین زمان بود که سید بحر العلوم منظومه «دره» را به نظر شاگردش صدرالدین رساند تا در صورت داشتن اشکال شعری و ادبی، آن را اصلاح نماید.

سید صدرالدین عاملی در سال ۱۲۱۰ ق (یعنی در هفده سالگی از سوی استادش میر سید علی طباطبائی اصفهانی حائری، صاحب ریاض المسائل مفتخر به دریافت اجازه اجتهاد گردید و استاد در این اجازه نامه تصریح نموده است که صدرالدین از چهار سال پیش، مجتهد در احکام بوده است؛ بدین ترتیب وی در سیزده سالگی دارای ملکه اجتهاد بوده است.^(۳)

سید صدرالدین پس از اتمام تحصیلاتش به مشهد خراسان و زیارت حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا رفت و پس از توقف هایی که در شهرهای مختلف از جمله یزد داشت، در سال ۱۲۲۷ ق به مرکز علمی جهان تشیع دار العلم اصفهان وارد شد و به درخواست دو فقیه و مرجع بزرگ: سید حجه الاسلام شفق و شیخ

ص: ۱۲

۱- روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۲۷؛ مکام الآثار، ج ۱، ص ۱۰؛ بغیة الراغبین، ج ۱، ص ۱۴۹

۲- تکمله أمل الآمل، ص ۲۳۴

۳- روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۲۸؛ تکمله أمل الآمل، ص ۲۳۴

محمد تقی ایوان کیفی نجفی اصفهانی، اصفهان را برای سکونت خود برگزید(۱). فقیه و زعیم بزرگ حوزه اصفهان حاجی محمد ابراهیم کرباسی (کلباسی) نیز برای سید احترام ویژه قائل بوده است.

سید صدرالدین عاملی افزون بر توشه ای از علم و دانش، گوهری گرانبها یعنی جان جان خاتون، دختر شیخ جعفر کاشف الخطا را نیز به عنوان همسر خود به همراه داشت و با سه نفر از فقهای بزرگ معاصر خود: شیخ اسدالله کاظمینی صاحب مقایس، شیخ محمدتقی نجفی اصفهانی و آقا محمدعلی نجفی هزارجریبی، باجناق شده بود که این دو نفر اخیر نیز ساکن اصفهان بودند.

علامه سید صدرالدین عاملی در هر شهر و دیاری که اقامت می گزید محل توجه دانشمندان و فقها قرار می گرفت و بساط تدریس و تعلیم را به ویژه در اصفهان برپا نمود. از جمله بزرگان علمای امامیه که از محضر پرفیض ایشان بهره برده یا به دریافت اجازه از سوی او مفتخر گشته اند می توان به دانشمندان نام آور زیر اشاره کرد:

سید محمدحسن مجتهد موسوی، شریف العلماء مازندرانی، میرزا زین العابدین خوانساری، شیخ مرتضی انصاری، میر سید محمدهاشم چهارسوئی، سید محمدشفیع جابلقی، میر سید محمد باقر خوانساری چهارسوئی (صاحب روضات)، سید محمد علی عاملی (آقا مجتهد)، حاج میر سید محمد موسوی خوانساری، شیخ عبدالکریم شیرازی و ملا محمدتقی یزدی.(۲)

سید صدرالدین عاملی در هفتاد سالگی در ماه صفر سال ۱۲۶۳ ق در نجف اشرف به دیدار اجدادش شتاف و در یکی از حجرات صحن مطهر علوی مشهور به خاندان

ص: ۱۳

۱- بغیه الراغبین، ج ۱، ص ۱۵۲

۲- مکارم الاثار، ج ۱، ص ۱۱-۱۰؛ تکمله أمل الآمل، ص ۲۳۸-۲۳۷

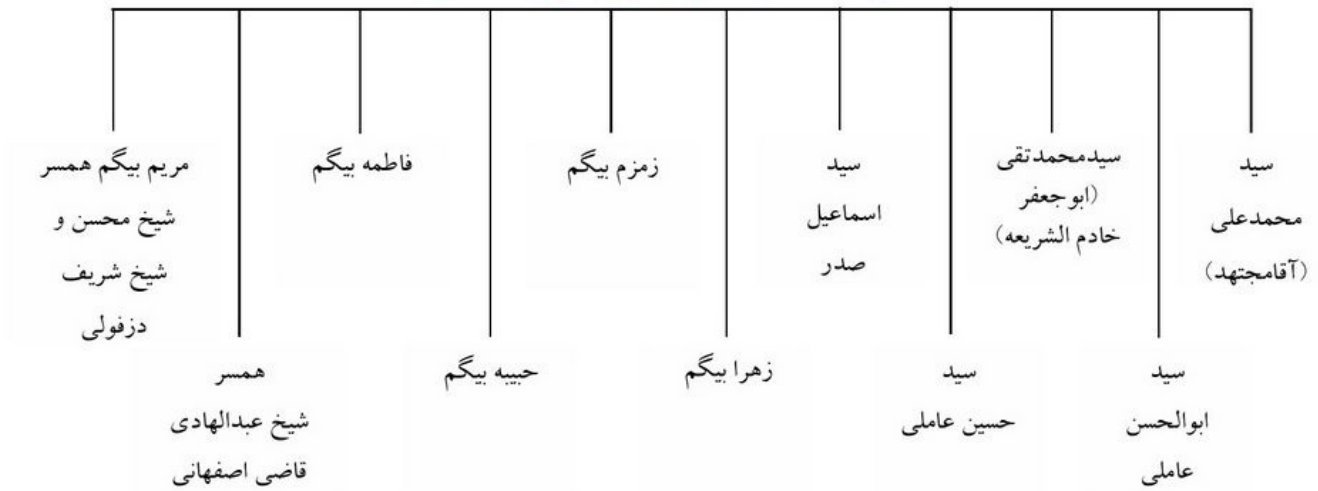
صدر، جنب درب طوسی دفن گردید. می گویند خبر وفاتش از پیش در عالم رویا از سوی جدش امیر مومنان علیه السلام به او الهام شده بود. (۱)

آقاسید صدرالدین عاملی از چند همسر عقدی و عیال منقطعه در مجموع دارای یازده فرزند (پنج پسر و شش دختر) بوده است. همسران ایشان عبارت بوده اند از: دختر شیخ جعفر کاشف الغطاء، دختر سید ابوالحسن خوش مزه اصفهانی، همسری از یزد و خانمی که مادر سید اسماعیل صدر بوده است. سید محمدعلی (آقا مجتهد) و سید ابوجعفر (خادم الشریعه و چهار سوئی و فاطمه بیگم همسر ملامحمد صالح مازندرانی، زمزم بیگم همسر شیخ محمدباقر نجفی، حبیبه بیگم همسر محمدهاشم چهارسوئی و فاطمه بیگم همسر میرزا محمدتقی خاتون آبادی از همسر اول ایشان جان جان خاتون، دختر کاشف الغطاء بوده اند. شرح اعقاب هریک از فرزندان وی در «نسب نامه الفت» آمده است.

نام مجموع فرزندان سیدصدرالدین عاملی عبارتند از:

سیدصدرالدین موسوی عاملی

سیدصدرالدین موسوی عاملی



ص: ۱۴

به نظر من، ازدواج های متعدد سیدصدرالدین بزرگ، اشتباه بوده است. چون گاهی تبعات سنگینی دارد. امکان دارد بچه ها از مادران مختلف، عقده پیدا کنند و گاهی این عقده هاتا دنیا باقی است انسان را رها نمی کند. این درست که قرآن فرموده تا چهار زن می توانید اختیار کنید ولی به شرط رعایت مساوات، اما هیچ کس نمی تواند مساوات را اجرا کند. این کار، عقده های بسیار پدید می آورد و بعضی افراد را در فشارهای عجیب و غریبی گرفتار می کند. تبعات ناراحتی در فرزندان، فراوان مشاهده شده است. من نمونه های زیادی در سایر خانواده ها سراغ دارم که حتی از دین خارج شدند. نه در بیت خود ما، که در سایر خانواده ها. ای کاش مردم هوشیار باشند. خلاصه ما این انتقاد را به آقا سید صدرالدین بزرگ داریم.

بگذریم، جد اینجانب مرحوم آقا سید ابوالحسن عاملی در سال ۱۲۴۳ ق در اصفهان دیده به جهان گشود و پس از ۱۳۰۰ ق نیز از دنیا رفته است (۱). درباره او نوشته اند که عالم ربانی و عارف صمدانی، اهل معارف الهی، زهد و عبادت بوده و با ترک معاشرت مردم و اختیار انزوا و گوشه گیری، به مطالعه و ریاضت و عبادت اشتغال داشته است (۲). می گویند در کیمیا نیز صاحب نظر بوده است.

برادرش آیت الله حاج سید اسماعیل صدر درباره او فرموده است: «کان جمال السالکین و العارفین دائم العباده و المراقبه، لا یتربک الرواتب و صوم الأيام المندوبه و دائم الذکر و الفکر و قد اشتغل بعض الايام بالعلوم الغریبه کالجفر و علم الحروف و الاعداد و امثالها».

علامه سید شرف الدین عاملی نیز درباره ایشان می فرماید: «کان جدی الصدوق ابوالحسن الهادی یثنی علیه ثناء بلیغا و یدکر من علمه و ورعه و زهده و عبادته و حلمه و انقطاعه الی الله تعالی شیئا کثیرا (۳)».

ص: ۱۵

۱- نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۷

۲- تکمله أمل الآمل، ص ۴۴۱-۴۴۲

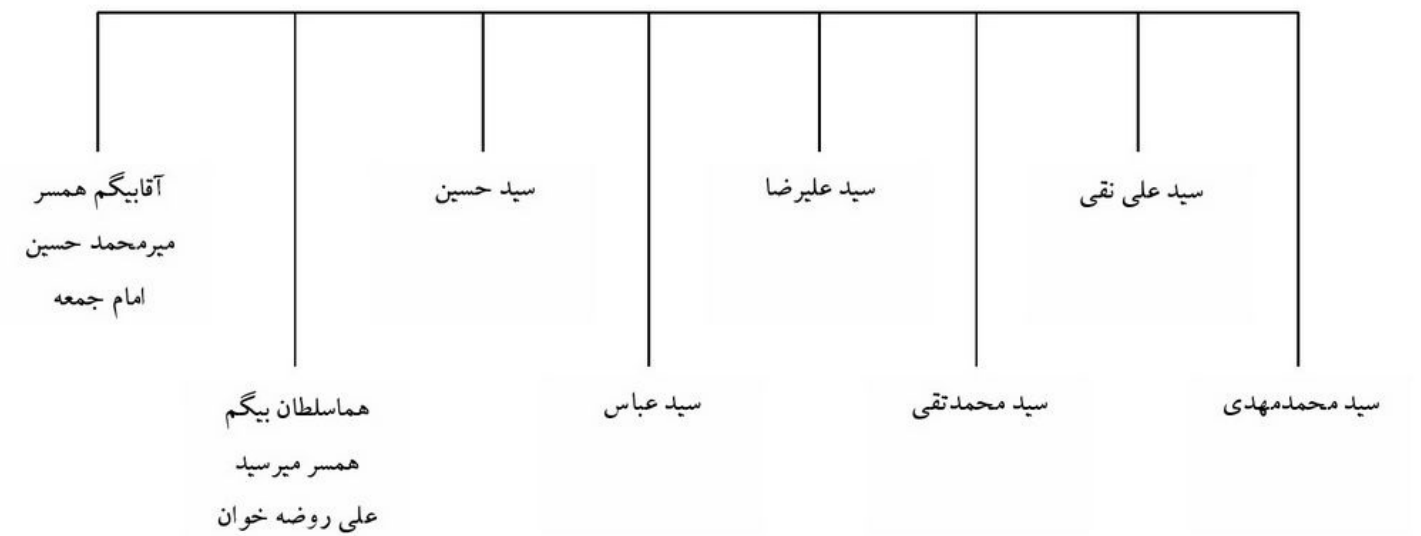
۳- بغیه الراغبین، ج ۱، ص ۱۷۶

از جمله آثار سید ابوالحسن عاملی می توان به کاشف الاسرار فی احکام النجوم والختوم و الاذکار اشاره کرد که در همین سال های اخیر (۱۳۸۸) چاپ شده است. من در مقدمه این کتاب به شرح احوال پدر و جد و نیاکانم پرداخته و عموهای پدر و عموهای خود و خواهران و برادرانم را یک یک معرفی کرده ام. آقایان حاج شیخ حسین انصاریان و حاج شیخ باقر فخار نیز هر کدام در مقدمه، مطالبی ارائه فرموده اند.

جد ما مرحوم آقا سید ابوالحسن عاملی هشت فرزند داشته است:

سید ابوالحسن عاملی (۱۲۴۳-۱۳۱۴ ق)

سید ابوالحسن عاملی (۱۲۴۳-۱۳۱۴ ق)



پدر بزرگم مرحوم آقا سید محمدمهدی اهل علم و زهد و تقوا بوده و در سال ۱۳۱۴ ق وفات نموده است. وی از همسرش بانو گوهر بیگم طباطبایی دارای دو فرزند پسر به نام های سید صدرالدین معروف به آقامیرزا واعظ و سید اسدالله مستجاب الدعواتی بوده است. عمویم آیه الله سید صدرالدین در سال ۱۳۶۰ ق در اصفهان بدنیا آمد و برای تحصیلات خود عازم نجف شد و از محضر آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء عراقی بهره برد و سپس به تهران بازگشت و در آن جا به ارشاد و وعظ و خطابه اشغال داشت. از جمله آثارش «مجالس المؤمنین» در اخلاق است. ایشان در ۲۵ جمادی الاول سال ۱۳۷۲ ق از دنیا رفت و در قم آرمید.

۱۳۰۸
 ۹ جمادی الاخره بیروت - اصغر خان مشیر کور ویکم
 در ۲۰ صفر
 دسترسیم بشیر محمد بن محمد بطیب برادر و محمد شاد است
 بعد از ظهر ۱۸ جمادی الاخره ۱۳۰۸ کور و شاد برادر شاد سرور شاد است
 از طرفان بدین جهت که مؤلفه من وقت شده معلوم است
 هر که است المجدد بکند بیوت و اخصی لا سیر ابوالعمام
 المجدد الله لکد شیت خوب سینه سده خن جنت کرم ش
 بیایم به زینت منار و وطن و شاد افغانم نامم المیزه
 سرا، ولی کار ادبیت فند نرو مرم و طملکات است الا
 و در فکر شایم هم به اخصی ام سلیم و در عریضه کن
 اثنا به اطمح و دریت شفا لا صید المون به طران
 شوه اند بجهت صحیح رو فخر افغانی یا کار و بیکاری اما می
 لا سید اسلام دارم در طان و سار شاد اینم خلاصه
 نصیب کرده اند تا حکومت با هم
 محمد شاد

صفحہ ۱۹
 میر اسلم سوم در صلا نینرو بندہ را با فرود آمد
 لکنت چو بخت نصیبنا معلوم آفت او در ملک
 بستہ ہم خرم ہم خیر سوز بکم کفایت
 بہ ابران کیا صفا صفت کند صفت ابران
 فتح طرف کردہ رہا تو کو طالع و المع
 خط رجوع آہ سرد و جمع حالتی کہ از شرط اوردن
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

از عمویم آقا سید صدرالدین، یک فرزند پسر باقیمانده به نام حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید مهدی صدرعاملی از فضلا و علماء خطبای نامدار که در نهم صفر سال ۱۳۳۲ ق به دنیا آمد. مدتی در دانشکده معقول و منقول تهران در سی خواند و سپس به قم رفت و از ائمه جماعت و وعاظ مشهور تهران بود. وی صاحب چند اثر است از جمله «کلام قدسی» در تفسیر آیه الکرسی به فارسی و نیز رساله ای در صلح و اقسام آن ... ایشان انسانی پرهیزکار، برخوردار از اخلاق حسنه و زیبا سیرت و صورت بود و سرانجام در سال ۱۴۰۶ ق از دنیا رفت و در قم آرمید. وی در نهم صفر از همسرش طاهره خانم صدر (دختر مرحوم آیت الله حاج سید صدرالدین صدر، پسر آیت الله حاج سید اسماعیل صدر) فرزندان دارد.

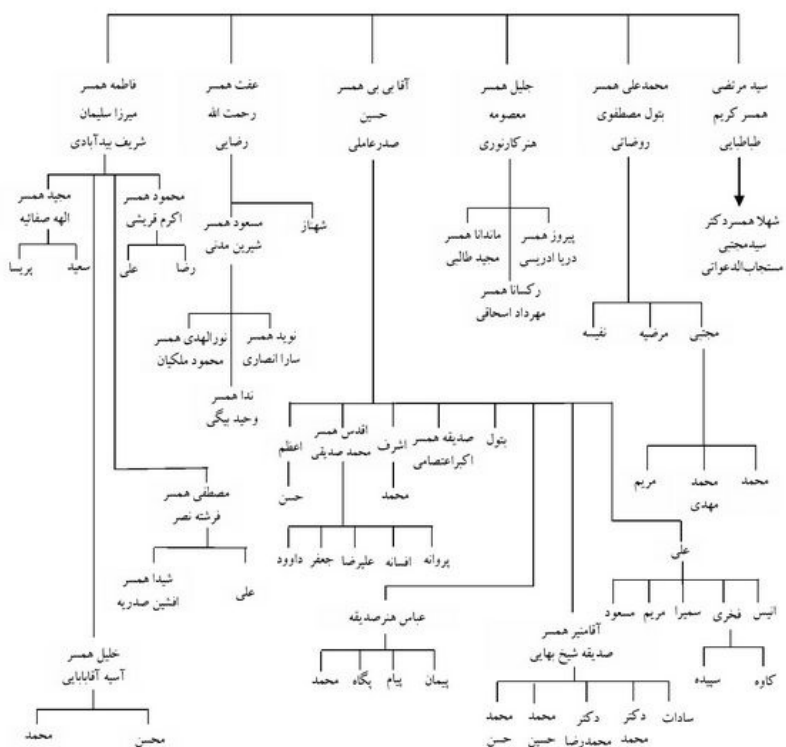


از سمت راست: حضرات آیات و حجج اسلام آقا سیداسدالله مستجاب الدعواتی، حاج سید مهدی صدرعاملی، حاج سید علی نقی صدرزاده، سیدجمال صدرزاده، حاج سید حسن صدرعاملی، حاج سید صدرالدین صدرعاملی

پدرم آقا سید اسدالله در سال ۱۳۰۸ قمری به دنیا آمد و حاصل ازدواج او با مادرم خانم تصاعدیان شش فرزند، سه پسر و سه دختر بوده است.

آقا سید اسدالله مستجاب الدعواتی

آقا سید اسدالله مستجاب الدعواتی





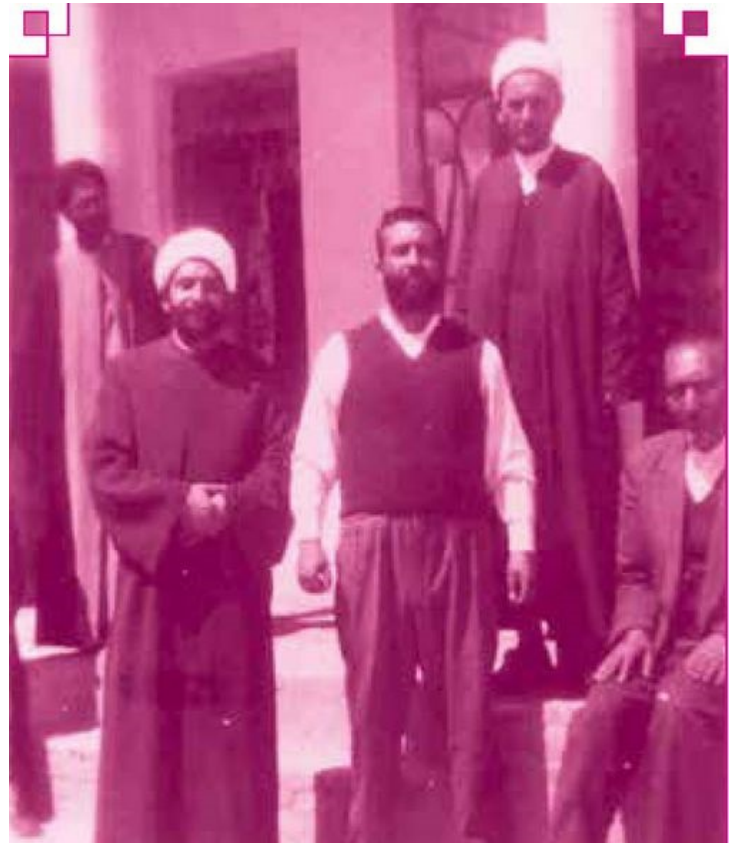
پدرم آیه الله سید اسد الله مستجاب الدعواتی (ره)



مادر عزیز و مهربانم حاجیه خانم تصاعدیان (آخرین ساعات عمر)



عکس از همشیره زاده آقای حاج منیرالدین صدر عاملی



از راست به چپ به ترتیب: پدرم آقا سیداسدالله، شیخ ابراهیم ابن یمین، سید مرتضی مستجابی، شیخ ابوالفضل معزی، سید محمد باقر عماد الواعظین (عکس در حدود سال ۱۳۳۰ ش)

برادرم عالم زاهد خطیب حاج سید محمدعلی مستجاب الدعواتی در سال ۱۳۴۴ ق به دنیا آمد و برای تحصیل علم به قم و سپس به نجف اشرف رفت. مدتی نیز در تهران در دانشکده معقول و منقول درس خواند. ایشان در مسجد قمرینی هاشم در تهران به وعظ و ارشاد و امامت اشتغال داشت. از جمله آثار وی می توان به کتاب «نظر دانشمندان شرق و غرب» اشاره کرده ایشان در سال ۱۳۸۰ قبل از دنیا رفت. پسر وی آقای دکتر سید مجتبی مستجاب الدعواتی (داماد اینجانب) دارای دکترای فیزیک از آمریکا و از اعضای هیئت علمی دانشگاه اصفهان بود که اکنون دوره بازنشستگی را طی می کند.

برادر دیگرم آقای مهندس سیدجلیل مستجاب الدعواتی در سال ۱۳۴۸ ق متولد شد و مدرک مهندسی راه ساختمان را از آلمان گرفت و سپس از ایران بازگشت. از نظر اخلاق و صفات انسانی فوق العاده است. انسان رئوف، مهربان، خلیق، متواضع و وارسته بود و فرزندانش همگی دارای تحصیلات عالی و مشغول خدمت به مردم اند.



مهندس سیدجلیل مستجابی (برادرم)



مهندس جلیل مستجابی، دکتر سید مجتبیٰ مستجاب الدعواتی، حاج سید محمد علی مستجابی، اینجانب

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فجهنم
من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً

باکمال تأسّف و تأثر یکمین سال ارتحال ملکوتی رادمردی از سلاله پاکان، عالم ربانی و عارفی
صمدانی، حکیمی فرزانه و شیفته اهل بیت علیهم السلام، امام جماعت مسجد قمر بنی هاشم
تهران که عمر بابرکت خویش را در سنگر محراب و منبر و تدریس گذراند و مفضلش تجلی گاه
مردم وارسته بود، مرحوم مغفور

آیه الله حاج سید محمد علی مستجاب الدعواتی طب نراه

پدر جناب آقای دکتر سید مجتبی مستجاب الدعواتی

را به اطلاع اهل دل می رساند.

به همین مناسبت روز سه شنبه ۸۱/۴/۲۵ از ساعت ۴/۳۰ الی ۶/۳۰ بعد از ظهر در
مسجد سید اصفهان بسوگ خواهیم نشست. مجلس یادبود زانه همزمان در مسجد سید برقرار میباشد.

عنایت بزرگان تسلیت به پیشگاه مبارک امام زمان (عج) و تسلی بخش خاطر بازماندگان خواهد بود.

سیدمرد قاضی مستجابی

مهندس سیدجلیل مستجابی - دکتر سید مجتبی مستجابی - بانوان روضاتی و مستجابی -
مهندس عباس فیروزان
خانواده های: مستجاب الدعواتی - روضاتی - صدرعاملی - صدرزاده - فصولی - ربانی
رضائی - شریف - خادمی - اذانی - اسحاقی و دیگر وابستگان

من هم در حدود سال ۱۳۳۲ بود که با خانم زهرا بیگم کریمی دختر مرحوم آقاسید ابراهیم ازدواج کردم و عقدم را آقا سید ابوالحسن صدر خواندند. همسرم یک فرشته واقعی بود و من خیلی به او مدیونم. بالاخره در اثر تحمل سختی ها و مشقت های زیاد در تیرماه هفتاد به رحمت حق شتافت.

من از او دارای یک دختر به نام شهلا شدم که با پسرعمویش دکتر سید مجتبی مستجاب الدعواتی ازدواج کرد و حاصل آن دو پسر و یک دختر بوده است، به نام های: محمد، محمد مهدی و مریم که بحمدالله هر سه نفر درس خوانده و هر یک انسانی وارسته اند و من به آن ها افتخار می کنم.

ص: ۲۷

چهلمین روز

بمناسبت چهلمین روز در گذشت علوی به صالحه و بزرگوار

حاجیه خانم کریمی طباطبائی

(رحمة الله علیها)

مجلس یادبود (مردانه و زنانه) روز جمعه ۷۰/۷/۵

(مصادف با میلاد پیامبر اکرم) از ساعت ۲ الی ۴/۵

بعد از ظهر در مسجد سید اصفهان منعقد و

سپس بر سر مزار آنر حومه واقع در باغ رضوان قطعه ۹

بسوگت خواهیم نشست و یاد آنمر حومه را گرامی میذاریم

عنایت و حضور علماء اعلام و اقوام و دوستان طلب مغفرت برای آنر حومه

و تسلی خاطر برای باز ماندگان خواهد بود

سید مرتضی مستجابی

حاج سید محمدعلی کریمی حاج سید محمدعلی زواره حاج سید محمدعلی مستجابی

مهندس جلیل مستجابی دکتر مجتبی مستجابی

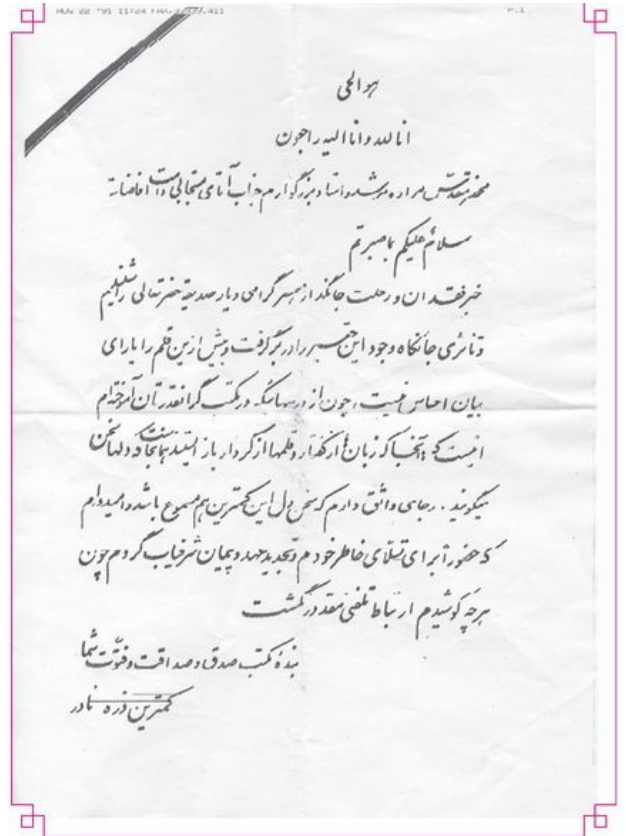
خالوادهای: مستجابی کریمی زواره طباطبائی صدرعالمی

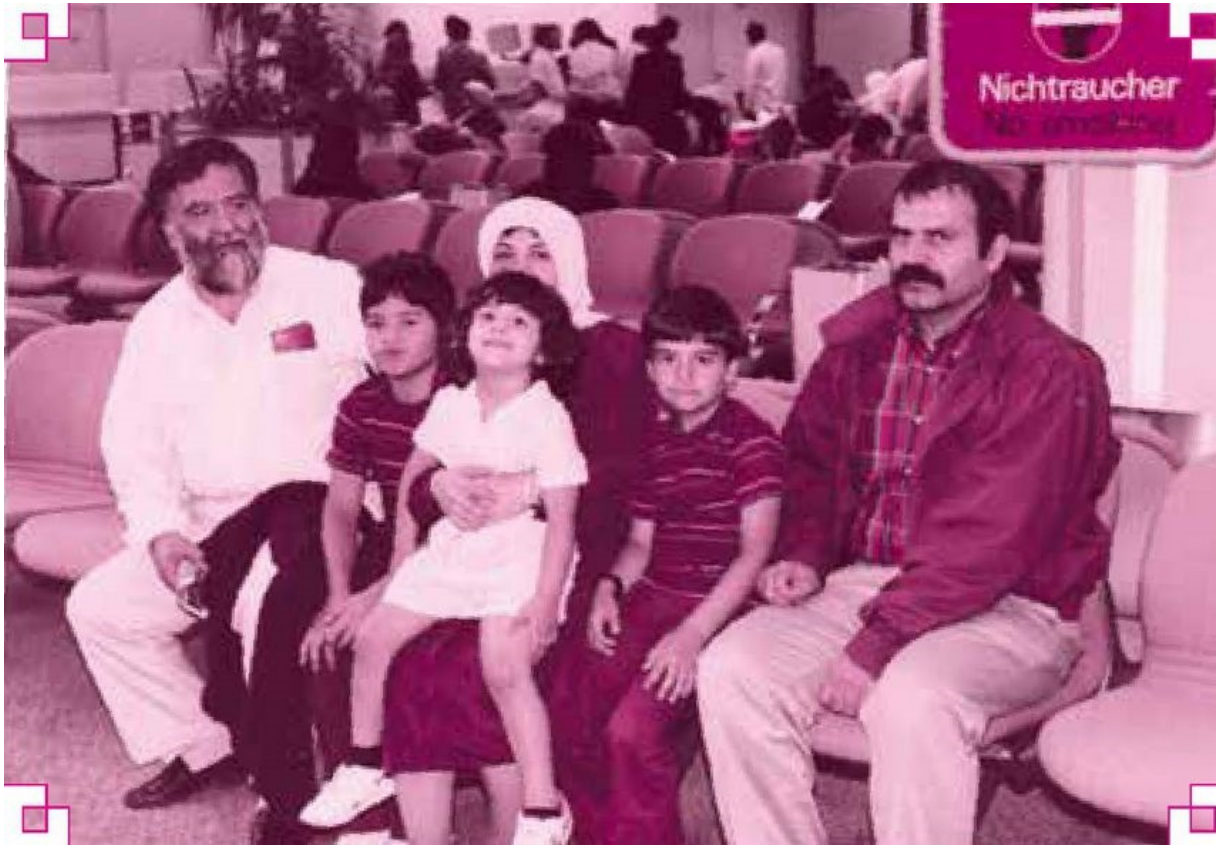
تصادیان رضائی شریف انتصامی بیرای صدیقی ربانی

صدرزاده خادمی فصولی اذانی روشانی شریفزویی

حجتی ملاذاسلام و کلیه فامیلهای وابسته

چاپ رنگارنگ مسجد تفتن : ۶۴۴۴





از سمت راست: دکتر سید مجتبی مستجاب الدعواتی، همسرش، سه نوه عزیزم، اینجانب



نوادگانم در بیمارستان

پدرم آقا سید اسدالله مستجاب الدعواتی تحصیلات حوزوی خود را در زادگاهشان اصفهان پشت سر گذاشتند و از جمله اساتیدشان فقیه اصولی نام آور و ادیب مفسر شاعر مرحوم آیه الله علامه حاج شیخ محمدرضا نجفی مسجد شاهی بوده است. پدرم در تمام عمر مشغول تلاش و کوشش و تدریس و مباحثه و گاهی در وزارت فرهنگ مشغول خدمت و گاهی در وزارت عدلیه با مقامی بالا مشغول گشایش کار مردم بودند و از لحاظ اخلاق و صفات انسانی بی نظیر بودند. افزون بر مقام علمی، دید باز و نظری بلند داشت. با آن که در آن زمان زمینه پذیرش برای تحصیلات جدید نبود و اکثر مردم و اهل علم مخالف بودند، ایشان برای نخستین بار اقدام به افتتاح دبستان صدریه نمودند.

به یاد دارم روزی به اتفاق والد در خیابان می آمدیم، زنی جلوی ایشان را گرفت و اعتراض خود را نسبت به افتتاح دبستان چنین ابراز کرد: آقا سید اسدالله تو هم بابی شده ای؟

نامه تسلیت آیت الله العظمی سید محسن حکیم در تسلیت فوت آقا سید اسدالله مستجابی رحمه الله علیه به اینجانب:



تصویر



بسمه تعالی و اله الحمد

عرض میشود امید است همیشه موفق و موید بوده پایدار باشید جناب آقای امامقانی حادثه اسف فوت مرحوم مغفور ابوی بزرگوار اطلاع دادند بدین وسیله مراسم تعزیت و تسلیت بجنابعالی و عموم بازماندگان آن مرحوم عرض می نمایم و از خداوند متعال خواستار است که آن مرحوم را

غریق رحمت و با اجداد طاهرشان محشور فرماید و صبر جزیل و اجر جمیل بسرکار کرامت فرماید. انه سمیع الدعا و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

محسن الطباطبائی الحکیم ۲۰/ق. ۱۳۷۸

ص: ۳۲

اینجانب مرتضی مستجاب الدعواتی سال ۱۳۰۲ شمسی (برابر با ۱۳۴۲ ق) در اصفهان به دنیا آمدم و تا آنجا که به خاطر دارم در دبستان «علیه» و «ایران» مشغول تحصیل شدم و مدرک تصدیق کلاس ششم را به امضای وزیر فرهنگ آن زمان دریافت نمودم.

بعد از آن در هنرستان صنعتی تا پایه سه متوسطه تحصیلاتم را ادامه دادم و هنوز با اینکه سال ها از آن دوران می گذرد آرزوی آن کلاسها و ساعات درس، ذهنم را مشغول می کند که ای کاش موفق به ادامه تحصیل شده بودم و هنوز گاه در همین سنین کهنسالی خواب آن دوران دبیرستان را می بینم که مشغول درس و یا امتحان هستم و وقتی بیدار میشوم افسوس میخورم.

به یاد دارم مدیر هنرستان ما که باید از او به نیکی یاد کنم مرحوم آقای اخلاقی بود خدایش رحمت کند. به هر حال جوانان باید در این نکات دقت داشته باشند. مدتی سرگردان بودم، چون از دبیرستان بیرون آمده بودم. مرحوم پدر هم اطلاعی از آن موضوع نداشتند. این سرگردانی مرا به قم تبعید کرد. پس از آن دوران مدتی بیکار بودم و این بیکاری کم کم مرا افسرده می ساخت ترجیح دادم راهی قم شوم و این اولین سفر من از اصفهان به دیگر شهرها به شمار می آمد.

این در حالی بود که در قم هم هیچ کسی را نمی شناختم نیت کرده بودم خود را تبعید کنم. دارایی من سه تومان بیشتر نبود بلیط خریدم و نزدیک غروب بود که ماشین حرکت کرد آن روزها وسایل نقلیه از سرعت زیادی برخوردار نبود و فردای آن روز ساعت چهار بعد از ظهر به قم رسیدم. کم کم غروب شد، من هم هیچ کس را نمیشناختم، لذا مضطرب شدم.

هنوز ساعاتی از ورودم به قم نگذشته بود که خوشبختانه در خیابان با عمو زاده ام مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج سید مهدی صدر عاملی رحمه الله مواجه

شدم. در آن ایام ایشان تازه داماد آیت الله العظمی صدر طاب ثراه شده بود و مرا به منزل مرحوم آیت الله صدر راهنمایی کرد. وارد منزل آن بزرگوار که شدم ابهت و جذبۀ ایشان مرا به خود جذب کرده بود. حضرت آیت الله صدر با خوشرویی از بنده استقبال کرد و بعد صدا زدند موسی بیا پسر عمویت از اصفهان آمده است.

این اولین دیدار من با امام موسی صدر بود. در خصوص امام موسی صدر مطالب فراوانی برای گفتن دارم در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

آن دیدار تا آخرین روزهایی که امام موسی صدر در بیروت بود ارتباط ما را با یکدیگر تداوم بخشید.

بیاد بود در دوره تحصیلی آبانماه ۱۳۲۰
رباعی
چهار چیز که اصل فراغت هنر است
نیز زرد آن چهار رنگی در آفرینگار
گفته بشیرم و ملامت عمر نخت غزل
تباقتنی مرگ و طبع بذل مثل ال
بیادگار روز خوش من =
مکن و قلب چاک چاک مکن
«من و محبت و محبت و من»»
۲۰۸۳
چون حاضر دنیا نبود غیر از غم
خرم دل انکس که ز دنیا بلیند
محقق

در روز جمعه ۱۳۱۹ - در روز جمعه ۱۳۲۰
 در روز جمعه ۱۳۲۱ - در روز جمعه ۱۳۲۲
 بیاض بود در روزگار و سیر و تحصیل سال ۱۳۱۹-۱۳۲۰
 بدینوسیله یکسلسله از خاطرات شیرین
 و فراموش نشدنی خود را تقدیم میکنم
 از جهت مرز رفقای عزیزم حضرت آقای
 اقا مرتضی مستجابی میثما که ما را فراموش
 نکنند که چه قلب حماسی ایشان مرا امیدوار
 مینماید - خدا حافظ در تاریخ سوم آبانماه ۱۳۲۰
 در روی زینت سخت بود روزگار آنست چه نام او در کمال
 سوره سوره توبه از حضرت

خط مرحوم دکتر محمد شفیعی رئیس دانشگاه شیراز و معاون دانشگاه تهران

خط مرحوم دکتر محمد شفیعی رئیس دانشگاه شیراز و معاون دانشگاه تهران

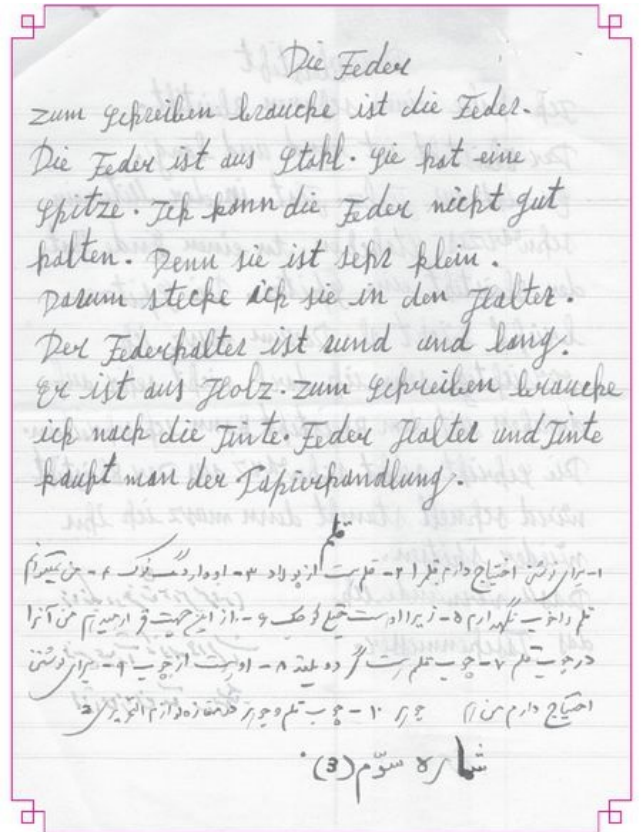
به یاد دارم در همان سنین کودکی که در دبستان و سپس دبیرستان مشغول تحصیل بودم در نزد پدرم هم دروس حوزوی را تا اواسط لمعتین دمشقیه آموختم.

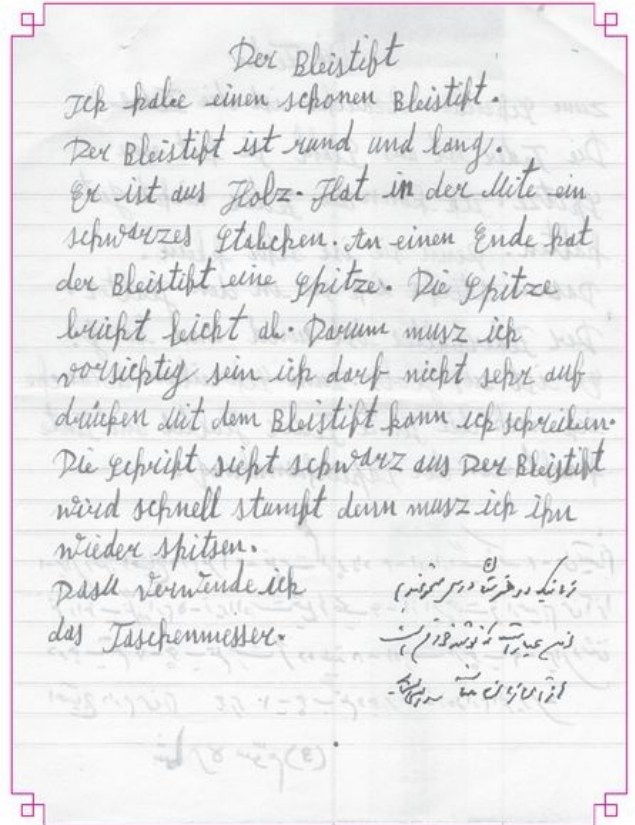
از خاطرات آن دوران که هیچگاه فراموش نمی کنم یادگیری زبان آلمانی است. یک آموزگار آلمانی داشتیم به نام هر آقایان که فرد بسیار محترمی بود، هر روز در کلاس پس از کمی پند و نصیحت، درس را شروع می کرد. یک روز گذشت؛ بچه ها فکر کنید به مغز خودتون تکیه کنید، وقتی زیاد فکر کردید به نتیجه می رسید. فکر نکنید همه چیز با کتاب و استاد درست می شود. خودتان می توانید بفهمید و بعد داستانی را به زبان آلمانی گفت:

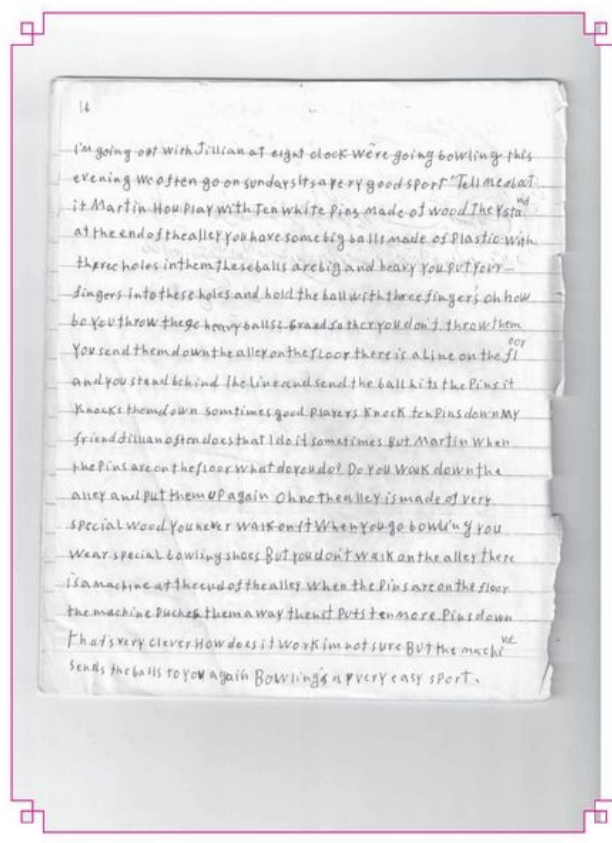
Eine star findest eine flasche mit wasser. Der Star stecke den schnabel in den maus der flasche aber er ist nicht genug doch, der schnabel ist zu kurz nun will er flasch umwerfen

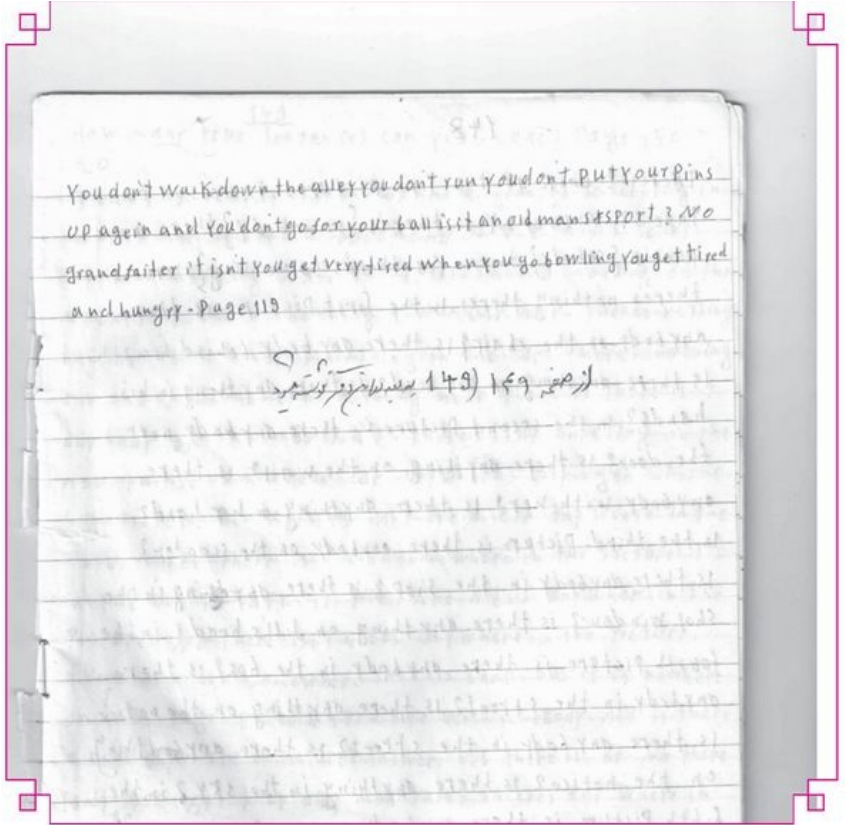
یعنی یک سار تشنه، بطری آبی پیدا کرد که به آن آب بود. با خودش گفت: من نباید بمیرم، باید از این آب بخورم. فکر زیادی کرد و از فکر خودش به نتیجه ای رسید. با منقارش ریگ های ریزی جمع کرد و داخل بطری انداخت. آب بالا آمد و او آب را آشامید و ترد.

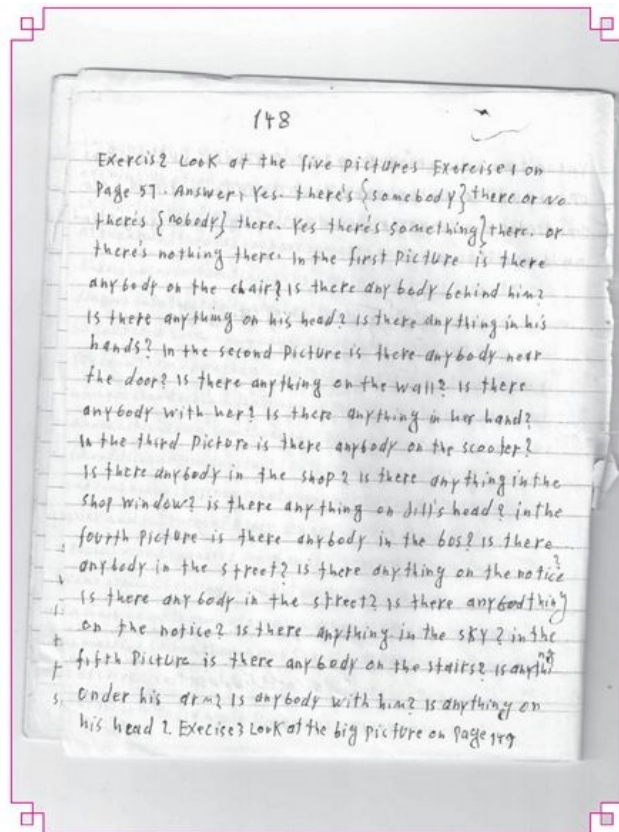
در هر حال از همان سن شانزده سالگی قواعد و گرامر زبان آلمانی را برای خود نوشته و تمرین می کردم که هنوز آن را دارم.

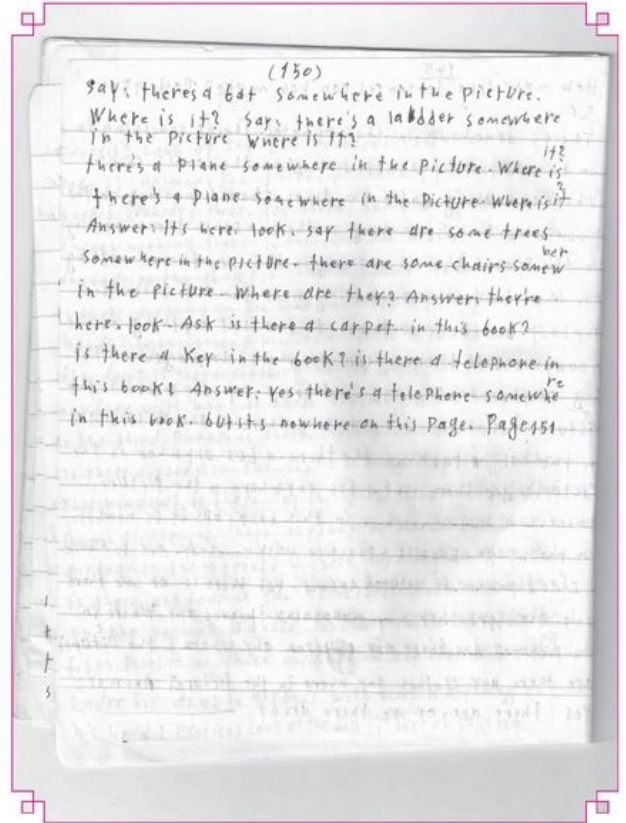












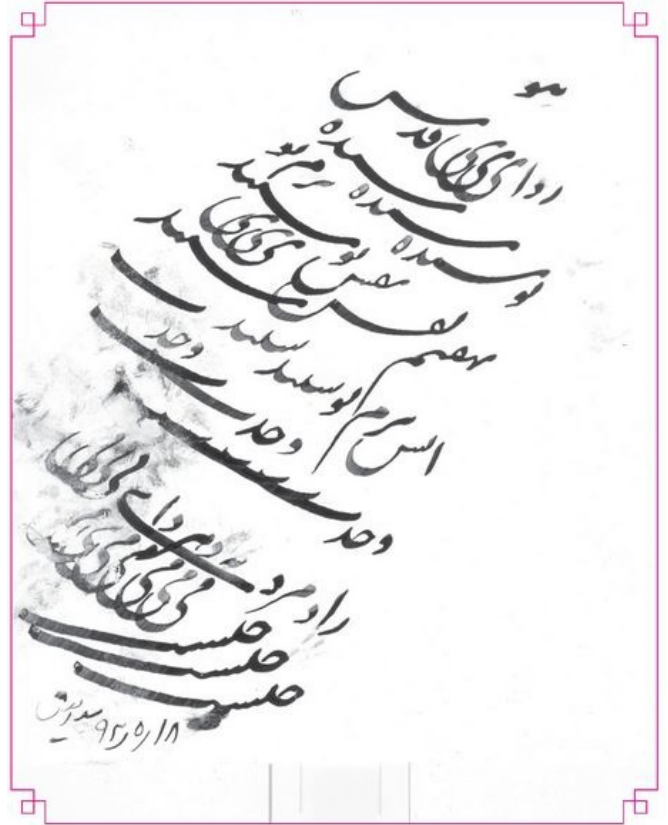
در ضمن، خط خوبی هم داشتم و کم کم علاقه بیشتری برای آموختن خوشنویسی پیدا کردم. اساتید خط من یکی پدرم و نیز آقایان کشفی پور و رجال بودند.

چه نیکوست که مدیران و آموزگاران و معلمان و مربیان دوران کودکی را یاد کنم. هر کدام فرشته رحمت بودند و در انسانیت و حقیقت هیچ کم نداشتند و سعی هر کدام بر این بود که افزون بر کلاس و درس، محصلان نوباوگان خود را پند و اندرز می دادند و به صراط مستقیم هدایت می کردند. من هم برای ادای حقوقشان نام چند نفر از آن مردان نیک را یادآور می شوم.

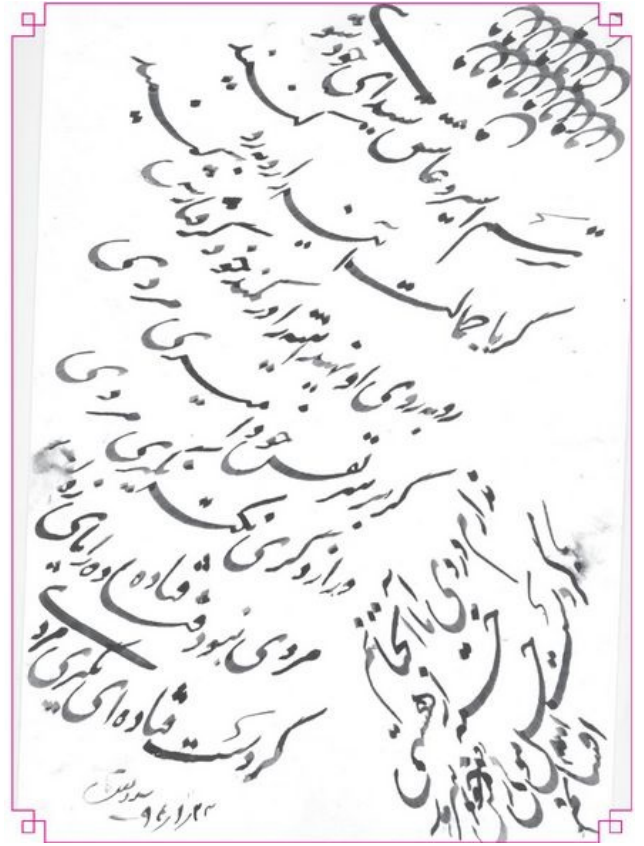
آقایان: پدرم، مهدوی، شهشانی، سید حسن حکیمی، شهابت پور، نورشوق،

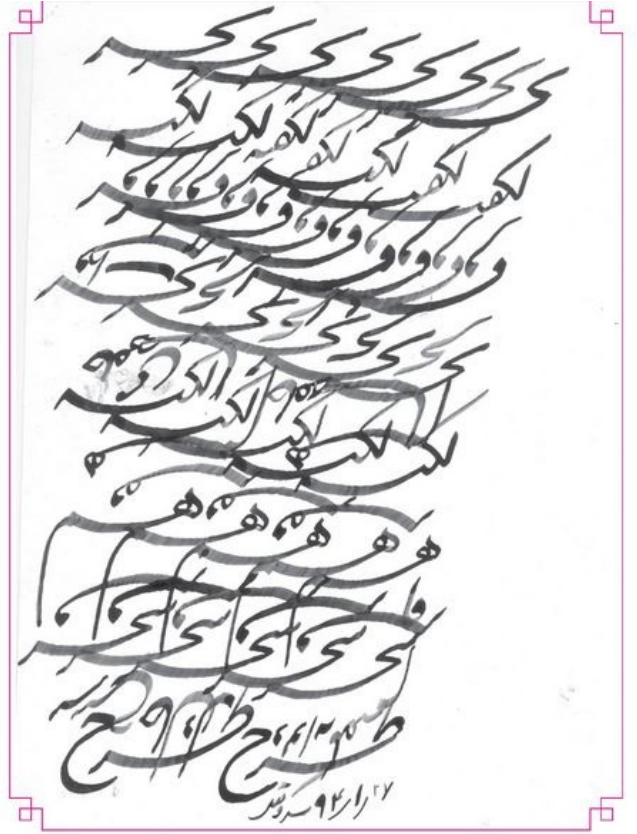
اخلاقی، راج. خداوند همه آنان را غریق رحمتش گرداند.

ص: ۴۴

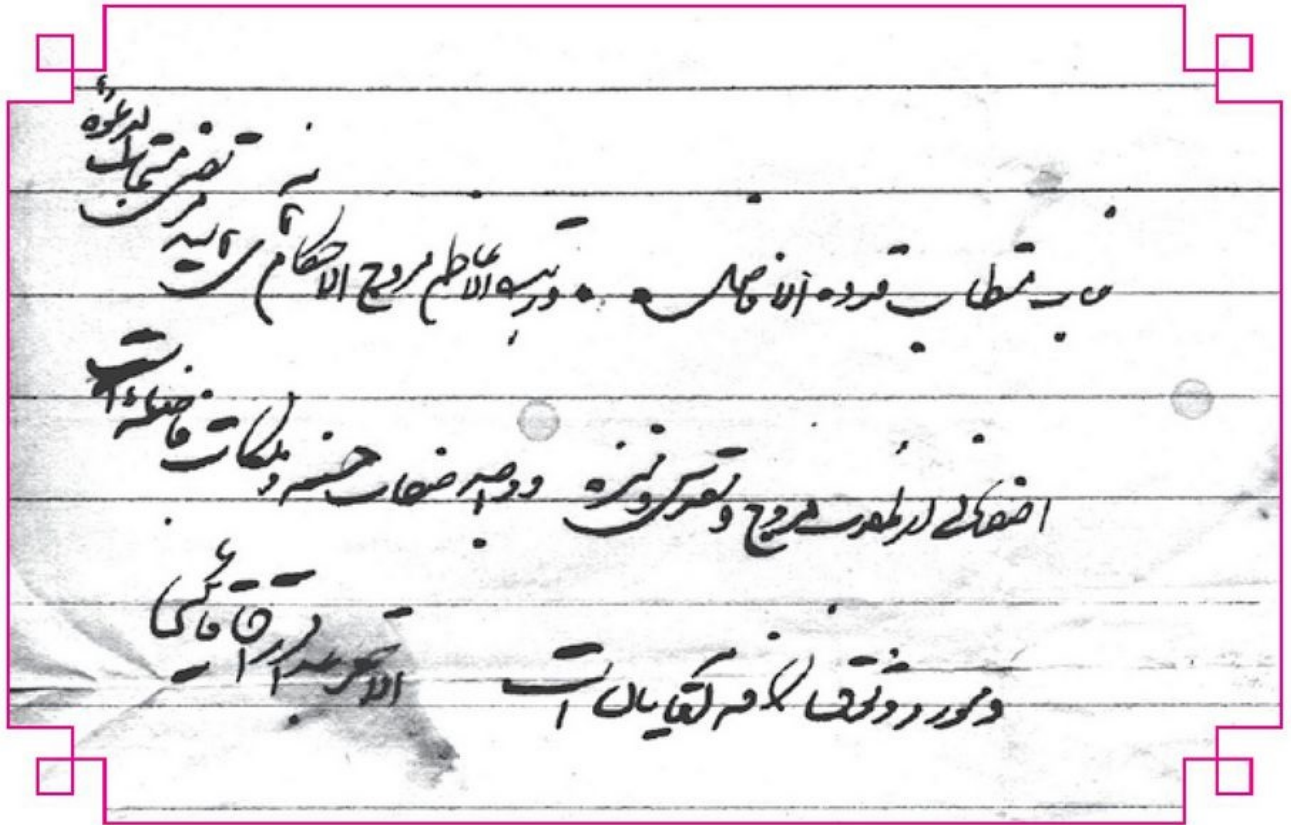








بعد به قم رفتیم. اقامت من در قم چندان طول نکشید و فردای آن روز همراه عموزادهام راهی تهران شدیم و به منزل عمویم مرحوم آیت الله حاج سید صدر الدین صدر عاملی معروف به آقا میرزا رفتیم و خلاصه اینکه پس از یکی دو هفته مرا معمم کردند و مرا به مرحوم آیت الله حاج سید مهدی لاله زاری معرفی نمودند و در محضر ایشان دروس قبلی را که خوانده بودم تکرار کردم و حدود ۹ ماه از محضر ایشان بهره وافی بردم. بعد از آن وارد مدرسه مروی تهران شدم و در آنجا از دروس حضرات آیات آقایان شیخ عبدالرزاق قائینی و حاج سید صدرالدین شوشتری و حاج شیخ حسین همدانی و حاج سید عباس آیت الله زاده اصفهانی و شیخ حسین کنی و اساتید دیگر کسب فیض کردم.



مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالرزاق قائینی بزرگ استاد فقه و اصول و فلسفه بود که مدت ها از خرمین فضلش توشه برداشتم. ایشان در جامعه، شخصیتی بسیار محترم و معزز بود و در مدرسه مروی تهران اندیشمندی صاحب نظر و انسانی پرهیزگار و اخلاقی و مهربان به شمار می رفت.

دوست بدینا و آفرینش دار...
 سلام علی از حسن نسبت صفت هر که شمرند منی میدانم که در طمان عازر شمن و از
 شوقیان سراب من برار هم منتهی حاکم بر از در دست از رحمت آب نهدل برسد
 و ملکشان با در خدمت را شرف عدل غایت و محرم دفن نوازه که از این
 رکن آینه و معلوم را ناب احدی که آنجا فراموش کرد بر خطب کرد و
 خطبه که بر این سخن بر زبان و لولان در روز ظهر در تمام شهر و تمام
 روح آینه که محمد حبیب علی الملک الکلی و افسی خواست فرود خالنا که در
 و خلیا از کمال آنکه در تمام شهر و تمام شهر و تمام شهر و تمام شهر
 و از آن روز که در تمام شهر و تمام شهر و تمام شهر و تمام شهر
 از در دست و در سخن سخن و از فرود در سخن کسبم
 در دست و در سخن سخن و از فرود در سخن کسبم
 لذا به کمال بر اتم از لغوی که منقلب الواسی بخش و اللات
 مبلغ و اسب بعد از شونده باسی جو العار از کمال در دست من و در دست
 میرا از در سخن در حضور ما دار و بنامه که امر در غایت خطب و لغوی
 انام که در دست من ضیان و غایت من در دست من و در دست من
 آنجا که در سخن در حال در دست من که در دست من و در دست من
 در دست من و در دست من و در دست من و در دست من

از آنکه گفتم نغز زده جان را چه در آن دستم علم است عین دلمم نرمم که عین سخن و اثری
 شده بر دم و در به در کبر و کبر که حقانم که هم دوست آنم که این قوت نه عین
 کمانم بین بین المومن را بی ایضا - اینم و لم یسر لمک ماو
 از قرار که بعد مومنه در آن محکم این تمام بر ما که مر آن اهل طبع و انوار
 صیان در میان مردم فاش کرده که گمانه و گمانه با احوال خود را مومنه و با احوال
 سر است می که عین و کلمه در آن در مقام نظم و در خواهر نام این در نزد کمال
 کلمه بر آن نزنند که هر نام که در در کف با کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف
 با قدر از زمین است - فرس نشا و در بدل من نشا در کمال است
 بعد از
 با هر چه از تحت بر طالع رد که در ام که هم ارادت به این است که او را عین
 نه من در هر وقت که می فرود می آید که در این خند سال لا اکنه ای سرا
 و غیره لایلا در آن از کفر آنم و در این کف به حضرتی دست نزن است
 و از نظر آنکه در کلمه و انچه در ایضا که است (که مدهنه) که من خواست کرد که
 کلمه این بر او فرستاده است و در این کف و در این کف و در این کف و در این کف
 در این کف و در این کف و در این کف و در این کف و در این کف و در این کف و در این کف
 هر کس که می خردم از همه بلب و در هر کس که همیا نروا که هر کس

زندگی نامه مختصری که به درخواست آقای دکتر اسعد علی نوشته شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله سبب الطلوع والصلوة والسلام على محمد وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين
يا من الأستاذ الكبير الدكتور اسعد علي لإدائه في من أكتب مختصر حياتي
إني السيد مرتضى مستجاب الدعوات، التولد 1302 هـ في مدينة
اصفهان إحدى بلدان إيران، وكنت قد تخرجت تحت نظر والدي العام الشيخ
الفاضل وقد أسلفني إلى مدرسة القرآن وكنت الأذعية الأثرة عن الأئمة الأطهار
وكنت الألفية حيث حفظت هذه الكتب كلها، ثم دخلت المدرسة الأكاديمية
بعدها سافرت إلى مدينة قم المقدسة لزيارة العتبة الطاهرة معصومة عليها السلام
والآقاسب وفي هذه السفر ذهبت لزيارة الحرم آية الله العظمى الصدر والدة الأمام
ميرزا الصدر ومعلم الحرمين العلامة الحاج سيد صدر الدين الطاهري وفي نفس الوقت قر
العدان أن يعينني وقد تحقق ذلك ومن ذلك الوقت انخرطت في سلك الخيرة العلمية
وأندفت بداسة المدرس الدينية حتى إني أذكر بعد تمني ثلاث أشهر قدمت لخطاب
بالمئذ والحق والصرف وغيره من العلم وقد كنت احباب الكثير من الطباء وذلك لستة
ذكري من فضل الله ثم سافرت إلى مدينة طهران ودخلت في مدرسة لاله زار تحت نظارة
العلامة سيد محمد لاله زار بمساعدة للمداسة وقد كانت الأيام على صحة جيدة
هناك حيث أعلب الليل كنت اطالع للمدرسين تحت ضوء القمر ثم استقلت بعدها إلى مدرسة
مروفي وقد كانت من آمن مدارس طهران وقد تكدت عدد كبار علماء ذلك العصر في
تلك المدرسة المباركة وفي إحدى الليال رأيت في المنام إني تسترقت زيارة جدي
الحسين عليه السلام في كربلاء مع أبي لم أن سافرت إلى العراق بعدها قررت الذهاب
إلى العراق وقد ذهبت مع ملائحته من صعوبات السفر في ذلك الوقت حيث الرب العالمية
الثانية كانت على أشدها على كل حال سافرت بجوها إلى النجف الأشرف وفي إحدى الليال
زارب الحرم العلامة الشيخ عبد الحسين الأمين صاحب القدير رحمه الله وأمر علي
أن أقيم في مخيم للمدرسين وقد لييت ما أمرني مرة من الرأه ذهبت عند آية الله العظمى
السيد إبراهيم الاصفهاني وقد كان زعيم الخيرة العلمية في ذلك العصر وقد أمر بإجراء مرتب
شهرتي لي وكنت أرة الرقب الشهورت المسيدة وأقول له إني جئت إلى النجف

لدرس والتعليم لا يأخذ البريق العفريت مع ما كنت أعاين من الفقر والحاجة بحيث أكل
الغداء من فئات ما كان يرويه الطلاب من غداهم . على كل حال وقد واصلت الدرس
حتى كان بعض الأكارين العلماء يرسلونني الى الباحة والمأطرة مع العلماء المعروفين
في ايران وقد صحت من بعضهم اجازة الاجتهاد لتكون هذه الاجازة رصيدهم عليّ لئلا
وتروقت والمجدلة في ذلك .

وفي ذلك الايام كان آية الله السيد ابو القاسم الكاشاني رحمه الله قد شرع بالدرس وذهب
الى ديرة وقت مجيئها له ثم رويداً رويداً نقل السيد الكاشاني من سياسة ايران
حتى اجد ان لبنان وميل كان محبوباً عند عموم الشعب الايراني فرجعته في
عصبة المجلس الوطني الايراني وقد انتخب من قبل الشعب للبرلمان في ايران
فصار له حصانه ديمقراطية لذا سافرت الى لبنان مع ابنته وجماعة آيين وطقت
من سباهة الرجوع فلتفت دعوتنا وعاد معي الى الوطن واستقبله الشعب استقبالاً
الطامحين فلما وصل الى ايران حمله الشعب بصرين سيادية من المطار الى بيته وانتخب
رئيساً في وقتها للبرلمان ومع ذلك قاله لم يحضر البرلمان ولو مرة واحدة لكنه مع
ذلك اتمم لفظ ايران مع أهل الأصوات في المجلس الوطني وهذا البرديل على
قوة ومناة هذا الرجل العظيم .

ولست نقلاً في ذلك الأوضاع والأحداث لرفع راية الاسلام عاليه
هذا ملخص لحياتي .

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته
السيد مرتضى مستجاب الدعوات

شبى در مدرسه مروى خواب ديدم عازم کربلا شده ام و آن رؤيای صادقه اشتياق مرا برای زيارت به کربلا دو چندان کرد و همان روز برای رفتن به کربلا راهی کرمانشاه شدم. در آن ایام جنگ جهانی بود و چون از کرمانشاه تا قصر شیرین اتومبیلی حرکت نمی کرد ناگزیر شدم با پای پیاده مسیر را با تمام مشقتهایی که داشت ۱۴ شبانه روز طی کنم و خود را به کاظمین برسانم. طی این مسیر در راسخ شدن اراده ام بسیار مؤثر بود. در خانقین دور ما را محاصره کرده و کلیه وجوه ما را گرفته و با سختی زیاد به حرکت خود ادامه دادم.

شرح این سفر کتابی جداگانه می خواهد. در مسیر با مشکلات فراوانی مواجه بودم ابتدای حرکت به طرف کربلا ۱۹ نفر بودیم اما آخر سفر ۵ نفر بیشتر نشدیم. بقیه یا مریض شدند و با استقامت آنها پایدار نبود و همان ابتدای مسیر از ادامه حرکت منصرف شدند و برگشتند. پاسخگویی به نیروهای امنیه و شرطیهای عراقی و خطر حرامیها و راهزنان و گرسنگی و تشنگی از جمله مواردی بود که مسیر را برایمان دشوار می کرد. به هر حال مدتی در کربلا بودم و روزی که قصد داشتم از نجف به ایران باز گردم توفیق دیدار با مرحوم علامه شیخ عبدالحسین امینی طاب ثراه حاصل شد. به ایشان سلام و علیکی کردم و هنگامی که ایشان متوجه شد می خواهم به ایران برگردم. گفتند: من نمی گذارم برگردی، پرسیدم چرا آقا؟! فرمودند: از بعد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام تاکنون اجتهاد از فامیل تو جدا نبوده کجا می خواهی بروی من نمی گذارم بروی.

علامه امینی مرا به مدرسه آخوند راهنمایی کردند و در حجرهای سکنی دارند و

من مدتی در آن مدرسه مشغول تحصیل شدم که شرح آن نیز نیازمند نگارش کتابی دیگر است. آن ایام مقارن با مرجعیت آیت الله العظمی سید ابو الحسن اصفهانی رحمه

الله عليه بود.

لازم به ذکر است در همین مدت توفیق فراگیری بسیاری از علوم را داشتم و در تحصیلاتم مکاسب و رسائل و کفایه و جواهر و فقه استدلالی و همچنین معقول شرح اشارات ابن سینا و طبیعیات شفا را به خوبی یاد گرفتم.

پس از این مدت به تهران بازگشتم و بار دیگر به مدرسه مروی رفتم و به دیدار

آیت الله کاشانی موفق شدم.

ص: ۵۶

نامه های من به پدرم در ایام تحصیل در نجف اشرف

Handwritten Persian text, likely a letter or a collection of letters, written in a cursive style. The text is dense and covers most of the page. It appears to be a personal communication, possibly a letter to the author's father as mentioned in the header. The handwriting is fluid and characteristic of the Qajar or Reza Shah era. There are some marginal notes and corrections visible.

ابوی گرام آقای آسید اسدالله مستجابی مشرف شود ۲۸ محرم.

نیست غربت سازگارم کاشکی همچون بلال***مشت خاکی از وطن با خویش بر میداشتم.

اینجا نجف یا زاویه خاموشان است. هر کسی از بندگان خدا عمر خود را طی نموده یا از زندگی فعلی خود سیر شده است پناه به این خاک مقدس آورده و تحت قبله و کیل کارخانه حق گوشه ای را اختیار و با معیشت بسیار کمی روزگار طی و هر ساعت خود را در انتظار حضرت عزرائیل می گذرانند. با این مقدمه کوچک می توان این محل را زاویه خاموشان یا اموات متحرک نام نهاد. زیرا از افرادی تشکیل یافته است که بانان بخور و نمیری مشغول عبادت و گاه و بیگاه به مطالعه درسی مشغولند و ابتدا از زندگی جز مرگ نتیجه دیگری قائل نیستند. امروز پیش از اذان صبح عازم حرم مطهر بودم. در طی راه از درب حجره یک نفر از اکابر علما و پیرمرد راه خدا عبور کردم شنیدم که می گفت:

یک عمر ما به کام فلک گشته ایم و او***یک لحظه ای نشد که بگردد به کام ما**بگذارم و بگذرم.

در ساعت درس امروز خدمت استاد معظم حجت الاسلام حاج شیخ محمد حسین تهرانی پس از اتمام درس گفته های بالا را شفاهاً عرضه داشتم. و اضافه نمودم جوانها معمولاً آرزوهایی دارند و از زندگی نتیجه ای را می جویند و به اضافه هر کدام از ما سرمان محتوی سودای خام است و دلمان لبریز آمال و آرزوهای جوانی است. چگونه با این هوای خشک در این نجف محدود که تماماً به یک بازار کوچک خاتمه می یابد روزگار بگذرانیم.

طی نگشته روزگار کودکی پیری رسید

از کتاب عمر ما فصل شباب افتاده بود

با وضع فعلی به طوری که کاملاً مسبوقید چگونه می توانیم اینجا ایستادگی نمود. جواب مجهولی به حقیر دادند و مرا امر به صبر نمودند.

فراق صبر و سکون خواهد و یقین دانم***که من نه طاقت این و نه تاب آن دارم

اینک مختصر از فرمایشات استاد قلمی می کنم:

هر آن آدمی که در مقابل تیرباران حوادث عالم حیات سپر صبر در دست توانایی و دلیری گرفت و سر و جان خود را حفظ نمود نیکوتر و زودتر خدنگ امیدش به هدف مراد و مطلوب می رسد زیرا صبر مفتاح فرج است و ابواب خانه آسایش و راحت جز بدین کلید گشوده نشود.

الصبر صبر و لکن فی اوائله***وفی اواخره احلی من العسل

ص: ۵۹

صبر یک غریزه ملکوتی است که ستاره درخشان آن آسمان دل و دیده را روشن می سازد و از پرتو نور آن موفقیت های شایانی نصیب صابران می گردد. و اضافه نمود: که شخصی از امام علیه السلام پرسید. علائم ایمان چیست؟ فرمودند: صبر در بلا و شکر بر نعماء و رضای بر قضای الهی است. هر که را صبر نیست ایمان نیست. صبر از ملکات انبیا و اولیای خداست. پیغمبران همه به این صفت متصف بوده و خاندان خود را بدین همت عالی تربیت می کردند و خداوند فرموده که صبر گنجی است از گنج های بهشت و سرمایه ایمان است. این رشته دنباله طویل دارد.

از خدمت استاد مرخص شده مشرف شدم خدمت مولا. از آن معدن جود تقاضای صبر نمودم. در خاتمه از عالم گزارشی بخواهید بحمدالله سلامت هستم و ایام زیارتی تا ۱۴ محرم کربلا دعاگو بودم و بعد بازگشت به نجف. فعلا روزها مشغول درس تا فردا چه پیش آید. از شما درست ۴ ماه است هیچ خبری ندارم. البته این قسمت بیشتر پریشانم نموده. چندین نامه تاحال برای حضرت عالی نامه فرستاده ام جوابی هنوز نیامده است.

امروز یکی از طلبه ها می گفت شما ایران کسی را نداری و حال آنکه بدون غرض می گفت مع ذلک دلم سوخت و بی اختیار اشکم جاری شد.

نامه ای بر سر ما مفتخرا انشا کن

تا بدانند همه خاک کف پای توایم

از خدا بر گشتگان را کار چندان سخت نیست

سخت کار ما بود کز ما خدا بر گشته است

اسرار درونی و لکه های خونین دل خود را در بایگانی یعنی سینه تنگ خود بیرون نیاورده و به کسی نگفته ام و نخواهم گفت؛ زیرا الحمدلله در دامان عفت و نجابت و بزرگواری تربیت شده ام. محبت های بیشمار حضرتت را که کمتر پدری

ص: ۶۰

به فرزندش می کند به یاد دارم بلکه تا آخرین نفس فراموش نخواهم کرد و تماما را در حضور مولا امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتم و نجات دنیا و آخرت شما را از آن منبع جود تقاضا نمودم ولی چون کس دیگری را به غیر از شما برای شرح دل خونینم ندارم ناچارا اشاره می کنم اگر چه میدانید ولی ترس آن می رود در این مدت و در این صورت از شدت فکر جنون موقتی تبدیل به همیشگی شود... نه نه. هیچ وقت نخواهم گفت و هیچ موقع نخواهم نوشت زیرا

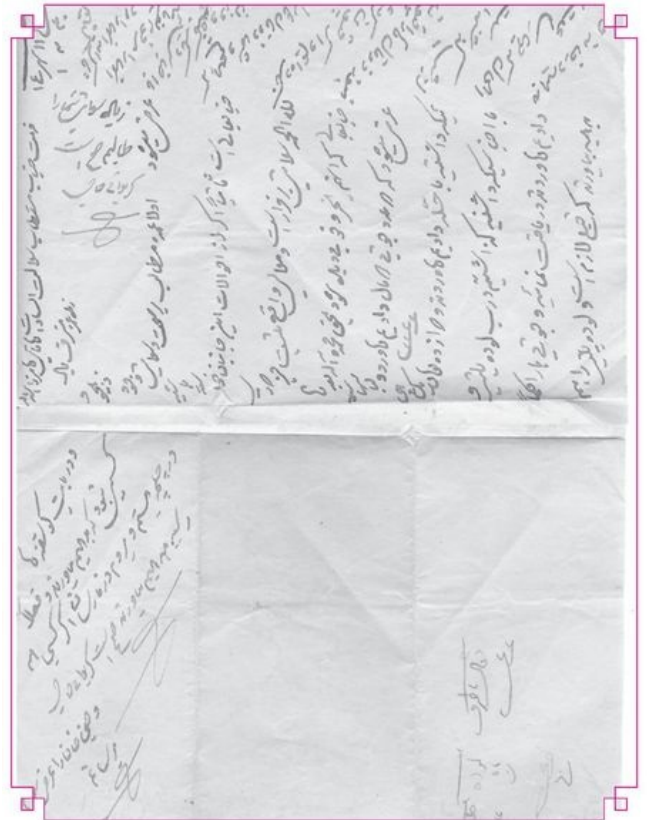
بر هر کسی که می نگرم در شکایت است

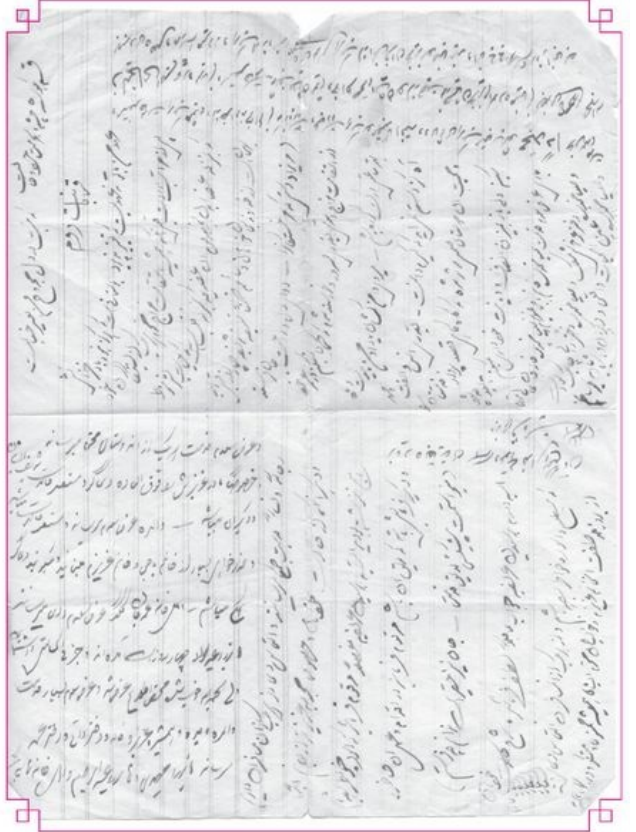
در حیرتم که گردش گردون به کام کیست

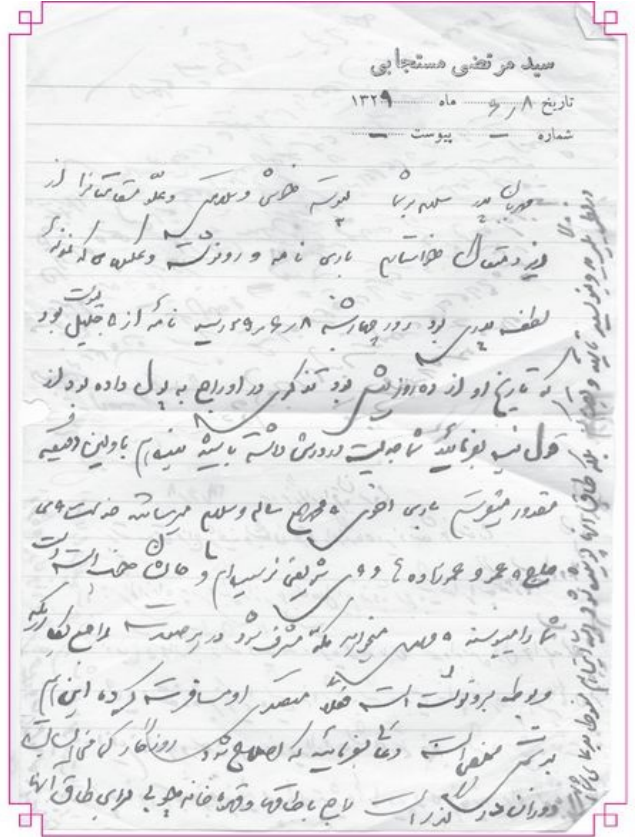
برای چه شکایت از روزگار بنویسم و غم بالای غم های شما گذارم این خلاف رأی خردمندان است. در این صورت از شرح دل خودداری نموده فقط به چند قطره اشک اکتفا کرده تقدیمتان می کنم که این بیچاره را فراموش نفرموده در واقع مخصوص به دعایی یادم نمایید. مینویسم و با آب دیده می شویم هر کجا زهری است باید ریخت در کام حیات تا توان پیمانه یک عمر را لبریز کرد.

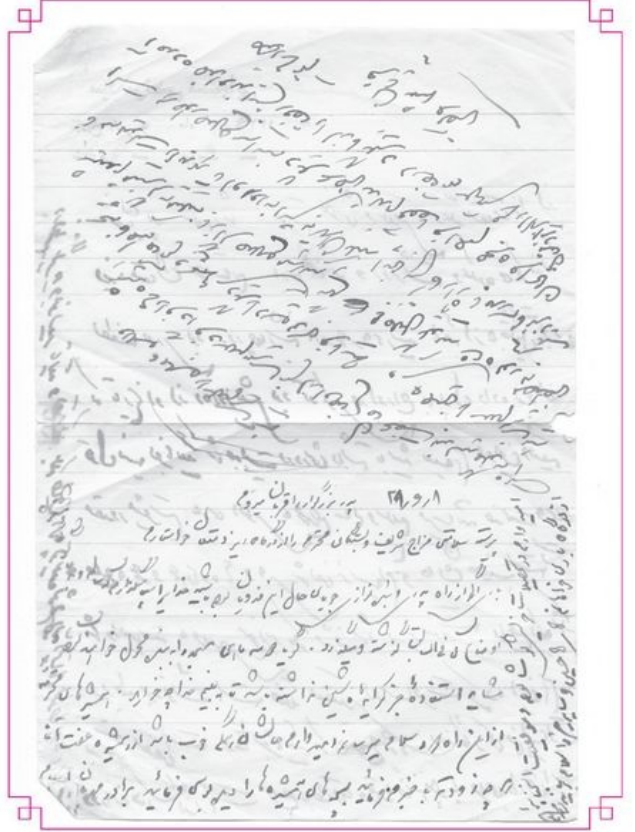
مرتضی

ص: ۶۱





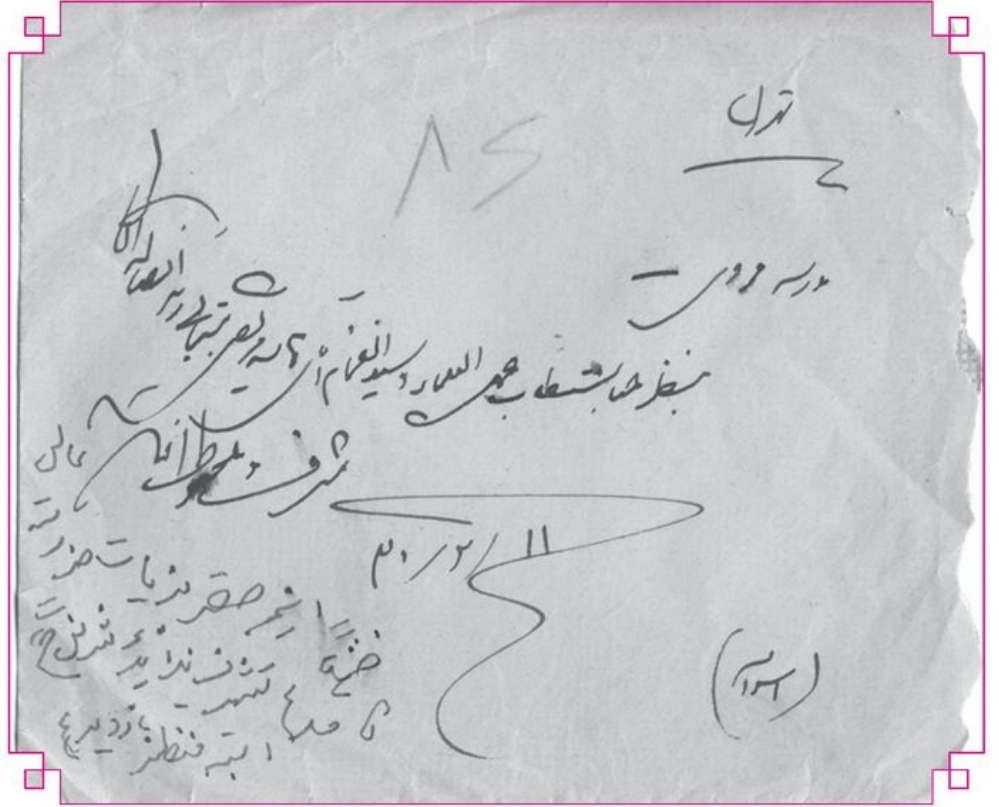




تاریخ ۱۱/۳/۳۰
شماره
پیوست ۱
وزارت دادگستری
دایره

زوجه محترم آقا کمال خان

قانونی است - غیر انصاف است چنانچه در مورد درج ذیل
با برداشتن کسب و کار قطعه مکتوب باشد در صورت استماع بهر
الگو: بزرگوارانم باشد بفرستید تا در دادگاه آنگاه که
برگردد از تعداد محاسب فارغ گردانید و این بفرستید تا
نمیترسم چون وقت دایم اداره است مشغول است فعلاً
در باز موعود محاسب بود هر چه در کار است
فرستاد - اراک جملات ملامت سید را تا در دادگاه
آنگاه که سید محاسب آنگاه در این اداره است همین نام
همیشه هم در کمال است - مصلحت این است که در دادگاه
از طرف آن رسیده است بهر جهت - زیاد است



برخی معاصرین نجف اشرف

از اشخاصی که در نجف اشرف مرا می پذیرفته اند، و یا نزد آنها درس خوانده ام، یا با آنها محشور و هم دوره بوده ام، عبارتند از:

۱- آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی؛

۲. آیت الله العظمی سید محسن حکیم؛

۳. آیت الله العظمی سید محمود حسینی شاهرودی؛

۴. آیت الله العظمی سید عبدالهادی شیرازی؛

۵. آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی؛

۶. آیت الله العظمی اصطهباناتی؛

۷. آیت الله العظمی حاج سید جمال الدین گلپایگانی؛

۸- علامه شیخ عبدالحسین امینی؛

۹. آیت الله حاج شیخ مجتبی لنکرانی؛

۱۰. آیت الله سیستانی؛

۱۱. آیت الله شهید شمس آبادی؛

۱۲. آیت الله حاج آقا باقر رجائی؛

۱۳. آیت الله حاج شیخ محمد رضا بروجردی؛

۱۴. آیت الله حاج شیخ مرتضی بروجردی؛

۱۵. آیت الله حاج شیخ محمد یزدی؛

۱۶. حاج میرزا عبدالجواد ابو ترابی؛

۱۷. حاج شیخ اسدالله ابو ترابی؛

۱۸. حاج سید هاشم تهرانی؛

۱۹. حاج میرزا امیر آقا فلاورجانی؛

۲۰. آقای حجت الاسلام شیخ اسدالله سدهی؛

۲۱. آقای آیت الله میرزا شیخ عبدالجواد سدهی؛

۲۲. حجت الاسلام والمسلمین حاج سید علی خلدی نسب؛

۲۳. حاج سید محمد خادم الشریعه؛ (فرزند آیت الله خادمی)

۲۴. حجت الاسلام حاج شیخ محمد علی کلباسی؛

۲۵. آیت الله علامه محمد تقی جعفری تبریزی؛

۲۶. آیت الله سید محمد شاهرودی؛

۲۷. حجت الاسلام سید علی شاهرودی؛

۲۸. آیت الله حاج سید محمد باقر مصطفوی کاشانی؛

۲۹. آیت الله سید محمد علی شیرازی؛

۳۰. شهید آیت الله سید ابراهیم شیرازی؛

۳۱. آیت الله شهید حاج سید محمد باقر صدر؛

۳۲. آیت الله شیخ محیی الدین مامقانی؛

۳۳. حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین تهرانی؛

۳۴. حجت الاسلام والمسلمین آقا شیخ حسین شاه آبادی؛

۳۵. آیت الله حاج سید محمد کاظم اخوان مرعشی؛

۳۶. آیت الله حاج سید مهدی اخوان مرعشی؛

۳۷. آیت الله بهشتی؛ ۳۸. آیت الله سید محمد گلپایگانی؛

الله شهید سید محمد صدر؛

۴۰. آیت الله سید اسماعیل صدر؛

۴۱. آیت الله سید محمد صادق صدر؛

۴۲. آیت الله حاج آقا مجتبی بهشتی؛

۴۳. آیت الله حاج سید ابوالحسن صدر

۴۴. شیخ محمد حسین شاه آبادی

۴۵. آیت الله حاج شیخ نصر الله شاه آبادی

ص: ۷۶



در آن ایام مقابل مدرسه مروی یک مغازه خیاطی بود که فردی به نام آقای مهدی در آن مشغول فعالیت بود. با آقای مهدی آشنایی پیدا کرده بودم روزی ایشان به من گفت: شما نمی خواهید آیت الله کاشانی را ببینید؟ گفتم: اتفاقا خیلی مشتاق دیدار ایشانم. گفت: پس آماده باش به دیدار ایشان برویم.

به اتفاق به محله پامنار منزل حضرت آیت الله کاشانی طاب ثراه رفتیم. به منزل ایشان که رسیدیم مشغول تدریس خارج مکاسب بودند! بیان شیوای آیت الله کاشانی اشتیاقم را برای بهره مندی از محضرشان دو چندان کرد.

سرا پاگوش شدم و از محضر درسشان استفاده کردم و بعد به معرفی خود پرداختم. ایشان بسیار با گرمی از بنده استقبال کردند و این اولین ملاقات من با

معظم له بود. ارتباط بنده با آیت الله کاشانی با رفت و آمدهای پی در پی موجب شد در ردیف افراد سیاسی قرار بگیرم.

بزرگان لشکری و کشوری به خدمتشان می آمدند و در همین ملاقات ها بود که بنده نیز با آنان آشنایی پیدا می کردم و از مباحث اخلاقی و دروس حوزوی ایشان هم بهره وافی می بردم. هر چند آیت الله کاشانی به واسطه مشغله های سیاسی سال ها از درس و بحث فاصله داشتند، اما چنان از حضور ذهن و فراستی برخوردار بودند که در بیان نکات دروس، گویا همان شب قبل مطالعه و مرور کرده و آنان را خوانده اند. در بیان مطالب علمی با زبانی سلیس و روان و شیوا، مباحث را ارائه می فرمودند به طوری که هر کس از این مطالب هم دور بود نیز بهره می برد.

مناسب می دانم شرح حال کوتاهی از استاد و مقتدای خود آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی ذکر نمایم. ایشان فرزند آیه الله حاج سید مصطفی کاشانی و او نیز فرزند آیه الله سید حسین کاشانی است که پدر و جد او هر دو از علما و فقهای بزرگ زمان خود بودند. جدش سید حسین از شاگردان سید ابراهیم قزوینی و حاجی کلباسی و شیخ محمد حسین اصفهانی (صاحب فصول) بوده و خود از علما و مراجع تقلید در تهران به شمار میرفته و در سال ۱۲۹۶ قمری از دنیا رفته است. پدر آیه الله کاشانی یعنی مرحوم آیه الله حاج سید مصطفی کاشانی (متولد ۱۲۶۸ ق) نیز از محضر علمای اصفهان مانند آخوند کاشانی و جهانگیر خان قشقایی، آقا محمدرضا قمشه ای و شیخ محمدباقر نجفی بهره فراوان برد و از علمای اصفهان به اخذ درجه اجتهاد نائل گشت. هوش سرشار، نبوغ بالا و پشتکار فوق العاده وی سبب شد در تمامی علوم و دانش ها از فقه، اصول، حدیث، رجال، تفسیر، تاریخ، ادبیات، کلام، فلسفه و ریاضیات، جامعیت و مهارت پیدا کند. و همه اینها در زمانی بود که او هنوز بیش از بیست و چهار سال نداشت.

آیه الله سید مصطفی کاشانی در نجف، تهران و کاشان از مراجع و فقها و مدرسان عالی مقام به شمار میرفت و در محاسن اخلاقی، قریحه شری، خط زیبا، مجاهدت های سیاسی و اجتماعی نیز زبان زد بوده و در سال ۱۳۳۷ ق در کاظمین از دنیا رفت و همان جا آرمید. از ایشان آثاری در فقه، اصول، تفسیر و ادبیات شعر به جا مانده است.

و اما استاد آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی در سال ۱۳۰۰ ق بدنیا آمد و در سن ۱۶ سالگی همراه پدرش به حج و زیارت عتبات عالیات مشرف شد و در نجف اشرف محضر پدر و بزرگانی مانند آخوند خراسانی و حاج میرزا حسین خلیلی رازی استفاده کرد و در ۲۵ سالگی به اجتهاد رسید. مراجع و فقهای نامدار شیعه مانند آیات عظام میزا محمد تقی شیرازی، شریعت اصفهانی، آقا ضیاء عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی اذعان به مقام منبع و اجتهاد ایشان نموده و او را ستوده اند. آیه الله کاشانی در ماه شوال ۱۳۸۱ قمری رحلت کرد و پس از تشییع مفصل و مجلل در شهر ری در مقبره علامه کنی آرمید(۱).

ص: ۷۹

-
- ۱- نباء البشر: ج ۱، ص ۷۵، ج ۵، ص ۳۷۸-۳۷۵؛ لباب الالقباب فی القاب الاطیاب، ص ۱۳۱ ۱۲۹؛ علمای معاصر، میرزا علی خیابانی، ص ۴۳۴ - ۴۳۱؛ معارف الرجال، ج ۳، ص ۱۷-۱۵

آقای بزرگوار عزیزم نامه ی گرامی جناب عالی روز قبل در ارض اقدس واصل، از سلامت وجود شریف فوق العاده مسرور شدم. دعای خیر به جناب عالی نمودم. امیدوارم همواره به الطاف الهیه محفوظ و از آفات محفوظ باشید الحمدلله تعالی نعمت سلامت و توفیق عتبه بوسی حضرت ثامن الحجج علیهم السلام حاصل است. دوستان را از دعا و نیابت زیارت فراموش نمی کنم. کثرت مراجعات مردم و توقع مضطربین، این جانب را مضطرب به این مسافرت نمود و به علاوه برای توسل به حضرت، در اصلاح امور و دفع ایادی خائنین و خارجی ها مشرف شده ام. امیدوارم به هدف اجابت برسد. در تبلیغ کوتاهی نکنید. مسموع شد جناب آقای کاظم شریفی فرماندار اصفهان هستند. سلام این جانب را به ایشان برسانید. البته در مساعدت با جناب عالی کوتاهی نمی نمایند. مژده ی سلامت حالات را منتظرم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

سید ابوالقاسم کاشانی

ص: ۸۱

۱۰ دی ماه / ۱۳۳۴

حضرت
 آنکه تالی ریخت و تالیست و تالیست
 دعائت به در انام وظایف معانیه حضرت مجتهد
 به باشد بر لایستقیم خدمت و خدمت و خدمت
 جناب کتاب نامه و خدمت و خدمت و خدمت
 و طرز آن جناب در خواست و تالیست و تالیست
 بر مریضه مریضه و مریضه و مریضه
 قرآن کریم و تالیست و تالیست و تالیست
 به کاره با دست خدمت و خدمت و خدمت

سید علی

نامه ای از آیه الله کاشانی به آقای کاظم شریفی فرماندار وقت اصفهان

۱۰ دی ماه (۱) ۱۳۳۴

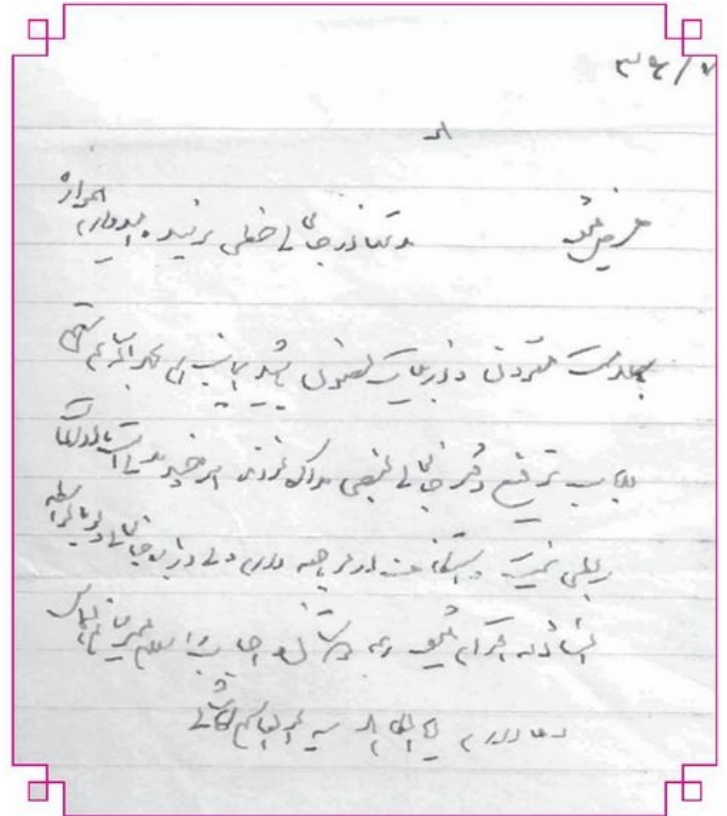
هو

عرض می شود انشاءالله تعالی رفع کسالت و نقاهت و عود صحت و عافیت شده و در انجام وظایف قضاییه و خدمت به مردم موید و موفق بوده باشید. پس از استعلام از صحت و سلامت وجود شریف زحمت می دهد جناب مستطاب ثقه الاسلام آقای حاج سید مرتضی مستجابی را که از وطن خواهان جدی و خیر خواه ملت و مروج دیانت هستند، بدین وسیله معرفی می نماید که مورد عنایت و توجه جناب مستطاب عالی قرار گرفته و در تایید و تسدید ایشان دریغ و مضایقه نفرمایید. همواره بشارت سلامت حالات را مترصدم. ایام به کام باد.

سید ابوالقاسم کاشانی

ص: ۸۳

۱- نامه به خط آیت الله کاشانی نیست، ولی امضای زیر آن از ایشان است. البته این نامه هیچگاه به دست استاندار نرسید. حقیر همیشه در ظل توجهات خداوند بوده و هستم و به حمدالله هیچ زمانی احتیاج به اشخاص پیدا نکرده ام.



۲۰/۷/۱۳۶۶

ياهو

عرض می شود مدت ها از جناب عالی خطی نرسیده. امیدوارم همواره با سلامت مقرون و از بلیات مصون باشید. اینجانب به حمدالله سالم هستم. در باب ترفیع دفتر جناب عالی بعضی مذاکره نمودند. هر چند مدتی است با ادارات ربطی نیست و استتکاف از مراجعه دارم، ولی درباره جناب عالی ولو بالواسطه ان شاء الله اقدام می شود. همه دوستان و احباب را سلام می رسانم. التماس دعا دارم.

ایام به کام باد.

سید ابوالقاسم کاشانی

ص: ۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم

فداك عداك تلگراف تسليت جناب عالی واصل باعث امتنان و تسلی خاطر گردید، ولی تلگراف را دیر زیارت کردم و در بین کاغذهای زیاد موفق به زیارتش نشده بودم و ضمناً هم خبر مصیبت بر جناب عالی و غم رحلت مرحوم غفران مآب آقای والد ماجد را شنیدم. نمی دانم حقیقت دارد یا نه. ان شاء الله دروغ خواهد بود. تشنتت حال و تفرق خیال و کثرت ابتلاء گرفتاری چنان از خودم بی خود نموده که چه عرض کنم. خداوند اصلاح فرماید. امیدوارم خبر مسموع کذب باشد حقیقت را مرقوم فرمایید. خدا گواه است علاقه قلبی به جناب عالی دارم. کمتر وقتی است که متذکر نباشم و دعای خیر نکنم. در هر حال سلامت و سعادت جناب عالی را خواهانم مژده سلامت حالات را منتظرم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاه

سید ابوالقاسم کاشانی


ص: ۸۶

جناب مستطاب عمده الأفاضل الاعلام، مروج الاحكام والاسلام آقای سید مرتضی مستجابی عرض می شود چند روز است می خواهم مزاحمت کنم موفق نمی شوم. اصلاً توفیق از مخلص سلب شده. روزی که تشریف آوردید چون جایی باید بروم تا کسی هم حاضر بود این بود که جسارت کردم گفتم شب تشریف بیاورید. شب انتظار بودیم و شام نخوردیم منتظر بودم، تشریف نیاوردید. آقای کشمیری گفتند زود تشریف بردید. خیلی متاسف شدم. به هر جهت مشتاق ملاقات بودم که نشد. به هر جهت سلامت جناب عالی و موفقیتتان را خواهانم. از سلامت حال شریف و فرمایش باشد، مرقوم فرمائید.

والسلام. سید ابوالقاسم کاشانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الصلوة على محمد وآله الطاهرين وللعلم على اعلام
اجمعيں المرموم الذين وبعد ان جناب العالم الفاضل لاذ الام
عمار الاعلام السيد مرتضى مستجاب الدعوات الاصفهاني ليام له بقاء
وجرسه وجماله قد بذل شطرا من مجمع الشرف في تحصيل العلوم الشرعية
وتكثير المكات الاخلاقية حتى ما وجد له تعالى وطعا عالما في الفصل
والسؤال ونال الى درجة الاجتهاد فلهذا وعلمه تعالى امره
وكذا يجوز له ان يروي عن كل ما سمعت في روايته من اشياء
المعظم والاساندة الكرام وصولا له تعالى عليهم اجمعين
واوصيه انام له تعالى بقاء ان لا يترك الاحتياط في جميع اموره
سما في الاستباط والنقل فانه ليس بالناسخ الاصل من كتاب
الاحتياط واوجه من ان لا ياتي من صالح اوصيته ولام يلدو وجهه
سيرة له المرموم







اما اجازه دهید به چند نکته ای در خصوص دورانی که در نجف بودم و اکنون به خاطر آمد عرض کنم و آن اینکه در زمانی که در مدرسه آخوند ساکن بودم از جمله طلبه ها مرحوم شهید آقا سید مجتبی نواب صفوی بود که در آن مدرسه مشغول تحصیل علوم حوزوی بود و چند روزی نگذشته بود که آشنایی من با ایشان رقم خورد و خیلی زود باهم مأنوس شدیم. روزها و شبها با هم ساعات فراغت و تحصیل را می گذراندیم و خاطرات متعددی از ایشان دارم. ایشان یک جوان با احساس که با اندیشه بلندی که در سر داشت همیشه در جستجوی کاری بود که

خاطره ای را رقم بزند.

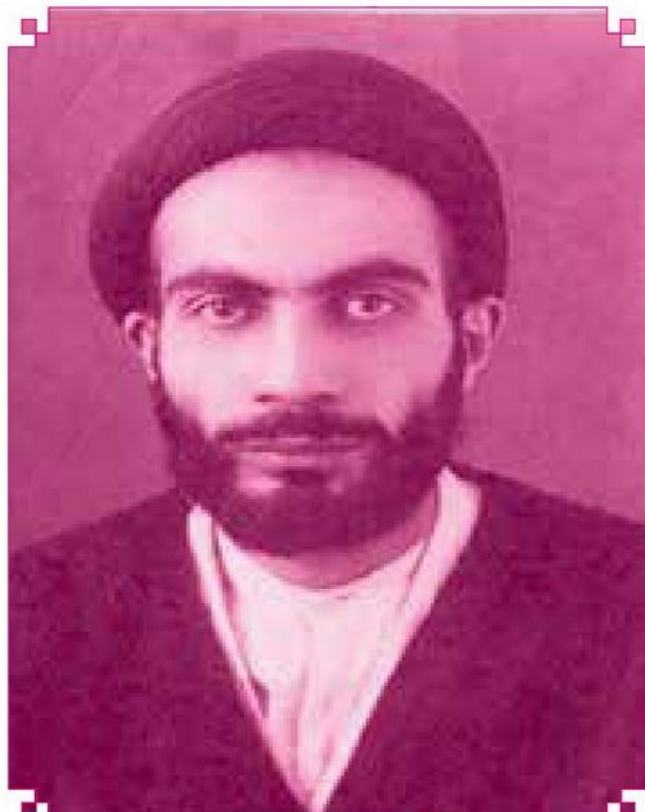
مثلاً- به یاد دارم روزی که با یکدیگر راهی مدرسه میشدیم در بین راه متوجه شدیم دیوار خانه ای در نزدیکی بازار فرو ریخته و داخل خانه نمایان است.

شهید نواب صفوی قدری تأمل کرد و از بازاریان پرسید: این خانه کیست؟

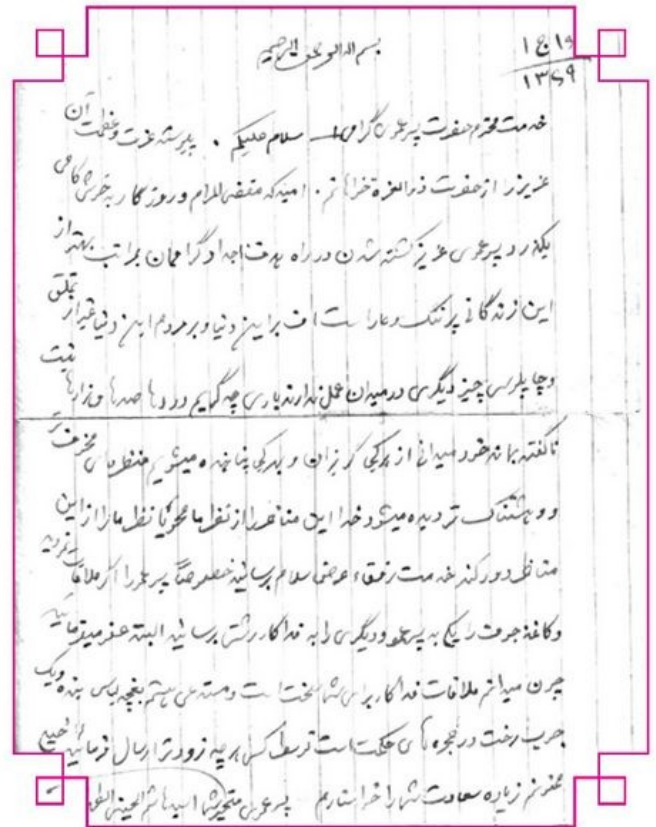
گفتند: صاحب خانه از دنیا رفته و اهل خانه توان اینکه دیوار خانه را بازسازی کنند ندارند. آقا سید مجتبی به محض شنیدن این جمله فوری عبا و عمامه را کنار خیابان رها کرد و بیلی پیدا کرد و شروع به جمع کردن خاکهای کنار آن دیوار کرد. من هم از یکی از قابهای بازار به نام سید محمد بیلی گرفتم و مشغول خاک برداری از کنار دیوار شدیم؛ همسایه ها و اهالی محل که ما را مشغول کار دیدند آمدند و بیل ها را از دست ما گرفتند و تا عصر همان روز دیوار خانه ترمیم شد و خانه امنیتش تأمین و محفوظ شد. از این گونه کارهای مردمی در رفتارهای آقاسید مجتبی نواب صفوی رحمه الله علیه فراوان دیده می شد.

این سیر رفاقت ما با مرحوم سید مجتبی نواب صفوی ادامه داشت تا اینکه روزی بنا شد همراه حجت الاسلام و المسلمین آقا سید هاشم تهرانی رحمه الله علیه برای مبارزه با انحرافات سید احمد کسروی راهی ایران شویم. آن روز به نواب گفتم: آقاسید مجتبی من در این مسیر تا پای خون همراه شما هستم اما اگر خونی اتفاق بیفتد من نیستم. تا آخر هم در این موضوع پافشاری داشتم.

ص: ۹۴



مردی بزرگ و انسانی شریف، ملا پرهیزکار و متقی که به حقیرم در حد کرامت محبت می کرد. مدتی در سنگر فدائیان اسلام فعالیت داشت و پس از چندی استعفا داد و به دروس و فعالیت های علمی اش پرداخت. خدایش او را بیامرزد.



بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۶۹ / ۱ ج ۱۶

خدمت محترم حضرت پسرعموی گرامی سلام علیکم پیوسته عزت و عظمت آن عزیز را از حضرت ذوالعززه خواهانم. امید که مقضی المرام و روزگار به خوش کامی بگذرد پسرعموی عزیز کشته شدن در راه هدف اجداد گراممان بمراتب بهتر از این زندگی پر ننگ و عار است. اف بر این دنیا و بر مردم این دنیا غیر از تملق و چاپلوسی چیز دیگری در میدان عمل ندارند باری چه بگویم دردها و صدها و هزارها نیست ناگفته بماند خود میدانی از هر کجا گریزان و بهر کجا پناهنده می شود خدا این مناظر را از نظر ما محو یا نظر ما را از این مناظر دور کند حضرت رفقا عرض سلام بر سید پسرعمو را اگر ملاقات کردید و کاغذ جوف را یکی به پسرعمو و دیگری را به فداکار رشتی برسانید. البته عفو میفرمائید چون میدانم ملاقات فداکار برای شما سخت است و مستعدی هستم بفرمایید بنده و یک جوب رخت در جبهه های حکمت است توسط کسی هر چه زودتر ارسال فرمایید ممنونم زیاده سعادت شما را خواستارم.

پسرعموی متحیر شما سید هاشم الحسینی الطهرانی

کمی به عقب برمی‌گردد و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی زمان نواب را بیان می‌کنم تا اهمیت و حساسیت کار نواب بیشتر روشن شود.

در فروردین سال ۱۳۲۳ ش آقای محمد ساعدی مراغه‌ای رئیس دولت شد و با درگیری‌های کردستان و آذربایجان و ماجرای نفت شمال با شوروی، مدتی دوام یافت و سپس ریاست را به مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطنه) واگذار کرد. او در اردیبهشت ۱۳۲۴ صدارت را به آقای حکیم الملک یکی از مهره‌های معروف فراماسیونی تحویل داد و چون نامبرده رای اعتماد نیاورد، لذا کناره‌گیری کرد. در این دوره کابینه‌ها تغییر می‌کرد و جنگ جهانی هم شروع شد.

آقای سید مجتبی نواب صفوی در سال ۱۳۰۳ ش در خالق آباد تهران، کوی مسجد قندی دیده به جهان گشود. پدرش مرحوم سید جواد میرلوحی به سبب ناراحتی که از دست مرحوم داور وزیر عدلیه آن زمان داشت، یک سیلی به صورت داور زده بود و سه سال زندان رفت و پس از آزادی از زندان، طولی نکشید که از دنیا رفت.

آقای سید مجتبی نواب صفوی تحت سرپرستی دایی اش سید محمود نواب صفوی واقع شد و پس از گذشت سال‌ها در مدرسه حکیم نظامی تهران تحصیل کرد و در مدرسه صنعتی در رشته مکانیک مشغول شد. در کنار این کار در مسجد محله خالق آباد مشغول دروس علوم دینی شد و با وجود مخالفت دایی اش در روز هفتم آذر ۱۳۲۱ ش در مدرسه علمیه در زمان حکومت قوام السلطنه سخنرانی کرد و با اشاره به کمبود نان و گرفتاری‌های معیشتی مردم گفت: «ما وجدانمان اجازه نمی‌دهد برای تهیه چند قرص نان، پدران و یا مادرانمان با آن همه گرفتاری‌هایی که دارند در صف نان معطل شوند و آنها باید به کارهای دیگر زندگی خود برسند نه در صف خرید نان، ما باید حرکت کنیم جلوی مجلس شورا و فریاد و اعتراض

خود را به گوش دولت وقت برسانیم، لذا این درس خواندن ما فایده ای نخواهد داشت».

در پی این سخنرانی، دیگر مدارس مانند ایران شهر و دارالفنون به همراه معدودی از مردم، به راه افتاده و تظاهراتی بر ضد دولت قوام السلطنه، رئیس دولت وقت، در مقابل مجلس شورای ملی صورت دادند که از سوی حکومت به آنان تیراندازی شد و دونفر کشته شدند. در این راستا حکومت قوام السلطنه سقوط کرد و از حکومت

عزل گردید.

پس از آن آقای سید مجتبی نواب صفوی در شرکت نفت استخدام گردید و پس از چندی به آبادان منتقل شد و در رشته سوهان کاری مشغول کار شد. روحیه نا آرام او باعث شد میان کارگران نفوذ پیدا کند و شب ها در جلسات دایر در مراکز دینی و اجتماعی، حضور پیدا می کرد و در سخنرانی های خود، گاهی به حقوق ایرانیان در برابر بیگانگان اشاراتی داشت. مثلاً می گفت: «نفت از آن ایرانیان است، این ها نوکران ما هستند. این ها نباید بر ایرانی ها مسلط شوند، این ها از ما حقوق می گیرند، نباید به آنها اجازه داده شود بر ما حکومت کنند، ما بر آنها باید حاکم باشیم؛ چرا آنها باید اعلامیه ای صادر کنند و درب کارگاه بزنند که ورود ایرانی و سگ، ممنوع است؟!» در این اثنا، یک انگلیسی با یک ایرانی برخورد کرد که در پی آن نواب صفوی کارگران را به اعتراض و اجرای قصاص دعوت کرد و در همان جمع نطقی ایراد کرد و سزای حکم ضارب را بر طبق قوانین اسلامی و دستورات شرع مقدس خواستار شد. کار به درازا کشید و کارگران به محل متخصصان انگلیسی هجوم بردند. فرد موردنظر (ضارب انگلیسی) فرار کرد و با دخالت پلیس و نیروی انتظامی جریان سرکوب شد.

نواب که عامل اصلی بود، شبانه با قایق از آبادان به بصره و سپس به نجف

ص: ۹۸

اشرف رفت و پس از ورود به نجف در سال ۱۳۳۱ ش به منزل عموییش که از علما بود، رفت و بالاخره برای مشغولیت خود، به تهیه و فروش عطر مبادرت کرد و کم کم حجره ای در مدرسه قوام شیرازی، نزدیک مدرسه طوسی، به دست آورد. سپس به خدمت برخی از علما مانند آیت الله حاج شیخ عبدالحسین امینی و حجه الاسلام و المسلمین شیخ محمد تهرانی رفت و خود را معرفی کرد. علامه امینی که از استعداد و توان بحث و جدل و قدرت کلام نواب آگاه می شوندد، به نامبرده نیرو و توان بیشتری می دهند. نواب کم کم سراغ سایر علما رفت و با حضرات آیات عظام حاج سید عبدالهادی شیرازی، حاج سید ابوالقاسم خویی، سید محمود شاهرودی و حاج سید محسن حکیم و سید هادی میلانی نیز دیدار و رفت و آمد پیدا کرد و در لابلای صحبت ها اشاره می کند که صدای کسروی در نجف شنیده می شود.

از این رو در اوایل سال ۱۳۲۴ ش از نجف به ایران رفت و با دو نفر از رفقای خود،

با چند روز پس و پیش، همگی وارد تهران شدند.

نواب صفوی متوجه شد که عده ای در آبادان در اثر تبلیغات کسروی، پیرو او شدند، از این رو تنها در خیابان زند آبادان سخنانی کرده و می گوید شما چه مسلمانانی هستید که فردی مانند کسروی بیاید و به دین و آیین شما آن همه ناروا روا دارد؟ این چه غیرتی است دارید که کسروی چهارده کتاب در رد اسلام بنویسد شما ساکت و خاموش نشستید؟ پس چگونه می توان شما را مسلمان نامید؟! شما چگونه حکومت مهدی آخرالزمان را قبول دارید؟

این سخنان نواب هم باعث بروز احساسات شدید مردم شد و لذا نیروی انتظامی نواب را جلب کرد و به شهربانی تحویل داد. اما در اثر هجوم مردم و فشار و شعار دادن آنها، فوراً نواب صفوی آزاد شد. یکی از مردم آن سامان می گوید روزی در خیابان زند، سیدی با لباس روحانیت روی چهار پایه ای ایستاد و ربع ساعتی بر ضد

کسروی و پیروانش که «پاکدینان» نامیده می شدند سخنرانی کرد. پاسبانی نواب را جلب کرد و به کلانتری برد.

آیت الله شیخ عبدالرسول قائمی «ره» به رئیس شهربانی تلفن کرد و نواب آزاد شد. پس از آن، باز هم نواب آرام نشست و در بعضی از مساجد و تکایا بر ضد وضع روز و به ویژه علیه سید احمد کسروی سخنرانی می کرد.

پس از چندی که خیلی هم طول نکشید راهی تهران در مدرسه مروی شد و در حجره آقا شیخ مهدی حائری سکنی کرد. فردای اقامت در مدرسه به بازار چهارسوق کوچک رفته و روی چهار پایه ای سخنرانی می کند. فردای روز بعد به کلوپ کسروی، واقع در خیابان حشمت الدوله رفته و در نبودن کسروی در میان اعضای آن به صحبت می پردازد و به آنها می گوید که خواستار مناظره و مباحثه با کسروی است و اعلام می کند چنانچه کسروی حاضر به مناظره باشد، باید سه شرط را رعایت کند:

اول تا حصول نتیجه با هم بحث کنیم و از در بیرون نرویم مگر برای حاجات جسمانی. دوم یکی از اعضای کلوپ صحبت های هردو را بنویسد و امضا کند. سوم پس از مناظره، قضاوت و داوری را به یکی از اعضای کلوپ که در گفتگو حاضر بوده است بسپاریم و نظر او را قبول کنیم.

کسروی پیشنهاد سوم را پذیرفته و با جعل آیه ای از قرآن، نواب را محک می زند که با اعتراض نواب روبرو می شود و کسروی در پاسخ پرسش های نواب، وارد مسائل جنبی و فرعی می شود و حل این موضوع را بر مسائل اجتماعی مقدم می شمارد و مدعی می شود که اصلا مذهب نمی تواند نقشی در کارها داشته باشد.

همانطور که قبلا گفتم ما سه نفری (نواب، آقا سید هاشم تهرانی و من اصلا به ایران آمدیم که سراغ احمد کسروی برویم و شروع به نصیحت او کردیم. ما هر سه

جوانانی با احساسات آتشین بودیم ولی سخنان ما در او موثر واقع نشد و نتوانستیم او را به تغییر رفتارش متقاعد کنیم و این باعث خشم زیاد ما شده بود. کسروی دارای مزایایی بود که نمی توانست نصایح ما را بپذیرد.

اول اینکه سن او بیشتر از ما بود، دیگر آنکه از سادات و از خانواده ای روحانی بود و افزون بر این ها، وکیل دادگستری بود، و قضاوت هم می کرد. ویژگی دیگرش هم این بود که در تاریخ نگاری ماهر بود و قلم تاثیر گذاری داشت. در هر حال هم پشتوانه های دولتی و هم انتسابش به روحانیت و سیادت، کار مبارزه با او را دشوار می کرد.

بالاخره نواب چندین جلسه با کسروی مباحثه و مجادله کرد. در یکی از جلسات، پس از شروع بحث، با هم جدال حرفی پیدا کرده و در بعضی از حاضران، تشکیک اعتقادی پدید می آید، تا جایی که یکی از حاضران شرح مذاکرات و مباحثات را به عنوان کسروی طرح می کند و با تهدید جواب می دهد و در روزنامه دنیای اسلام منتشر می کند.

به ما خبر رسیده بود که او عصرهای چهارشنبه هر هفته اقدام به سوزاندن کتب ادعیه می کند. این رفتارش، بنیان اعتقادی مردم را نسبت به دین تضعیف می کرد.

سرانجام پس از جلسات و مباحثات متعدد، سید مجتبی نواب صفوی به این نتیجه می رسد که تنها راه مبارزه با کسروی از میان برداشتن اوست. خود نواب از کتاب های کسروی به این نتیجه می رسد که او مهدور الدم است. نواب می گفت برای من هیچ شک و تردیدی وجود ندارد تا اقدامی که بعدا می خواهم انجام دهم، شک و شبهه نداشته باشم.

او می گفت برایم روشن شد که کسروی برای انگیزه های خاصی این مطالب را

دنبال می کند و قابل اصلاح هم نیست. هرچه نصیحت کردم او دنبال حرف های خود بود، از این رو بود که چنین تصمیمی گرفتم.

البته در آخرین دیدار با کسروی، کسروی اشاره به گروهی از هواداران مسلح خود که مشهور به گروه رزم بودند کرده و تهدید می کند. هنگامی که ماهیت گفته ها و اعتقادات کسروی بر نواب آشکار شد، درصدد برآمد تا نخستین اقدام انقلابی مسلحانه خود را انجام دهد.

ابتدا شمشیری از چهارراه گلوبندک خریداری کرد و مدت سه روز در مسیر راه کسروی، پشت مسجد لاله زار، با همراهی یکی از دوستانش بنام محمد خورشیدی، کمین کرد تا نظریه خود را عملی کند.

ولی این حرکت، موفقیت آمیز نبود، چون کسروی در اثر سرماخوردگی از خانه بیرون نیامد. سپس مبلغی از آقای طالقانی گرفت و اسلحه ای کمتری خرید و با همکاری عده ای از دوستانش کسروی را زیر نظر گرفت. تا اینکه سرانجام روز هشتم اردیبهشت ۱۳۲۲ ش، ساعت ۲ بعداز ظهر نواب صفوی، کسروی را در چهارراه حشمت الدوله هدف یک گلوله قرار داد که به کتف او اصابت کرد. با شلیک دومین گلوله، اسلحه از کار افتاد و نواب بدون اسلحه به کسروی حمله ور شد و نیروی انتظامی به یاری کسروی شتافت و او را به بیمارستان رضاپور یا بیمارستان نجمیه بردند و نواب و همراهانش به شهربانی گسیل داده شدند.

این خبر در روزنامه اطلاعات انعکاس یافته و منتشر گردید. تیراندازی و حمله به کسروی و بازداشت نواب صفوی، موج اعتراض و شکایت عده ای به عملکرد نواب و همچنین عده ای دیگر به بازداشت نواب را به دنبال داشت و مخصوصا اعتراض محافل مذهبی که از این واقعه پشتیبانی کردند.

سرانجام با عکس العمل مردم و علما، رژیم ناچار شد پس از مدت کمی، نواب

را آزاد کند. این آزادی با کفالت آقای اسکوئی به مبلغ ۱۲ هزار تومان وجه الکفایه انجام پذیرفت. آقای خورشیدی هم مدت زمانی بعد، آزاد شد و آقای کسروی هم پس از بهبودی از بیمارستان مرخص شد.



از سمت راست: سید حسین امامی، سید مرتضی مستجابی، سید مجتبی نواب صفوی، پسر ابوالقاسم رفیعی، سید هاشم تهرانی، ابوالقاسم رفیعی



از سمت راست: سید هاشم تهرانی، سید مرتضی مستجابی، سید حسین امامی (ضارب کسروی و هژیر)، سید مجتبی نواب صفوی و ابوالقاسم

رفیعی صاحب خانہ

ص: ۱۰۳

سید محسن امیرحسینی، مترجم مدنی، شیخ عباس مهاجرانی، دکتر جواد مقصودی، دکتر کمال موسوی، اینجانب و سایر آقایان طلاب در مدرسه مروی موقع جشن

این تصویر مربوط می شود به روزی که از سوی دولت وقت، جشنی در مدرسه

مروی تهران برپا کرد و پیش از شروع مراسم، بالای سر درب مدرسه، عکس شاه را نصب کرده بودند که فدائیان اسلام عکس شاه را برداشته و عکس آیت الله کاشانی را به جای آن گذاردند. هنگامی که جلسه کاملاً آماده سخنرانی شد روی عکس ها را برداشتند، عکس آقای کاشانی در میان چراغ ها مشاهده می شد که درگیری رخ داد و چند نفر از مجاهدان دستگیر شدند.

این اقدام زمینه تاسیس "جمعیت فداییان اسلام" توسط نواب صفوی را فراهم کرد. کسروی علیرغم این تهدید و اقدام نواب به رفتار ضد دینی و لائیک خود ادامه می داد و بالاخره در پی بالا گرفتن احساسات ضد کسروی، رژیم ناچار شد کسروی را محاکمه کند. در روز محاکمه، دوشنبه بیستم اسفند ماه سال ۱۳۲۴ ش، شعبه ۷ بازپرسی دادگستری تهران، سید حسین امامی و جواد ساعت فروش (که جزء فدائیان اسلام بودند)، پس از گفتگو و مجادله با کسروی، او و محررش هردو را کشته و برگشتند. سید حسین امامی هم مجروح شد و تمامی عاملین قتل که همراه امامی در دادگستری بودند دستگیر شدند. پس از دستگیری آنها، تعدادی اعلامیه به حمایت از ایشان و نیز در مخالفت با بازداشتها، از سوی مردم صادر شد و مردم کوچه و بازار به جشن و شادی پرداختند. علما و مراجع شیعه به ویژه علمای نجف اشرف، فعالیت خود را برای آزادی سید حسین امامی و دیگران انجام دادند و به فاصله یکی دو روز سید حسین امامی آزاد شد. پنج نفر دیگر نیز در همان دادگاه آزاد شدند.

در پی شدت یافتن مبارزات آیت الله کاشانی «ره» بر ضد انگلستان و پس از رهایی ایشان از زندان متفقین از سوی قوام السلطنه نخست وزیر، در بیست و هفتم تیرماه ۱۳۲۵ ش، وی مجدداً بازداشت شد و به بهجت آباد قزوین تبعید شد. نواب صفوی پس از بازداشت آیت الله کاشانی به تکاپو افتاد تا موجبات رهایی این روحانی رشید

را فراهم کند. تا اینکه در مراسم چهل‌م فوت آیت‌الله حاج آقا حسین قمی در تاریخ هفدهم بهمن ماه ۱۳۲۵ ش از طرف دولت ایران نمایندگانی به نجف اعزام شدند و در مجلس فاتحه شرکت کردند.

مرحوم راشد هم به منبر رفت و در اواخر منبر ایشان نواب صفوی که در راس جلسه حضور داشت از میان مجلس بلند شد و خطاب به آقای راشد گفت: خواهشمندم منبر را خاتمه ندهید، سخنان ضروری دارم. آنگاه شروع به صحبت کرد و خطاب به نمایندگان دولت ایران گفت: «عمل دولت ایران مبنی بر اعزام نماینده برای عرض تسلیت به حوزه علمی نجف در خور تقدیر است. ولی اینجا یک تناقض بزرگ مشاهده می‌شود که ناگزیرم بنام حوزه علمیه و عالم اسلام بیان کنم. دولت ایران به نام اینکه یک روحانی بزرگ رخت از دنیا بسته است آمده اند تسلیت بگویند: ولی در همین ایام یک روحانی بزرگ دیگر را بازداشت و تبعید نموده و اهانت به روحانیت کرده است. بازداشت آیت‌الله کاشانی با عرض تسلیت متناقض است و منافات دارد. باید هرچه زودتر آیت‌الله کاشانی آزاد شوند».

آقای شیخ احمد بهادر که یکی از اعضای هیئت اعزامی ایران به نجف بود، در پاسخ گفت: آقای نواب صفوی، آیت‌الله کاشانی آزاد هستند و به میل خود در قزوین می‌باشند. نواب جواب داد: تنهام نیستم که به من پاسخ دهید. عالم اسلام و مسلمین جهان و حوزه علمیه و روزنامه‌ها چنین نظری دارند. سرانجام در اثر فعالیت علما و فشار به دولت، آیت‌الله کاشانی در بیست و یکم خردادماه ۱۳۲۶ ش از تبعید خلاصی یافته و به تهران بازگشت.

نواب که به ایران آمده بود، به دیدار معظم له رفت و پایه میثاق گذارده شد. نواب گفت در راه اجرای احکام اسلام و رسیدن به هدف دینی خود، با نقشه و تدبیر کافی با مشورت حضرت‌تعالی حاضریم تا آخرین نفس استقامت کنیم و از آزار دشمن

نهراسم. بدین ترتیب نواب با تلاش پیگیر، مبارزات سیاسی و اجتماعی خویش را بنیان نهاد و به آنجا رسید که رهبر مبارزات فداییان تحت فرمان آیت الله کاشانی بود که با اجرای نواب و یارانش صورت می پذیرفت و مقرر گشت نواب، هیچ عملی بدون توافق آیت الله کاشانی انجام ندهد.

آزادی آیت الله کاشانی و ایجاد مودت هرچه بیشتر بین ایشان و فداییان اسلام در دوره ای است که هنوز احمد قوام در سمت نخست وزیری باقی است. قوام که از بهمن ۱۳۲۴ به صدارت منسوب شده به اقداماتی دست زد، از جمله اینکه وزرای توده ای در کابینه او به چشم می خورد، همچنین دادن امتیازات نفت شمال به شوروی در پی توافق با شوروی، حکومت پیشه وری و خروج شوروی از آذربایجان و ورود ارتش شاهنشاهی به آذربایجان، که مردم زیادی از بین رفتند.

بهرحال قوام السلطنه پس از خاتمه ماموریت خود در دی ماه ۱۳۲۶ جایگاهش را به حکیمی سپرد و حکیمی با وجود ناآرامی های بسیار، از جمله قتل محمد مسعود توسط حزب توده، چندان دوام نیاورد و در تیرماه ۱۳۲۷ جای خود را به عبدالحسین هژیر داد. هژیر با توجه به سابقه ای که داشت با مخالفت شدید آیت الله کاشانی و فداییان اسلام روبرو شد؛ تظاهرات گسترده ای در تهران پیاپی شد که من، خود، محور حرکت آن بودم

به دستور آیت الله کاشانی اجتماعی عظیم براه افتاد. در ابتدای صف، حقیر بودم که در دستم قرآن کریم بود که آن را در دستمالی تمیز پیچیده در صف اول جمعیت به طرف مجلس حرکت کردیم.



تظاهرات علیه دولت هژیر به فرمان آیت الله کاشانی که در آن آیه الله مستجابی با قرآن بدست جلوی جمعیت است.



آیت الله کاشانی، شیخ همدانی، سید حسین امامی، سید جعفر امامی، سید علی امامی، چند نفر از علما، سید کشمیری، سید مرتضی مستجابی، ابوالقاسم گازر و سید مجتبی نواب صفوی قرآن به دست

(عکس در سال ۱۳۲۷ ش)

ص: ۱۰۸

پشت سر ما علما و طلاب که از قم و دیگر بلاد برای شرکت در این کار بزرگ آمده بودند و تعدادشان زیاد بود. بعد از علما، جمعیت فداییان اسلام حرکت می کرد و پس از آنها، مجمع مسلمانان مجاهد که آیت الله کاشانی آن ها را هدایت می کردند و پس از این قشر تحصیل کرده جمعیت، مردم کوچه و بازار بودند.

می گفتند که اول جمعیت، درب مسجد سپه سالار جنب مجلس شورای ملی، و آخر جمعیت نزدیکی مسجد شاه (امام فعلی) بوده است.

مقابل مدرسه سپهسالار که رسیدیم، کامیون های نظامی از دور پیدا شد. مرحوم سید حسین امامی و مرحوم خاقانی مرا سردوش خود گرفتند و حرکت خود را دنبال کردیم به سوی مجلس شورا. شعار ما این بود: «دولت خائن هژیر لیاقت اداره کردن مملکت را ندارد». سه صف نظامی جلوی ما را گرفت؛ میان آنها سرتیپ دفتری بود که به من گفت: کجا می روید؟ گفتم مجلس، طبق دستور آیت الله کاشانی. او گفت: این جمعیت می خواهد مجلس برود؟ گفتم خیر، جمعیت درب مجلس می ایستد و دو نفر سخنرانی خواهند کرد. او در جواب گفت: من هم دستور داده ام نگذارند شما حرکت کنید. مردم چون این سخن را شنیدند حرکت کردند. سرتیپ دفتری با چوب دستی اش به پای من زد، من هم با پاهایم به سینه او زدم و او به زمین افتاد. سرتیپ دفتری دستور زد داد. اول با ته تفنگ، سپس با سر نیزه و بعد با فشنگ، البته قصدشان این بود که مردم را بترسانند و رعب و وحشت ایجاد کنند.

آقای خاقانی که من روی شانه اش قرار گرفته بودم، پیاپی سرنیزه به ران پایش خورد و خون از او فواره زد. او بوگر ایران بود، قد بلند و رشید، تمام خون های پایهایش را می گرفت و به سر و صورت و بدنش می ریخت که یکپارچه خون شده و از حرکت نایستاد.

مابه درب مجلس رسیدیم، بعضی ها زخمی شدند. پس از سخنرانی که آرامش در پی نداشت به خانه آیت الله کاشانی برگشتیم. آقا خیلی ناراحت بودند. خواسته بودند به خیابان بیایند که مردم پا منار نگذاشته بودند. در هر حال مرا که دیدند فرمودند به من خبر داده اند که شما شهید شده ای! حقیر گفتم فعلا خدمت شما هستم. زخمی ها را به سالن خانه آقا آوردند و پزشکان شروع به معالجه و مداوا کردند. به اکثر رسانه ها، از داخلی و خارجی، تلفن شد که برای مصاحبه با آیت الله کاشانی حضور بهم رسانند. همگی آمدند و به هر زبانی با آنان مصاحبه شد و جریان روز را برای آنها تعریف کردند.

تا اینکه سپهبد رزم آرا و سرتیپ دفتری رئیس کل شهربانی به خانه آقا آمدند و تقاضا کردند زخمی ها را به درمانگاه ببرند. ولی آقا اجازه نداد و خطاب به آنان فرمودند: «پدر سوخته ها با پول ملت گلوله می خرید و به خود ملت شلیک می کنید! به هژیر بگویید نعشت را در میدان بهارستان می اندازم».

در حالی که آیت الله کاشانی بی نهایت ناراحت و خشمگین بودند، آنها مرخص شدند. آن روز و شب در خانه آقا، مردم خیلی در رفت و آمد بودند و مواظب بودند که خطری آقا را تهدید نکند. در همین روزها بود که نواب صفوی با تلاش پیگیر خود، مبارزات سیاسی و اجتماعی را به دستور آیت الله کاشانی دنبال کرد. با سقوط هژیر در آبان ماه ۱۳۲۷، محمد ساعدی مراغه ای جای او را گرفت که کابینه او هم شش ماه بیشتر دوام نیاورد. از جریان های این دوره می توان به قتل هژیر، تشکیل مجلس موسسان، تبعید آیت الله کاشانی، ترور نافرجام محمدرضا شاه و غیر قانونی شدن حزب توده، اشاره کرد.

باترور شاه، که در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ توسط فخرآرائی صورت گرفت و به نظر

ساختگی می رسید، چند حادثه مهم در کشور به وقوع پیوست

اول آن که، پس از ترور، بلافاصله ضارب را کشتند تا معلوم نشود از طرف چه

سیاستی این ترور انجام شده است.

دوم آنکه، بلادرنگ در همان شب، تمام رؤسای جرائدی را که بر ضد شاه و دربار سخن می گفتند، بازداشت کردند و محل کارشان را با آجر و سیمان مسدود کردند.

سوم آنکه، تابلوی احزاب توده که از احزاب پیشه ور ایران به شمار می رفت و

با جماهیر شوروی نزدیک بود، غیرقانونی اعلام شد.

چهارم، سر تیپ دفتری، فرمانده نظامی، جرات کرد نصف شب به خانه آیت الله کاشانی هجوم برده و معظم له را به بهانه دخالت در ترور محمدرضا شاه به قلعه فلک الافلاک خرم آباد تبعید کند. عده ای از فدائیان اسلام و خود حقیر چهار روز و پنج شب در منزل آیه الله العظمی بروجردی متحصن شدیم و خواستار رهایی آقای کاشانی شدیم که با اقدام آقای بروجردی، آیه الله کاشانی از فلک الاملاک به بیروت منتقل شدند. زمانی که در منزل آیه الله بروجردی متحصن بودیم، خود آقا را ندیدیم، هر چه شنیدیم از پیشکارشان حاج احمد آقا بود. حتی حضرات آیات عظام صدر، خوانساری، کبیر و فیض پیغام فرستادند که از خانه بیرون بیایید اما بیرون نیامدیم. آنقدر تند و تیز بودیم که می گفتیم این کارها جزء وظایف شرعی ماست. چه کنیم به فرمایش مولایمان امیر مومنان علی (علیه السلام) جوانی نزدیک به جنون است!

محمدرضا شاه در همین دوره بود که دستور بازگشایی مجلس موسسان را صادر کرد تا بتواند مفاد بعضی از قوانین را تغییر دهد که با مخالفت مراجع عظام و به ویژه آیت الله کاشانی روبرو شد. چرا که با تجدیدنظر در اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی، انحلال مجلسین به شاه واگذار می گردید. در پی تشکیل مجلس موسسان، آیت الله کاشانی از محل تبعید خود در کشور لبنان، در پیامی با عنوان "دوره

استبداد ۲۰ ساله رضاشاه، با اظهار تاسف، مردم را دعوت نمود تا برای جلوگیری از تثبیت دیکتاتوری و تغییر قانون اساسی به پاخیزند و اجازه ندهند تا قوانین

خانمانسوز تصویب شود و آزادی و عدالت را خواسته مهم مردم برشمرد.

در آن روزها تصویب ننگین نفت که به گس - گلشائیان معروف است، موافقت نامه ای بود که گس - گلشائیان به وسیله مستر گل از سوی یک کمپانی نفت بنام نفت ایران و انگلیس» تحمیل گردید و به دستور عباسعلی گلشائیان وزیر دارایی وقت در دولت ساعدی مراغه ای در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۲۸ به مجلس شورای ملی ارائه شد.

با مخالفت تعدادی از نمایندگان با این طرح، حکومت ساعدی ساقط شد و

رجبعلی منصور در فروردین ۱۳۲۹ به صدارت رسید. پس از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید و خاموش کردن مردم به ویژه با قرارداد نفت، شاه به دولت سپهبد زاهدی اظهار تمایل کرد و در تیرماه ۱۳۲۹ با حمایت دولت خارجی، زاهدی به نخست وزیر رسید.

در آن روزها سپهبد رزم آرا برای نزدیک شدن به روسیه و جلب نظر آنها، به حزب توده رسمیت داد و امتیاز نفت شمال را نیز به آنها واگذار کرد و در مجلس نیز تصویب نمود.

ناگزیر آیت الله کاشانی و فداییان اسلام در مقابل، صف آراییی کردند. وانگهی

نیروهای ملی مردم نیز از به قدرت رسیدن او ناراحت بودند.

رزم آرا قبل از تشکیل دولت به دیدن آیت الله کاشانی آمد که با مخالفت ایشان روبرو شد. پس از مخالفت آیت الله کاشانی و صدور اعلامیه در این خصوص توسط ایشان، مردم و احزاب برضد رزم آرا هم صدا شدند. رزم آرا برای آرام کردن مردم پیامی برای نواب صفوی فرستاد و با او اعلام رفاقت و دوستی را گذاشت ولی سودی

مرحوم سید محمد واحدی در گفته ها و نوشته های خود چنین می نگارد که در کیفی که رزم آرا برای نواب فرستاد نوشته بود: «تمام پرونده های اتهامی فداییان اسلام در دادگستری و ارتش و شهربانی بسته شد و آنها نیز همراهی خود را با حکومت و نخست وزیر اعلام کنند»، که تقاضایی بیهوده بود و عملی نشد.

با تمام مخالفت ها دولت رزم آرا به فزونی می گذشت تا آنکه فداییان اسلام روز جمعه یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۹ اعلامیه ای صادر کرده و مردم را در مسجد شاه دعوت کردند که خود حقیر هم در آن جمعیت حاضر بودم و همان روز که وارد مسجد شدم، در پله های مسجد بودم که از دور دیدم جوان سیدی با لباس های پاکیزه و چهره ای گشاده به جمعیت نگاه می کند و کناری ایستاده است. او را صدا زدم، جلو آمد، دست او را گرفتم و به جمعیت وارد کردم. به اتفاق به داخل مسجد رفتیم و پای سخنان مرحوم سید عبدالحسین واحدی نشستیم که می گفت: با رزم آرا و نمایندگان، اتمام حجت می کنم که اگر بالایحه ملی شدن نفت مخالفت کنند از بین خواهند رفت. پس از سخنرانی او به اتفاق آن سید به مدرسه مروی در حجره ام رفتیم، او را به حجره دعوت کردم و هرکدام خود را معرفی کردیم که معلوم شد آقای شمس قنات آبادی است.

از همان روزهای اول دست دوستی دادیم و ایشان را خدمت آیت الله کاشانی معرفی کردم. معظم له هم از ایشان استقبال کردند و قنات آبادی در آن هنگام وارد معرکه سیاست شد که بعدا خواهد آمد.

رزم آرا نه تنها از تهدید سید عبدالحسین واحدی نهراسید، بلکه در مجلس

شورای ملی، اقلیت مجلس را تهدید به بستن مجلس کرد.

آقایان روحانی مبارز و مذهبیون تظاهرات گسترده ای در خیابان های پایتخت به

راه انداختند، تا اینکه مجلس ترحیم آیت الله فیض در روز چهاردهم اسفندسال ۱۳۲۹ در مسجد سلطانی تشکیل شد.

من خود شاهد بودم که دو صف از پلیس، از اول مسجد تا آخر و امتداد مجلس ترحیم ایستاده بودند. ناگهان رزم آرا وارد شد. از طرفی نیز مشاهده کردم که از درب ورودی بازار خلیل طهماسبی وارد مسجد شد. چون تمام پلیس ها من را می شناختند، بلافاصله از درب حلبی سازها، سریع بیرون آمدم؛ هنوز بیرون نرفته بودم که صدای شلیک گلوله را شنیدم. شتابان به منزل آیت الله کاشانی رفتم، دیدم معظم له مشغول درس گفتن اند، جریان را آهسته به ایشان گفتم ولی هیچ توجهی به این حادثه بزرگ نکردند و به تدریس خود ادامه دادند که ناگهان تلفن اتاق به صدا درآمد و من گوشی را برداشتم. آقا رضا صدوقی که از مجاهدان بود، خبر داد که رزم آرا کشته شد و خلیل را هم دستگیر کردند. من برای بار دوم جریان را به آقا عرض کردم. ایشان چون گذشته به تدریس مشغول بودند، گو اینکه هیچ حادثه ای رخ نداده است.

بهرحال رزم آرا، در اسفند ماه ۱۳۲۹ به دست خلیل طهماسبی، در مسجد شاه از پا درآمد. سیاسیون و اقلیت مجلس شورا همچنان خواهان ملی شدن صنعت نفت بودند.

پس از قتل رزم آرا، بلافاصله نواب صفوی اعلامیه ای منتشر کرد و در آن اعلام نمود که خلیل طهماسبی که از افراد فداییان اسلام است، رزم آرا را به آن دیار فرستاد. از این رو آیت الله کاشانی من را خواستند و فرمودند نزد نواب برو و بگو این اعلامیه را تکذیب کند. زیرا من می خواهم خلیل را نجات دهم. با زحمتی زیاد محل اختفای نواب را پیدا کردم. زیرا هر چند روز یکبار محل خود را تغییر می داد و یافتن او کار سختی شده بود.

سرانجام او را یافتیم، وارد خانه شدم، دیدم زیر کرسی نشسته است. از دیدار

هم خوشحال شدیم. جریان گفتگوی آیت الله کاشانی را یادآور شدم. نواب پس از شنیدن این درخواست مانند گنجشک به سقف کرسی پرید و گفت من چنین کاری نمی‌کنم. دنیا باید بداند که خلیل از فداییان اسلام است و چنین کاری را انجام داده است.

البته من خیلی ناراحت شدم. یادم نیست شاید بدون خداحافظی از منزل بیرون آمدم و دیگر خجالت کشیدم جریان را خدمت آیت الله کاشانی عرض کنم. پس از چندی با کوشش آیت‌ا... کاشانی و اقلیت مجلس، خلیل آزاد شد.

اقلیت مجلس در ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ طرحی سه فوریتی در مجلس به تصویب رساند که در آن خیانت رزم آرا به ملت ایران محرز شناخته شد و بی‌گناهی خلیل ثابت گشت. قبل از آن هم حسین امامی چهار روز پس از هدف قرار دادن هژیر در شبانگاه هفتم آبان ماه ۱۳۲۸ در میدان سپه به جوخه اعدام سپرده شد. فدائیان اسلام انتظار داشت و چون وقتی به حرکت او داده نشد، نامه تندی به آقای کاشانی نوشت تا این که نواب صفوی به اتهام تحریک در قتل رزم آرا در سیزدهم خرداد ماه ۱۳۳۰ دستگیر شد و به زندان منتقل گردید. در بیست و یکم دی ماه ۱۳۳۰ تقریباً یک صد نفر از فدائیان اسلام برای ملاقات با نواب صفوی به زندان رفتند که خود این حقیر هم جزء این نفرات بودم و همگی در زندان متحصن شدند و آزادی نواب را خواستار شدند که با مأمورین درگیر شدند و چند نفرشان چهار ماه به زندان محکوم شدند و نواب هم دست به اعتصاب غذا زد. پس از آن آتش خشم فدائیان اسلام به جوش آمد و در نتیجه عبدالحسین واحدی با همفکری دیگران تصمیم به از میان برداشتن حسین فاطمی گرفتند زیرا او مقصر اصلی شناخته می‌شد. از این رو محمدمهدی عبدخدایی هنگامی که حسین فاطمی بر سر قبر محمد مسعود در

قبرستان ظهیرالدوله سخنرانی می کرد او را هدف قرار داد که موجب مجروح شدن فاطمی گردید. در این زمان اختلاف میان نواب و فدائیان اسلام با اقلیت مجلسی و آیه الله کاشانی شروع شده بود.

خلیل از مصدق تقاضای آزادی نواب را کرد که فایده ای نبخشید و در نهایت با پایان یافتن دوره محکومت نواب، او در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۳۱ از زندان آزاد شد.

تا اینکه آذر سال ۱۳۳۴ نواب صفوی به اتفاق هفت نفر از فداییان اسلام پس از ترور علاء دستگیر شدند و در همان ۲۴ دی ماه سال سرلشکر حسین آزموده دادستان ارتش، آنها را به مرگ محکوم کرد و حکم اعدام سید مجتبی نواب صفوی، خلیل طهماسبی، سید محمد واحدی و مظفر ذوالقدر تایید شد و در روز بیست و هفتم دی ماه ۱۳۳۴ هر چهار نفر تیرباران شدند.

پس از رزم آرا با تمایل ایالات متحده، علاء به صدارت رسید و کابینه خود را

معرفی کرد و مظفر ذوالقدر، علاء را در مسجد سلطانی ترور کرد. وضع آشفته ای در آن زمان حاکم بود: اعتراضات در کوچه و بازار واحزاب سیاسی و مناقشات میان وکلای مجلس و اعتراضات آیت الله کاشانی سرانجام شاه را بر آن داشت تا خواسته مردم را پذیرفته و به دولت مصدق تن دهد. در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ دولت مصدق تشکیل شد و حزب توده هم کارشکنی های خود را آغاز نمود و خواهر شاه هم به این آشفته بازار یاری می رساند و دستگاه سیاه و سرویس های اطلاعاتی و امنیتی نیز همواره با هم همسو بودند.

دولت مصدق هم در کار نفت و تغییرات در امور مالی و قضایی تلاش می کرد و در ضمن در آن جریان ها نیز جهت در اختیار گرفتن وزارت جنگ و وزارت دارایی پافشاری کرد. چنانچه شاه درخواست مصدق السلطنه را اجابت می کرد، حربه ای در دستش باقی نمی ماند. از این رو با مصدق اختلاف پیدا کرد و مصدق هم استعفا

داد. اینگونه بود که در بیست و پنجم تیر ۱۳۳۱ شاه، احمد قوام را به سخت وزیری برگزید. اقلیت مجلس در جلسه ای او را تهدید کردند، اما قوام از مجلس رای اعتماد گرفت و در این هنگام بود که به نصب جناب اشرف مفتخر گردید!

اولین اعلامیه قوام السلطنه، بیانیه ای تهدیدآمیز خطاب به ملت بود. در این تهدید، ایستگاه های سیاسیون مخالف و تعطیل مطبوعات و ایجاد ترس و وحشت در مردم را به همراه داشت. مردم در این زمان از شاه تقاضای اعاده امنیت کردند.

در همان زمان آیت الله کاشانی، اعلامیه ای شدید اللحن بر ضد شاه و دربار قوام صادر نمودند و برکناری قوام را خواستار شدند و از آن سو، قوام السلطنه تهدید کرده بود چنانچه این خواسته عملی شود به اقدامات تنیدی دست خواهد زد. ولی در مقابل تهدیدات آیت الله کاشانی، نتوانست مقاومت کند و دولت او سقوط کرد. در سی و یکم تیرماه ۱۳۳۱ بار دیگر مصدق السلطنه نخست وزیر شد و آقای کاشانی طی نامه ای از مردم شریف ایران قدردانی کرد و دستور داد در بازار و سایر جاها جشن بگیرند. در پی قیام مردم جهت ملی شدن صنعت نفت و رأی دادگاه لایحه به نفع مصدق، از آیه الله کاشانی مردم را به برپایی جشن و سرور دعوت کردند و در همان هنگام مجلس، سید حسن امامی را خلع کرده و آیه الله کاشانی رئیس مجلس شد و اوضاع کم کم به حال عادی باز می گشت که فعالان فراماسونری و سفارش های بیگانه و ایادی انگلیس و آمریکا به تاکیو افتادند و دو مرتبه کشور را تا مرز آشفستگی و نابسامانی کشاندند و در نهایت دولت و مردم و نمایندگان هواخواه دولت را به انزوا کشاندند.

خاطره: روزهایی که آیت الله کاشانی توسط شاه به بیروت تبعید شده بودند، بنای انتخابات در ایران شروع شد و هر دسته ای برای انتخابات کاندیدای خود فعالیت را آغاز کردند. ما هم با دسته فداییان اسلام و مجمع مسلمانان مجاهد و

مردم کوچه و بازار فعالیت خود را برای انتخابات اقلیت که در رأس آنان آیت الله کاشانی بود انجام دادیم. من به جد و بی وقفه تلاش کردم تا اعلامیه ای از طرف طلاب علوم دینی و بعضی از مردم بازار برای رأی به افراد اقلیت حامی ملی شدن نفت صادر و پخش کنم و نتیجه آن راهیابی پنج نفر از آنان از جمله آیت الله کاشانی به مجلس شد.

ص: ۱۱۸

هموطنان عزیز

آنچه مسلم است اینست که دوره شانزدهم مجلس شورای ملی از حیاتی ترین ادوار مجلس است زیرا دنیا آستان تحولات بزرگی است که خواه و ناخواه بزودی انجام میگردد و در این دوره است که قرارداد الحاقی نفت از طرف دولت برای تصویب بمجلس تقدیم میگردد همه آگاهید که اگر با فشاری اقلیت صالح و شجاع مجلس شانزدهم نبود همانا این قرارداد نشکین بتصویب میرسید حال چنانچه ما بلید در مجلس شانزدهم نیز مخالفین قرارداد گلشانیان - کس حضور داشته باشند و از حقوق حقه شما دفاع نمایند لازم است که بنا بر دگان ذیل که از هر جهت امتحان شایستگی و لیاقت خود را در دفاع از حقوق شما داده اند رأی بدهید

حضرت آیه الله آقای حاج

سید ابوالقاسم گلشانی

آقای سید ابوالحسن حائری زاده آقای سید حسین عسکری
 « سید علی نواب احتشام رضوی » عبدالنذیر آزاد
 « دکتر صدرالدین نصیری » سید جلال دری
 « محمود شروین » حاج آقای رضا فقیه زاده
 « مقتر بقائی » آقای سید محمد مشکوة

از طرف محصلین علوم دینی اصفهانی و جمعی از اهالی مرکز سید مرتضی مستجابی

در تهران اسامی نامزدها عبارت بودند از: آیت الله کاشانی، دکتر بقایی، الله یار صالح، حسین مکی، حائری زاده و عبدالقدیر آزاد و دیگران، که پس از فعالیت های مردم، همگی از صندوق بیرون آمدند و آقای کاشانی مصونیت پارلمانی پیدا کردند و آزادی ایشان اعلام شد و بنده و آقا مصطفی و آقا ابوالمعالی فرزندان آیت الله کاشانی و ابوالقاسم رفیعی و حاج عباس داماد آیت الله و یکی دونفر دیگر به بیروت رفتیم تا آیت الله کاشانی را به ایران بیاوریم.

سرانجام آیه الله کاشانی در زمان نخست وزیری منصور در بیستم خرداد ۱۳۲۹ از بیروت به ایران بازگشت. پس از ورود به ایران همه اقشار مردم، از پیر و جوان، روحانی و عادی، دوائر دولتی و خود دولت به استقبال ایشان آمده بودند و با عزت و شکوه وارد تهران شدند و سپس به منزل خود در محله پامنا رفتند.

دیدار وزرا، وکلا، هیئت دولت، روحانیون و اقشار مختلف مردم از آیت الله، تا یک ماه ادامه داشت و توسط دوستان و جمعیت فداییان اسلام از آنان پذیرایی شد.

عزتی بالاتر از این در عمرم ندیده بودم. مگر زمان ورود امام به ایران با آن جمعیت انبوه که فقط تاریخ باید قضاوت کند که چه اندازه با شکوه ولدت بخش بود.



مسافرت به بیروت برای آوردن آیت الله کاشانی به میهن



سید ابوالمعالی کاشانی، سید مرتضی مستجابی، شیخ عباسعلی اسلامی، دو نفر از بزرگان لبنان، آیت الله کاشانی، نفر آخر حاج عباس داماد آیت الله کاشانی



آقایان سید مرتضی مستجابی، رئیس جمهور لبنان و آیت الله کاشانی

اکنون که آن خاطرات را در ذهن مرور می‌کنم به ویژگی‌های قابل توجه شهید نواب بیشتر پی می‌برم. شهید نواب صفوی برای دست یافتن به اهداف والای خود لحظه‌ای فروگذار نمی‌کرد؛ سفری به مصر داشت و جوانان انقلابی آنجا را دور خود جمع کرد.

رفاقت ما تنگاتنگ بود و اگر دو روزی همدیگر را نمی‌دیدیم کسی را می‌فرستاد تا مرا به نزدش ببرد. مراتب دوستی ما و جریان‌های سیاسی که با نواب صفوی داشتم خود دفتری دیگر لازم دارد تا بازگو شود.

هنوز باد به پرچم اجداد ما می‌وزد

خاطره‌ای دیگر از او به یادم آمد که دریغ می‌آید آن را بیان نکنم. روزی من و شهید نواب صفوی همراه جوانی که احرار نام داشت و از جمله افراد فدائیان اسلام بود و در مبارزه شجاعت فراوانی داشت به اتفاق به طرف قم حرکت کردیم و به حرم حضرت معصومه سلام الله علیها مشرف شدیم. شهید نواب قصد داشت سخنرانی کند جوانان فدائیان اسلام قم نیز همه حضور داشتند.

آقای احرار کمر آقای نواب صفوی را گرفت و او را بلند کرد و اولین جمله‌ای که نواب گفت این جمله بود: «هنوز باد به پرچم اجداد مامی وزد». وقتی با صدای رسایش این جمله را گفت: ناگهان فراشها و خادمان صحن حرم حضرت معصومه سلام الله علیها به طرف او آمدند و مانع ادامه سخنرانی او شدند و گفتند: اینجا سخنرانی ممنوع است و با همین رفتار فراشان، درگیری شدیدی بین فدائیان اسلام و آن جماعت دست نشانده رخ داد به طوری که دست‌های زیادی بالا و پائین میشد.

در همین حین از بین جمعیت مرحوم حاج آقا تقی کمالی که از پهلوانان نامدار

قم به شمار می آمد خودش را به من رسانید و چون مرا می شناخت به من گفت: چرا به من خبر ندادید تا من خودم بیایم و پای منبر بنشینم. آن روزها حسابی برآشفته بودیم بنابراین به او گفتم: پهلوان حاج آقا تقی، به غیر از تو در و دیوار قم را خراب می کنیم.

پهلوان آقا تقی از این جمله حسابی وحشت کرد و مرا در آغوش کشید و بوسید

و در حالی که در حرکت بودیم کم کم به خانه مرحوم سید عبدالحسین واحدی رسیدیم؛ وارد شدیم و جمعیت همچنان در کوچه و خیابانها ایستاده بودند.

ناگهان کسی آمد و گفت: از تلفن خانه از تهران با شما کار دارند. همراه چند نفر از فدائیان اسلام به تلفنخانه رفتیم. پشت خط حاج آقا رضا صدوقی یکی از فدائیان اسلام بود. گفت: جوانها خبر درگیری شما را در قم شنیده اند و الان چند اتوبوس مهیای حرکت به قم شده اند. لحظه ای تأمل کردم و با خود گفتم: اگر این جوانان به قم برسند احتمال دارد اغتشاش بزرگی رخ بدهد. بنابراین پشت تلفن به آنها گفتم نه نیازی نیست. مسئله حل شد آنها را آرام کردم و به منزل آقای واحدی برگشتم. حاج آقا تقی پهلوان مضطرب بود. از من پرسید: چه خبر بود؟

چون می دانستم اگر فقط آهسته به حاج آقا تقی مسئله را مطرح کنم دیگران هم به سراغم می آیند و فرصتی برای پاسخگویی به تک تک افراد ندارم. ماجرا را با صدای بلند برای همه گفتم. حاج آقا تقی پهلوان بار دیگر مرا بغل کرد و بوسید و گفت: خدا خیرت بدهد اگر می آمدند قم آشوب میشد.



شهید خلیل طهماسبی شاگرد درودگری بود. مجرد بود، و حدود شش ماه در حجره من در مدرسه مروی شبها را می گذرانند. مردی بسیار معقول و مردمی و یک شیعه اثنی عشری بود، نماز شبش در آن مدتی که در حجره من بود ترک

نشد. از حجره خارج می شد و در مسجد مدرسه به عبادت مشغول می شد که مزاحم دیگر هم حجره ای ها نباشد.

آشنایی با شمس قنات آبادی

از جریانات سیاسی آن دوران خاطرات فراوانی دارم که نقل آن فرصت زیادی می طلبد. مثلاً روزی فدائیان اسلام به دستور آیت الله کاشانی از مردم برای استماع سخنرانی علیه صهیونیسم دعوت کردند و قرار شد فردا ساعت ۱۰ صبح در مسجد شاه سابق (امام خمینی کنونی) سخنرانی انجام شود. جمعیت فراوانی در محله پامنار مقابل منزل آیت الله کاشانی گرد آمدند و به طرف مسجد حرکت نمودیم در حالی که همراه جمعیت از پله های مسجد به داخل حیاط مسجد سرازیر میشدم. بر اولین سکوی مسجد، فرد معممی را با لباس های معمولی ولی منظم و چهره های گشاده مشاهده کردم او را صدا زدم و دستش را گرفتم و به مسجد بردم. پس از سخنرانی به اتفاق او راهی مدرسه مروی شدیم و در حجره سر بحث و سخن را با او باز کردم. خودش را شمس قنات آبادی معرفی کرد. پدر او را شناختم. مرحوم حاج سید مصطفی قنات آبادی که در قنات آباد تهران مسجد داشت. به هر حال چون او را جوانی برومند یافتم با او باب رفاقت گشودم و کم کم رفاقت ما بسیار بالا گرفت و او را در تمام شئون سیاسی آیت الله کاشانی وارد کردیم و چون لباس مبارزه سیاسی بر تن کرد و فعالیتهايش قابل توجه بود به زودی در جوامع مذهبی به عنوان یک روحانی انقلابی اشتهار یافت و از جمله طلابی بود که در منزل آیت الله کاشانی سخنرانی انقلابی داشت و اغلب محافل سخنرانی منزل آیت الله کاشانی جنبه سیاسی داشت. در یکی از همین سخنرانی ها او را دستگیر کردند و به زندان بردند و فردای آن روز آیت الله کاشانی با موقعیتی که داشتند شمس را از زندان بیرون آوردند و بنده یکی از کسانی بودم که برای آزادی او تلاش کردم و وقتی از

زندانی آزاد شد همراه او به منزل آیت الله کاشانی آمدیم. جمعیت بسیاری در منزل آقا بود و به محض ورود شمس به منزل فریاد زد:

سگ کیست روباه نا زورمند*** که شیر ژیان را در آرد به بند

مقصود اینکه آقای شمس قنات آبادی هم با تمام توان وارد معرکه مبارزه سیاسی شده بود و آنچه به من اصرار داشت که من از فعالیتهای سیاسی پیروی کنم من نمی پذیرفتم و علتش این بود که انگیزه های من با او متفاوت بود. من در سیاست وارد نشدم. مبارزات سیاسی ما جنبه اعتقادی داشت به هر حال رعایت رفاقتمان را می کردم اما در اغلب رفتارهای سیاسی چندان موافق او نبودم.

او از قدرت آیت الله کاشانی به طور کلی استفاده می کرد و در اکثر جلسات سیاسی وارد می شد و خود را از ارکان آن جمعیت معرفی می کرد که گاه از او می پذیرفتند و گاه او را کنار می زدند. و من چنین رفتاری را نمی پسندیدم و ترجیح میدادم عزت نفس خود را حفظ کنم؛ حتی از موقعیت هایی که داشتم استفاده نمی کردم مثلا- به یاد دارم روزی که آیت الله شرف الدین در دمشق با آیت الله کاشانی رو به رو شدند آیت الله شرف الدین خطاب به آیت الله کاشانی گفتند: آقای مستجابی عمو زاده ماست. آیت الله کاشانی تعجب کردند، که چطور بعد از سالهای

طولانی که با ایشان حشر و نشر داشتم خود را کامل معرفی نکرده ام و گفتند: شما

تاکنون خود را معرفی نکرده اید که از چه فامیلی هستید. عرض کردم: آقا! معرف اشخاص حرکات و رفتار ایشان است نه نسبشان

به هر حال آقای شمس مشغول فعالیت های سیاسی خود بود و فعالیتها و همکاری ما با ایشان در دایره رفاقت انجام میشد و فقط به عنوان یک دوست او را پذیرفته بودم.

ص: ۱۲۶



دکتر شروین رئیس کل اوقاف، شمس قنات آبادی و آیت الله کاشانی و آقا سید محمد کاشانی پسر بزرگ آیه الله کاشانی



سخنرانی شمس قنات آبادی در میان مردم (آقای مستجابی در صف اول دیده می شود)



مظفر بقایی در کنار حسین مگی و شمس قنات آبادی در دفتر حزب زحمت کشان ملت ایران



از سمت راست: آقای مستجابی، سید ابوالمعالی کاشانی، ناشناس، ناشناس، شمس قنات آبادی

در همان روزها به لطف خداوند در منزل آیت الله کاشانی و مجموعه سیاسی ایشان وجه قابل قبولی یافته بودم تا روزی که در منزل آیت الله با آقای سید محمد آیت الله زاده (پسر بزرگ آیت الله) درباره حرکتی سیاسی ناراحت شدم و به او پرخاش کردم. صدای مشاجره ما بالا گرفت، به او گفتم: در این چند سالی که من در این خانه می آیم فقط به احترام منویات حضرت آیت الله کاشانی است و حضورم در این منزل هیچ گونه مزیت دیگری برای من نداشته است ولی تو بعضی حرکات حرف داری.

وقتی این جملات را با صدای بلند به او می گفتم آیت الله کاشانی سر از در اتاق بالایی بیرون آوردند و به مرحوم سید محمد پرخاش کردند و به نفع من حکم دادند.

اما در خصوص مرحوم قنات آبادی باید اضافه کنم او در سیاست پیش رفت و چون حالاتش مقتضی چنین اعمالی بود، دو دوره وکیل مجلس شد و در دربار اشتهار یافت و علاقه که وزیر دربار بود برایش کراواتی ارسال کرد و او از لباس روحانیت بیرون آمد. هر چند او هر چه در کسب این مقام داشت از همین لباس بود اما سرانجام با کراوات و کت و شلوار به میان مردم آمد.

هر چند از این رفتارش بسیار دلگیر شدم اما بر سر پیمان برادری با او بودم. روزی با بعضی از طلاب مدرسه مروی که از جمله آنها حجت الاسلام و المسلمین آقای شیخ محمود فشارکی رحمه الله علیه بود به مهمانی آقای شمس قنات آبادی دعوت شدیم.

آقای شمس پسر ۹ ساله ای به نام شهاب داشت. پس از خوردن ناهار ناگهان فریاد آقای شمس به گوش رسید که فلانی بیا. سراسیمه به بیرون دویدم، دیدم شهاب روی آب حوض افتاده است با همان حال مضطربیم با سر و پای برهنه او را

بغل زدم و فوری او را به بیمارستان رساندم. اما پس از معاینه معلوم شد شهاب از دنیا رفته است. دیگر حال خود را نمی فهمیدم و نمیدانستم با خود چه میکنم.

ناگاه دیدم آقای شمس دست راست مرا و آقای محسن بیگدلی که شاعر و رفیق شمس بود دست چپم را گرفته و شمس می گوید به من رحم کن. و نمی توانستند مرا از ماجرا دور دارند و این حالت از آنجا ناشی می شد که من با شمس دست اخوت و دوستی داده بودم.

اما حکایت دیگری که از او به یاد دارم این است که صبح روزی در دزاشیب تهران ایستاده بودم؛ اتومبیل شمس رسید و ایستاد. هر چه اصرار کرد سوار شوم نشدم؛ از وی ناراحتی داشتم. زیرا در ابتدای رفاقتمان با هم قرار گذاشته بودیم هر کدام در دنیای سیاست جلو افتادیم در ابتدای حرکت با دوستان ملاقات کنیم اما وقتی شمس به مقامی رسید، دیگر سراغی از من نگرفت و از این رو سوار اتومبیل او نشدم.

اما شمس پیاده شد و مرا سوار کرد و در بین راه سر سخن را باز کرد و گفت:

چرا با ماسر گرانی می کنی، تو را چه میشود؟!

گفتم: دو نفر دوست باهم قرار گذاشتند که هر کدام در زندگی پیش افتادند اولین کارشان این باشد که به سراغ رفیق خود بروند تا اینکه یک نفر از آنها وزیر دارایی شد و دوست دیگر با خود می اندیشید که لابد دوستم مرا به ریاست دارایی یک استانی برمی گزیند. اما روزها گذشت و از آقای وزیر صدایی نشنید.

روزی رفیق همرمز او به درب اتاق دولت وزیرش رفت و گفت: می خواهیم وزیر را

بینم. گفتند: ایشان جلسه دارند و نمی شود با او دیدار داشته باشی. ناگزیر فردای آن روز به دفتر وزیر مراجعه کرد و کارت ویزیت خود را که بر آن اسم و فامیلیش نوشته شده بود به دربان داد و گفت: این کارت را روی میز آقای وزیر بگذارید. اما

باز خبری نشد.

روز بعد به جلوی وزارتخانه آمد تا شاید هنگام پیاده شدن از اتومبیلش او را ببیند. آقای وزیر از خودروی خود پیاده شد و او خدمت دوست و زیرش سلام بلندی کرد او شنید و پاسخ سلامش را داد و با بی اعتنائی رفت.

رفیق قدیمی ناراحت شد و برای همیشه برگشت. تا اینکه دولت سقوط کرد و وزیر هم از وزارت افتاد. روزی وزیر معزول از بازار تهران به سوی توپخانه می رفت و رفیقش خلاف جهت او از توپخانه به سوی بازار در حرکت بود.

آن وقت بود که وزیر معزول برای دوست قدیمی اش آغوش گشود و گفت:

به به فلانی بابا کجایی؟ و دوست قدیمی اش پاسخی در خور شأنش به او داد و لب به شکوه و گلایه گشود که در هنگام صدارت هیچ عنایتی به من نداشتی حال می گویی کجایم؟!

و وزیر اذعان به غفلتش کرد و گفت: فلانی آن روز که در صدارت بودم چشمانم

هیچ کس را نمیدید.

حالا آقای شمس توهم چشمانت کسی را نمی بیند باشد تا روزی یکدیگر را

بینیم. شمس از چشمانش اشک جاری شد و گفت: همین است الملک عقیم.

به هر حال آن دوران گذشت و از شمس قنات آبادی بی خبر بودم تا روزی که انقلاب شد. روزی مردی با لباس سفید و بلند بالا و آراسته و محاسن و موهای سفید به دیدنم آمد او را نشناختم تا اینکه نزدیک آمد و مرا به نام صدا زد و از تن صدایش دریافتم که او شمس قنات آبادی است.

او را در آغوش گرفتم و به سینه چسباندم او میهمان من بود و به اصفهان آمده بود در اتاقی نشستیم و من از بیم اینکه با آن شمایل مورد توجه پاسداران و نیروهای انقلاب واقع شود و او را توقیف کنند؛ به اتاق بردم زیرا اوایل پیروزی

ص: ۱۳۱

انقلاب بود و وضعیت ظاهری افراد بیشتر مورد ظن قرار می گرفت.

گفتم: ای شمس کجا بوده ای؟!

پاسخ داد: میدانی که من با میر اشرافی مدیر مجله آتش تهران رفیق بودم و او را در اصفهان گرفته اند و آمده ام که تو را واسطه کنم نزد آیت الله خادمی تا او را نجات دهند و میدانی میر اشرافی روزانه ۴۰ خانوار را اداره می کند.

در پاسخش گفتم: با اینکه مهمان من محسوب می شوی بالاترین پذیرایی من از تو این است که هر چه زودتر اصفهان را ترک کنی و از اینجا بروی چرا که اوضاع خیلی خطرناک است و ممکن است اسباب ناراحتی تو پیش آید اگر بروی من قول میدهم خواسته ات را دنبال کنم.

با رفتن شمس طبق قولی که به او داده بودم به سراغ آیت الله خادمی (ره) رفتم و سوابقی را که از میر اشرافی داشتم و درخواست شمس را مطرح کردم و آیت الله خادمی هم تلاش کردند و میر اشرافی از زندان آزاد شد.

اما بار دیگر میر اشرافی دستگیر شد و امید نجف آبادی که حاکم شرع شده بود او را اعدام کرد (شایان ذکر است فتح الله امید نجف آبادی خود در پی مفاسد اخلاقی به اعدام محکوم شد و چون از این نوع حرکات از امید دیده شد، آیت الله خادمی نامه ای به حضرت امام نوشتند که یا جای من در اصفهان است و یا جای امید نجف آبادی و بلافاصله همان شب امام عزل امید را اعلام و از این سمت معزولش کردند.

مرحوم شمس قنات آبادی، رفیقی به نام محسن بیگدلی داشت که اهل قلم بود شاعر هم بود و روحی لطیف و شاعرانه داشت؛ مرد نیکویی بود. او شمس را در مبارزات تنها نمی گذاشت. البته بیگدلی گاهی از کردار و رفتار شمس رنج می برد و چاره ای جز استقامت نداشت.

آقای محسن بیگدلی غزلی آن زمان گفته بود. (شاید ۶۰ سال پیش) حقیر چند

بیت از آن بیشتر به خاطر ندارم غزل مربوط به حماسه آیت الله کاشانی بود.

من که با خون جگر چهره کنم گلناری

از چه تعظیم برم بر پسر درباری

سیم و زر نیست اگر در کف ما نیست غمی

همت ماست که سرکوب کند جباری

هرگز این گنج قناعت به سریر و به کلاه

نفروشیم که این داده به ماسرداری

اغنیار را همه فخر است به تعظیم شهان

فخر ما مردم جانباز نکو کرداری

بنده حضرت کاشانی ام و فخر من است

ز آنکه جز او نبود هیچ دگر غمخواری

مدتهاست از او بی خبرم. خداوند سلامتی به او عنایت کند.

حکایتی از آقای بیگدلی به یاد دارم. روزی که مجلس تظاهرات داشتیم (همان تظاهراتی که علیه هژیر نخست وزیر وقت به دستور آیت الله کاشانی داشتیم) آقای بیگدلی بازوبند انتظامات بود و در منظم کردن مجاهدین و تظاهرات کنندگان فعالیت داشت اما صدای گلوله که بلند شد دیگر او را ندیدم.

فردای آن روز او را دیدم و به او گفتم: برادر همین بود رفاقت؟ صدای گلوله که بلند شد دیگر تو را ندیدیم. گفت: ما برای مشروطیت به این جریانات وارد میشویم. آخر گلوله با بدن تناسبی ندارد. من صدای گلوله اول را که شنیدم سرچشمه بودم، گلوله دوم در خانها و گلوله سوم در بستر لحاف را بر سر خود کشیدم و در دل می گفتم: مرده باد هژیر (البته لحن این سخنانش به مزاح و شوخی شبیه بود).

به نظر من شمس قنات آبادی بهتر از این می توانست خود را معرفی کند زیرا هم زیرک بود و شجاع و هم تا حدودی مطالب سیاسی را می فهمید و چون از عنوان آیت الله کاشانی بهره می برد می توانست از ناحیه ی مجلس شورای ملی به وزارت برسد. ولی با سادگی که داشت در حفظ خط اولیه خود کمی منحرف شد و حیف بود. ما باهم عقد برادری خواندیم ولی چون اهداف ما با هم اصطکاک داشت پایدار نماند؛ خداوند او را رحمت کند.

محسن بیگدلی مردی قابل احترام و با آقای شمس قنات آبادی سالها دوستی داشت و با من هم مهربان بود. شمس پسر عمویی داشت به نام فخرالدین قنات آبادی مدیر روزنامه بهلول بود که حرکت حقیر را به لبنان برای آوردن آیت الله کاشانی مفصل ذکر کرده بود.

و در پایان نوشته بود: این موهبت را به مردم ایران تبریک می گوئیم.

بیگدلی از شعرای نسبتاً خوب بود. اصلاً قمی بود. روزی با من و قنات آبادی و چند نفر دیگر به استخر برای شنا رفتیم. من شنا بلد نبودم. همه آنها خود را به آب انداختند. من نمی خواستم که آنها بدانند که شنا بلد نیستم. و چون مرتب مرا صدا می کردند با خود فکر کردم که عرض استخر ۲ متر است یک پشتک میزنم و آن طرف استخر بالا می آیم. ولی چنین نشد و من پشتک را زدم و از میان آنها بیرون آمدم. هر چه داد زدم مرا بگیرد خیال کردند شوخی می کنم. داشتم آخرین نفسها را می کشیدم که کودکی سه ساله دستش را دراز کرد و مرا نجات داد.

در دوره دولت مراغهای همزمانم تحت تعقیب دولت قرار داشتند و نمی دانم به چه دلیلی ۱۶ نفر از ما را به شدت تحت نظر داشتند. از آن جمله آیت الله طالقانی، سید مجتبی نواب صفوی و سید عبدالحسین واحدی و برادرش و حاج هاشم تهرانی و بنده و دیگران. ناگزیر شدیم در خانه جوانمردی از داش مشتی های تهران به نام

مشهدی باقر (که اکنون لقبش را فراموش کرده ام) مخفی شویم. حدود ۱۱ شبانه روزی در منزل او پنهان بودیم. آن جوانمرد می گفت: مگر از روی سینه من راه پیدا کنند که بیایند و شما را دستگیر کنند.

در این مدت کمال محبت و عطف را در حق ما روا داشت. تا اینکه اوضاع آرام

شد و ما به خانه های خود برگشتیم.

در این مدت که در منزل او بودیم شاهد تهجدهای او بودیم که ما به حالش غبطه می خوردیم و واقعا از او التماس دعا داشتیم. سوز و گداز مناجات هایش همه را به خود جذب می کرد. من که خود با جمع پهلوانان و ورزشکاران زورخانه ها در شهرهای متعدد حشر و نشر داشته ام و خود ورزشکار بوده ام امثال آن جوانمرد را فراوان دیده ام. در خصوص این افراد جوانمرد مطالب فراوانی به خاطر دارم.

روزی در مدرسه مروی در حجره مشغول مطالعه بودم که دیدم سید بزرگواری که از اصفهان بود، و او را می شناختم، وارد حجره شد. مرد محترمی بود. احوالپرسی که کردم درد دلش را شروع کرد و معلوم شد از شدت ناراحتی های متفرقه به تهران پناه آورده است. موقعیت من به گونه ای بود که می توانستم به او کمک کنم تا زندگی اش برقرار شود. آدرس او را گرفتم و در حین خداحافظی به او گفتم به زودی خدمت شما خواهم رسید.

آن روزها سخت گرم مسائل سیاسی روز بودم و کارهای متفرقه موجب شد قولی که به آن سید داده بودم فراموش کنم. مدتی گذشت تا اینکه شبی منزل مرحوم شمس قنات آبادی با دوستان مهمان بودم و دیر وقت با پای پیاده به مدرسه رفتم نرسیده به چهارراه گلوبندک ناگهان با آن سید روبرو شدم. خدا شاهد است چه غوغایی در دل و روحم بوجود آمد، پناه به خداوند بردم و حسابی خود را سرزنش کردم که چرا مدتها از قولی که به او داده بودم گذشته و نتوانستم به قولم عمل

کنم. غرق عرق شدم، دیر وقت بود و جز دعا کار دیگری از دستم بر نمی آمد.

بار بر لبم ای سینه هر چه خواهی آه***بریز بر رخم ای دیده هر چه خواهی اشک

و در همان حال مرحوم حاج مصطفی را (معروف به دیوانه که متأسفانه اکنون لقب و هویت ایشان را به خاطر ندارم که در حال رفتن به خانه خود بود، صدا زدم، و کاری را که تاکنون انجام نداده بودم، انجام دادم. و آن یک درخواست از او بود، که گفتم: حاج مصطفی پول داری؟

پرده تا از رخ آن پرده نشین وا کردم***آنچه در پرده نهان بود تماشا کردم

آری جلوه ای از بزرگی آن پهلوان را دیدم؛ او دستمال دستی خود را بر روی زمین پهن کرد. اول انگشتر گرانبهای خود را در دستمال گذاشت و سپس ساعت مچی طلای خود را از دست خارج کرد و در دستمال گذاشت و بعد آنچه در جیب هایش داشت در دستمال ریخت. به حاج مصطفی گفتم: می خواهیم خدمت آن آقایی که آنجا ایستاده است برویم. به سراغ سید رفتیم، و هر چه من و سید از آن مرد سخاوتمند درخواست کردیم انگشتر و ساعتش را بردارد برنداشت.

اینان مگر ز رحمت محض آفریده اند***کارام جان و انس دل و نور دیده اند

امثال این کارهای انسانی از این گروه جماعت بسیار دیده و شنیده ام و همین امور است که منجر به سعادت‌مندی و اصلاح آنان خواهد شد. چنانکه حاج مصطفی نیز در محضر آیت الله کاشانی توبه کرد و همان سال به مکه مشرف شد و به حاج مصطفی معروف گردید.

درست به خاطر ندارم چه سالی بود که بنا به تلگراف ارسالی پدرم که در آن نوشته بودند: «مرتضی راضی نیستم در تهران بمانی» راهی اصفهان شدم. آن زمان سرهنگ خلیل پور رئیس شهربانی بود؛ چرا که تأسیس ساواک ۱۳۳۵ شمسی بود. هنوز چند روزی از آمدنم به اصفهان نمی گذشت که سرهنگ خلیل پور معاونش آقای سروان وفایی را به در خانه ما فرستاد و گفت شما تحت تعقیب هستید بهتر است اینجا نباشید. بنابراین ناگزیر شدم به منطقه بختیاری عزیمت کنم. دو نفر از لره‌های بختیاری که با آنها آشنایی داشتم میزبانی مرا به عهده گرفتند. در آن دوران تلویزیون نبود، پس از یک ماه و چهار روز از طریق رادیو باخبر شدم که سید مجتبی نواب صفوی، خلیل طهماسبی و سید محمد واحدی و مظفر ذوالقدر (که فقط او را نمی‌شناختم) را اعدام کرده اند. بسیار متأثر شدم و چون آن افسردگی و حزن و اندوه برای میزبانانم خوب نبود راهی اصفهان شدم تا در روحیه آنان نیز تأثیر منفی نداشته باشد و از آنجا که فعالیت های مذهبی را نیز شهربانی برایم ممنوع کرده بود و با توجه به اینکه چندین سال قبل در آزمون سردفتری شرکت کرده بودم علیرغم تمایل قلبی ام دفتر اسناد رسمی و ازدواج باز کردم و مدت تقریباً ۴۰ سال سر دفتر بودم و از فعالیتهای سیاسی کناره گرفتم. در بین این سالها اوضاع سیاسی زیر و رو شد. هنوز هم نمی دانم چرا مرا بازنشسته نکرده بودند و من ۴۰ سال تقریباً سر دفتر بودم.

در آن سال های فعالیت سیاسی با آقایان آیت الله کاشانی، دکتر مصدق، مهندس حسینی، الهیار صالح، حسین ملکی، عبدالقدیر آزاد، دکتر شایگان و حسین فاطمی و دکتر مظفر بقایی و ... همسنگر بودیم. اما هیچگاه در متن جریانات در رأس قرار نمی گرفتم و همواره کنار فعالیت ها قرار داشتم. با این حال نقش خود را به خوبی

ایفا می کردم.

چه در جریانات ملی شدن صنعت نفت و میتینگهایی که آیت الله کاشانی بانی آن بودند و چه در جریانات فدائیان اسلام و مجمع مسلمانان مجاهد، به خاطر دارم در این جریان وقتی رأی گرفتند تا مدیریت و کار به چه کسی واگذار شود من نفر سوم بودم و رأی من بیشتر از بقیه بود، که با مطالعه کتاب های آینه اسناد دیدم مرا آخرین نفر معرفی کرده اند که اشتباه است. در واقع از سیزده نفر نماینده من سومین نماینده بودم.

ص: ۱۳۸

تاریخ ۱۳۹۴/۲/۲۴
شماره ۷۸/۱۰۶۹
یوست

نوع ۵۱

وزارت دادگستری
ثبت کل اسناد و املاک

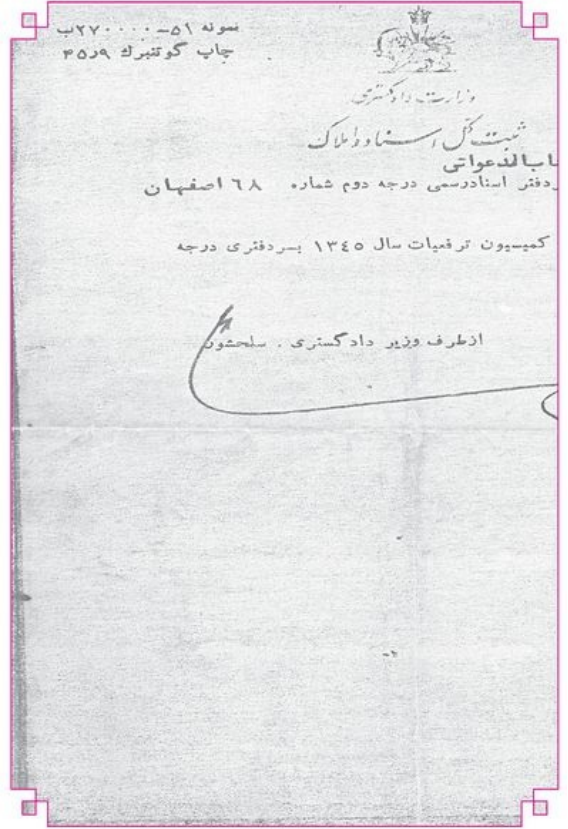
اداره
دائرة

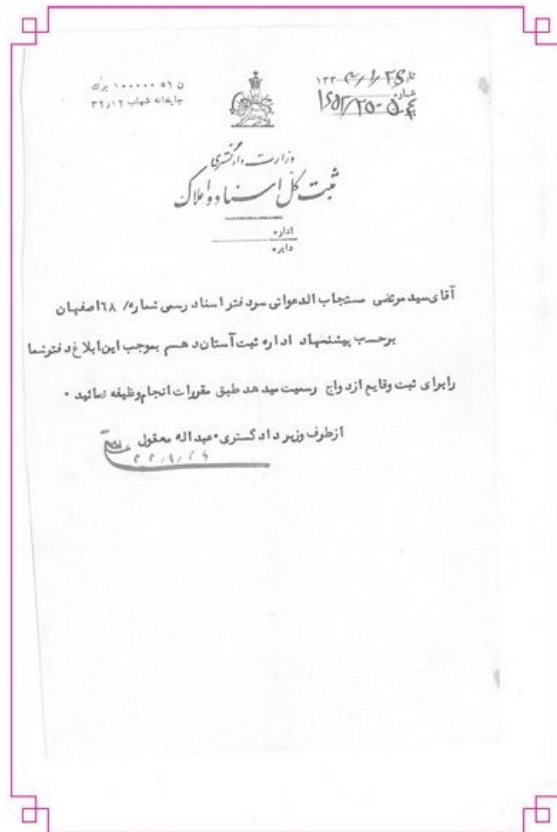
آقای سید مرتضی مستجاب الدعواتی سردفتر اسناد رسمی شماره ۱۶۸ اصفهان

برحسب پیشنهاد اداره ثبت آستان دهم بموجب این ابلاغ شما
اجازه داده میشود دفترگواهی امضاء نمونه ۱۵۵ در دفتر خود داشته باشید
لازم است دفتر مزبور را تهیه و مشغول انجام وظیفه شوید. ضمانت ذکر میشود
که بابت حق التحریر هر گواهی امضاء مبلغ پنج ریال اخذ و در آخر هر ماه به حساب
کانون سردفتران در صندوق ثبت تودیع و قبضه سپرده و با حساب کانون ثبت
محل تحویل و تاریخ شروع بکار را گزارش دهید.

مهر و امضاء ثبت

۱۴۰
۲۴/۲/۱۷





فعالیت‌های آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و اقلیت آقایان نمایندگان مجلس و جو سیاسی آن روز منجر به ملی شدن صنعت نفت شد و با فشار اقلیت، نفت ملی اعلام شد. دکتر مصدق به اتفاق چند نفر از جمله حسن صدر اصفهانی که وکیل مبارزی بود به دادگاه لاهه برای احقاق حق رفتند. ملی شدن نفت، خواسته دکتر مصدق و اقلیتی از مجلس و از خواسته‌ها و تلاش‌های بی‌امان و هوشمندانه آیت الله کاشانی بود. هنگامی که آیت الله کاشانی اعلام موضع فرمودند، من (مستجابی) خود لباس رزم پوشیدم و در کنار مردم کوچه و بازار این مطالبه آیت الله کاشانی را فریاد می‌زدیم.

در نتیجه این فعالیت‌ها بود که دکتر مصدق و همراهانش موفق به ملی شدن نفت گردیدند. هر یک از این فعالیت‌ها به جای خود ارزشمند و قابل احترام بود. در ماجرای ملی شدن نفت همه همدل و همراه گردیدند و هیچ کوتاهی از خود نشان ندارند و همه تا مرز سرخ شهادت پیش رفتند و الحمدلله موفق شدند.

ماجرای ملی شدن نفت فراوان است که از جمله آنها می‌توان به کشته شدن هژیر و رزم آرا و حمله به علا که وزیر دربار بود اشاره کرد. و بالاخره اعتراض نمایندگان مجلس و جو سیاسی آن روز منجر به ملی شدن شد.



تظاهرات در حمایت از آیت الله کاشانی با حضور آقای مستجابی

به دنبال تلگراف پدرم به اصفهان بازگشتم و از فعالیتهای سیاسی تا حدود زیادی جدا شدم و از مباحث بعد از آن بی خبرم.

میتینگ نان

از دیگر خاطراتی که هیچگاه فراموش نمی شود، مبارزه مردم در جریان اعتراض به کیفیت نامناسب نان بود. از آن جا که نان وضعیت خرابی داشت، مردم به دعوت آیت الله کاشانی به این قضیه اعتراض کرده، به خیابان ها ریختند. یادم هست که وزیر دارایی وقت شخصا به میان مردم آمد و قول داد که تا ده روز دیگر اصلاح خواهد شد. اما به او پاسخ دادیم که این قول و وعده شما چه تضمینی دارد؟



شمس قنات آبادی و سید مرتضی مستجابی



سید مرتضی مستجابی و شمس قنات آبادی

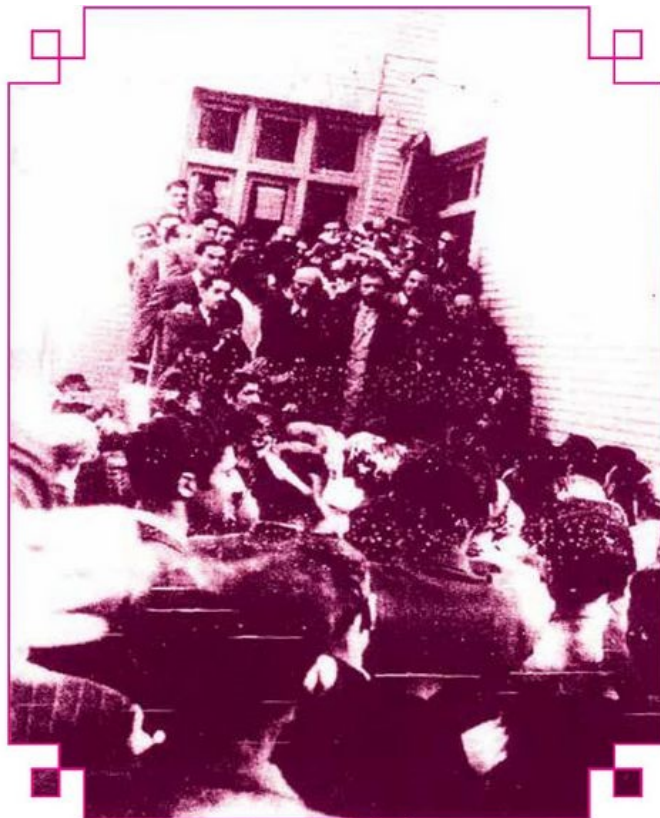
در هر حال در خصوص شخصیت آیت الله کاشانی دیدگاه بسیار مثبتی دارم او فردی مجتهد بود که تمام عمرش را در مبارزه با استعمار انگلیس سپری کرد.

جسارت و شجاعت و قناعت و فداکاری اش در خصوص مستمندان زبانزد بود. با مقامات ناخلف دولتی سر جنگ داشت و با همه وجودش درباره به ثمر نشستن تلاش دکتر مصدق کوشا بود و در این مسیر شکنجه و آزار و زندانی کشید. شبی که فردای آن روز وفات یافت، محمد رضا شاه همراه رفیع مخفیانه به ملاقات ایشان می رود، وقتی حضرت آیت الله کاشانی را در اتاقی مرطوب و نمور بر روی یک تخت معمولی می بیند، که در حالت بیهوشی به سر می برد، از احوال او بسیار متأثر می شود. دستمالش را بر روی چشمان خود می گذارد و گویا از اینکه مردی با آن همه مجاهدت در چنین وضعیتی به سر می برد متأثر می شود، و می گوید: چنین مردی نباید زندگی اش به این سختی باشد. آقا را از حالت کما و بیهوشی در آوردند و در همان حال وقتی محمد رضا شاه را می بیند شروع به نصیحت او می کند. محمد رضایک قطعه چک به رفیع داده بود که خدمت آقا بدهد. اما آیت الله کاشانی روی دست رفیع زد و آن را نپذیرفت.

ص: ۱۴۵

اصولا آن بزرگوار هیچگاه مادی نبود و بسیار زاهدانه زندگی می کرد. در اوایل با آقای دکتر مصدق کاملا موافق بود و جانش را در اهداف او فدا می کرد.

روزی مرا همراه جمعیت فراوانی به خانه دکتر مصدق فرستادند تا به نام خانه ملت آنجا را افتتاح کنیم و چنین کردیم. در عکسی که از آن روز گرفته شد، دست مرحوم دکتر مصدق در دست من است.



دست آقای دکتر مصدق در دست اینجانب

دست آقای دکتر مصدق در دست اینجانب

ص: ۱۴۶



اما در تاریخ فراوان داریم که بی خردان و حسودان و همکاران نمی گذارند دو دلدار باهم زندگی کنند و همراه باشند. در عالم سیاست هم فراوان دیده میشود. عجا آن همه غوغا و حرکت سیاسی را خوابانند.

اطرافیان موج این کار را شکستند و از طرفی آیت الله کاشانی به مصدق نوشتند که سرلشگر ارفع مرد درست و صالحی نیست که شما در کابینه خود به او سمت داده اید و مصدق در پاسخ نوشته بود او خدمت بدون مزد می کند و مرد لایقی است و حال اینکه همین سرلشگر ارفع در روزگار گذشته و سوابقش به زندان انداختن آیت الله کاشانی را در پرونده خود داشت.

نکته جالب این بود که مصدق از شاه خواسته بود که اجازه دهد وزارت جنگ هم به او داده شود و آیت الله کاشانی مخالفت کردند. چرا که خلاف قانون اساسی بود. آیت الله کاشانی باز به او تذکر دادند که قانون به کسی اجازه چنین کاری نداده است و بر فرض که تو مرد درستی هستی، ولی بعد از تو این جریان راه را برای دیگران هم باز می کند و معلوم نیست آن بعدها چه کسانی باشند. و کم کم این باران غیر رحمت به جوی و سپس به دریا متصل شد و دوستی این دو شخصیت به تیرگی گرایید و هر یک راه خود را پیمودند.

در هر حال ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آخرین روز حکومت مصدق بود که شاه از کشور خارج شده بود و مصدق هم از پشتیبانی آیه الله کاشانی و اقلیت مجلس و فدائیان اسلام بی بهره ماند و سرانجام به زادگاهش احمد آباد پناه برد و فضل الله زاهدی کابینه را تشکیل داده این چنین بود که بدخواهان با کودتای ۲۸ مرداد به به مراد خود رسیدند و محمدرضا شاه از رم به کشور بازگشت. ایالات متحده آمریکا پیروز این میدان سیاست ایران شد و در تمام شوره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران تسلط یافت که تا تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ کاکان ادامه داشت. هر دو (کاشانی و

مصدق) شخصیت بزرگی بودند و هر دو برای مملکت فداکاری کردند. هر دو قابل احترام هستند. همه ی انسان ها در حرکت های خود اشتباهاتی کرده اند که باید نادیده گرفت و کارهای نیک هریک را در نظر گرفت و به هر یک آفرین گفت.



آقایان آیه الله کاشانی، اعضای دولت، سید مرتضی مستجابی در سال ۱۳۳۱ ش

آقایان آیه الله کاشانی، اعضای دولت، سید مرتضی مستجابی در سال ۱۳۳۱ ش



حضرات آیات خادمی، کاشانی و مستجابی



آقایان: آیت الله خادمی، آیت الله کاشانی، سید مرتضی مستجابی



مستجابی، کشمیری، آیت الله کاشانی، ناشناس، سید ابوالمعالی کاشانی و حاج ابوالقاسم رفیعی



تظاهرات علیه دولت به دعوت آیت الله کاشانی



ابوالمعالی کاشانی، سید ابوالفضل برقعی، شیخ کاشانی، سید مرتضی مستجابی



یکی از تجمع های ضد دولت

عین تلگراف حضرت آية الله العظمی

آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی روحی فداه

که حاکمی از کمال صبر و عظمت له از احساسات خدایستارانه اهالی محترم اصفهان و برادران دینی است بدینوسیله انتشار و از نظر عموم میگذراند.

تلگراف

جناب ملاذالاسلام آقای مستجابی دامت افاضاته احساسات خدایستارانه جنابهای و اهالی محترم اصفهان در تنویر از دولت جناب آقای دکتر مصدق و تقویت از منویات ایشان موجب کمال امتنان است توفیق عموم را در خدمت بکشور از

درگاه احدیت مستثاب می نمایم **سید ابوالقاسم کاشانی**

برادران عزیزم عددی قلیل و انگشت شمار با تبلیغات مضره اذهان عموم را مخدوش و بشیال خود میخوانند چلوسیل احساسات بی شائبه عمومی را که بحکم شرع و عرف و عقل و منطق به پیشبردنی جناب آقای دکتر مصدق درخواست سد کنند غافل از آنکه (مه فشانند نور و سگ عرو گویند) بهر حال جمله روغایت دامت برکاتهم و عموم طبقات بلکه قاطبه اهالی اصفهان فردا که روز یکشنبه ۲۴ شهریور ماه میباشد مجدداً هیئت علماء و طلاب دامت برکاتهم در تلگرافخانه اجتماع خواهند نمود و با کمال بی سبوری منتظر و چشم بر راه اعمال و کردار نمایندگان مجلس شورای ملی هستند و امیدوارند خواسته ملت ایران که پشتیبانی از دولت جناب آقای دکتر مصدق است از طرف و کلاء حقیقی در آن ملت تأمین گردد (والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته) **سید مرتضی مستجابی**

صفتان برده با سیم چینی در سال ۱۳۷۲
 حضرت خدیجه کبری (س) از ایشان صفت سر دران کن در زمان
 در بر طاعت درت نه اتم
 سر از فرسوسم نمک عکانه بی ریشنا دانها برای آن
 فروده ارد هفت نام گرد مفسر مفسر مفسر
 در ما فط استک مکتوب بر روزی در نه به در در در در در
 بطرفه کر با نهنز اظهار کرده ام . دله با در یکت
 مفسطه زن باکی در حدیث نه باکی نکت در مجمع بر اردن
 خرد سخی آیم در کله در انان دره کره ای شرف شرف
 اجانبه جمال آنها در صفت کرده ام در سال ۱۳۷۲

حضور حضرات حجج الاسلام، بازرگانان، اصناف، پیشه وران، کشاورزان و سایر طبقات دانم تاییداتهم پس از عرض سلام مسموع شد تلگرافاتی مبنی بر پشتیبانی و اظهار همراهی با این ضعیف فرموده اید. باعث امتنانم گردید. محض اطلاع عرض می کنم چون حفاظت قانون اساسی که حافظ استقلال مملکت است بر هر فردی لازم است و احقر در همه ی موارد در انجام وظیفه کوتاهی ننموده اظهاراتی کرده ام، ولی باید دانست که اقدام برای حفظ قانون اساسی، دلیل اختلاف این جانب با کسی نیست. از عموم برادران عزیز مستدعی هستم در اتحاد و اتفاق ذره ای کوتاهی نشود که باعث استفاده اجانب و عمال آن ها و مغرضین گردد.

۸ جمادی الاولی ۱۳۷۲

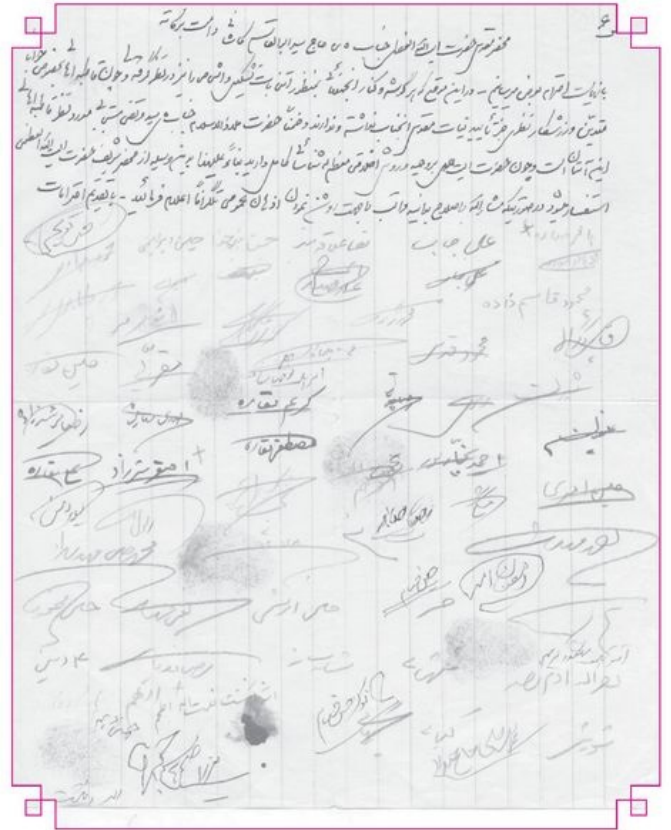
سید ابولقاسم کاشانی

ص: ۱۵۵

۱- این پیام در بهمن سال ۱۳۳۱ به مردم اصفهان داده شده است و موضوع آن اعتراض آیت الله کاشانی به لایحه ای است که مصدق برای گرفتن اختیار قانون گذاری به مجلس داده بود. آیت الله کاشانی، واگذاری اختیار قانون گذاری به نخست وزیر را مخالف اصل تفکیک قوا دانست و در همین زمینه پیامی در ۲۸ دی ماه ۱۳۳۱ به شخص مصدق نوشت و او را از درخواست گرفتن اختیار قانون گذاری بر حذر داشت. آیت الله کاشانی با دفاع از قانون اساسی تلاش کرد از پیدایش اختلاف میان مردم که عوامل بیگانه به دنبال آن بودند، جلوگیری کند و این نامه در همین راستا نوشته شده است. متن پیام های آیت الله کاشانی به مجلس، نخست وزیر و مردم در یک مقاله ۷۲ صفحه ای در کتاب مجموعه ی مقالات آقای دکتر سید محمود کاشانی زیر عنوان ((اندیشه هایی در حقوق امروز)) انتشار یافته است.

نامه ها و تصاویر از آیت الله مستجابی

نامه هایی از علما و دانشمندان اصفهان به آیت الله کاشانی در حمایت از نمایندگی آیت الله مستجابی برای نمایندگی مجلس



تلگراف و عاظم و خطبای اصفهان

بمحضرت حضرت آیت اله کاشانی

دامت برکاته

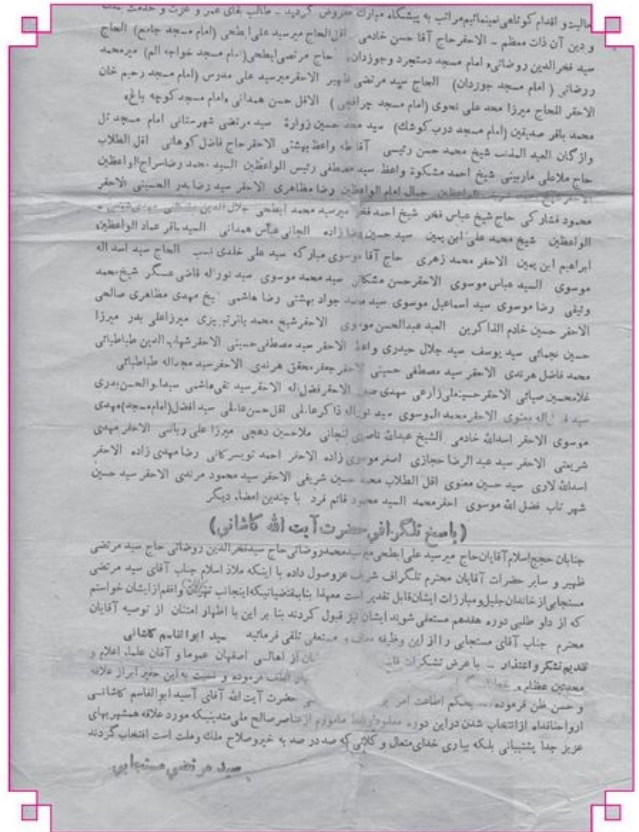


آیت اله کاشانی دامت برکاته



طبق وظیفه ملی و اجرای منویات انجمن آزادی به آزادی اشتغالات در دوره هائی گذشته هیچ يك از اشتغالات كنندگان زیر از طبقه طلباه و طلاب و حفاظ شركت نكردند اما با التماس و تقاضای شخصی قناده ملی به آزادی اشتغالات داده تا برای اینست برای حفظ و اجرای استقامت

شرح نیابت سکنه پد غنود ملاذ الاسلام آقای سمید مرتضی مستجابی از هرگونه تعالیق و اقدام کوناهای بیبنیالیم مراتب به پیشگاه مبارک متروک گردید. طالب های عمر و عزت و خدمت حلت و بین آن ذات معظمه - الاحقر حاج آقا حسن خانی. از الاحقر میرسید علی ابطحی (امام مسجد جامع) الاحقر سید فخرالدین روضائی امام مسجد دستجرد و جوزدان. حاج مرتضی ابطحی (امام مسجد خواجه الم) میرمحمد روضائی (امام مسجد جوزدان) الاحقر سید مرتضی ظهیر الاحقر میرسید علی مدرس (امام مسجد رحیم خان الاحقر الحاج میرزا محمد علی نجوی (امام مسجد چراغی) الاقل حسن هدائی امام مسجد کویچه باغ. محمد باقر صدیقی (امام مسجد درب کوشک) سید محمد حسین زورلو. سید مرتضی شهرستانی امام مسجد تل و ازگان الیه الیه شیخ محمد حسن رئیس آقا طه واعظ پوهنشی الاحقر حاج نازل کوهانی اهل الطلاب حاج ملاطی مارویی شیخ احمد مشکوود واعظ سید مصطفی رئیس الواظنین الیه محمد وضاراح الواظنین الاحقر سید محمد علی الواظنین. جمال امام الواظنین رضا مظاهری الاحقر سید رضا بحر الحسینی الاحقر محمود فشارکی حاج شیخ عباس نصر شیخ احمد نقی میرسید محمد ابطحی جلال الدین شمس الدین الاحقر الواظنین شیخ محمد علی ابن یحیی سید حسین انصاری از انجمن الجانی هاشم هدائی الیه باقر عباد الواظنین ابراهیم ابن یحیی الاحقر محمد زهری حاج آقا موسی مبارکه سید علی خلدی نسب الاحقر سید اسد اله موسوی الیه عباس موسوی الاحقر حسن مشکاتی سید محمد موسوی سید نوراله قاضی عسکر شیخ محمد وثیق رضا موسوی سید اسماعیل موسوی سید محمد جواد بهشتی رضا هاشمی شیخ مهدی مظاهری صالحی الاحقر حسین خادم التذکرین الیه عبدالحسن موسوی الاحقر شیخ محمد باقر بزی میرزا علی بدر میرزا حسین نجمائی سید یوسف سید جلال حیدری و اهل الاحقر سید مصطفی حسینی الاحقر شهاب الدین طباطبائی محمد فاضل هرندی الاحقر سید مصطفی حسینی الاحقر جعفر محقق هرندی الاحقر سید محمد صالح طباطبائی غلامحسین سیاهی الاحقر حسین علی زارعی موسی محمد الاحقر فضل اله الاحقر سید علی هاشمی سید ابوالحسن بدری سید زکریا دینی الاحقر محمد الموسوی سید نوراله ذاکر عالی قلین حسن عالی سید افضل (امام مسجد) موسی سید زکریا دینی الاحقر محمد الموسوی سید نوراله ذاکر عالی قلین حسن عالی سید افضل (امام مسجد) موسی



شماره کتاب ۲۷۹

گیرنده سال ۱۳۳

وزارت پست و تلگراف و تلفن
تلگرافی

تاریخ وصول ماه روز	توضیحات	تاریخ اصل	تعداد کلمه	تاریخ کپی	تاریخ تلگراف

مخاطب: ملازلات کربلا

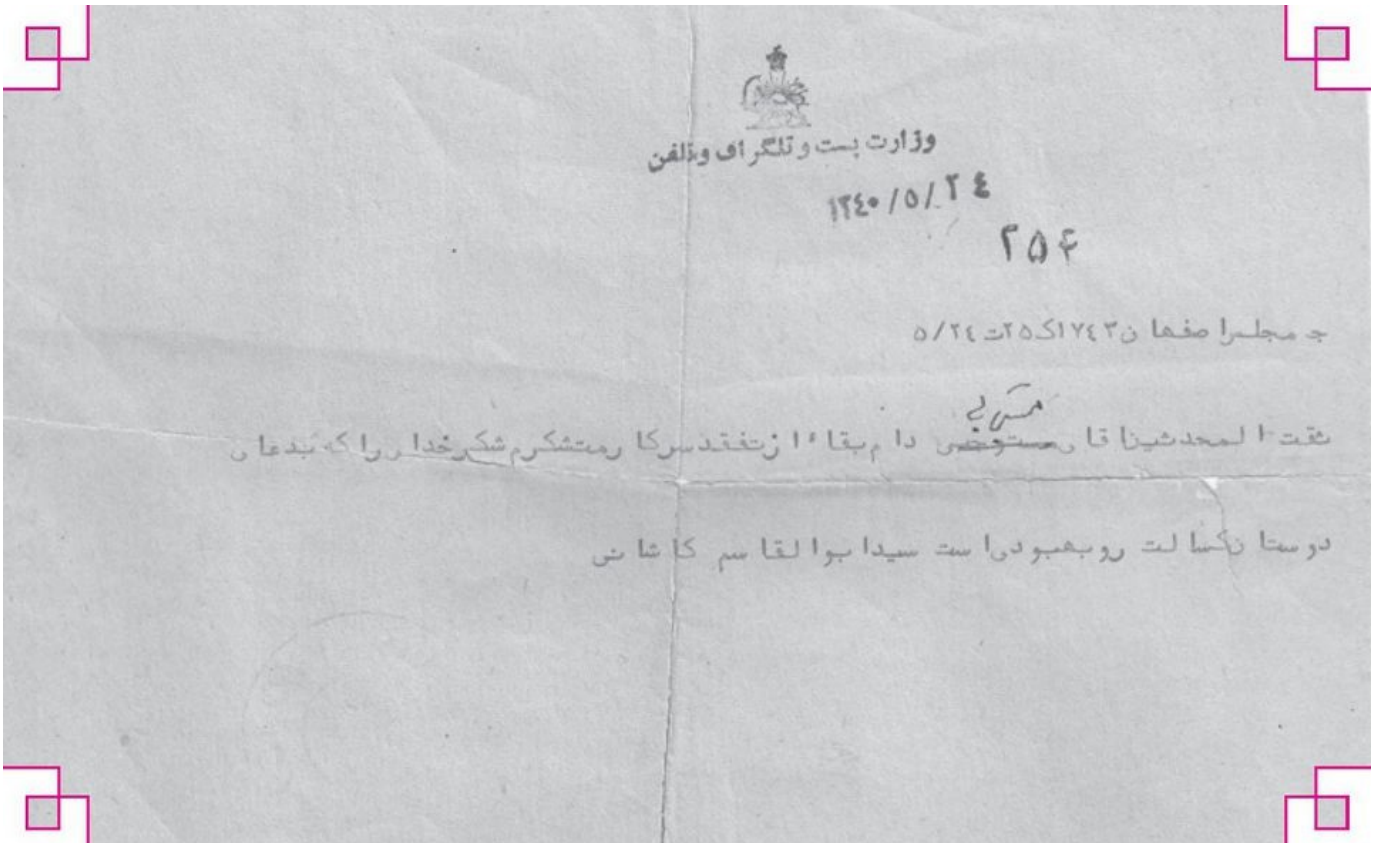
موضوع: ...

با سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی همکاری کنید

نوع ۳۶۵ شماره ایسی



تصویر





نامه دکتر محمود کاشانی به آیت الله مستجابی

بسمه تعالی

تاریخ: ۲۳ تیر ۱۳۸۳

برادر و سرور گرامی حضرت حجة الاسلام والمسلمین
جناب آقای حاج سید مرتضی مستجابی دامت افاضاته

با سلام نامه محبت آمیز حضرت تعالی به مناسبت درگذشت مادر گرامییم مرحومه مغفوره خانم اختر سعیدی که بانویی با ایمان، پرهیزکار و از خانواده‌های ریشه دار تهرانی و همسری فداکار برای والد مکرم مرحوم آیت‌الله کاشانی رحمة الله علیهما بودند تسلی بخش مخلص و دیگر اعضای خانواده گردید. در آن دوران مبارزات دشوار که حضرت تعالی هم شاهد و فعالانه حاضر بودید و آیت‌الله کاشانی دائماً گرفتار حبس و تبعید عوامل بیگانگان بودند مادر بردبار من شخصاً اداره خانواده را به عهده داشت و این دعای خیر و پاداش بزرگ نصیب او گردید که مرحوم آیت‌الله در حق او می‌فرمودند من در نمازها تورا دعا می‌کنم چون برای فرزندان هم پدر هستی و هم مادر. از خداوند بزرگ مسئلت دارم که روح و روان آن مرحومه را در بهشت برترین و با همسر مکرم و اولیاء محشور گرداند. همچنین برای حضرت تعالی و خانواده محترم و دیگر دوستان و خانواده‌های گرامی آقایان صدر، صدرزاده، مستجابی، فصولی، شریف، شرف الدین، ربانی، رجال و قائم فرد طول عمر همراه با عزت و موفقیت‌های روز افزون را از خداوند بزرگ خواستارم. خواهشمندم سلام اینجانب را به همه دوستان عزیز و گرامی ابلاغ فرمائید.



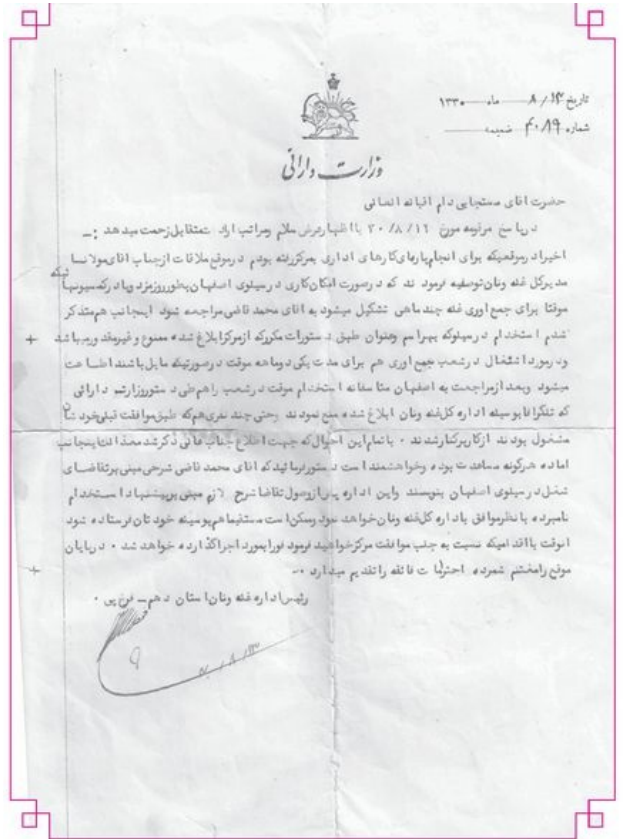
حرکت آیت الله کاشانی و علمای مردم برای اقامه نماز عید فطر



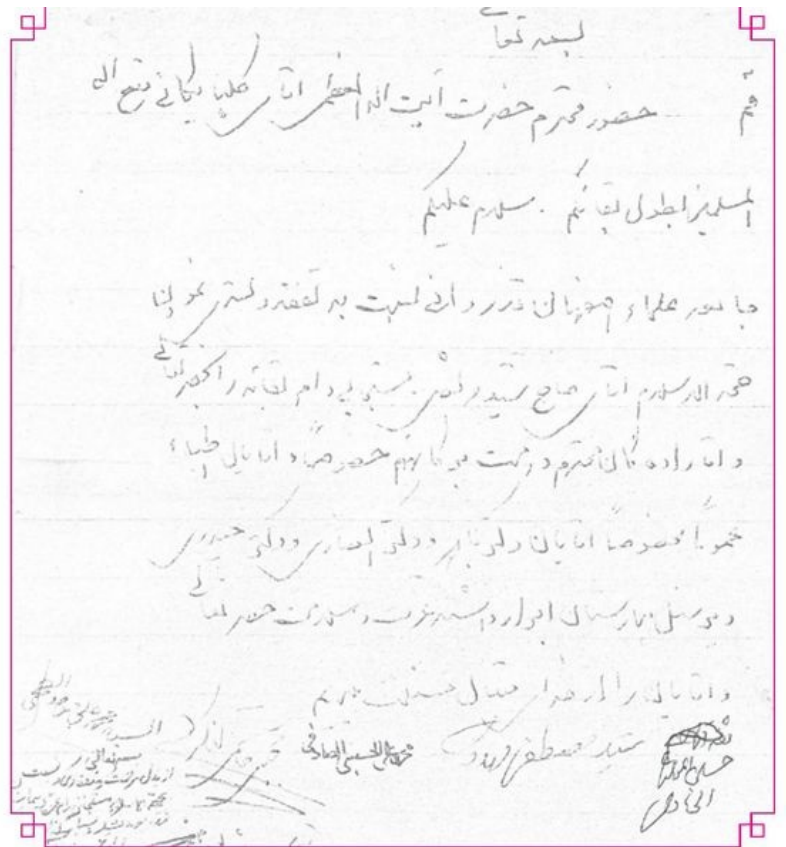
از سمت راست: نفر اول کرباسی (مدیر مجله). سید مرتضی مستجابی □ سید شهاب قمی □ ... آیه الله کاشانی - ... - ابوالقاسم گاژیر



اقامه نماز عید فطر به امامت آیت الله کاشانی در تصویر پشت سر آیه الله کاشانی آقایان شیخ قاسم الاسلامی، سید مرتضی مستجابی و شیخ محیی الدین انواری دیده می شوند.



تلگراف علمای اصفهان در قدردانی از آیت الله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی به خاطر تفقد ایشان از آیت الله مستجابی



بسمه تعالی

حضور محترم حضرت آیه الله العظمی آقای گلپایگانی متع الله المسلمین بطول بقائکم سلام علیکم جامعه علماء اصفهان قدردانی نسبت به تفقد و بستری نمودن حجه الاسلام آقای حاج سید مرتضی مستجابی دام بقائه را بحضرتعالی و آقا زادگان محترم دا.... برکاتهم خصوصا آقایان اطباء مخصوصا آقایان دکتر باهر و دکتر انصاری و دکتر حیدری و پرسنل بیمارستان ابراز داشته و عزت و سلامت حضرتعالی و آقایان را از خدای متعال مسئلت می نمائیم.

حسین الموسوی الخادمی سید مصطفی مهدوی محمدعلی حسینی الصادقی مجتبی حاتمی لنکرانی

السید محمدعلی موحد ابطحی

بسمه تعالی

از بذل مرحمت و تفقدی که نسبت به حجه الاسلام مستجابی دام عزه در بیمارستان شده تشکر و سپاسگزارم. ارادتمند ابوالقاسم الانصاری

ص: ۱۶۹



درباره ی خدمات اجتماعی و فرهنگی اینجانب فراخور احوالم مختصری خدمتتان عرض می کنم. هر چند در برابر پروردگار از اینکه ره توشه ارزشمندی ندارم شرمنده ام و از گذشته عمر خود عملی که مرضی خداوند باشد هیچ ندارم. خداوند مرا عفو فرماید که از آن همه کرامت و بخشش که همیشه در حق این حقیر مبذول داشته هیچ گونه برداشت صحیحی نشده و همه اش به بطالت گذشته است تا آماده پاسخگویی شما باشم. اما انگیزه احداث درمانگاه صدر به ماجرای باز می گردد که برای شما نقل می کنم. حقیر یک فرزند دختر بیشتر ندارم که در دوران کوچکی بیمار شد، شبانه او

را به پیش پزشکی که در سبزه میدان مطب داشت بردم. او فرد محترمی بود، و شبانه روز مردم را معاینه می کرد. وقتی دخترم را معاینه کرد، گفت: بیماری مهمی نیست و سرما خورده است. چند قرص به من داد و به خانه برگشتیم. قرصها را به او خوراندم. اما فردای آن روز متوجه شدم کم کم چشمانش از حالت طبیعی خارج شده، او را بغل کردم و سراسیمه خود را به خیابان رساندم و فریاد می زدم. تاکسیها چند نفری ایستادند با تاکسی او را به در خانه مرحوم دکتر حاج سید محمد علی ابن الشهید رحمه الله علیه رساندم. خانه ایشان در همان خیابان فروغی که منزل ما بود قرار داشت و در منزل طبابت می کرد. در خانه را زدم: شخصی در را باز کرد. گفتم: دکتر. گفت: خواب هستند.



من حال خود را نمی فهمیدم و از شدت ناراحتی با پای خود به در کوفتم و شدت لگدم به در به حدی بود که لنگه در به طرفی پرتاب شد از صدای در دکتر از خواب بیدار شد و آمد.

وقتی مرا با پر و پای برهنه در حالی که بچه ای را در آغوش دارم نگاه کرد حالم

را دانست و مرا به درمانگاهش هدایت کرد.

ابتدا یک جبه قند را به معجونی آمیخت و آن جبه قند را در دهان من گذاشت و بعد بلافاصله آمپولی نسبتاً بزرگ را به ستون فقرات فرزندم تزریق کرد. کم کم چشمان فرزندم باز شد. دکتر به من گفت: این مرض دیفتری بوده و اگر ده دقیقه دیرتر او را به اینجا نمی رساندی تلف میشد. آنجا بود که با خدای خود عهد بستم چنانچه بتوانم در همین خیابان درمانگاهی احداث کنم. و بعد با عنایات خداوند تبارک و تعالی این امر محقق شد.

و اکنون درمانگاه امام موسی صدر که در زیر نظر کلینیک دانشگاه فعالیت می کند بهترین پزشکان فوق تخصص مشغول درمان بیماران هستند و روزانه بیش از ۶۰۰ بیمار معاینه و مداوا می شوند. از احداث این درمانگاه بیش از ۶ سال می گذرد و تصمیم گرفتم خانه پدری خود را که ساکن آن هستم را نیز به درمانگاه متصل کنم و فعلاً مدتی است در خانه اجاره ای ساکن هستم، تا به لطف خداوند این مهم نیز عملی و اجرایی شود و درمانگاه توسعه یابد.

دارالایتمام هند

حدود ۶۰ سال پیش سفری به هند داشتم در آنجا چند نفر دانش آموز شیعه را دیدم که کیفهای خود را به پشت انداخته و با پای برهنه راهی مدرسه اند.

پرسیدم چرا این بچه ها با پای برهنه به مدرسه می روند؟! گفتند: اینها مسلمانند

ص: ۱۷۲

و بضاعتی برای خرید کفش ندارند. بسیار متأثر شدم. سال بعد حضرت آیت الله حاج ابوالقاسم دیباجی مدظله العالی که از روحانیون محترم کشور کویت بود، مرا به کویت دعوت کردند. برای ایشان و کسانی که به دیدنم می آمدند. حکایت محصلین پا برهنه هندی را نقل می کردم. شخصی در میان آن افراد، با شنیدن آن حکایت به سراغم آمد و گفت: اسم من بهمن است و در خصوص رسیدگی به وضعیت آن دانش آموزان هندی هر چه بگویید هزینه می کنم.

او رفت و من از صاحبخانه پرسیدم: شخصی به نام بهمن برای کمک به دانش آموزان مسلمان هندی اعلام آمادگی کرد آیا او را می شناسید؟ آیا شما او را تأیید می کنید؟

گفتند: بله او فرد سخاوتمندی است و در چنین اموری فعال و آماده است. وقتی نسبت به او اطمینان پیدا کردم بی درنگ گذرنامه ام را به آیت الله دیباجی (زیده مجده) دادم و گفتم برای رفتن به هند برایم ویزا بگیرید تا به اتفاق به هند برویم.

ایشان فرمودند: شما دو روز بیشتر نیست که وارد شده اید. عرض کردم: این کار واجب است و ضرورت دارد، زودتر اقدام شود. بالاخره با اصرار من سه روز بعد به اتفاق به هند رفتیم.

نزدیک بمبئی زمینی مشجر بود که خریداری شد و آقای بهمن، بلافاصله بهای آن را پرداخت. بلافاصله نیز اسم نویسی از ایتم بمبئی و غیره در آن مدرسه آغاز شد و حدود ۵۰۰ دانش آموز یتیم برای کلاس های مختلف ثبت نام کردند.

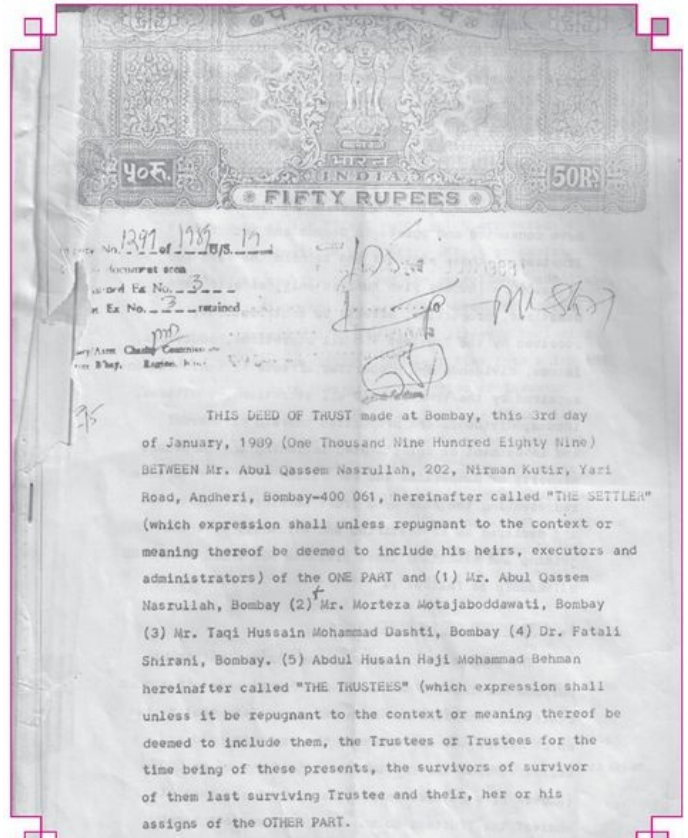
آن منطقه هتلی نیز داشت که درآمد آن به مدرسه اختصاص داشت.

و آن مدرسه سالها به مدیریت مرحوم دکتر رضا شیرانی رحمه الله علیه که سابق فرماندار اصفهان بود اداره می شد و اکنون نیز این مدرسه دایر است.

دارالایتمی برای یتیمان هندی است که خوراک و تدریس و لباس آنان از همان محل درآمدهای هتل تأمین می شود. آن مدرسه هم اکنون نیز زیر نظر آیت الله

حاج سید ابوالقاسم دیباجی (زید عزه) و امنای آنجا اداره می شود و نام حقیر نیز در وقف نامه آن مدرسه مشاهده می شود. آن مدرسه و هتل بالغ بر میلیاردها دلار ارزش دارد. البته علاوه بر این کمک هایی از بازار و مردم نیز به مؤسسه یاد شده تقدیم می گردد.

ص: ۱۷۴



سند مالکیت زمین دارالایتام هند

ص: ۱۷۵



از راست به چپ نفر دوم: مدیر مدرسه، اینجانب، آیت الله سید ابوالقاسم دیباجی در جمع بچه های یتیم مدرسه دارالایتام هند



در جمع شاگردانم در هند

بیت و ششم ایما کرم رضا
 فرستاد و دلجویی کردم
 تمام احوال نامدارک رضوان را میگویم که تو بجز خدا را ندانم
 برآمدن تو به کنگره ای که با تمام نهی گوید امروز روز مجید و ششم ایما
 است هر روز مرتب اخبار دیگران را در وقت و ظلمت و غمناک و در آن گفتم
 که ما من کسب کردیم و در آن گفتم که ما هم بسالون بخدا و کارهای کوچک و بزرگ
 پس به منی یاد از خداوند بتم خانه زنده و کاخ سوزان و شب و روز
 رسد و هیچ طایفه ای بر عالم و کجا های آن است که در آن روز و شب و روز
 او کارها را که با طاعت آن حضرت و ملاقاتها دوست داشته اند که آن
 بر کسب و تقاضای آن بزرگوار است بر آن انواع همه ها و در هر جا که
 استوار دارد بطوریکه می توان گفت بر ما صفت آنی و نیز عباد و طاعت
 روایت در هند در نظرات این بزرگوار است که کار است هم با ما
 که فاش است آن حضرت و تقاضای بتم خدا در هر قضایست و نظر قطع
 آنرا آن هم در دنیا هم در آخرت و نیز در آن آن حضرت صبر و است

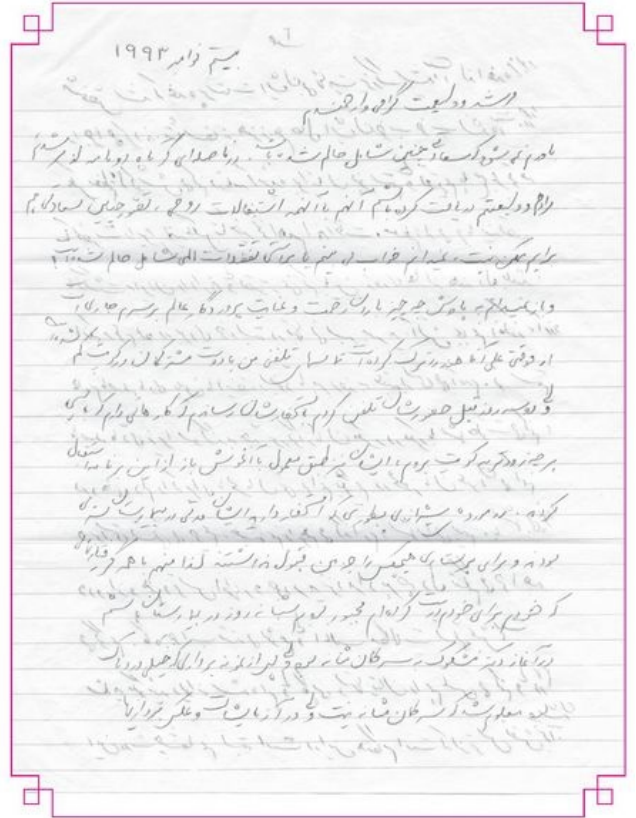
تمام طول ماه مبارک رمضان را معمولاً نزد و بچه‌ها در یتیم‌خانه هستم زیرا در غیر اینصورت برنامه‌های مذهبی آنان آنگونه که باید انجام نمی‌شود. امروز روز بیست و ششم ماه مبارک است هر روز موقع افطار و سحر برای سلامتی و طول عمر شهادت کرده و می‌کنم. سحرها من بچه‌ها را بیدار میکنم همه باهم به سالن غذاخوری برای سحری می‌رویم سپس به مسجد یا نمازخانه یتیم‌خانه رفته دعاهای سحر و نماز شب می‌خوانیم تا صبح شود، صبح نماز می‌خوانیم و بچه‌ها پس از یکساعت بمدرسه می‌روند ولی من می‌خواهم افطارهای بچه‌ها بلطف آنحضرت و تلاش‌های دوست مشترکمان شاهانه است هر بچه موقع افطار یک بشقاب پر از انواع میوه‌های موجود باضافه یک بستنی دارد بطوریکه می‌توان گفت برنامه غذایی و نیز عبادی مادر رمضان در هند بی‌نظیر است این را بدانجهت باستحضار رساندم تا بدانید که تلاش آنحضرت در تأسیس یتیم‌خانه بهدر نرفته است و بطور قطع آثار آن هم در دنیا و هم در آخرت در زندگی آنحضرت مشهود است متقابلاً عید سعید فطر و عید باستانی نوروز را بمحضر مرشد عظیم الشان تبریک می‌گویم نمی‌توانم وصف کنم که نامه اخیر شما چقدر خوشحالم کرد زیرا برای اولین مرتبه در زندگی کسی را پیدا کردم که میدانند وقتی می‌گویم گاهی ساعتها با محبانم دردودل می‌کنم آنها را می‌بینم، لمس می‌کنم، صدایشان را میشنوم با خنده هایشان می‌خندم و با گریه هایشان می‌گریم، چه می‌گویم. ساعتی پیش روی تخت دراز کشیده بودم و شما را در گوشه اطاق قصر می‌دیدم که عینک گذاشته بودید و سیر پاک میکردید و بطور دلنشینی آواز می‌خواندید. از فرط لذت نمی‌خواستم چشمانم را باز کنم. آیا ممکن است آنروزها تکرار شود؟ تصور نمی‌کنم. در مورد آقای شیرازی سوال فرموده بودید وضع بدی ندارند ایشان عده‌ای مرید بویژه در پونا دارند که مرتب بایشان می‌رسند و از نظر مادی در مضیقه نیستند علت و شر اینکه از هند خیلی خوششان آمده و نمی‌خواهند هند را ترک کنند اینست که در این کشور بیشتر از هر کشور دیگری می‌توان معشوق داشت. در اینمورد زیاد روی و بی‌احتیاطی هم می‌کنند مثلاً وقتی عمل پرستات کرده بودند و از بیمارستان مرخص شده بودند زخم مجرای ایشان خوب نمی‌شد بعدها کشف کردم که مرتب از آلت زخم استفاده می‌کنند لذا ایشان را به محل یتیم‌خانه بردم و چند روزی نگه داشتم تا خوب شدند. بهر حال نگران ایشان نباشید که با عشق پیری مشغولند و بهیچوجه حاضر به ترک این زندگی نیستند. نمیدانم راضی اند که من این اسرار را برای شما بگویم یا نه و برای اینکه برای شما بشود تصور می‌کنم لازم بود. بهر حال از هیچ نظر نگران ایشان نباشید ضمناً ناگفته

نماند که آنچه من برای ایشان انجام می دهم معظم له میخواهید که از جانب آنحضرت بمن محول شده است. اوامرتان را بایشان ابلاغ می کنم و بطور یقین برای شما نامه خواهند نوشت معظم له آدرس آقای

خاقانی را بمن داده اند که برای شما پست کنم لذا منهم اطاعت می کنم. استدعا می کنم مراتب ادب، دعاگوئی و سلام مرا حضور یک یک دوستان و آشنایان ابلاغ بفرمائید.

قربان شما پابوس دکتر شیرانی

ص: ۱۸۱



حسن ادرار خوش گوشتی را سبب در سبب ادرار است. من اگر خواب
 داشته باشم در آن روز میخوابم. چرا که مال است. صدها هزار بار خواب آمده ام که در آن
 خوابم. صدها هزار بار خواب دیده ام در خاک راه مسکه ها و ملا و غیره. پیرا و کیم
 بر این مرتبه خواب دیده ام که همیشه یا گاهی در وقت بیدار شدنم گفتم که گشته بود
 این صدها هزار بار خواب که در آنجا هر شب که در آنجا بودم و خواب میخوابیدم
 با کفایت تمام در سبب ادرار است. مثلا همین الان که این نامه را می نویسم
 در آنجا چشم تمام تمام گفتم و آن چهره دلگونی را در کنار چشم میخوابم. چشم
 میخوابم و در آنجا با کفایت تمام گفتم که آنجا بودم و خواب میخوابیدم
 بود آنچه با او خوش گذشت نظیر آنچه در آنجا بودم و خواب میخوابیدم که در آنجا
 بیا این کسب ادرار در آنجا بودم و خواب میخوابیدم که در آنجا بودم و خواب میخوابیدم
 با این محبت کرده و در آنجا ادرار تمام. در حال حاضر همه برای سبب ادرار
 با این محبت که در آنجا تمام در مواقع محرم هزار بار در آنجا خواب میخوابیدم
 زیرا حال و حال و ناموس سبب ادرار است
 در آنجا تمام ادرار تمام در آنجا تمام ادرار تمام
 فدا در آنجا تمام



در شرف دولت گرامی دارم
 من آنم آورده ۱۹۹۶
 اگر گفته اند اینم نمی گویم آخر شده تا آن نگردد با چیزی که در کار بود
 با بمانی برکتی که با وجود ما چیز خود نامه بر سر شده و بشه اطمینان در دم که
 این ذره برده بر لب خودم گواهی می شود
 عشیرت و اینک برای آن در مطلق بر حال جاری شده است و سعادت است
 سزاوار است سر مینه به سالار و مسوول آوردن کنیم
 باید که گفتار برستم که در همیشه در این دنیا غربت جان بر محبت دار
 داستان از این قرار است که پس از ماه مبارک رمضان من به ملازمه ملازم
 لیاقتش اطمینان در سر و هر که به دلدار بود در تب شد بر آید شد
 روزها ماه رمضان بدن را تصفیه کرده بود دستم قطع می شد کم کم
 سینه ای هم بر آن قرار شده و یک چیز شده که گوشت هم با چراغ سوزان
 و قوتش قشوق با که با داشت که دیگر جان از تن در حال به هائی بود و تن
 پرکاره و محبت خابرم و از آنه که گشت در حال هم نظیر آن که در آن
 بر او اطمینان بود در هر حال تو را در که عزیز است بر مردم بخیر و حسن انجام

برالفرز

سرور و سلام عزیز دل دیا و مرد درینج مرخصی جوانردی که چون جدین و مرلائی علی مرتضی
عبدالسلام یا یستی لوزانردی پگرستی بجهت کبش دلب فرو بندد و با دم این است که مرخصی ما برگز
تامله و فطنه مرا جاهی قرار داده که مرد بر دکان علی بن ایطالب نیمه بارش سرد در دوش نموده و با او
مرازدلی گفته است و الا مرتضی که با راس لار و نظار است چندی ناله و تنه با دجولت لوجله لزان
است کوی را بلر زان آری عزیز و مختلف که بوی پیر این بر منی سید که نعمت می و خا نواد و حسین را
فوشال نمود چون آینه جز فاطمه ای که کسی نماند من که مرخصی نیم زبیر ای بر سر کند و نش
جمع شوند و نیش بر تند مرا اگر نیش زده اند مستوجب نیش برده ام ترا گزیده اند که مستوجب
فوش برده ای - گفته ای - نگفته غریبم چون یوسف محسودم چشم تک افوام
و علی بدان - تو یوسف مهر برده دهمی این است حد چشم تک افوانت
فوشه از زنی که بجکی هم برده ام بنها ترانیده ای این مرکز است و منم ترانام زبای
فوشت و طریقه معات اسانی ات می شناخته وی شناسم و تو نیز ای بگراند گوی مدانته و نداری
اگر دانی بزرگت بر من کردام معاف نموده بلکه با اندازه معافت ز جات برده تو الا ترا ایمنی

که کسی یا یک نبی توانند و صفت کنند و اگر فری چون این دست پرورده است نمی گوید
 میدانی منم که برئی از آن گفتن نماند هیچ استقام کردیم بخودت و جدت بود که باقی
 بی ادعایم هر دو برابر فلک زودتیا ورده و در این چند صباح باقی مانده ام نیز چنین خواهم
 نموده ز برورده ام و نه سلام زور - نه لا شتری کورم - و نه - بهر حال دوست دارم
 برای خودت و برای بزرگیت و برای جانم زیادت که بیش از این میل ندارم بگرم و در تضای
 جز از روی امیدانم این بی مایه مردم قدر دالترین باشند و قریب است و لطف کرد اند
 هر درختی که پر بار تر است سنگش بیشتر زنده و پختن دارم چون کوه انزلی و جهان را معلوم
 که چه ولادت در باره مالک انتر گفت - و لایق در مالک - ان کان من چر که ان عملد
 و ان کان من جیل که ان فتدا - جل قامت انشا علی مثل مالک - ما در گئی به که چو
 پسرانی زانید و اما راجع بخانی ما بر هر کسی را که تر از روی دارد و نعمتی می دانیم و همه را
 این قدر است که دست معلوم نیست که تا سه و پنج سال بر آن تا و ده سال برای کسی که روی ترا
 از او استقام کرده ام سالهای کم نیست و میدانی - - به ترتیب جناب و کتر پسرانی را
 که ستوده ای از ولادت و احترام و دوایین در ادبین جمله از ارتق بنها دستم و به چنین با ندهم

که گفت گویت بودم آ تا امر فرمودند برگردم به هند سر خدمت با تمام دستداران از انبساط خوشم آید
 و گفتم تا هم سر تنظیم نه با آتش سائید ایم بهر حال در مجلس عقد فصلی و برگزیدارت و اظهار محبت
 کرد و قرار شد اگر حسب الامر آن عزیز گامی در گیتیم با ایشان مراجع کنیم مخصوصاً به حسین خلیفگی که
 و آنادارت آن خردم که گفته بودی برایت بنویسم شرح زیارت

من یا مانده از آیم که آرام بگیرم مویم که آسین ما در علم است

دانشین پاستر بواسطه تحریکات بیش از حد دستگاه و من ترین بواسطه عدم احد کواهی پایی که از تکرار
 بنی بنی خردم و فرخه را که جز مرده خوری قصه می باشد که گرفتاریم را صد چندان کرد و ناچار با

تحریک مستخرجین شد در روز و شب منزل جمع می شد و دنیا صدی آمدند و این کار میداد تا کار به تنگیت

سراسر انتقاب در ره دهانیت شد و در روزی با زداشت شدم و با یخ خاشاک که میگفتم این امر خردی است

و ارتباط شما ندارد که اولی هر روز مزاج بود ۳۰۰ ملیون عالم با به صد ملیون رادم و ۸ ملیون سهم کلی از

ور شد که در خارج بود و در سرای در ره گفت یک سال است ۸ ملیون من را نداری طبق اصول با زاری یعنی

یعنی صد رتبی صفا چه را بود به همی گفتم برار میگفتند بعورت مسافر به گفتم انظر رساله این موزم ۱۴۱۴ ول

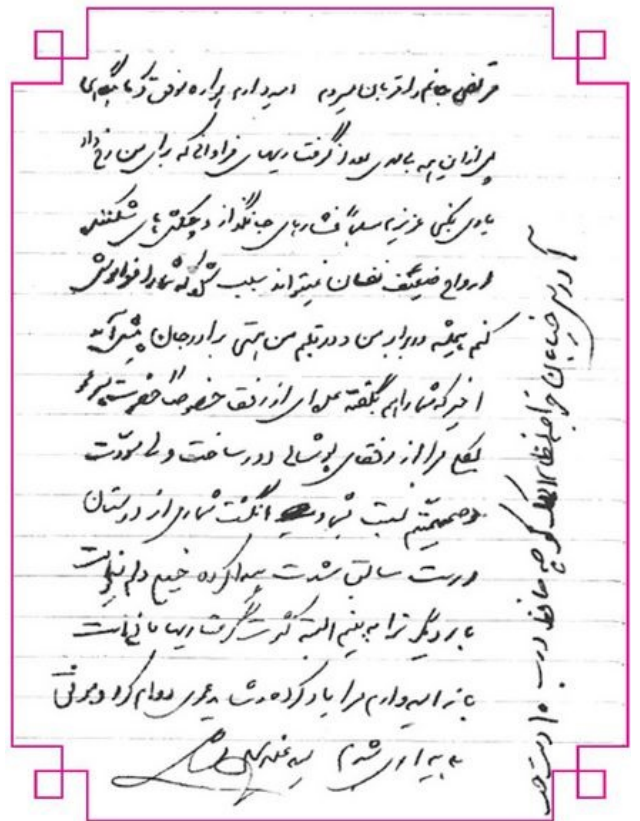
صدع
گروه با وجود ۱۳ است

نخواهید و منکر مجرم نام را هم بر آن نه دادم و ۸۰ ملیون از ۱۰۰ ملیون را منکر کرد و نه منکر خود منکر خود
 فقه عالم را با فقه طبع را بعد بر اسیب جنگلی منوط با آن خود را که ارضان مردانی میگویند در سید مجرم که بیستم به به
 او هم منکر در خود در همه در اول که در شرف پهلوی و قضیه با اینجاست که اگر راضی نیست بر دوزخ باید گفت
 که هیچ کس نمیگفت که آن نجات شرع منکر در زوال گفتم شما در تبانی ندادید حال منکر بیستم روی بر کف
 خلاصت گفتم و هر چه در شرف حرکت ها در یک زمین در شرف از هم سهم الارث بیج و ارادتم و نکت خود را
 برداشتم و منکر کردم همین که بیج منظوری است و از دیدن او هیچ من خسته شد بر کمالی که من در دوزخ گفتم
 و نه این شرفی است و آن هم در همه دستان که با گشتن من هزار در سید منیرش میوه منته میام ابتدا خودم
 آیدم با در برای تفریبت و در اینجا هم چیزی که میمانی شستم ۵۰ هزار در سید کمالی این جور در منته تفریبت حق
 و با در شرف با نیت آیدم آمد و بر اسیب استنباطی ظهور اعمالی نمودند به انگه در دستان و الهی رسالی آیدم
 به انگه با پولی زبانه در بر روی که کمالی زبانه میزد و مسئول است منم بطور گفتم من که در منجه منکر سوادلی
 خون آیدم بر هزار و سوادلی زبانه با حق در شرف ما انگه عدای از طرفه از ان مجرم ایام که در دوزخ در حرکت
 منقل دانسته در ان خسته و با ما میزد بر دوزخ روی منکر من مجرم را و من را از طرفه از ان مجرم ایام که در دوزخ در حرکت

۵

عما لکرم تا خدا چه بد حال جلی دم برابر استنساخ برت در این حضرت محس
 ردی را خدمت دگر شیرانی پر دم تا سادت دهن برین کیم
 و حقیر روحیه است که سری این را برین می بران طلیح و در دلم قطع میرانی محض صفا ای محس
 کلامه برینانی که جلی منظمه خوش آفتاب در برتری است
 و بماندیم که در اینجا آفتاب شام و کوزه نوگوار به سیت را بر این برین از و طران گفتار
 البته آفتابی است که در حد ازادی است که عهده مند به ستر ایمای من است در
 در اشک و دستخوار جامع او امر آ درس تدریس در آفر کهای صاب همانی است برادر بری دریم
 در اقطار لطف آن عزیز است احیاد است چینه بر دند و در این کن در آن حقیر بر این تقصیر با هم
 مشکلات در حال زنگی و عری شس از و صاله طلیح خدا ای و بار عی ای عزیز
 روحیه ای داشته دارم که در آنم بودم که چنانکه که تا تری کنند که لا تفرخ الا و در اوله و اوله خسته ام

روشن در حلقه با قفسه گیسوی تو بود - تا دل سبب این سر در بهر تو بود
 من سگت هم از این صفت بودم - دلم را هم شکن طره غمزه تو بود
 در دلتش بهر روز منور بریا بر عتب توست - آن عزیز رسد و از این
 طریق همچو نور دل با رسایان گردد و بر تو ای همه ای بخشند - سخن که از عیب
 اصبی بصفوت بر آید خیر است و ما در ارشاد و هایت کفایت - صبح افتاد ؛
 در مجلسی که اهل فنا گرد آمده بودند با حضور امیر رضا، مراجعت این بنده به ایران
 برخاطر آن جذب رضا آمده بود، از این بین عزم مراجعت شد، فقط
 غنای نظری فریادگر مانعی پدید نیامد و بزودی مشرف حضور روست دهر
 و زودتر بسی بهتر، دلتزکیت که حاصل آید - عزیمت، همه حاضر شدند
 و روز شنبه از پیش، حضور امیر رضا با اقسام - ها با نونک استخفای رسید - دو ماهی
 در هند وجود ما را بهر شرف خست، مختصر کسای پایش استقامت خست، و با آنکه بزرگ
 عزم این بنده نبود - اما ای دیگر شیرانی عزیز هم - بسان دیگر مردان با هجران
 میوز و وی سازد و نیاز به توجهی که انهم - سپاس خدای امیر است -
 در نوشتن ذرکت نبود، بلکه احسن و آرد که حضورت میگردیم، امید که
 تا اتم با این عظیم نعت المرحوم روشن باشیم، سخن کوتاه چه بزودی از همان



مرتضی جانم را قربان میروم امید دارم همواره موفق و گاهگاهی ماهنگامهای پس از این همه بی مهری بعد از گرفتاریهای فراوانی که برای من رخ داد یادی بکنی عزیزم مسلما فشارهای جانگداز و چکشی پای شکننده ارواح ضعیف نفسان نمی تواند سبب شده که شما را فراموش کنم همیشه در برابر من و در قلبم من هستی برادر جان پیش آمد اخیر که شما را هم بگفته عده ای از رفقا خصوصا حضرت پسر عمو بکلی مرا از رفقای پوشالی دور ساخت ولی مودت و صمیمیت نسبت به من و صمیمیت شما را از درستان درست سابق شدت پیدا کرده خجسته دلم نیست بار دیگر ترا به بینم البته کثرت گرفتاریها مانع است باز امیدوارم مرا یاد کرده و شاید عمری دوام کرد و موفق به دیداری شدم

یا علی

حضور بزرگوار منتهی در محبت و محور و فاعل حضرت محمد اکرم و صلوات الله علیهم اجمعین حضرت مستطاب

حجبت قدس - اجاره نمائید اولیای بار خدایان مقصود و تقصیر این رفیق شکی قیل و یاجیله زبانی حضرت فزاک

آما در این حیطه ای که در همه محبت نامها اندر بر روی نمودیم ما فرق در حیطه که محبت و کرم نوریه آری امیم آمد

برای آن که سلب شکر را بجز خانی ایلم که امکا کلمه ای را آموخت با کیم . اما این بار بعد از این واژه کلمه ای رو در با دینی

که همه ما را آن تو صمیم فرمودید سبک حضرت نه آف بجا برود و ما را بر جمع فزاک قرآن مجید آید - اما کما را اجمعت

حضرت مستطاب بجز آنکه بر روی آسا سبک فرمودید پیش آمدید فرمودید بود که همه فرصتها را از ما گرفت اما محبت توی -

عزیز بودم شرف و عظمت حضور که کفرش با یونین - فیدان از لای شرف لغت زرا آنکه مطلب در کشتن در زوایر جلالت

فرمان است که در صری خود در بهر حال خلوت فرید - راب تا شکر حاجت است چون که خدا دهنده لغیر لوجها است

آنکه فزید - از همه اشتها و درین راه در اس هم و همدرد هم در مشایخها که مشایخ کیم هسته در نور ای که در

با در کشته زنگی که معنی با شافره هاز را ایجا چیزی نیست - چکر کیم در کت غیب آمد در سیه انور زو و دلا از شکر با کردی ایم

آری بین خاطر که شته هار با امیر آینه - وین ارتقا - جلیش تا هر چه خواص

این نامه را - عبادت بر خطا و همتی حضرت را عبادت کیم بر نوبت خطا مشق نامه که از بر چندان آسانی که فزاک با این که

و تا این که من اظها در د با صفت این نامه که شته که در کت این ایضا در ای ادب بنا کیم

آدرین سبب حضرت را تا آنکه که نیز در ام و امیر آینه آرحا عبادت زمانیه از آن کس که خدا در به دیوار او آموزد

و کرم شکر دل داد ای امیر همدرد بیادان سفار از شفا نیاموسته با کت یک خطه ای خامی با کیم

بنده از نامه درری دوست دوی با در لای نامه که گیری رفیق غیرم شفا ایضا اجاره ای نیست مسوی بنام اما این الفا

که تقریباً بزرگترین مسجد کربلا است تا خواسته ما را بر یک نزه و تو الیقوت خاست فریاد و نجابت ده

امیر آن که که تو مشق ترنیم و ز امانه امن چه هم - این سعادت دیار این را کرم در این دیار اشتهای

خدمت همه دوستان و آشنایان که مصلحت همه امیر ایلاغ سلام فرمائید مطالب در مورد آن کس که سبک شدیم که بنده را چهل

همان نظر که در فرمودید باید عا کرد خراگش که کشتن این ده - نقطه مواظب بنده و لطف هم از - نزدیک بود - ای پسر کرم

بهر حال هر چه بود که لیس را - همه جز اولاد است که کند در نوبت کما هستم با امیر دیار

حسب الله و کما یصلح

۱- آیه الله حاج سید ابوالقاسم دیباجی «دام بقائه» محور وفا و صفا و فداکاری، در طول سال ها دوستی با حضرتشان غیر از انسانیت و شفقت و بردباری و امثال آن ندیدم. همیشه خانه اش مجمع دوستان بوده و هست. من از زحماتم به این مرد بزرگ عذر خواهی می کنم.

حضور محترم سرور محبوب و گرانقدر قطب محبت و محور وفا حضرت حجه الاسلام و المسلمین حضرت مستجابی. جعلت فداک .. اجازه فرمائید اولین بار که با جهانی قصور و تقصیر این رقیمه شکل میگیرد با جمله زیبای جعلت فداک. آغاز کنیم جمله ای که در همه محبت نامه ها که ذره پروری فرمودید ما را غرق در جهانی از خجالت و شرم نمودید آری امید آنکه برای آن مکتب شاگرد ابجد خوانی باشیم که اقلا کلمه ای را آموخته باشیم. اما این بار با این واژه بکار می رود و با واقعیتی که همیشه ما را با آن توصیه فرمودید مسئله جعلت فداک بکار می رود و ما را بحریم فداک فداک مرحوم آیه الله کاشانی راهی نیست حضرت مستجابی بخدا آنقدر برق آسا سفر کویت پیش آمد و غیر مترقبه بود که همه فرصتها را از ما گرفت اما بحضرت غروی عرض کردم شرائط و ظروف حقیر را بحضرتعالی بگویند. نمیدانم از کجا شروع کنم زیرا انقدر مطلب و نوشتنیها در زاویه عزلت فراوان است که حدی ندارد و بهرحال خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است چون کوی دوست هست بصراچه حاجت است اکنون بریده از همه انسها و دیدارها و در راس همه و همه و همه که شما با جهانی از صفا حاکم هستید در گوشه ای از کویت با گذشته زندگی می کنم یعنی با خاطره ها زیرا اینجا چیزی نیست چه کردیم که دست غیب آمده و بر سینه نامحرم زد و ما را از شما جدا کرد نمیدانم آری بین خاطره گذشته ها و با امید آینده دیدار نفس می کشیم تا خدا چه خواهد. این نامه کوتاه عبارات پرخطا و محتوی اصغر را بحساب کم بود فرصت نگاشتن نامه بگذارید چون آقائی از کویت بایران می آمد و ناگهان بمن اطلاع داد و باشتاب این نامه نگاشته شد و شاید اینقدرهایی ادب نباشم. آدرس پستی حضرتعالی را تاکنون نیز ندارم و امید آنکه اگر جواب عنایت فرمائید از آن پس قهرا عنوان درب و دیوار را می آموزیم و گرنه نمیشود دل داده ای کعبه همه خوبیها و ارزشها را نه تنها نیاموخته باشد بلکه لحظه ای غافل باشد. بنده از ناحیه دوری دوست و کوی یار از ناحیه دیگری رنج نمیرم تنها جدائی ها را چاره ای نیست مسجدی بنام امام زین العابدین که تقریباً بزرگترین مسجد کویت است ناخواسته ما را بریا کشانده و خدا لیاقت عنایت فرماید و نجات دهد. امید آن دارم که توفیق ترتیب ویزا را بتوانم بدهم تا این سعادت دیدار شما را مگر در این دیار داشته باشیم. خدمت همه دوستان و آشنایان که مصلحت میدانید ابلاغ سلام فرمائید مطالبی در مورد آن سید شنیده ام که بطور اجمال همانطور که فرمودید باید دعا کرد خدا کمکش کند و شفایش دهد. فقط مواظب باشید ولو لحظه هم شده نزدیک نشود تا بعد عرض کنم بهرحال هر امر و فرمایشی را با همه وجود اطاعت می کنم و در خدمت شما هستم بامید دیدار.

ابوالقاسم دیباجی

حقیر در دوران زندگی ام کرامات فراوان از حضرات معصومین علیهم السلام دیده ام و نیز کراماتی از عمه ام حضرت معصومه سلام الله علیها که اولین محبت و کرامتی که از کریمه اهل بیت علیهم السلام به من شد همان روزی بود که برای اولین بار وارد قم شدم و کسی را نمی شناختم و پول اندکی داشتم نزدیک غروب بود و کم کم داشتم پریشان میشدم و مانده بودم که در آن شهر غربت چه کنم؟! در حالی که قدم زنان به گنبد حضرت نگاه می کردم و نگران بودم احساس کردم که عنایتی به من نموده اند و البته اینگونه بود؛ زیرا در همان هنگام پسر عمویم را که سالها بود ندیده بودم در مقابل خود مشاهده کردم از راه رسید و دیدگانمان به هم دوخته شد. از آن هنگام تاکنون عنایت حضرتش را همواره تا به این سن و سال هم رسیده ام احساس می کنم. هر گاه مشکلات عدیده به سراغم می آید و به حضرتش عرضه می نمایم بی درنگ دعایم مستجاب می شود.

به خاطر دارم که مدت ۶ ماه دست راست من به شدت درد داشت و شبانه روز را با ناله سپری می کردم به پزشکان متعدد از اصفهان و تهران و شیراز مراجعه کردم و معالجات سودی نبخشید. روزی امام موسی صدر در منزل ما بود و در دست من حدود ۸ یا ۹ کپسول و قرص دید که قصد خوردن آنها را داشتم تا درد فروکش کند ایشان دستم را گرفت، وحشت کرده بود، تصور کرده بود من قصد خودکشی دارم. گفتم: نه دستم خیلی درد می کند و این داروها مسکن است و برای کاهش درد میخورم. بعد از شش ماه روزی عازم تهران بودم، به قم که رسیدم باران می آمد به راننده که از بستگان بود، گفتم: دم صحن حرم کمی توقف کن. سرم را از شیشه بیرون کردم و عرض کردم: عمه جان شنیده ام عمه ها پسر برادر را دوست دارند. در اینکه من سید هستم حرفی نیست، من دستم درد می کند. احساس

کردم گویا با مادرم حرف میزنم.

اتومبیل به حرکت ادامه داد، به طرف تهران ادامه مسیر دادیم هنوز به حسن

آباد نرسیده بودیم که درد دست من خوب شد.

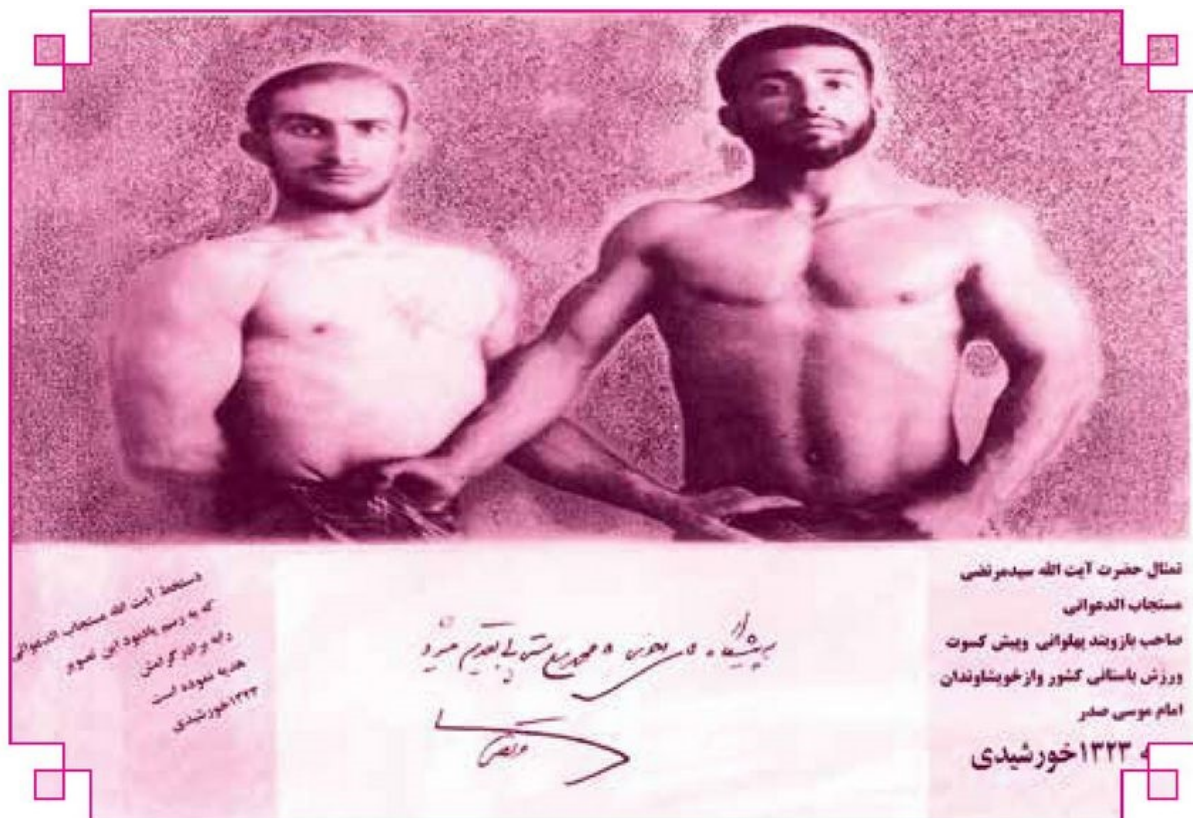
فکر کردم دارم خواب می بینم. مشتم را گره زدم و به هر طرف میزدم که اگر خوابم بیدار شوم مطمئن شدم که بیدارم و عنایت آن حضرت مرا شفا داده است.

دست من گیر که این دست همان است که من

بارها از غم هجران تو بر سر زده ام .

از آن سال ها به بعد هر گاه با مشکلی مواجه شدم عرض حاجتم به آن بانوی کریمه می کردم و به نتیجه می رسیدم؛ و من فکر می کنم درست است که حضرت معصومه سلام الله علیها خواهر امام رضا علیه السلام است ولی این همه کرامات به خاطر صدمههایی است که در راه وصال برادر کشیدند و در قم مریض شده و فوت می کنند.

ص: ۲۰۴



تمثال حضرت آیت الله سیدمرتضی
 مستجاب الدعواتی
 صاحب بازوند پهلوانی و پیش کسوت
 ورزش باستانی کشور و از خویشاوندان
 امام موسی صدر
 ۱۳۳۳ خورشیدی

پیشگام و سرپرست کشتی با ابرام میرزا
 مجلس روحانی

فستق آیت الله مستجاب الدعواتی
 که به رسم پهلوانان این تصویر
 زده و در کمال
 هدیه نموده است
 ۱۳۳۳ خورشیدی

۱۶ ساله بودم که به وسیله پدرم که از پهلوانان اسطوره زمان خود بودند، ۱۴ فن کشتی را در اتاق منزل فرا گرفتم، و بدل آن فنون را نیز به من آموختند. پهلوانان کشتی گیر میدانند که کشتی ۳۶۰ فن و ۳۶۰ بدل دارد. در گذشته اغلب علما اهل ورزش کشتی بودند و من هم در همان سال بسیار تمایل داشتم به زورخانه بروم و چون پدرم این اشتیاق را در من دید سفارش مرا به پهلوان وقت مرحوم پهلوان مشهد علی ادهم که خدا رحمتش کند، فرمود و با سفارش پدر مرا به زورخانه چهار سوق علی قلی آقا که از بهترین زورخانه های اصفهان به شمار می آید، راه دادند. در آن دوران نوجوانان کم سن و سال را به زورخانه راه نمی دادند. هیچگاه فراموش نمی کنم روزهای اولی که به زورخانه راه یافتم گویا به امامزاده و یا یک مجلس روحانی وارد میشوم.

کفش هایم را از پا در آوردم و با احترامی خاص و تواضعی بسیار با ذکر یا علی با چهره ای برافروخته به زورخانه یا ذکرخانه وارد شدم. از همان ابتدا نزد پهلوانان زورخانه به واسطه پدرم، محترم بودم.

با این حال حدود یک سال تمام بالای گود نظاره گر پهلوانان بودم و کسی رخصت و اجازه لخت شدن و به گود پا نهادن به من نداد. تا اینکه پس از یک سال مرحوم پهلوان مشهدی نعمت الله ادهم که زورخانه از آن او بود لنگی به من مرحمت فرمود و گفت: آفاجان بلدی گره لنگ را بزنی؟ عرض کردم: بله لنگ را گره زدم و ایشان اجازه داد، وارد گود زورخانه شوم. نکته ای که باید در اینجا یادآوری کنم این است که در گذشته به زورخانه، ذکرخانه می گفتند؛ چرا که تمام مراحل ورزش باستانی با ذکر اهل بیت علیهم السلام همراه بود. از سنگ گرفتن و شنا رفتن، کباده زدن و پای یافتن و جنگلی زدن و دیگر اعمال ورزش باستانی با ذکر حضرات ائمه علیهم السلام انجام می شد.

و نکته دوم اینکه در زورخانه افراد ورزشکار و غیره شمع نذر می کردند تا روشنایی زورخانه را هم تأمین کرده باشند.

و نکته سوم اینکه با دستمال، عرق ورزشکاران را می گرفتند و برای شفای مریضان خود می بردند و بر بدن بیمارانشان می مالیدند تا شفا یابند.

ورزشکاران پهلوان هر یک بالای گود دو رکعت نماز اقامه می کردند و با وضو وارد گود میشدند.

بنابراین از همان روز با عده ای انسان خدانشناس و گروه با فضیلت مواجه شدم که هنوز هم لذت حضور در جمع آنان را مضمضه می کنم.



تصویر





آقایان امیرانصاریان و حاج علی نجف و سید مرتضی مستجابی در زورخانه دروازه نو اصفهان



از سمت راست: داوود شیران (رئیس هیئت کشتی اصفهان)، عارف ربطی (دبیر فدراسیون کشتی کشور)، آیت الله مستجابی، حمیدرضا فولادگر (نماینده مجلس)

(تقديم لوح تقدير به آيه الله)

ص: ٢٠٨



از سمت راست: علیرضا رضایی (نایب قهرمان المپیک)، داوود شیران، عارف ربطی، آیت الله مستجابی، حمیدرضا فولادگر، کریم شهرزاد (نماینده مجلس)

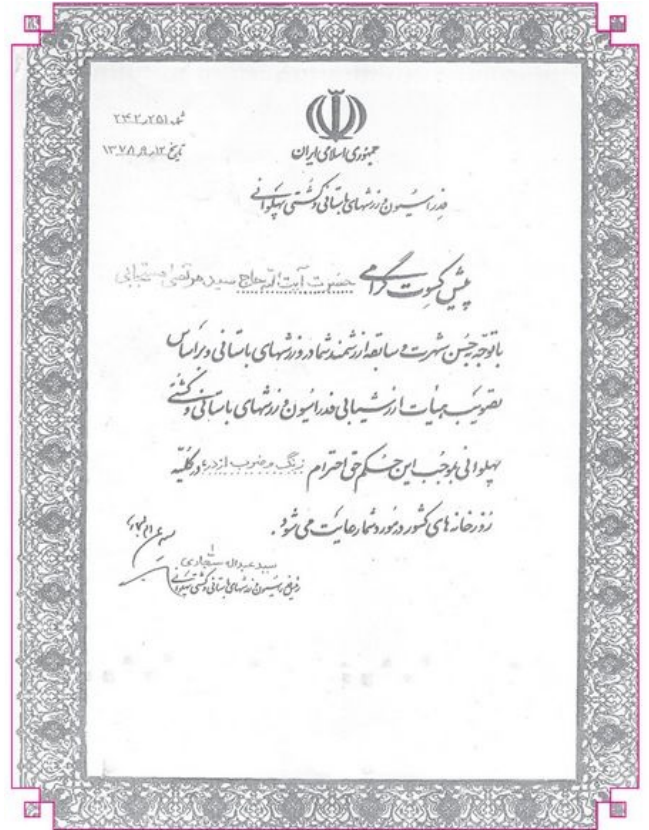
در مراسم تجلیل از آیت الله مستجابی



آقایان: اخروی (رئیس ورزش اصفهان)، سید مرتضی مستجابی، داوود شیران و حاج مصطفی سلطانی که ورزش کاراته را به اصفهان آورد)

مراسم اهدایی انگشتر پهلوانی به آیت الله مستجابی توسط داوود شیران

ص: ۲۰۹



بر لبم قفل است و بر دل رازها

و لب خموش و دل پر از آوازا

اصفهان را که از قدیم نیمه جهان می گفتند و اصولاً در دنیا، ایران را به اصفهانش میشناسند، در همه ابعاد نقش ویژه داشته است و در بعد ورزش نیز این نکته صادق است.

اصفهان را نیمه داند از جهان

صد جهان من دیده ام در اصفهان

در طول تاریخ، اصفهان پهلوانان نامی فراوانی را در خود پرورانیده است و در ورزش کشتی در برخی از زمانها کشتی گرفتن پهلوانان اصفهانی زبانزد و ضرب المثل بود که می توان به مثنوی گل کشتی میرنجات اصفهانی استناد کرد که معروف ترین گل کشتی پهلوانی است و اثر ورزشی و کشتی آن زمان است که در آن انواع فنون اصیل کشتی و رموز آن را از نظر فیزیکی تشریح نموده است؛ و سند دیگری در این خصوص، حکایات مرحوم رستم الحکماء است که او شرح مفصلی از دوران های قدیم پهلوانان و کشتی گیران مشهور دوران صفویه و افشاریه و زندیه را در اصفهان روایت کرده است که شرح آن در این مختصر نمی گنجد.

این رسوم و آداب پهلوانی و جوانمردی از زمانهای گشتاسب و لهراسب به بعد

به عنوان تاریخی کهن به دست ما رسیده است.

اگر بخواهم از کشتی گیران معروف اصفهان در گذشته یاد کنم، می توانیم به پهلوان حسین مارانی اصفهانی، پهلوان ملا باقر دیو سفید که دارای تحصیلات هم بوده، پهلوان محمد غلافگیر، پهلوان دایی هفت شویی اصفهانی، پهلوان کبیر

اصفهبانی و پهلوان آقا محمد لندره دوزان اصفهان که به زور پنجه آهن را مثل موم نرم می کرده، اشاره کنم، که در جوانمردی و فتوت و ایثار و تقوا و گذشت داستانهایی فراوان از ایشان در کتب نقل و ضبط شده، و ای کاش پهلوانان و ورزشکاران امروز با مطالعه در احوال آن بزرگان رسم جوانمردی بیاموزند.

آن بزرگان هر کدام به مردانگی و جوانمردی و عظمت روح و بزرگواری و خدمت به خلق و تواضع و نیکوکاری ضرب المثل بوده اند و جا دارد مکتب پهلوانان نامدار اصفهان را که حقا باید به ایشان آفرین گفت به جهانیان معرفی کرد.

از جمله آنان پهلوان یوسف ترکمن است که نژاد اصفهبانی داشته و حکایت هایی از او در تاریخ نقل شده است.

پهلوان حسین سید آقا، بنیانگذار زورخانه بابا قاسم بوده است، که پهلوانان اصیلی در آن پرورش یافته اند.

پهلوان حسین علی پینه دوز که در موسیقی اصیل هم استاد بوده و پهلوان حسین عصار که در زورخانه جهانباره ورزش می کرده و هنگامی که پهلوان علی قلیچ گرجی به اصفهان می آید و ادعای کشتی می کند، پهلوان عصار با او کشتی می گیرد. پس از آنکه پهلوان گرجی را خاک می کند، به فن یک چاک متوسل میشود. پهلوان قلیچ با دو دست پایه ی تخت مرشد را که پهلوانان پیشکسوت روی آن نشسته بودند می گیرد و مقاومت می کند. اما پهلوان عصار به سرعت و با قدرت تمام کند؛ علی قلیچ را می گیرد و بالا می کشد، قلیچ و مرشد و پهلوانانی که بر روی تخت نشسته بودند را همگی به داخل باغچه کنار میدان پرتاب می کند؛ و از همه مهم تر این که پس از اینکه پهلوان قلیچ و آن پهلوانان را به داخل باغچه پرتاب می کند با روی باز و تواضع و جوانمردی یکی یکی آنان را از زمین بلند می کند و دست آنان را به رسم ادب میبوسد و نسبت به پهلوان قلیچ کمال تواضع و

احترام را روا می‌دارد و دست او را می‌بوسد و این آیین جوانمردی متأسفانه امروز در ورزش‌های مختلف جایز خالی است.

پهلوان عصار دست پهلوان قلیچ را می‌بوسد و دست برادری و برابری به او می‌دهد و دستش را می‌فشارد و به احترام او جشنی برپا می‌کند و حتی در مقابل دیدگان همه حاضران پای پهلوان قلیچ را می‌بوسد و از او کمال دلجویی را به عمل می‌آورد.

آن بزرگ‌مرد آثار هنری و ورزشی فراوانی داشته که در این مقال فرصت پرداختن به آنها نیست. عزت نفس و تواضع و جوانمردی او و دستگیری‌اش از مستمندان قابل احترام است.

استاد حسین گاری ساز نیز از پهلوانان زورخانه چهارسوق مقصود بوده که در شجاعت و جوانمردی زبانزد دوران خویش بوده است.

پهلوان نعمت‌الله قالبی و پهلوان محمد زین‌ساز و پهلوان نصرالله نمد فروش از پهلوان‌سین و گرگاب بوده و از هم‌ترازان پهلوان عصار بوده است. در شرح احوال پهلوان نصرالله نقل کرده‌اند که در زورخانه جهانباره هم کشتی گرفته و او انسانی بسیار متشرع بوده است و به نماز جماعت اهتمامی کافی داشته و نیکویی و حسن شهرتش در میان پهلوانان قابل توجه است. پسر او نیز به نام پهلوان اسماعیل نمد فروش میراث جوانمردی پدر را تداوم بخشیده و از پهلوانان جوانمرد به شمار می‌آمده است.

از دیگر پهلوانان و جوانمردان از مرشد محمود، که سالها مرشد پهلوانان اصفهانی بوده، نیز باید یاد کنم. همچنین پهلوان علی کله‌پز که در زورخانه جهانباره به گود می‌رفته و معروف به پهلوان مظاهری بوده است، که با پهلوان محمد عبدالیزدی کوچک که به اصفهان می‌آید کشتی پر سر و صدا گرفته است.

پهلوان مزدك اصفهانی هم مردی درستکار و متشعر بوده که با پهلوان اکبر دباغ کشتی گرفته و شاگردان فراوانی تربیت کرده است.

پهلوان محمد باقرخان مبارکه از دیگر پهلوانانی است که زورخانه درب کوشک منسوب به اوست و نقل می کنند در شکار گاهی افعی، شست پایش را می زند و او بلافاصله با دشنه ای که داشته، شست پایش را قطع می کند تا زهر افعی به دیگر اعضای بدنش سرایت نکند.

پهلوان کاظم خان لاری که از لار شیراز بوده و در اصفهان زندگی می کرده است و در امر ورزش و آداب پهلوانی آن کوشا بوده، جوانان برومندی را برای عرضه در میادین کشتی آموزش داده است.

پهلوان کریم قناد معروف به کریم حاج علی نقی از پهلوانان معاصر بود که بنده هم با نامبرده ورزش کرده و فیض برده ام. فردی با تقوا و بافضیلت بود. آخرین روزهای حیاتش به ملاقاتش رفتم و نصایح ارزشمندی به من داشت. از جمله اینکه می گفت: فلانی اگر دیدی حریف تو ارزش ندارد او را رها کن و این نصیحت در همه ادوار زندگی به انسان نوید می دهد و ادامه داد من ۹۲ ساله هستم و هنوز پسرم.

بنده با بسیاری از آن پهلوانان، کشتی گرفته ام و پهلوان علی ادهم در خارج از کشور مثل حلب و غزه کشتی های متعدد گرفته و پیروز شده بود و با این حال از

نظر تواضع و گفتار و کردار ضرب المثل بود.

پهلوان نعمت الله ادهم نیز تا آخر عمر استاد و در پیشکسوت زورخانه چهار سوق علی قلی آقا و دیگر زورخانه ها بود و پهلوانان بزرگی را تربیت کرد و به مسائل شرعی آشنایی کامل و محافظت داشت.

اما حقیر در اصفهان با پهلوانان فراوانی ورزش کرده ام که حق استادی بر من دارند که برای همه آنان طلب مغفرت می کنم و اولین کسی که در این عرصه بر من حق دارد پدر بزرگوارم مرحوم آقا سید اسدالله مستجابی طاب ثراه است. از فعالیتهای ورزشی خود خاطرات فراوانی دارم. از جمله روزی در مدرسه مروی تهران مشغول تحصیل بودم که بعضی از ورزشکاران اصفهانی به دیدنم آمدند و گفتند: مافردا امجدیه کشتی داریم شما هم برای تشویق ورزشکاران تشریف بیاورید. گفتم: من معمم هستم و در امجدیه جای من نیست. گفتند برای تشویق کشتی گیران بیایید.

با اصرار فراوان فردای آن روز مرا به امجدیه بردند و در محل کشتی گیران ایران مستقر شدیم؛ ساعتی آنجا بودم و کشتیها را تماشا می کردم و لذت می بردم ناگهان شنیدم که اسم مرا صدا زدند که برای کشتی مهیا باشم به دوستان ورزشکار اصفهانی گفتم: چرا نگفتید که اسم مرا هم در بین ورزشکاران و کشتی گیران نوشته اید؟!

گفتند: حاج آقا اگر می گفتیم نمی آمدید. به هر حال نرفتن به روی تشک را صلاح ندیدم و لباس از تن در آوردم و به میدان رفتم و با دو نفر از کشتی گیران هم وزن و هم قدر خود کشتی گرفتم و بر آنها پیروز شدم. اما در کشتی با نفر سوم که مردی قوچانی بود که ریشی بلند داشت و به میدان آمد موفق نبودم او ریش خود را جمع کرد و در دهان خود جای داد من از این حرکتش جا خوردم و همین مسئله باعث شد به زمین بخورم.

زورخانه چهار سوق علی قلی آقا از زورخانه های مشهور اصفهان بود که هر چه گردو پهلوان بود از همین زورخانه برمی خاست. و از هر شهرستانی هم که برای کشتی گرفتن و ورزش باستانی می آمدند، به این زورخانه مراجعه می کردند.

بنده هم چند سالی در همین زورخانه ورزش کردم و گهگاه به دیگر زورخانه ها می رفتم. بیشتر آن اوقاتی که پهلوانان را به زورخانه های دیگر دعوت می کردند به دنبالشان می رفتم.

این برنامه ما با ورزشکاران اصفهانی بود تا اینکه به تهران آمدم، اولین روزهایی بود که تهران وارد شده بودم و در منزل حاج عمو مرحوم آیت الله حاج سید صدر الدین صدر عاملی فرزند مرحوم حاج سید محمد مهدی سکونت داشتم. زمان جنگ بین الملل بود، روزی حاج عمویم گفتند: آقا مرتضی بروسه عدد نان سنگک بخر و بیاور.

هفته دومی بود که به تهران آمده بودم و کت و شلوار پوشیده بودم و تازه از مدرسه بیرون آمده بودم و تازه چند وقتی بود به جمع ورزشکاران وارد شده بودم و حال و هوای جوانی قدری مغرورم کرده بود. به دکان نانویی که رسیدم جمعیت زیادی برای خریدن نان در صف بودند (کسی به من تذکر نداد که بچه جان اگر مردی و انسانی باید در صف بایستی تا اشخاص نان خود بگیرند و بروند تا نوبت تو شود) و باغور جوانی و توهم ورزشکاری تا به دکان نانویی رسیدم، فریاد زدم سه عدد نان به من بدهید.

با گفتن این جمله همه از لهجه ام فهمیدند که من اصفهانی هستم و در این

محل غریبم.

چولب بسته باشد نداند کس

که گوهر فروش است یا پيله ور

چون دیدند اصفهانی هستم چندان توجهی به من نکردند؛ اما من کم کم خود را از الابلائی جمعیت به اول صف رساندم و از دست شاطر چوبی را که برای بیرون آوردن نان از تنور در دست داشت کشیدم.

ص: ۲۱۶

ناگهان یکی از پشت یقه ام را گرفت و تکان داد. برگشتم دیدم مردی دو برابر هیکلم یقه ام را با قلدری تمام می کشد. پیدا بود از آن داش مشتیها و بزب بهادرهای تهران است. وقتی برگشتم چنان سیلی به من زد که برق از چشمانم پرید. در عمرم دو بار برق از چشمانم پریده، یکی از همین سیلی و بار دوم هنگامی بود که برای رها شدن از چنگال افراد ساواک از سی و سه پل به پایین پریدم. به هر حال من هم که یقه او را رها نکرده بودم، در همان حال شنیدم که برخی با التماس به او می گفتند: پهلوان این پسر غریب است و شما را نمی شناسد. او را ببخشید. و این سخن زن و مرد در صف نانوايي بود.

با این سخنان و درخواست های مردم فکر کردم او باید شخصیتی باشد، بنابراین یقه اش را رها کردم و به خانه حاج عمو برگشتم آن روز کشیده ای خوردم و نان نگرفته دست از پا درازتر به خانه برگشتم. خانه حاج عمو خلوت و اندرونی داشت در خلوت خانه اتاقي که با دو پله به طرف بالا- می رفت داخل اتاق خلوت رفتم و در را به روی خود بستم مثل پلنگ تیر خورده آرام نداشتم و کاری از دستم بر نمی آمد. تا اینکه حاج عمویم آمدند و در زدند، در را باز کردم. از من پرسیدند: آقا مرتضی چه کار کرده ای؟!!

گفتم کاری نکرده ام. با تعجب گفتند: مشهدی باقر آمده پشت درب. نمیدانستم مشهدی باقر کیست. بعد فهمیدم مشهدی باقر، پیشکسوت پهلوانان و بزرگ تمام بهادرهای تهران است. امثال افرادی مانند مهدی قصاب، مصطفی دیوانه و علی تکک اکبر، محمود گیل گیلی، عباس کوره پز، طیب طاهر و رمضان یحیی و دیگرانی مانند آنها که اسامی ایشان را اکنون به خاطر ندارم.

وقتی عمویم گفتند: مشهدی باقر پشت در است، خیال کردم او برای دعوا آمده است و با این خیال یک ظرف آهنی که پای پله اتاق بود را برای دعوا برداشتم

تا برای دعوا مهیا باشم. در را که باز کردم دیدم، همان مردی است، که در دکان نانوائی به گوشم زده بود و چند نفر ورزشکار هم پشت سرش آمده بودند. اما هنوز کامل در را باز نکرده بودم که دیدم او روی زمین خوابید و صورتش را به درگاه خانه گذاشت و مرا قسم داد که با پای خود بر صورتش بکوبم.

با این واکنش آن شیء آهنی را از دستم انداختم و فهمیدم چه اشتباه بزرگی کرده ام، هر چه می خواستم او را از درگاه بلند کنم، موفق نشدم. اطرافیان مشهدی باقر به من گفتند: آقا اگر چنین نکنی، یعنی پایت را روی صورت او نگذارید، مشهدی باقر بلند نمی شود، ناگزیر شدم پایم را از کفش بیرون آورم و روی سینه اش بگذارم قسمش دادم که از جا بلند شود، از جا بلند شد و به محض برخاستن دست مرا بوسید، و تکرار می کرد آقا مرا ببخش.

آن زمان قحطی بود و این مشهدی باقر تا یک سال با اینکه حاج عمو نیازی به کمک نداشتند این مرد محترم هر روز دو من نان و یک شقه گوسفند برای فقرا به درب خانه آقا میداد.

این ماجرا گذشت تا اینکه بعد از معمم شدنم در زورخانه‌های او را ملاقات کردم و او فهمید من هم ورزشکارم. با اکثر ورزشکاران و پهلوانان تهران مرا آشنا کرد. که از پهلوانان خاطرات و حکایت های شنیدنی فراوانی دارم.

به عنوان مثال در مبارزات آیت الله کاشانی با دولت وقت هنگامی که میتینگی علیه دولت برگزار شد من به هریک از آن جوانمردان تماس می گرفتم و خبر میتینگ را اعلام می کرد هر کدام از آنان دویست تا ششصد نفر را برای میتینگ سازماندهی و بسیج می کردند و اینگونه بود که جمعیتی عظیم در آن تظاهرات حضور یافتند و پشت دولت از دیدن آن جمعیت باشکوه می لرزید.

و گاه در گرفتاری های سخت به هریک از این جوانمردان مراجعه میشد با

کمال مهربانی به یاری می شتافتند. این روحیه لوطی منشانه آنان بود. لغزشها و خطاهایشان را به کنار می راند و در اواسط و یا آخر عمر هم که شده بود از رفتارهای ناشایست دوران جهالتشان توبه و استغفار می کردند و یقین دارم که خداوند از تقصیراتشان در گذشته است. بسیاری از همین افراد در محضر آیت الله کاشانی از گذشته خود اظهار ندامت و بعد توبه می کردند و بر سر عهدهی که با خدای خود می بستند تا آخر ثابت قدم بودند و در جبران خطاهایشان دستگیر ضعفا و بویژه یتیمان می شدند و در پرونده این جوانمردان از اینگونه امور خیر فراوان دیده می شد.

به یاد دارم در هفته دوشب در مکان هایی مختلف جمع می شدند و از مواعظ و نصایح روحانیون بهره می بردند و آن مجالس علاوه بر توسل و دعا مجالس اخلاق و جوانمردی و تقوا بود و خود یکی از این روحانیون بودم که در جمعشان حضور می یافتم و اشتیاق ایشان در شنیدن مباحث خیلی قابل تأمل بود. من در این جلسات سخنرانی داشتم و بسیار موثر بود. به تهران که آمدم اغلب در زورخانه بازار نایب السلطنه به نام زورخانه حمام خانم که مرشدش مرحوم حاج نصرالله ضرب گیر بود، می رفتم. سال هاست که آن زورخانه در خیابان افتاده و دیگر اثری از آن نیست. مرحوم مرشد حاج نصرالله بزرگ ضرب گیران زورخانه های تهران بوده و در اخلاق و جوانمردی و فضایل انسانی فردی نمونه بود.

خدای رحمتش کند اول کسی که مرا با ضرب وارد زورخانه کرد و احترام ویژه برایم قائل شد. همین حاج مرشد نصرالله رحمه الله علیه بود. از او و بزرگواری اش حکایتی دارم که برایتان نقل می کنم.

روزی مرحوم شمس قنات آبادی که آن روزها وکیل مجلس بود در سخنرانی و نطق خود به چند نفر از همین ورزشکاران ناسزایی گفته بود و آنان در صدد آزار و

اذیت قنات آبادی برآمده بودند و او هم حساسی وحشت کرده بود و ناچار بود برای در امان بودن از ایشان به هر کس متوسل شود. به آیاتی همچون آیت الله کاشانی، آیت الله بهبهانی، آیت الله چهل ستون (سعید) و آیت الله نوری مراجعه کرده بود، اما فایده ای نداشت. دیگر درمانده شده بود. وقتی او را آنچنان مضطر و پشیمان دیدم به خاطر آمد که این مسئله را با مرشد نصرالله که جایگاه ویژه ای در بین پهلوانان داشت در میان بگذارم. به نزد او رفتم تا همان شب گلریزانی در زورخانه بگیرد.

مرشد نصرالله گفت: من پنجاه سال است پشت ضرب هستم و تاکنون گلریزانی نکرده ام.

اینجا بود که ماجرای شمس قنات آبادی و منازعه پهلوانان با او را مطرح کردم و مرشد نصرالله بلافاصله گفت: هر کاری از دستم برآید در حل این مشکل کوتاهی نمی کنم. شما بفرمایید چه کنم؟ ما دعوت نامه به نام حاج نصرالله مرشد پیشکسوت تهران چاپ کردیم و برای پهلوانان تهران و شمیرانات ارسال کردیم و همان شب گلریزان، من نیز به زورخانه رفتم. دیدم بازارچه نایب السلطنه مملو از جمعیت است وارد زورخانه شدم. دم در زورخانه دیدم، چند ورزشکار در گود در حال چرخیدن و تعدادی ورزشکار آماده ورزش نیز بالای گود منتظر رخصت گرفتن هستند. جای پای دیده نمی شد و ظرفیت زورخانه بیش از اندازه در خود جای داده بود. با ورودم به زورخانه جایی برایم باز کردند و بعد به من تعارف کردند که لخت شوم و من فرصت را برای حل مسئله مناسب یافتم و گفتم: آقایانی که در رابطه با شمس قنات آبادی تصمیمی گرفته اند، او را به خاطر جده اش حضرت زهرا سلام الله علیها عفو کنید.

وگرنه این حقیر و کوچک، سردم زورخانه را می بوسم و برای همیشه از زورخانه فاصله می گیرم و طولی نکشید که آقایان رضایت خود را اعلام کردند و بنده لخت شدم و داخل گود وارد گردیدم. از آنجا که در گود لااقل ۲۰ نفر پیشکسوتان و پهلوانان

به نام آماده ورزش بودند و هر یک ادعای میانداری داشتند، مرشد نصرالله با توجه به تجربه ای که داشت، مرا که کوچکتر از هر یک از آنان بودم، به میانداری انتخاب کرد و دستور داد تخته ام را به میان گود بگذارم. و مشغول شنا و ورزش شوم و همه راضی بودند چون من از همه کوچکتر بودم هیچ کس ادعایی نکرد.

ورزش که تمام شد طبق آیین گلریزان پولی برای هزینه های زورخانه از قبیل دستگیری به بینوایان و آب و برق و کرایه و خدمت کن جمع آوری شد. آن شب، شب خاصی بود زیرا حاج نصرالله دعوت کنندگان گلریزان بود و حدود ۴۰۰۰ تومان جمع آوری شد. مبلغ را به من دادند که همان لحظه تقدیم مرشد نصرالله کنم.

و این در حالی بود که مرشد نصرالله معطل یک تومان بود و چیزی مادی در کف نداشت. در حالی که همتی بالا و مردانه داشت. مرشد نصرالله از ورزشکاران و از انعامی که داده بودند تشکر کرد و گفت: انعام جمع آوری شده را به خادم زورخانه عباس بدهید و بعد هم معلوم شد که عباس شاگرد زورخانه با آن پول یک خانه شش دانگ خریداری کرده است. با توجه به اینکه من خودم در خیابان خراسان، اول بی سیم، خانه ای را به متره سصد و سی متر به مبلغ چهار هزار تومان خریده بودم و بعد از چهار سال که میخواستم بفروشم، بعد از هشت روز معطلی با همان مبلغ چهار هزار تومان فروختم و بیشتر از این مبلغ خریدار نداشت. به هر حال این نمونه ای از فتوت و مردانگی بود که من از مرشد نصرالله رحمه الله علیه دیدم و از این نوع حکایات زشت و زیبا در دل تاریخ فراوان

مستور است. درک و فهم حقیر از زورخانه نه تنها به عنوان یک ورزشگاه، بلکه به منزله نیایشگاه و به عبارتی صحنه رزم مادیات دنیوی با معنویات اخروی است و محلی است که در آن شاگردان مکتبش جوانمردی و فتوت می آموزند تا حامی ضعف و

ستمديدگان باشد. محلی که در آن می آموزند حافظ نوامیس و شرافت انسانها باشند و خلاصه کلام اینکه زورخانه میعادگاه پهلوانان با خداوند است. زورخانه همچو مسجد پاک و مطهر و دارای قداست است. زورخانه یعنی نهاد ملیت و صمیمیت و انسانیت آمیخته با مذهب و اعتقاد. زورخانه محلی است که نام ابرمرد تاریخ یعنی آقا امیرالمؤمنین علیه السلام همچو خورشید و اقمار ایشان چراغی فروزان را فراراه ورزشکاران انسان مدار بر می افروزد و با این اعتقاد عرض می کنم: جوانان باید بپا خیزند و مگذارند این چراغ تابناک فتوت و مردانگی خدای ناخواسته به خاموشی و تیرگی گراید. ورزش باستانی تا جایی که تاریخ نشان داده است از قبل از زمان گشتاسب و لهراسب بوده است و این فن حتی در زمان قبل از ائمه اطهار علیهم السلام و مبعث رسول اکرم صلی الله علیه و آله از زمان حمزه سیدالشهدا علیه السلام و حضرت یعقوب نبی علیه السلام سابقه دارد. حقیر در اصفهان با پهلوانان بزرگی حشر و نشر داشته ام و با ایشان در گود زورخانه ها ورزش کرده ام و از همان سنین جوانی برای فراگیری فنون ورزش و کشتی پهلوانی اشتیاق فراوان داشتم که بی مناسبت نمیدانم یادی از برخی از آن جوانمردان بنمایم. اولین شخصیتی که در این عرصه درس فتوت و جوانمردی را به من آموخت مرحوم پدر بزرگوارم حاج سید اسد الله مستجاب الدعواتی بودند که به من فرمودند: پسرم چون می بینم اشتیاق به ورزش داری چنانکه من نیز از جوانی به ورزش اشتیاق داشتم، پس سعی کن آنچه از این دانشگاه (زورخانه) می آموزی همیشه در اندیشه خود داشته باشی و دائما به آنها عمل کن و روزها و شبها دروس جوانمردی و فتوت و صفات بارز انسانی و سنتهای آن حرفه بزرگ از

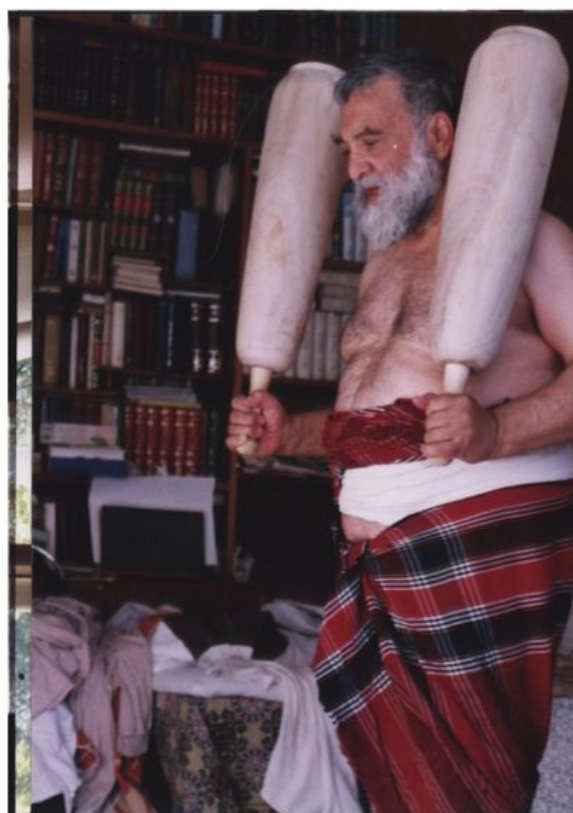
صداقت و راستی و درستی و سجایای اخلاقی و شهامت و فروتنی و ایثار و بلاخص تقوا را به خاطر خود بسیار و به آن عمل کن. با این توصیه های مرحوم پدرم با خود عهد کردم که با خدای متان این مراتب را در میثاق خود فراموش نکنم و همیشه عامل بدان باشم. اما دیگر پهلوانانی که با ایشان ورزش کرده ام و بر من حق استادی دارند مرحومان پهلوان علی ادهم، پهلوان نعمت الله ادهم و حسین ادهم، پهلوان کریم حاج علی نقی و از همردیفان حاج رضا و حاج محمد باقر مقاره عابد و حاج اکبر آقا حاج رسولیها، حیدر علی و رضا اخوان صابر و پهلوان رمضان امیری، پهلوان سید عباس نقاش و پهلوان حسین توپچی و پهلوان حاج حسین و حاج حسن چادر دوز و پهلوان حاج میرزا هاشم اکبریان و برادرش حاج آقا مرتضی اکبریان و پهلوان سید محمد طباطبایی و پهلوان مهدی تباشیری و پهلوان صادق شماعی و حاج سید اصغر مظلوم زاده و حسین گرشسب و حاج آقا تقی کمال قمی و احمد آقا میر محمد صادقی و پهلوان حاج میرمصطفی کلاهدوزان و حاج آقارضا و پهلوان عباس پهلوانی و پهلوان عباس پور معافی و حاج سید محمد صادقی و پهلوان شمشیری و پهلوان رحیم نجارپور، پهلوان احمد و پهلوان حسن، و از آقایان روحانی عموی پدرم جناب آقا سید علی نقی صدرزاده و مرحوم پدرم پهلوان سید اسدالله مستجاب الدعواتی و پهلوان سید غضنفر طباطبائی و پهلوان آقا جناب فصولی و حاج سید محمد علی مبارکهای که از وعاظ معروف اصفهان بود، می باشند. و دیگر ورزشکاران امثال سید کمال بدلکار که زورخانه ظلمات مربوط به اوست و از پهلوانان استاد مهدی اولیاء و حاج آقا مقصودی و شیر اصغر و سید مهدی صدر و حسن باغمرادی و نعمت الله نخودی و تقی جوزدانی و حاج محمد خان اسدی که چندین سال رئیس هیأت کشتی اصفهان بود که نامبردگان خدمات بسیار شایانی در طول عمر خود به

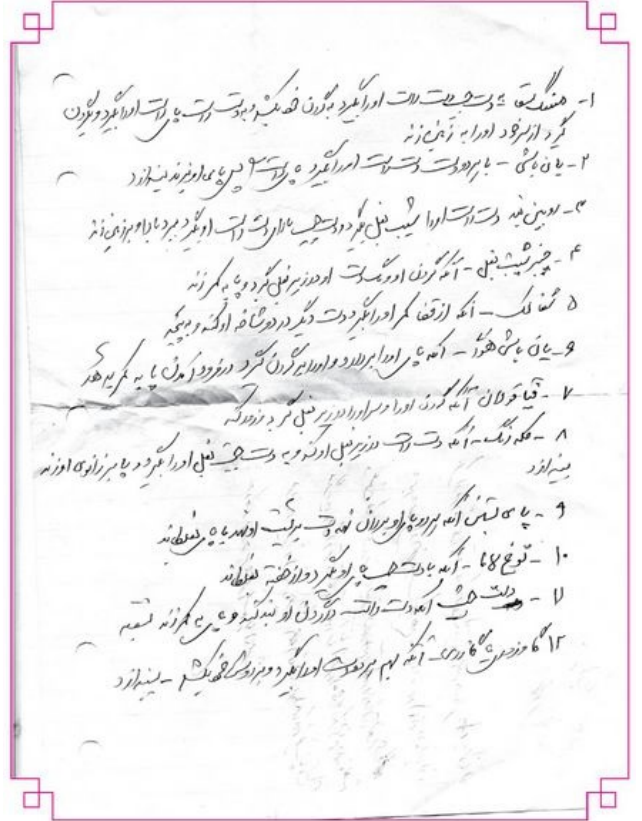
مردم عرضه داشتند. این بزرگواران در حد خود زحمت ها کشیده و شاگردانی تربیت کرده اند که از مفاخر اصفهان به شمار می روند و هر یک دارای فتوت و جوانمردی و ایثار و تواضع و بالأخص معتقد به اصول مذهب و دستورات آن بوده اند و همیشه در صدد بوده اند که گره ای از کار بینوایی باز کنند. خداوند آنها را از گزند زمانه برهاند و توفیق خدمت به خلق را بیش از پیش به آنها عنایت فرماید و آنهایی که به رحمت خدا رفته اند خداوند آنها را رحمت کند و حقیر با بیشتر آنها در زورخانه ها ورزش کرده ام. و نیز پهلوان عبدالکریم اصفهانی که در زورخانه جهانباره ورزش می کرده و کشتی می گرفته و بسیار چابک و فنی بوده که به قدرت و کاردانی او همگی اعتراف دارند و در زورخانه پهلوان محمد باقر خان مبارکهای ورزش می کرده و نیز پهلوان شیر حسین استکی معروف به برومند که او در میدان نقش جهان سندان سنگینی روی سر می گذارده و پهلوانانی با ضربه پتک بر قطعه آهنی سرخ شده به روی سندان می کوفتند و از آن بیل می ساختند و نیز پهلوان عباس شیشه بر که از کشتی گیران به نام بوده و از شاگردان پهلوان اکبر خراسانی می باشد و از علما نیز بوده است. می گویند به درجه اجتهاد رسیده و در فن کشتی گرفتن بسیار چابک بوده و از کشتی گیران ماهر آن روزها محسوب می شده و با پهلوان محمد صادق بلور فروش تهرانی کشتی گرفته و به قدری تیز هوش و چالاک بوده که تمام فنون را بدل می کرده و در پازدن بالأخص پای یا فتاح مهارت زیاد داشته است. شغل او آیینه کاری بوده و شاگردانی چون پهلوان حبیب الله بلور تربیت کرده است. پهلوان غلامعلی خان قوامی که برادر بزرگ محمد کاکا (قوامی) است و حقیر با نامبرده (محمد قوامی) زیاد ورزش کرده ام و نامبرده فنون مشکل کشتی را به خوبی می دانست و فوق العاده نجیب و آرام بود. و اغلب با پهلوان حاج آقا تقی کمالی قمی نیز ورزش می کرده است.

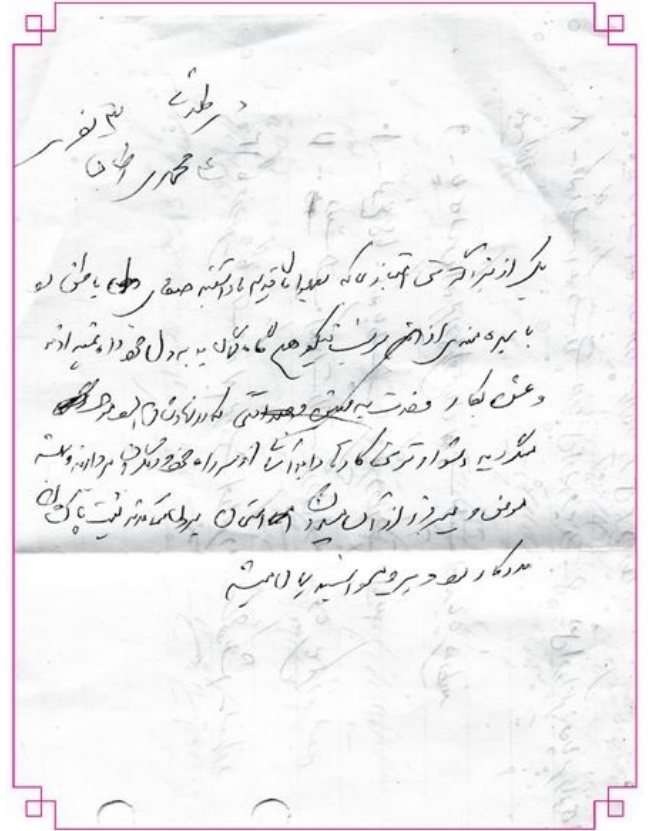
و پهلوان محمد قوامی در چرخ حرکات زیبایی از خود نشان داده است. آقای پهلوان براتی اصفهانی نیز که از پیشکسوتان ورزش باستانی است و پهلوان عباسعلی موزون که در اصفهان سه باب زورخانه تأسیس کرده که زورخانه تختی و زورخانه بازارچه نوو زورخانه دروازه نواز آن مرد بوده و پهلوان محمد زین ساز و پهلوان عباس پهلوانی که زورخانه آهن از آن اوست و مرد بسیار وزین و انسانی شریف میباشد و هنوز هم از افتخارات پهلوانان اصفهان است.

و پهلوانانی در تهران امثال مرحوم آقا مهدی قصاب و پهلوان علی تکک و حاج عباس کوره یز و حاج مصطفی طوسی پهلوان پایتخت و آقای علوی به حقیر کمک ورزشی کرده اند.

شعبان جعفری که بارها در زورخانه حاج وزیری بازارچه مروی به میان داری این حقیر ورزش کرده است. حاج مصطفی فرومند و شیخ عبدالحسین ذوقی بوذر جمهر و شیخ ابوالفضل زنجانی و پهلوان سید مجتبی تهرانی و دیگران در زورخانه های بازارچه نایب السلطنه و زورخانه علی تکک و زورخانه پاچنار و زورخانه حاج وزیری در بازار مروی ورزش کرده ام.

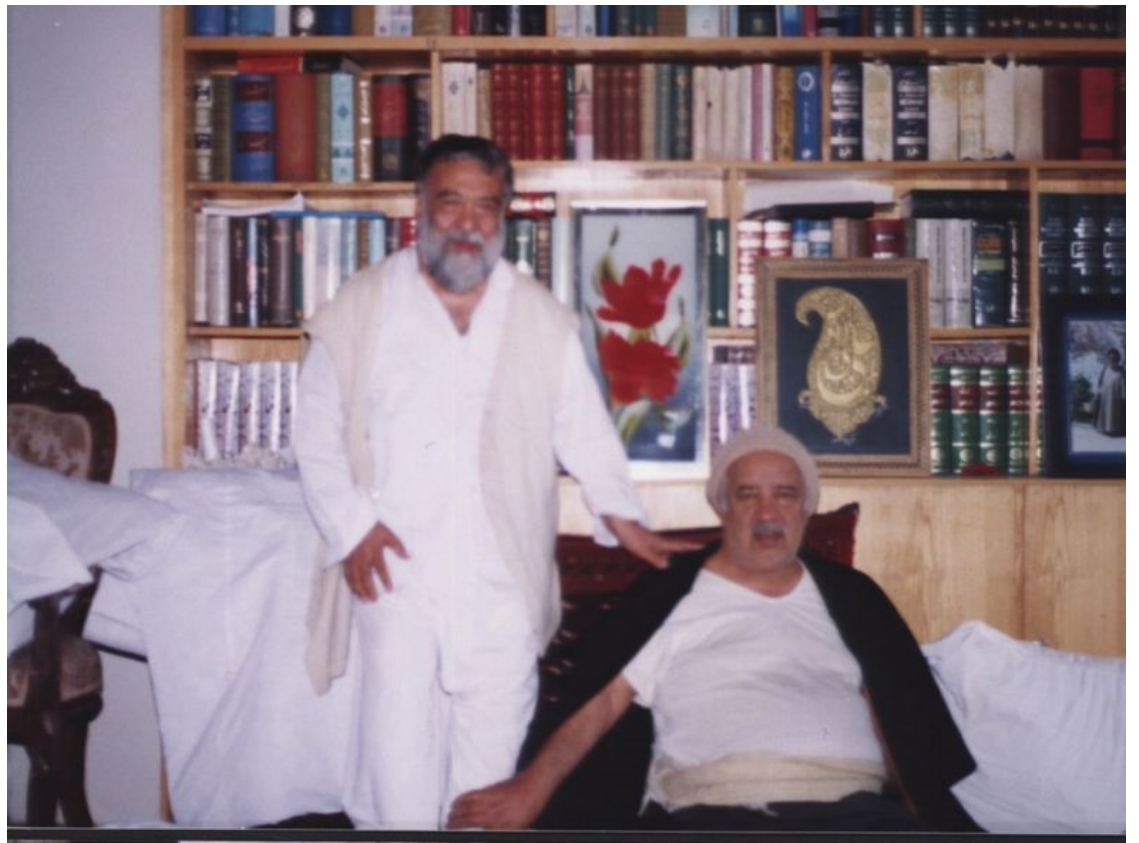








آیت الله مستجابی در جمع پهلوانان اصفهان



بسم الله الرحمن الرحیم
بزرگواران! منم که در این روزگار در این شهر کاشان در این جمع پهلوانان سخن می‌گویم. این جمع پهلوانان را می‌توانیم به دو دسته تقسیم کنیم. دسته اول پهلوانان جسمانی است که در این شهر کاشان با کوشش و زحمات فراوان در این شهر کاشان به نام پهلوانان مشهور شده‌اند. دسته دوم پهلوانان روحانی است که در این شهر کاشان با کوشش و زحمات فراوان در این شهر کاشان به نام پهلوانان مشهور شده‌اند. این جمع پهلوانان را می‌توانیم به دو دسته تقسیم کنیم. دسته اول پهلوانان جسمانی است که در این شهر کاشان با کوشش و زحمات فراوان در این شهر کاشان به نام پهلوانان مشهور شده‌اند. دسته دوم پهلوانان روحانی است که در این شهر کاشان با کوشش و زحمات فراوان در این شهر کاشان به نام پهلوانان مشهور شده‌اند.





آیت الله مستجابی در جمع پهلوانان اصفهان



درخواست امام موسی صدر از آیت الله مستجابی برای ساختن زورخانه در لبنان



سازمان بسیج ورزشکاران استان اصفهان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک عزیزتر از عزیزان جناب آقای مهر علی زاده
 معاون محترم رئیس جمهور و رئیس کل ورزشهای همگانی کشور دام بقائه
 سلام علیکم

به عرض مستطاب عالی می‌رساند استدعا دارم برای دفاعی عمیق به چند نکته از عرایض توجه
 مخصوص فرمایید:

از آن جائیکه پایه تمدن بشر تاریخ بوده و هست و تدوین تاریخ نمی‌شود مگر با گزارش اهل
 تحقیق و پیش‌کسوتان و کارشناسان هر فن لذا چند نکته به عنوان شرح حال قلمی می‌کنم خدا
 کند حال خواندنش را داشته باشید.

همانطوریکه اطلاع دارید روزگاری ورزش باستانی و کسوت پهلوانی که مادر ورزشها بوده و در
 دنیا حرف اول را می‌زده مع‌الاسف این زمان ما شاهد رکود آن عظمت هستیم و فرزندان ما دیگر
 فرهنگ و دانشگاه غنی و بزرگ اخلاقی و مذهبی و لائق به بیوگرافی و تصاویر فهیمانان گذشته
 نمی‌اندیشند چون کسی ترویج ورزش باستانی و خصوصیات اخلاقی و روحیه جوانمردی و
 پهلوانی را به آنها درس نداده و یا بازگو نکرده‌است فراموش نمیکنم زمان سابق در همه محلهای
 شهر و برزن و کوچه و بازار حتی در فیه‌خانه‌ها مرشدی در اطراف قنوت شریف پهلوانی حماسه
 و اصالتها و جوانمردی و گذشت و ایثار را برای مردم بازگو می‌کرد و بالاخص جوانان را تشویق
 به ورزش می‌نمودند و جوانها نتیجه می‌گرفتند.

بگذرم ای مردان بزرگ همتی! ای پیش‌کسوتان و اساتید زمان جنبشی! ای بزرگواران محترم
 توجهی! آبروی بیش از هزار ساله ما دارد از بین می‌رود و ما سرمایه‌های زیادی را از دست
 داده‌ایم بعداً اسف خوردن بر آن آب در هاون کوبیدن است علیهذا وقت گرامتایه حضرت عالی را
 بیش از این ضایع نکنم همانظوری که اطلاع دارید این رشته سر دراز دارد دیگر در این راستا
 سکوت می‌کنم زیرا سکوت زبان گویای دل است و سکوت ترجمان احساسات نهان که گفته‌اند
 (علیکم بالسکوت فانه مفتاح السلم).

باری از امثال حفر که در سن ۸۱ سالگی هستم و از ۱۶ سالگی در امجدیه تهران کشتی گرفته و
 بحمد لله تاکنون میل زورخانه را کنار نگذاشته‌ام و خصلت پهلوانی را تا جائیکه مقدور بوده درس
 گفته و خودم سعی کرده‌ام عمل نمایم، گذشته است به نمایش گذاشتن سجاوای تابناک و

جلوه‌گرهای مردان سترک گذشته بهمهه جنبه‌های گذارده شده و حقاً بچاست و ما هم متخیریم یک رادمرد بزرگ در رأس ورزش قرار گرفته است تا در آینده به هیکل نحیف مظلومانه پهلوانی رمقی عاجل دیده شود.

عزیزا بعضی از ورزشکاران موجود اصفهان از حقیر خواسته‌اند که شرح مفصلی از کردار و عملکرد جناب آقای استاد سید عبدالله سجادی دام بقانه رئیس فدراسیون ورزشهای باستانی و کشتی پهلوانی را به تصویر بکشیم ولی چون حضرتعالی را خسته کردم فقط با اشاره عرض می‌کنم چنانچه در اذهان است، گفتار و کردار و ملکات فاضله جناب آقای سجادی بر کسی پوشیده نیست اسندهای آقایان بر این است که جناب آقای سجادی که سالها کشتی و کوشش داشته‌اند و از هر امکاتی برای بهبود ورزش باستانی دریغ نداشته‌اند در محل مأموریت خود ایفا کردند گرچه خواسته خود معظم له هم باشد که این بار مسئولیت را کنار گذارند، حضرتعالی اجازه نرمانید خواهشهای مردم به نالیدی گراید.

اصفهان - سید مرتضی مستجاب الدعواتی (مستجایی)

رونوشت جناب آقای سجادی رئیس محترم فدراسیون



گر بریزی بحر را در کوزه ای.

چند گنجد؟! قسمت یک روزه ای.

کلام و گفتار و نوشتار در خصوص این بزرگمرد همه و همه محدود است و گنجایش بینهایت ها را ندارد. این خود احساس من است در مقابل آن اسوه تقوی و فضیلت و مردمی؛ صحبت از زندگی مرحوم آیت الله حاج آقا سید حسین خادمی. خامه از ترسیم دورنمای دریای عظیمی که در روح من موج می زند ناتوان است، که اقیانوس در کوزه جای نگیرد و آبشار در چشمه جوشان نگذرد.

من در این وادی متحیرم که چگونه بتوانم تجلیات روحی و معنوی آن بزرگمرد را ترسیم کرده و نظری داشته باشم که سخن گفتن در اطراف آن رادمرد که از

اساتین زمان خود بود بس مشکل است؛ زیرا برآستی هر تکان قلم بندهای دلم را پاره می کند. بهتر است این گنج در دل خاک پنهان باشد و چه خوب است در این وادی دم در کشیده سکوت کنم زیرا که سکوت زبان گویای دل است و سکوت ترجمان احساسات نهان که گفته اند «علیه بالش و قلاه مفتاح السلم».

آیت الله حاج آقا حسین خادمی طاب ثراه رئیس حوزه علمیه اصفهان، در سوم شعبان ۱۳۱۹ قمری مصادف با ولادت امام حسین علیه السلام متولد شد. پدر ایشان مرحوم علامه سید ابو جعفر خادم الشریعه متولد ۱۲۵۲ و متوفی ۱۳۲۴ ق می باشد. جد معظم له آیت الله مرحوم سید محمد صدر الدین موسوی عاملی است، که داماد مرحوم آیت الله العظمی شیخ جعفر کاشف الغطاء بوده است.

آیت الله خادمی دروس سطوح را نزد آقای حاج شیخ علی یزدی و مرحوم حاج سید میرزا اردستانی و آقا میرزا احمد اصفهانی و رسائل را نزد آیت الله ملا عبدالکریم گزی و حاج میر سید علی نجف آبادی و کفایه را نزد آیت الله آقا سید محمد نجف آبادی و خارج فقه و اصول را در اصفهان نزد آیت الله سید محمد صادق خاتون آبادی، و بعد از تشریف به نجف نزد آیت الله میرزا محمد حسین نائینی و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله آقا ضیاء الدین عراقی و رجال را در نجف نزد آیت الله سید ابوتراب خوانساری تلمذ نموده اند. معظم له دارای اجازات روایی واجتهد نیز بوده اند. ایشان از آیت الله آقا ضیاء الدین عراقی و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و همچنین از آیت الله میرزای نائینی و آیت الله اصطهباناتی و آیت الله شیخ محمد کاظم شیرازی اجازه اجتهاد داشتند.

آیت الله حاج آقا حسین خادمی از علما و مدرسین مهم حوزه علمیه اصفهان است که علاوه بر اهتمام به تدریس و اداره حوزه، در جمع و نگهداری آثار علمای

شیعه نیز کوشا بود و کتابخانه مجللی نیز از خود به یادگار گذارده که توسط یکی از فرزندان گرامی ایشان حجت الاسلام و المسلمین سید محمد علی خادمی فهرست آن به طبع رسیده است.

علاوه بر خدمت گرانقدر معظم له در حفظ حوزه و تربیت طلاب، مبارزات بی امان با انحرافات مذهبی شایع، بخشی از سیره این بزرگمرد بود. اعزام مبلغ به اطراف و اکناف جهت هدایت مردم به مسیر هدایت قرآن و عترت و ایجاد وفاق بین مردم و نشان دادن سستی و سخافت مسیر منحرفین، از خدمات جدی ایشان بود.

در سفری که علامه امینی رحمه الله علیه به اصفهان آمدند، در منزل آیت الله خادمی وارد شدند و مرحوم آقای خادمی از واجبات می دانستند که در اهداف والای علامه امینی تلاش و کوشش کنند.

حسن اخلاق و تواضع معظم له نسبت به همه کس خصوصاً به اهل علم، شوق و ولع فراوان ایشان به توسعه فرهنگ اسلامی و فقاہت و تدریس مدام از سیره ایشان بود و حوزه علمیه اصفهان شاهد فعالیت های بی امان معظم له است.

علاوه بر خدمات علمی و قلمی، ایشان منشأ برای خدمات اجتماعی و عمرانی بود؛ از جمله اهتمام به تشکیل انجمن های خیریه و عمران مدرسه و مساجد و کتابخانه می توان یاد کرد. مدرسه عربها هم اکنون به نام ایشان شناخته می شود.

معظم له در مسیر انقلاب اسلامی ملت ایران ذوب شده بودند و خدمات ارزنده ای در این باره داشتند که بر همگان محرز است. منزل ایشان محل تجمع مهمی برای مبارزان و تعیین کننده مسیر راه صحیح مبارزه و انقلاب اسلامی بود.

از تألیفات ایشان است:

۱- تقریرات درس فقه میرزای نائینی

۲- حواشی بر مبحث طهاره و صلاه کتاب مصباح الفقیه تألیف حاج آقا

ص: ۲۴۴

۳- رساله ای در لباس مشکوک تا قواطع صلاه.

۴- شرح خطبه اول نهج البلاغه و مباحثی درباره توحید.

۵- کتاب رهبر سعادت

فرزندان آیت الله خادمی نیز انسان های فرهیخته و بزرگواری هستند، اولین آنها مرحوم حجت الاسلام و المسلمین آقا سید محمد خادمی در جوانی به نجف رفته و در مدرسه صدر نجف حجرهای داشتند و چند سالی مشغول تحصیل بودند. سپس به اصفهان آمده و در دانشکده معقول و منقول امتحان داده و مدرک کارشناسی از آن دانشکده گرفتند. در اصفهان گاهی در مسجد حاج رسولیها به جای پدر اقامه جماعت می نمود. ایشان تشکیل خانواده داد و چند فرزند برومند از همسرشان بانو امامی برایش حاصل شد. ایشان دار فانی را وداع گفته اند.

فرزند دیگرشان دکتر مهندس سید علی خادمی که پس از تحصیلات مرسومه در ایران با تشویق اینجانب به آلمان رفت و پس از گرفتن مدارک عالی و خدمت به محصلین ایرانی در آلمان به ایران بازگشت و بحمدالله از نوابغ فامیل می باشد و سال هاست رشته ارادتم از معظم له پاره نشده است.

فرزند دیگر دکتر رضا خادمی که از پزشکان مجرب اصفهان محسوب میشوند و تاکنون مشغول طبابت می باشند و مردم از او به نکویی یاد می کنند. اخیرا مریض شده، خداوند به او شفا عنایت فرماید.

فرزند دیگر مهندس تقی خادمی که در عواطف انسانی کم نظیر است و بعد از تحصیلات مرسومه از صاحب منصبان وزارت فرهنگ شد و هم اکنون نیز معاون یکی از دانشگاههای کشور میباشد.

فرزند دیگر جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد علی خادمی

صاحب تألیفات ارزنده از جمله فقه الامام موسی بن جعفر که کوشا در امر دین بوده اند در ایران و خارج از کشور و هم اکنون در قم جزو فضلا و مدرسین می باشند.

فرزند دیگر جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج سید مهدی خادمی که پس از تحصیلات عالی در اصفهان و قم به برخی از ممالک خاورمیانه عزیمت نمود و هم اکنون در کشور دانمارک خدمات شایانی دارند و در بنا نمودن مسجدی بزرگ و شایسته که از فعالیت های معظم له و اقامه جماعت و تبلیغ دین موفق بوده هم

اکنون نیز در آن کشور مشغول ترویج تشیع می باشد.

دختران حضرت آیت الله خادمی نیز از مفاخر زمان هستند؛ سلام من بر همه آنها باد.

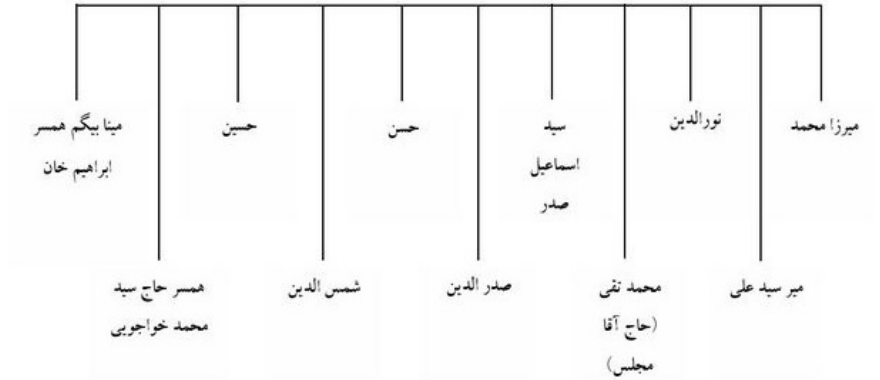
این فقیه مجاهد و پرتلاش و خستگی ناپذیر پس از عمری مجاهدت در صبح روز دوشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۶۳ در گذشت و پیکر ایشان پس از تشییع باشکوه در اصفهان به مشهد مقدس انتقال یافت و در حرم حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء دفن شد. «وسلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا» تجلیل از شخصیت علمی و اخلاقی آیت الله حاج آقا حسین خادمی طاب ثراه ان شاء الله موجب پیروی طلاب و فرهیختگان از آن اسوه حسنه فضیلت و فقاہت است. از درگاه خداوند منان توفیق برای تمام طلاب و روحانیون محترم حوزه های علمیه شیعه خواستارم.

ضمناً برادر بزرگتر معظم له آیت الله مرحوم حاج آقا حسن خادمی و نیز برادر دیگر ایشان آیت الله آقا شمس الدین خادمی که هر دو از مفاخر شیعه هستند و شرح حال هر یک دفتری جداگانه می خواهد که هر یک فرزندان برومند و تحصیل کرده دارند.

در پایان برای آگاهی بیشتر خوانندگان گرامی نام فرزندان مرحوم آیت الله سید

ابوجعفر خادم الشریعه را می آوریم.

سید ابو جعفر خادم الشریعه (۱)



ص: ۲۴۷

۱- از فرزندان وی، شش پسر اول و دختر نهم از همسرش دختر آقا میر محمد مهدی شفتی موسوی (نواده سید حجت الاسلام) و پسران هفتم و هشتم از رقیه نصیری دختر میرزا محمد حسین صدر الشریعه اصفهانی بوده اند.

دستورالعمل ۷

عرض می شود بر آن خدمت بر آن بزرگوارت در قضاوت و در قضاوت و در قضاوت

از آن جهت که در این مورد در این مورد در این مورد در این مورد

مصدق و در این مورد در این مورد در این مورد در این مورد

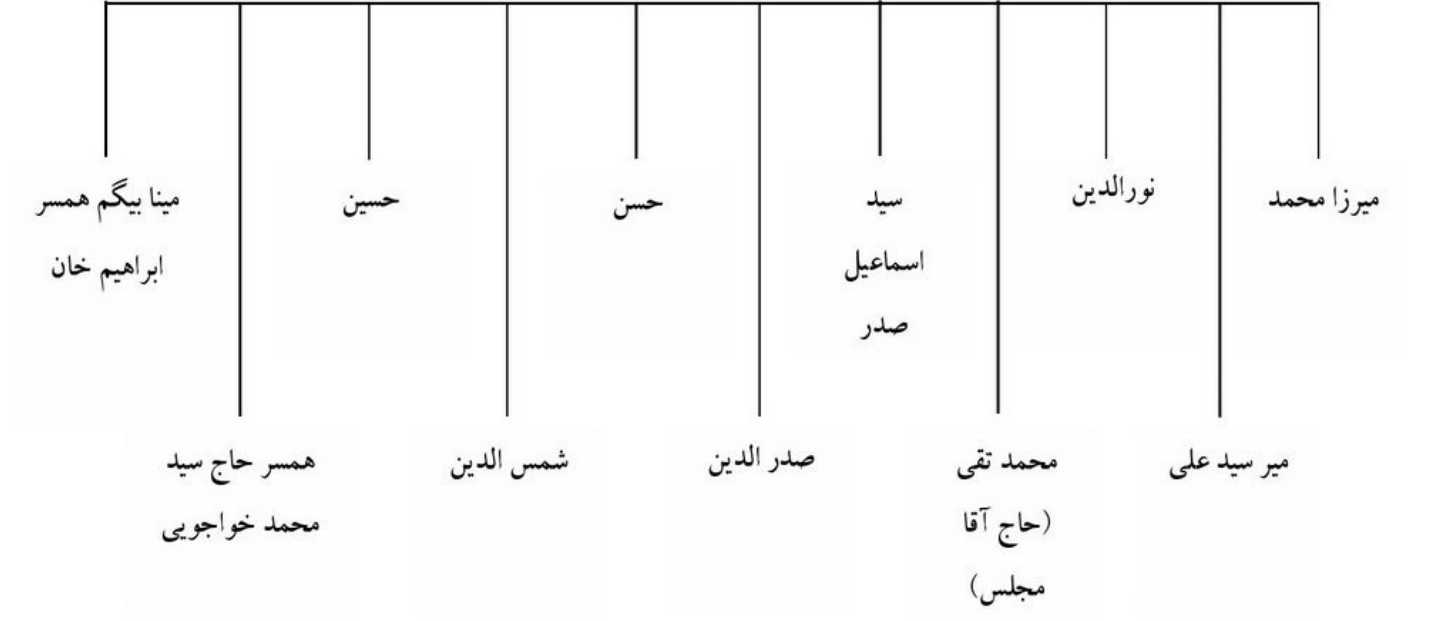
و حضرت آیه امیر کانت صلوات الله علیه و آله و سلم

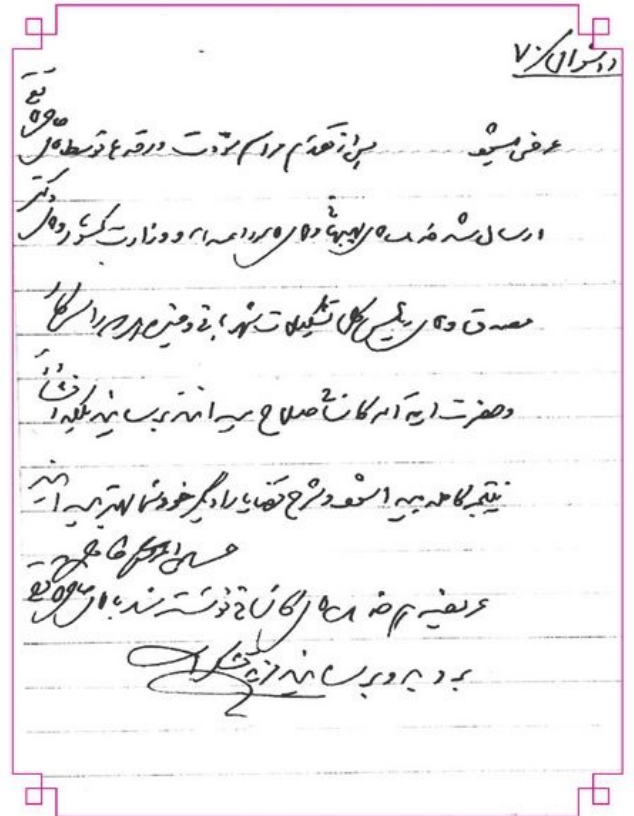
بیتها که در این مورد در این مورد در این مورد در این مورد

عذر آنکه عاجز

عرض می شود بر آن بزرگوارت در قضاوت و در قضاوت و در قضاوت

بدون و در این مورد در این مورد در این مورد در این مورد





۱۳۵۸/۱۰/۲۲

اداره رادیو تلویزیون اصفهان

چندین مرتبه اطلاع دهید که جناب آقای دکتر صادق طباطبائی سخن گوی دولت سابق و سرپرست نخست وزیری که کاندید ریاست جمهوری هستند اصفهان آمده اند و فردا عصر روز یکشنبه ۲۳/۱۰/۵۸ ساعت ۴ بعد از ظهر در مسجد سید سخنرانی میکنند و ایشان از خانواده علم و نوه مرحوم آیت اله صدر و آقازاده آیه الله سلطانی و از خویشاوندان آیت الله العظمی آقای خمینی میباشند البته از سخنرانی ایشان اهالی اصفهان استفاده کامل خواهند نمود.

حسینی الموسوی الخادمی

ص: ۲۵۰

در حق

عرض شود ان شاء الله تعالی حاجت مستجاب

بجایگاه عالی رسیدگی اگر از اول خوار است

بجز این که در این احوال هیچ کس از

حجتی در میان نمی آید که در این مطالب اگر

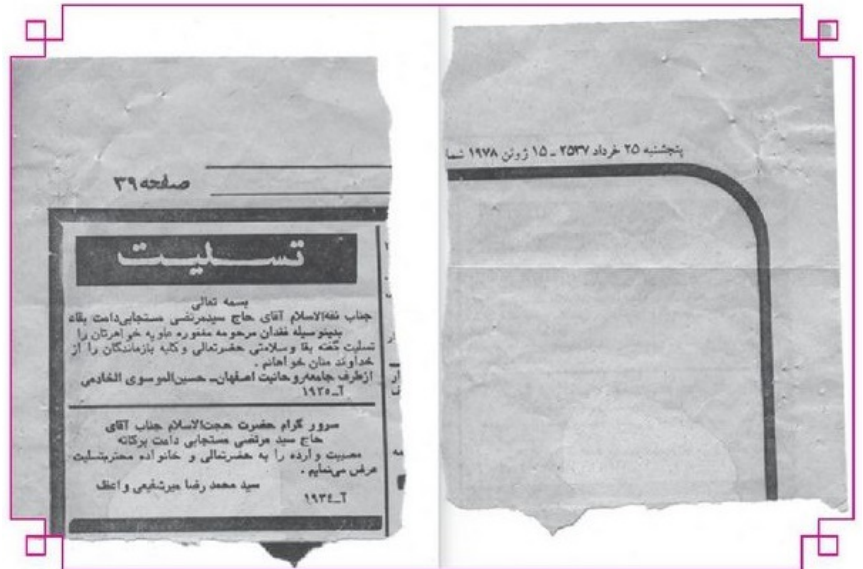
رضایتی در این خصوص باشد که در این

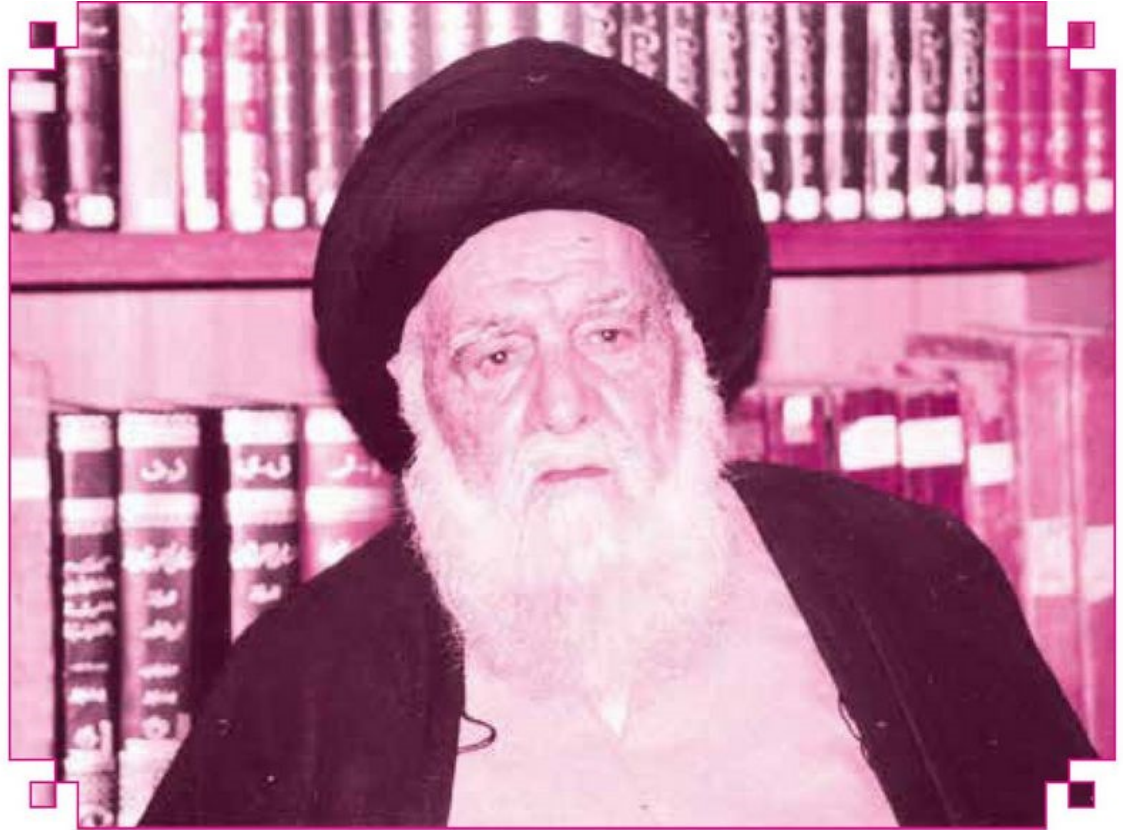
مطالب عامه در این مورد آمده و مختصر

دستور صادر نماید اگر کار بر این احوال

ان شاء الله تعالی مستجاب

و چه عرض در این





واما راجع به حضرت آیت الله العظمی خویی طاب ثراه حقیر همیشه کوچک بودم. ولی آن روزهایی که من از نظر سنی جوان بودم و برای اولین مرتبه به نجف اشرف وارد شدم همه چیز برایم مسئله بود و تازگی داشت. مانند کسی که در دریایی بیکران افتاده و هر دم از طرفی شنا می کند و ترس غرق شدن دارد.

شگفتا که همیشه دستی قوی مرا رهنمون بوده، چند ماهی بیش نبود که در نجف اشرف در مدرسه آخوند سکنی گزیده بودم و در همان مدرسه خدمت مردی عزیز و بزرگوار یعنی مرحوم آیت الله حاج سید هاشم تهرانی که آن زمان هم سن و سال من بودند و تألیفاتی دارد رسیدم و چون قبلا در مدرسه مروی تهران با معظم له آشنا بودم بوسیله ایشان خدمت بزرگان علم و فقاہت رسیدم.

از جمله بزرگ مرجع عالیقدر که صدها مجتهد تحت نظرشان تربیت یافته بودند حضرت آیت الله العظمی خویی طاب ثراه بودند. آن حالات جوانی من و آن همه آرزو و سری که پر از سودای خام بود و دلی که لبریز آمال و آرزوهای جوانی بود با دیدن صورت نیکو و روحانی آن بزرگمرد، ناگهان مجذوب ایشان شدم گویا که آن وقت هیچ آرزویی در دل به غیر از دیدار آن مرد جلیل و عالم نبیل نداشتم.

چشم مسافر چو بر جمال تو افتد

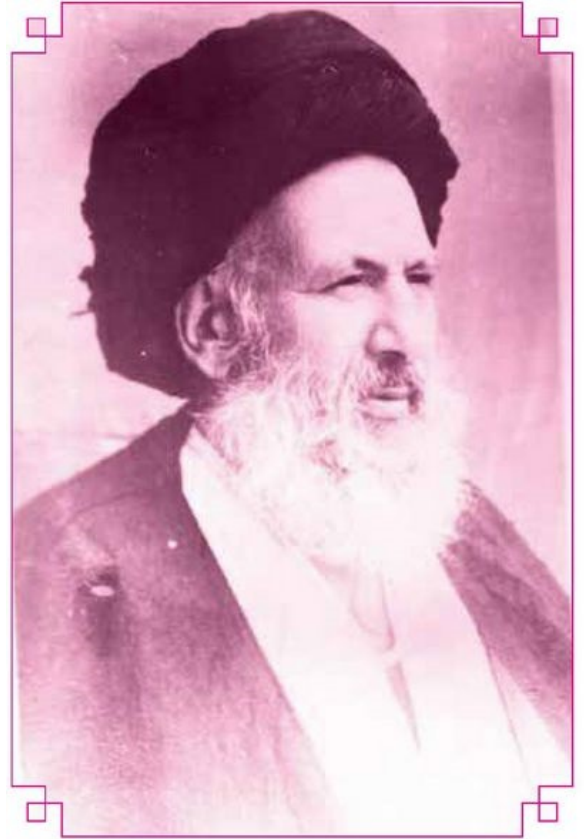
عزم رحیلش بدل شود به اقامت

دیگر تصمیم من برای ماندن در نجف اشرف قطعی شد. این اولین درسی بود که من از آن کانون معرفت و علم و فقاهاهت گرفتم. سعی داشتم هر هفته یک روز به درس معظم له حاضر شوم و مرا چون چشمه ای از آب گوارا سیراب می کرد، آرزویی که سالها به دنبال آن بودم. کم کم به حضور فیزیکی ایشان نزدیک شدم و حضرت علامه حاج سید هاشم تهرانی مرا به معظم له معرفی نمودند.

وقتی درباره حقیر به سخن آمدند دیدم اکثر خاندان مرا بهتر از من میشناسند. در این حین مرا بسیار تفقد فرمودند و من حس کردم که پدری چگونه می تواند پسرش را تشویق و مهر ورزی را به او بنمایاند و برای من چنین شد. کم کم از نزدیکان آیت الله واقع شدم. گهگاه که معظم له به کوفه می رفتند مرا همراه خود می بردند، دیگران هم در گرد شمع وجودشان بودند، اما مرا بیشتر از همه تیمار می کردند.

بنابراین من تشویق شدم مثل اینکه یک شبه ره صد ساله را پیموده ام. از ابعاد گوناگون اجتماعی و علمی و غیره از ایشان بهره ها می بردم و به خود می بالیدم که کسی شده ام و بزرگانی چون آیت الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی

به من مهر ویژه دارند و پس از مدت ها که به ایران بازگشتم هر موقع که به نجف مشرف میشدم پس از زیارت آقا امیرالمؤمنین علیه السلام مشتاقانه به دیدن آیت الله خویی می شتافتم. معظم له از اینکه من خدمتشان رسیده ام بسیار خوشحال می شدند و اغلب به پسر بزرگشان مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج سید جمال الدین خویی «ره» می فرمودند: جمال امروز مهمان داریم آبروی ما را حفظ کن. آن مرد هم کوتاهی نمی کرد و هر چه می خواستیم جاهای دیگر برویم می گفتند: هر کس را میخواهی ملاقات کنی، در همین محل او را احضار و ملاقات کنی. من این فتوت و محبت و عنایت و بزرگواری را ضمن اینکه استادم بودند فراموش نکرده و نخواهم کرد. واسفا که این مرد بزرگ در خانه خود مظلوم بوسیله دژخیمان از دنیا رفت. رحمه الله علیه.



درباره ی حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمود شاهرودی طاب ثراه به درس معظم له نتوانستم بروم، ولی گاهی در مجالس انس ایشان حضور پیدا می کردم و در طول مدت اقامت در نجف اغلب اوقات در ایام زیارتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام با برخی طلبه ها با آقازاده های ایشان آیت الله العظمی آقای سید محمد شاهرودی و مرحوم آقای حجت الاسلام و المسلمین حاج سید علی شاهرودی پیاده از نجف به کربلا می رفتیم و چه روزهای ملکوتی و خوبی بود.

دیگر محال است که چنین ساعات خوبی برایم پدید آید. خوب یادم هست سفری که در خدمتشان به اتفاق حدود ۱۵ نفر از طلبه های فاضل از محصلین و محققین و برخی طلاب درس خارج به کربلا پیاده میرفتیم و ایشان با کهولت سن پیاده می آمدند. در مضافی (مهمانخانه ای) مرد کریمی تعارف کرد و آقا وارد آن خیمه شدند. آنچه لازمه پذیرایی بود آن مرد اعرابی مهیا کرد. پس از پذیرایی شایان آن مرد عرب عرض کرد آقا بفرمایید یک روزه برای من و خانواده ام بخوانند. این چند نفر طلبه به یکدیگر نگاه کردند و هیچ یک نتوانستند یک روزه بخوانند. من یک موقع دیدم رنگ حضرت آیت الله پرید.

من پریشان و متوجه امام حسین علیه السلام شدم. با اینکه تا آن موقع روزه ای به عربی نخوانده بودم، ناگهان صدایم بلند شد:

وقبر ببغداد لنفس زکیه

تضمنها الرحمن بالغرفات

السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر ذی الساق المرضوض بحلق القیود.

و یک روزه فصیح عربی خواندم و میزبان بلند بلند گریه کرد. و همه طلاب هم که ناامید بودند گریه کردند و خود آیت الله هم به قدری گریه کردند که نزدیک بود بیهوش شوند. آقازاده هایشان خیلی نگران شدند و به زودی حال آقا به جا آمد. و تا آخرین روزهای حیات ایشان که من به نجف مشرف میشدم معظم له علی رغم کهولتی که نمی توانستند راه بروند از من دیدن می کردند و اغلب می گفتند: تو آبروی اسلام را حفظ کردی و در معاشرتشان خیلی بی تکلف بودند. به طوری که روزی که برای دیدن من آمده بودند فرمودند: خیال ماندن داری؟ گفتم: خیر، مکه مشرف می شوم. به شوخی فرمودند: «پس حساب وجوه شرعی را بکن». گفتم: آقا قبل از شما جیب مرا خالی کرده اند.

ص: ۲۵۹

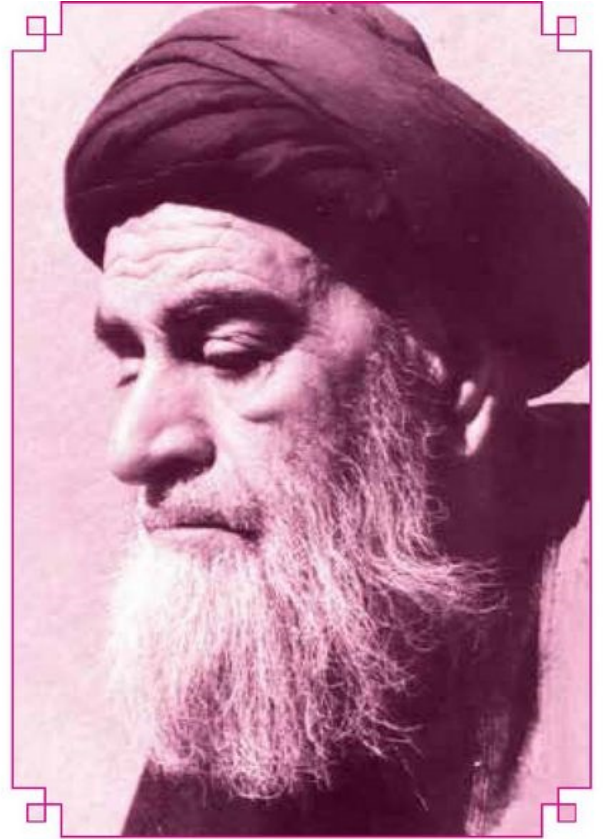
فرمودند: پنج ریال هم که هست از تو می گیرم.

به راستی یک مرد الهی بودند. اکنون نیز آقا زاده بزرگ ایشان که از علما و مراجع هستند و در قم مشرفند و شنیده ام کمی کسالت دارند در خوبی ایشان قلمی فراتر می خواهد تا بتوان ملکات اخلاقی و علمی ایشان را عرضه کند. خداوند ایشان را مثل روزهای قبل سرحال و سالم بفرماید.

و مرحوم آقای حجت الاسلام و المسلمین حاج سید علی که مردی با فتوت و بزرگواری و خوش کلام و گره گشا و تا آخرین ساعات عمر درب خانه ایشان برای همه باز بود و از هر کس پذیرایی می کردند و هنوز هم در این خانه به روی مردم باز است.

و هر دو برادر با من سر مهر داشته گرچه من قصور دارم و مدت ها است که نتوانسته ام از نزدیک با ایشان ملاقات کنم و یقین دارم ان شاء الله معظم له و آقا زاده های گرامی ایشان حقیر را بخشیده و من همان ارادتمند ۷۸ سال پیش هستم و این قصور بوده نه تقصیر.

ص: ۲۶۰



و اما فخر زمان و استاد دوران آیت الله العظمی آقا سید عبدالهادی شیرازی رحمه الله علیه. چه بگویم، قلمی رسامی خواهد و استعدادی چون دریا که موج آن همه حرکات را خنثی کند. مرحوم آیت الله شیرازی از نوادر زمان و از نوابغ دوران بودند. آن مرد الهی شبی در خواب می بیند که دارند اسامی نوکرهای اباعبدالله علیه السلام را می نویسند. اسم برادر ایشان را نوشتند ولی اسمی از معظم له نوشته نشد. با ناراحتی از خواب با حالتی بسیار پریشان بلند می شوند و بی درنگ رو به خانه برادرشان به راه می افتند.

پس از اینکه درب باز می شود وارد می شوند و به برادرشان می گویند: تو کجا و

کی روضه خوانی داشته ای؟! جواب می‌دهد: رسماً من روضه خوانی نداشته‌ام. به او می‌گویند: فکر کن. پس از تفکر می‌گوید: دو شب قبل وقتی سفره شام را گسترديم پيش آمدی شد که من یکی دو شعر از مصائب آقا سیدالشهداء علیه السلام خواندم و اهل خانه هم گریه کردند. آقا با چشم های اشک آلود بر می‌گردند.

و از همان روز من به خاطر دارم قبل از هر درس آقا روضه می‌خواندند و سپس درس را شروع می‌کردند. تا آنکه آب چشمانشان جاری می‌شد و حتی به ایران هم برای معالجه آمدند و چشمانشان خوب نشد و تا آخر عمر چنین بودند. من با آقازاده های ایشان هم جلیس بودم. آقا دو پسر داشتند که هر دو فرشته بودند و در کسوت روحانیت از فضیلت آن روز محسوب می‌شدند و اسم آنها حجت الاسلام و المسلمین آقا حاج سید محمد علی رحمه الله علیه و حجت الاسلام و المسلمین آقاسید ابراهیم رحمه الله علیه. هر دو با کمال و فاضل و اهل دل بودند و سعی می‌کردند استفتائات آقا را به خوبی تنظیم و اداره کنند و جواب نامه ها را زیر نظر آقا بنویسند و رتق و فتق امور که هر روز در بزانی (بیرونی) آقا به دست این دو بود. بالأخص آقاسید محمد علی که پسر بزرگتر بود. و هر دو به من مهر ویژه داشتند. اغلب روزهایی که من در نجف مشرف بودم در برانی آقا حاضر و در همه پیش آمدها شریک بودم. چه مباحثه و چه جواب نامه ها و چه مهمانداريها. و عزتی که در آن منزل به من می‌گذاشتند و حالاتی که من داشتم نمی‌گذاشت که من آرام زندگی کنم. هیچ کس گناهی در این زمینه نداشته و ندارد. فرهنگ حقیر گاهی به دشواری می‌گراید. بگذارم و بگذرم.

حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمد علی با دردهای درونی و مریضی

سخت برای درمان روانه انگلیس شد.

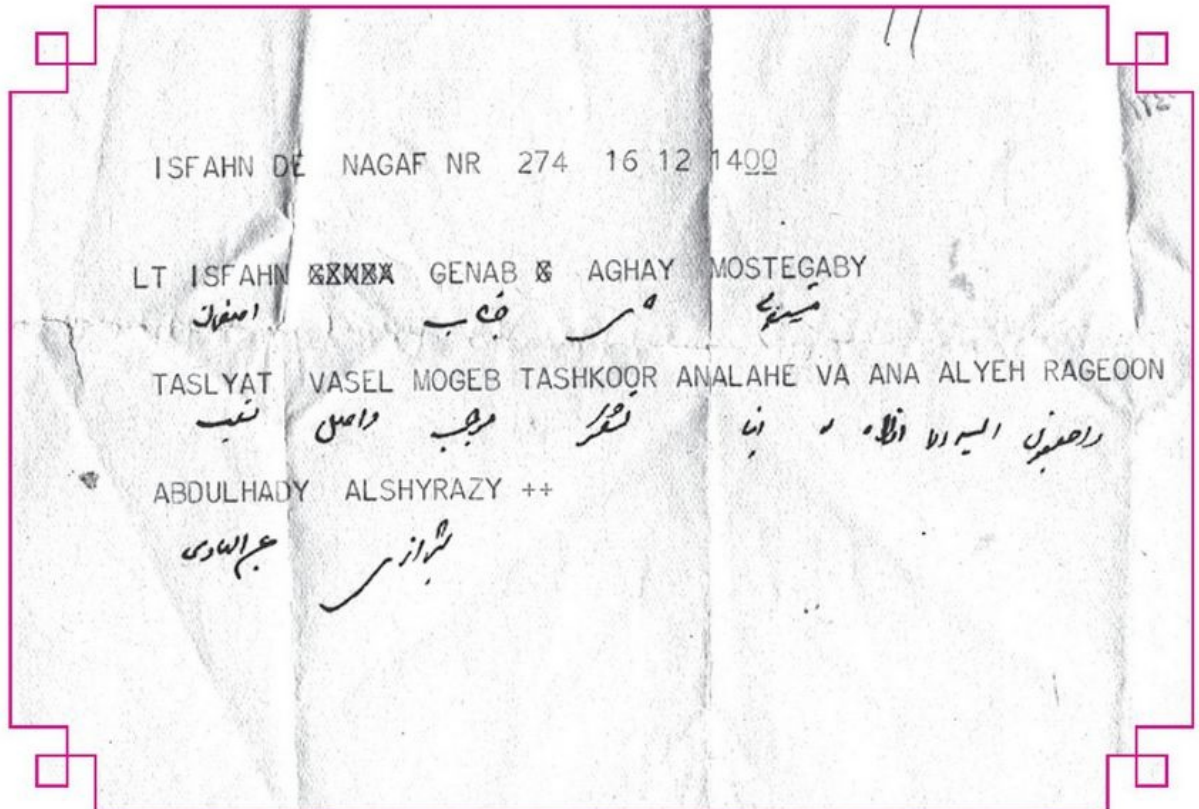
روزی از انگلستان به من زنگ زد و گفت ناهار امروز بیا پیش ما. من خیال کردم

اصفهان آمده. گفتم کجایی؟ گفت لندنم. شوخی می کرد. گاهی از این شوخی ها داشت. وی بالأخره به رحمت خدا پیوست.

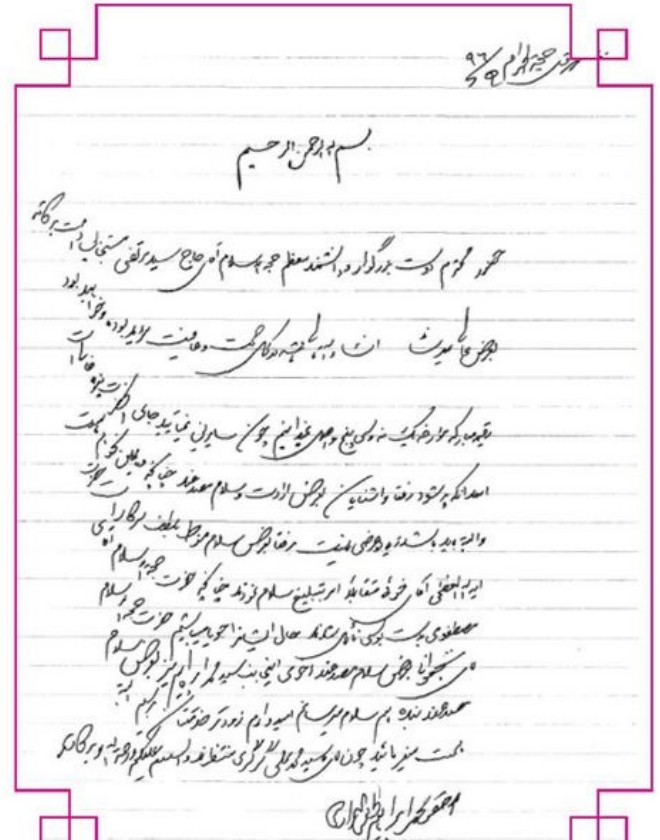
و اما حجت الاسلام و المسلمین جناب حاج سید محمد ابراهیم شیرازی که از افاضل آن روز محسوب می شد و چشم و چراغ نجف بود، آن دژخیم صدامی وی و پسرش را بی گناه به قتل رساند و تاکنون محل دفن آنان معلوم نشده است.

من محبت های این پدر و این دو پسر را فراموش نخواهم کرد. و برای هر کدام

جداگانه وظایفی دارم که انجام داده و تا زنده ام ان شاءالله انجام خواهم داد.



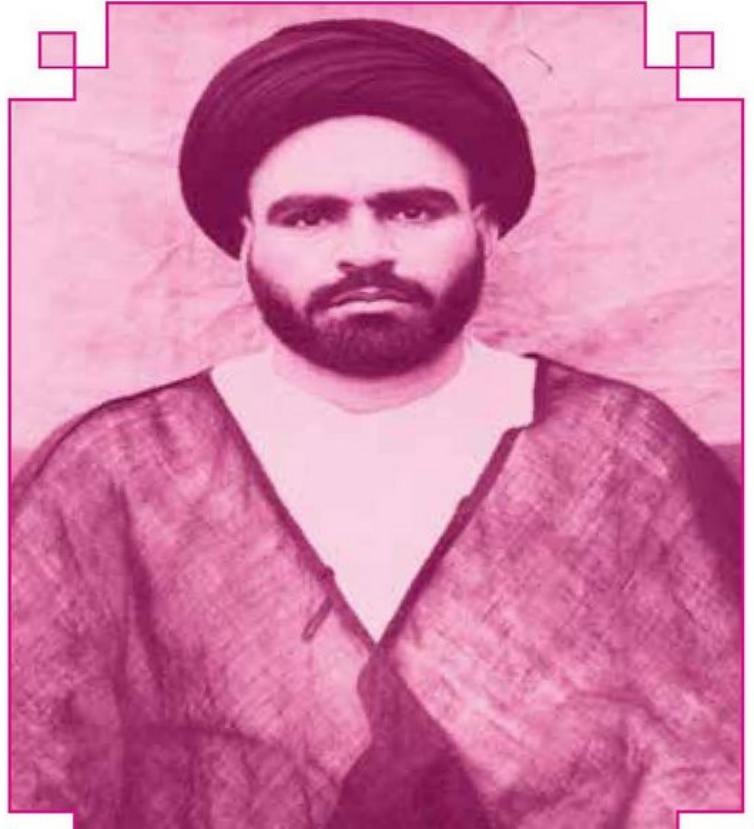
تلگراف مرحوم آیت الله العظمی آقا سید عبدالهادی شیرازی به اینجانب



بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم دوست بزرگوار و دانشمند معظم حجه الاسلام آقای حاج سید مرتضی متسجابی دامت برکاته بعرض عالی می رساند انشاء...
 تعالی همیشه در کمال صحت و عافیت مؤید بوده و خواهید بود. رقیمه مبارکه مورخه یک نه و سی پنج و چهل نمیدانیم چون سایرین نمی
 یابید جای آن حضرت نیز خالی است امید آنکه پر شود. رفقا و آشنایان بعرض ارادت و سلام مصدعند چنانچه و البته باید باشد زیاد عرضی
 نیست رفقا بعرض سلام سرکار است حضرت آیه الله العظمی آقای خوئی متقابلا امر تبلیغ سلام نمودند چنانچه حضرت حجه الاسلام آقای
 مصطفوی بدست بوسی نائل شدند حال ایشانرا جويا می باشیم حضرت حجه الاسلام آقای شجونی و بعرض سلام مصدعند اخوی اینجانب
 سید محمد ابراهیم نیز را بعرض سلام مصدعند بنده هم سلام میرسانم امیدوارم زودتر خدمتتان برسیم. البته همت میفرمائید چون آقای سید
 محمدعلی گرگری منتظرند والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

الاحقر محمد ابراهیم الحسینی الشیرازی



آیت الله سید محمد علی حسینی شیرازی

(آقازاده بزرگ آیت الله العظمی سید عبدالهادی شیرازی)

ص: ۲۶۵

جناب مستطاب دوست ارجمند گرامی آقای آقا سید مرتضی مستجابی دامت برکاته بعرض میرساند بنا داشتم جواب این نامه ننویسم زیرا که مرقوم داشته بودید ناچارم جواب بدهم و میترسم من با این چند کلمه اوقات ثمین جناب عالی را اشغال نمایم در این روزها حضرت آیت الله آقای والد از جهت ضعف که عارضشان شده کوفه آمده اند و بنده هم که خودتان می دانید در خدمت ایشان هستم و جای شما خالی است و آب شطنه کم است نه زیاد هوایش نه گرم است نه سرد. نیم کش وسط است . جای شما خیلی خالی است شب و روز دعا می کنم که وسایل تشرف جناب عالی به همین زودی فراهم شود در ضمن دیداری تازه گردد راجع به آقای نوری شرحی مرقوم داشته بودید آنچه که برای ایشان تازگی داشت فوت حضرت حجت اسلام والمسلمین آقای آقا سید مهدی نوری طاب ثراه است که در تهران ساکن بوده اند البته مناسب است تسلیت نامه به ایشان مرقوم دارید بقیه رفقا همگی بحمدالله به سلامت و تازه ای نداشته و به دعاگویی مشغول و به عرض سلام مصدعند زیاد چه عرض کنم چون عرضی ندارم السلام علیکم ورحمه الله و برکاته ۱۰ صفر المظفر ۱۳۷۷هـ

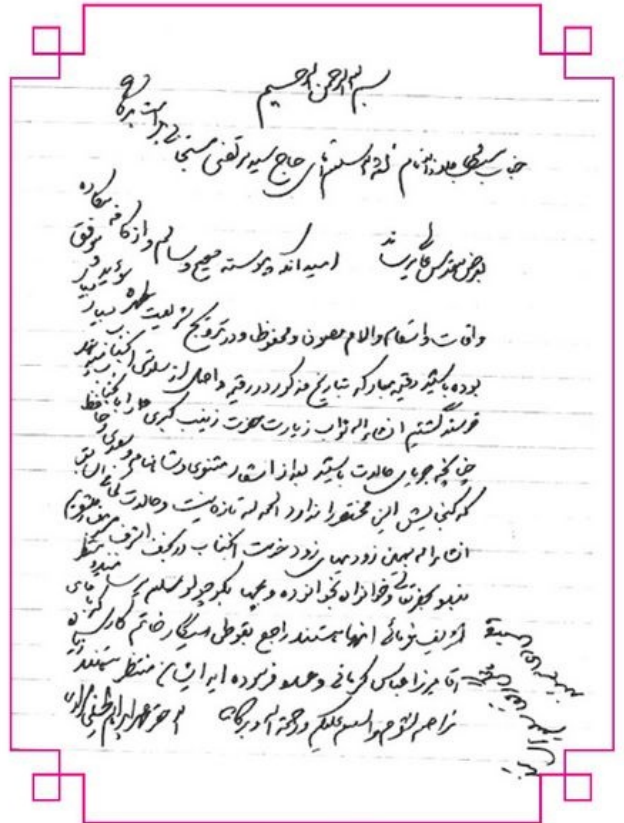
آقای مرعشی دامت برکاته

همین روزها از رفسنجان به قم حرکت می فرمایند و السلام

الاحقر محمد علی الحسینی الشیرازی

محضر مبارک سلاله الأطياب ملاذالانام حجه الاسلام آقای حاج سید مرتضی مستجابی دامت برکاته العالیه بعرض عالی میرساند دوام صحت و طول طول حضرت تعالی و خانواده محترمه و آقا زادگان محترم را از ایزد منان خواهانم ۱ عدد رقیمه مبارکه توسط آقای مؤید رسید پس از قرائت مدتی خودم را و در حال فکر خدمت شما در اصفهان میدیدم خیلی مایلیم پس از استقرار در نجف اشرف مسافرتی بدان نواحی نمایم چنانچه در دل شب دعائی فرمائید ممکن است حضرت تعالی هم چنانچه مایل باشید عده زیادی آمده اند باین نحو که مراجعه به سفارت عراق در ایران مینمایند و درخواست رفتن به عراق را مینمایند و بعنوان دیدن فامیل و یا کارهای دیگر درخواست می نمایند حضرت تعالی هم ممکن است همین کار را بفرمائید و اسم حقیر را ببرید عنوان پسر خاله و یا اقرباء بعد از ۲۰ روز یا یک ماه جواب مثبت میاید بلکه انشاءالله تعالی موفق بزیارتتان شویم مدتهاست که قلب سیاه و از همه نواحی انزواء اختیار نموده ایم بآمدن حضرت تعالی تا حدودی برطرف شود آقایانی که باقی در نجف هستند. جمعی از آنها سلام مخصوص می رسانند آنهایکه در اصفهانند به جمعی از آنها سلام برسانید چنانچه موفق بزیارت شدید یکی دو نفر با خودتان بیاورید موجب تشکر است اوامری باشد اطاعت می شود زیاده عرضی نداشته از نیابت در زیارت و دعاگویی فراموشتان ننموده و مستدعی دعا هستم و السلام علیکم و رحمه آله و برکاته

الاقل محمد علی الحسینی الشیرازی فی ۲۲ ذی حجه ۶۶



سؤال در رابطه با آیت الله العظمی آقا سید جمال گلپایگانی رحمه الله علیه شده است.

آیت الله العظمی گلپایگانی در کمال و جاهت ظاهری و باطنی و حسن اخلاق و درایت و هوش در حد اعلی بودند.

هر کس با آن عالم وارسته مواجه می شد در برخورد اول می فهمید با یک کاوشگر ژرف نگر از نظر انسانی روبروست. تا آخرین روزهای عمر از تهجد و نماز شب و اذکار فارغ نبودند. آیت الله العظمی سید جمال الدین گلپایگانی فرزند عالم فرهیخته آقا سید حسین موسوی گلپایگانی، و متولد ۱۲۹۵ قمری در روستای

سعید آباد یک فرسنگی گلپایگان میباشد. البته در اعیان الشیعه سال تولد را ۱۲۹۶ ثبت کرده است. مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی در سن ۱۲ سالگی پدر خود را از دست داده اند و تا ۱۶ سالگی در همان محل گلپایگان سکونت داشته و دروس ابتدایی را تحصیل کرده است.

در ۱۶ سالگی برای تحصیل به اصفهان می آیند. از آقایانی که از درس و روش زندگی آنان در اصفهان استفاده کرده مرحوم آیت الله العظمی میرزا بدیع موسوی درب امامی و مرحوم آقا سید محمد باقر در چهای و مرحوم میرزا محمد صادق خاتون آبادی و مرحوم جهانگیر خان قشقای و مرحوم ملا عبدالکریم گزی و مرحوم آخوند کاشی و غیرهم که همگی از آیات عظام بودند و در سال ۱۳۱۹ ق از اصفهان به طرف نجف اشرف عزیمت می کنند. در بین راه با سختی های متعددی روبرو می شوند ولی با عشقی که در حرکت خود داشته ناراحتیها را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و در راه نجف کوشا بود و به دربار معشوق میشتابد. اساتید نجف اشرف معظم له آیت الله العظمی حاج آقا رضا همدانی و آیت الله العظمی آخوند خراسانی و صاحب عروه الوثقی سید محمد کاظم یزدی می باشند. همچنین از آیات و مشایخ دیگر مثل آیت الله شیخ هادی تهرانی و مرحوم آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی و آخرین استادش مرحوم آیت الله العظمی میرزا محمد حسین نائینی بوده و بعد از فوت مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی طاب ثراه یکی از مراجع مسلم نجف به شمار می رفتند.

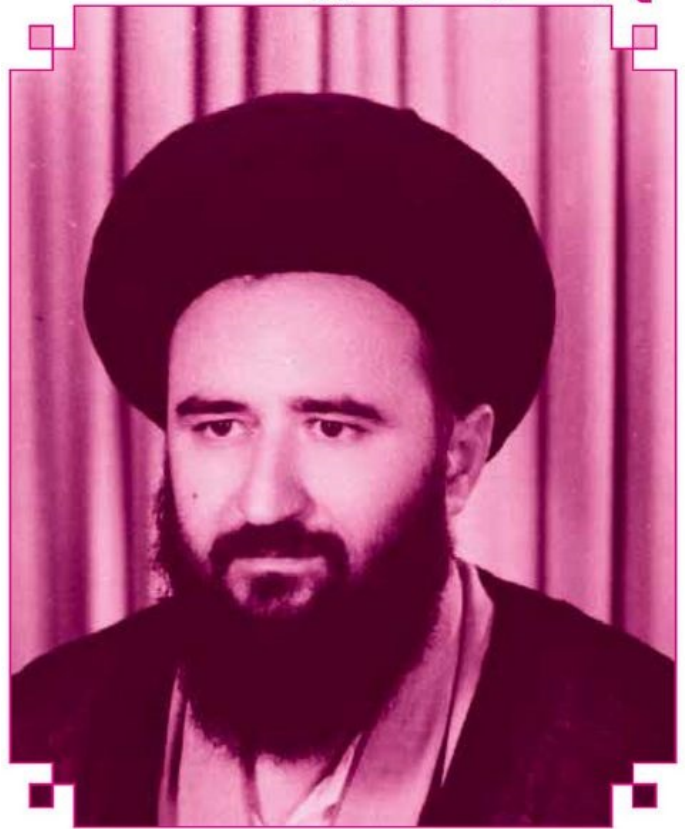
در ظهر دوشنبه ۲۹ محرم سال ۱۳۷۷ ق در سن ۸۲ سالگی آن مرد سالک الی

الله و عارف واصل جمال السالکین به رحمت ایزدی پیوستند.

شاگردان آن مرحوم فراوانند و در خور این وجیزه نمی باشد. اخلاق و رفتار و

صفات حمیده ایشان کتابی جداگانه می خواهد.

ص: ۲۷۳



از جمله شخصیت های برجسته ای که با ایشان مراوده و معاشرت داشته ام آیت الله حاج سید مصطفی مصطفوی خمینی است. هر چند اکنون یادم نیست در چه جلسه ای با معظم له آشنا شدم. ولی برایم گم شده ای بود که او را پیدا کرده بودم. او مردی فاضل و فوق العاده باهوش و با تقوا بود که در اهداف خود کوشا و جز به خداوند و ائمه معصومین علیهم السلام و بزرگان دین به هیچ کس دیگر کرنش نداشت. مرا زیاد دوست می داشت و ما در حدود ۲۰ سال هفته ای نمیشد که

همدیگر را نبینیم.

یا من در ایام تعطیلی قم بودم و با ایشان به اصفهان می آمدند. یک روز به اتفاق به مسجد سید اصفهان رفتیم و شیخ الطائفه آیت الله حاج شیخ محمود مفید رحمه الله علیه که از اساتید فلسفه بود در صفا مربوط به خودشان برای نماز

نشسته بودند.

به اتفاق حاج آقا مصطفی به خدمت ایشان رفتیم. ایشان آقای مفید را نمیشناخت. وقتی حضور سلام و علیک کردیم بحث اشارات و مسائل فلسفی به میان آمد. پس از ساعتی مرخص شدیم. فردای آن روز آقای مفید فرمودند: این جوان پسر کیست؟ گفتم: پسر حاج آقا روح الله خمینی است. مثل اینکه آقای خمینی را نمی شناختند. به من گفتند: این جوان خیلی فوق العاده است. مرحوم حاج آقا مصطفی حالات عرفانی فراوانی داشت. به زیر دستان رئوف و بردبار بود و حتی المقدور به هر کس به فراخور حالش کمک می کرد. در اخلاق و صفات و حالات انسانی و از خود گذشتگی چیزی کم نداشت. با رفقاییش بسیار مهربان بود. با مردم کوچه و بازار رئوف و مهربان بود. در غم های پدر و خانواده سخت ناراحت میشد و برای آنها دعا می کرد و آنها را به خداوند می سپرد. و آنگاه خیالش راحت میشد و با همان توکل اندیشه هایی که او را ناراحت کرده بود از مغزش خارج میشد.

ذکر یک خاطره طنز خالی از لطف نیست. به اتفاق چند نفر از فضلا که یکی از ایشان بعد از مراجع تقلید شد به بروجرد می رفتیم. در بین راه یک قهوه خانه بیشتر نبود، همگی وارد آن قهوه خانه شدیم که استراحت کنیم. دیدیم که هیچ کس در قهوه خانه نیست. فقط یک مردی با سبیل بزرگ که معلوم بود صاحب قهوه خانه است به خواب رفته بود. مرحوم حاج آقا مصطفی با آن هیأت مخصوص

ص: ۲۷۵

به خود نزد او رفت. صاحب قهوه خانه خور خور می کرد. او را صدا کرد.

با گفتن عمو عمو! قهوه چی چشمش را باز کرد و دید یک روحانی با عمامه و هیکل بزرگ جلویش ایستاده، وحشت کرد. حاج آقا مصطفی به او گفت: عرق داری؟ او جواب نداد. صدایش را بلند تر کرد و گفت: می گویم عرق داری؟ نیم زبانی گفت: بله. چون طرفش روحانی بود در هر صورت با لکت زبان گفت: بله.

بلافاصله حاج آقا مصطفی به او گفت: مواظب باش نجایی؟ خنده در گرفت. آن مرد مستی که دارای فتوت بود، غذای عالی و بسیار مفصل با چایی به ما خورانید. هر چه خواستیم حساب او را بدهیم نگرفت.

مرحوم حاج آقا مصطفی از نظر درس و بحث و مجادله و محاوره از کسی چیزی کم نداشت. از همه فاضل تر به نظر می رسید. کمی میل داشت دوستان او گردش جمع شوند و او به سخن می آمد. شنوندگان از گفتارش کیف می کردند و چنانچه در دنیا می ماند حتما از مراجع بود. پسر ایشان حجت الاسلام و المسلمین جناب حاج آقا حسین خمینی جوانی بسیار شایسته و فاضل است. دو نفر از آیات عظام سفارش او را به حقیر کردند، که او در هوش و ذکاوت کم نظیر است. یکی مرحوم آیت الله العظمی سید محمد باقر شهید صدر بود و یکی دیگر آیت الله العظمی حاج آقا محمد روحانی که خیلی ایشان را با احترام معرفی کرده و از استعداد و هوش وی تعریف نموده بودند. حاج آقا مصطفی به من می گفتند: حسین از نوابغ خواهد شد.

روزها و شبهای زیادی با حاج آقا مصطفی بودم. مرد خوش مشرب و انسانی با

تقوا و عزیزی باغیرت بود. از دروس خود کم نمی گذاشت و در درس و بحث خیلی جدی بود، ولی گاهی تفریح هم با دوستان روحانی خود داشت.

یک ماه مبارک من در نجف بودم و حاج آقا مصطفی و آقا موسی نوه مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و چند نفر دیگر بودیم و در تمام شبهای ماه رمضان

پس از نمازهای واجب و مستحب دعا‌های معموله ترک نمی‌شد و ادعیه را کاملاً می‌خواند و سپس دور هم میشستیم و از گذشته و حال صحبت می‌کردیم.

شبی در قم مهمان ایشان بودم. حجت الاسلام مرحوم شیخ حسین تهرانی هم بود. شام خوردیم و زیر کرسی، من و شیخ حسین تهرانی خوابیدیم. حاج آقا مصطفی در اتاق خودش رفت. نصف شب آقا شیخ حسین گرسنه شد.

او ورزشکار بود. مرا صدا زد. گفتم یکی دو ساعت پیش ما شام خورده ایم. او اصرار کرد که برویم آشپزخانه. گفتم: چراغها را روشن نکن. در تاریکی شب به آشپزخانه رفتیم. دیگ و ظروف خوراک را برداشت و آورد روی کرسی گذاشت و آنچه مانده بود خورد. تا اینکه صبح شد. و یک وقت دیدیم آقا مصطفی داد می‌زند: شب دزد آمده و ظروف را برده. گفتم: دزد نبوده شیخ حسین بوده!

ص: ۲۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم
بچه خانم که در این دست نامه عرض دادند و میگفتند
سید مصطفی و منشی که آنقدر سینه خور بودم و بپرستم و درم برین
چنانچه شنیدم که بر این لذت نمانم و خداست را در کتبه
گروه که من و دایمی لذت معنوی و لذت حضرت بچه خیر است
که نماز آن آن جانی که میراست در راه دست طایف
کسم و بهی که با خجسته در آن روزی است که خواهد
که اگر بخانه در این کار بوده بین را در هر یک که خود را بر
در خانه نام که سلطان عدوان آن است و منور است ما
قریبتی بچه یاد نماستیم و بعضی از بانی خاص این
یاد نماستیم و یاد ما نباشد چه که در شهر زیارت است
لغوی که در زمین موافق و در حال درش است که تمام
خداست که تمام و ترکه که در آن کسم زبده فرشته
فرشته که در آن فرشته که در آن کسم زبده فرشته

خیلی متاسفم که در این مدت نتوانستم عرض ارادت و بندگی کنم. امید عفو و بخشش از آنحضرت ذی الجود و الجبروت دارم. قربان چنانچه شنیدم که برهه ای از زمان قم و خدمت را درک نکردم، گویی که فیض دائمی از ما مفقود و از حضرتت خیلی خجل هستم که نتوانستم آن چنان که میبایست در راه دوست طی مرحله کنم. وجهی که مایه خجالت و سرافراز من است رسید، خواهید که اگر اضافه در این کار بوده بر من روا دارید که من خود را بر شما ذی حق ندانم که شیطان عدو انسان است و مغرور هستیم ما. قربانت خیلی بیاد شما هستیم و بعضی از مجالس خاص الاخص به یاد شما هستم و به یاد آن مجالس حسنه که در شهر زیبای شما داشتم، افسوس که نه رفیق موافق و نه حال سرشار است که بتوانیم خدمتت گزینیم و ترک دیگران کنم. زیاده مزاحمت است. خدمت آقای ابوی به عرض دستبوسی مفتخرم. قربانت مصطفی، خدمت دوستان عرض سلام دارم.

فکر نمی‌کردم از قم عبور کنی و احوالی از من نپرسی ولی شنیده‌ام که گفته‌ای از دوست تجسس کرده‌ام و نیافته‌ام ولی من قبول می‌کنم با اینکه چنین نبوده است تو دیگر در فکر یاران قدیمی نیستی چندی است دور می‌شوی و به فکر دیگران افتاده‌ای، ماهم نظری جز خوشی تو نداریم و امیدی به غیر از آنکه به مقصود برسی محبوب من نخواهد بود غرض آنکه منتظر شما برای روز شنبه ظهر یا عصر هستم چه آنکه جلسه‌ای است شب یک شنبه و لازم دانستم که شما شرکت کنید و فکر نمی‌کنم که بیش از اینکه اظهار انتظار کنم لازم باشد برای حرکت شما باین طرفها خصوصا که بعضی از دوستان شما مایل هستند که شما را شب یکشنبه ملاقات کنند امید است که خداوند به شما صبر کثیر عنایت فرماید در مرگ خانم والده مکرمه و دوست عزیز میدانی که من طبق تعارفات معموله همیشه عمل نمی‌کردم. سیدمطصفي خمینی . البته خواهید تنها تشریف آورید و یا با آقای سید مجتبی موسوی فراموش نکنید.

سید مرتضیٰ اصفهانی
۲۸۰۹

قرابتی که در نزد منج و در عالم مدون به نیت ازین از خط خود در درازگی
 مبرور که سرکار تهران فرستاد بودید چه نوبت شنبه سید کرد و در پیش که نوبت
 در حال تا در به حکم امر مخلص بوده و لا محاله بر طرف شده از آنکه نیت تمام نوبت
 نیت در به است که با ذکر تاریخ غایت کلی شود چنانچه در نیت نیت در در اسلام
 حاشا این نیت چنانچه است به امر ایس اصفهان کرده اند و این نیت
 کتب این نیت که مسافر با خوانده نیت می دانند که در نیت نیت در
 نیت نیت که با اسم دعا که نیت از نیت که این نیت نیت نیت نیت
 برود در نیت که نیت و با نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 اجاب خالوات نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرمانیه شوم مدتی است که ز حال و نمون منطوی
 تریلم خیع دم بر سر کار و مجلس آن خیرت شد گشته استواره
 من طرز دگر که در اطلاع من مشا هر مکنید فرختم چه میشه
 که برار شکر آتش کجا صده تا آنکه مخلوط استیم از حضرت آن
 مکنده صحت شد که با آن رسیده خدایه رسم و له موفت
 کشتیم قرآن شوم چنانچه مکن است که سینه چاک
 سفید بر روی من فرستید زیرا مدتی است که میر آن کوزه ام
 ولذین خواهیم مندرست بخیر الام و له فرض منی حال است
 کوش و از مطاوی کلام سلوک گوید
 خواهی شوم مندرست که مگر رفته نزار شد که دم شکر و بر
 احاد فرموده ام چنانچه مطلع شوم که تا چنین گوید
 خج اگر آن خواهیم رسم لذیخته من با بند
 خواهی دست ابر کیم را بوسید و معنی لام و نه منی رعایت
 خدمت مدتی بی کسک همی سلام بعد هم
 نفا و نکلان برار ام تقطیع فرستد کوزه ام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 در این نامه که در این روزگار
 در این روزگار که در این روزگار
 در این روزگار که در این روزگار
 در این روزگار که در این روزگار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرا ترسیم
 غم ما قول خواهد نمود پس لذت و نفعی نی
 سافر باید یکم که دین را بفرمان قبول کرد
 لذت نبرد که در کس است خود در کس
 ندادید است که لذت نگیرد جن فرم این جهت
 باشد که لذت و گمان نباشد و او خود شوم
 ما قبول کنم نمیتوانم دیگران را درود
 نعم از قریب آن خواسته باشند
 اگر چه آنچه ۵۰ زمان در سب
 اگر چه حاضر نبودم

بسم الله الرحمن الرحيم

قریباً کلیم کہ ز قلم ابرار سزاست و ذللم قدرت لیس
 بہ ہمتی کہ لڑتھا تکیہ نہ لیکار دادہ لم طردوے لڑا لجا کہ سیرام آن
 حضرت امیر کبیرؑ رو بہ پردہ صاف بیست صدر لبروہ خرم
 و چونکہ سید بہت سید ہم و خوشی کم کردن زعمات و
 و عیالات و بعضی مرگار لیسر و قدر لودر مقلدان
 و لا مکتبہ مکتبہ و ان است کہ ذکا و عاقبت
 قیامتند و قیامت و عاقبت میرا لیسند
 الا ان زادنا در دہر مکتوبم کہ مرگار
 و ز آنجا کہ در قفا من را مشتیت
 قیامت سید میر کد ان لند ان
 دوت ان ترویک سید
 درین کلمات را در کلام
 بخود راہ مکتوبم
 و چونکہ سید بہت سید ہم و خوشی کم کردن زعمات و
 و عیالات و بعضی مرگار لیسر و قدر لودر مقلدان
 و لا مکتبہ مکتبہ و ان است کہ ذکا و عاقبت
 قیامتند و قیامت و عاقبت میرا لیسند
 الا ان زادنا در دہر مکتوبم کہ مرگار
 و ز آنجا کہ در قفا من را مشتیت
 قیامت سید میر کد ان لند ان
 دوت ان ترویک سید
 درین کلمات را در کلام
 بخود راہ مکتوبم

بسم الله

نذر تویم
 رسید خوشحال گشتم که آن قیام که بیج رزنا همین کو تا آنکه بود
 بار دایم عید وصال دلد عرض گویم که با چه عقده ای گشته است
 و چه صبح که بیج نصیرین نذر گشتم بلکه رزنا صبر بگذراند بود
 منت قیام تو این شده است و تمام بودم صفا
 که گوید گنج و تبر سلطنت صفا در زمان فریاد
 بقیه صاحب گما راهم نخواهم فریاد در آن حضور
 باشد رزنا صبر گویانی است از طرف صبر نصیر
 نباشد زلف بیکی تا آمد صبح سلام قاصد آمدند
 بوم سلام رساند خدمت ادر عرض سبک سلام
 دست آن را که یک بیکی تا آنجای صوفی سلام درید
 که صلح دلد و بینه بینه آمد که خدمت گویانی
 محمد

بسم الله الرحمن الرحیم
۲۸۰۹

قرانت علم کربنده لایح دلوه دوش به نهمه زری لای خود در درگی
 سلا لکه سلا نهران نزل بر دیر چه نزل نینیه کرد آدرین کفر بابت
 دین ما در کج المریطوف به قاه ولا کبیر بطرف شه از اموال کثیف است علم فی قوریه
 نیست اید است که از کثرت نمانه نفاست بکلی شود جاب اندر بر نهای نزل در در اسلام
 طیب است جاشا است بچرا ایدس اصفای کرده از دانی نزل کیم
 کیم این لغت ام که کیم سفر؛ خوانده نزلت می آورم تا که در شاهزاده ها
 نکلر قوی که به اسم دعا کند که قبل از نفاک لای است شود دانه کما نزلت
 بر دین کیم بیکر نیند با با سر نزلت بر غیر الطیر از دانه نزلت در کیم جاشا
 اعجاب خال است خدات دین کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 زین کیم کیم

قربت گویم
 بزمم نیکو معنوی خدا را که در سلطنت در حقش سر فرود
 در بند که باشد دعوات دست با کفایت آن حضرت را از راسته آن کم گزاف
 سکت و ترفیع در کوه که تو نام آنچه بکن است از حضرت بر دست حق تعالی
 بکنم عشق هر چه لذت است بر لبه نکوست حضور ما آن دست که باشد
 نعم مجرب

قربت بوم چون زیارت خدیو در زینت معارفه شدم؛ صبر بام مجرب
 توده ایست در لطف خورشید خرسند گشتم در بنا بر فرموده خود آن
 و حضور حاضر در چه معدد بندش و دستور دادم که در تم تید شود و بجا
 مستین اشیر دعه شود بکنده زود معدد اشفا ده که مد

در چنانکه آفریده سبب و طمس آنست که خود بنده است تم فتح و ط
 حی القدره و سکا ده سی و کوشی مدام که توانم اراج و طغیه کنم
 خدمت در سانی در سنا بیرون عدم مدام خدمت آتای ابوی اکرم

بیوفی نیکو تراحم ایست بی ستم قصوری رخ در ده عفو

تصدیق ایوب که ایست که
 لایزال علی ان
 بیوفی نیکو تراحم ایست بی ستم قصوری رخ در ده عفو

در حق تعالی آرد و مدارضتانی برده ایم
 در سر برین برین ازین که چهره ی خوب و چه نهی نکات
 آرد تا لذت جوهر حق تمام دل بر سر پیش این است
 خوب نهی است لذت شنبت او و تقرب
 با او که در کتب قرابت با او رضی کردن بر شکر است
 و لذت است حال و در هر لذت نظر اندر او طر کرده
 پس لذت تقاضا بر نه و لذت پریم و هیچ بر این لذت
 را در دنیا کرده اند و خدا میواند که کن در این لذت

در حق تعالی آرد و مدارضتانی برده ایم
 در سر برین برین ازین که چهره ی خوب و چه نهی نکات
 آرد تا لذت جوهر حق تمام دل بر سر پیش این است
 خوب نهی است لذت شنبت او و تقرب
 با او که در کتب قرابت با او رضی کردن بر شکر است
 و لذت است حال و در هر لذت نظر اندر او طر کرده
 پس لذت تقاضا بر نه و لذت پریم و هیچ بر این لذت
 را در دنیا کرده اند و خدا میواند که کن در این لذت

ج. ۱، ۱۰۰

قربانم
 در بندگی که پیش لعل است راست با کفایت آن حضرت ما را در استخوان کم کرد
 کسکه در تفریح و به که در آنم آنچه که است از حضرت به دست حق تعالی
 بکنیم غرض هر چند است بر سر کسکه حضرت آن دست که باشد
 غم محبوب
 قربانم بدم چینی نیایست خیر و در شریعت ما را نه شدیم؛ ما را به نام بحسب
 زاده ایست از لطف خورشید خرد گشت دنیا بزرگ و خود آن
 و حضرت ما را چه در بند شد و در نور دادیم که در تم تیره شود و بیجا
 مستین اشیر و در نور به سر که زود بعد استغاده گوید
 در آن که خرافه سبب و غش آنست که خود بنده است تم ختم و با
 می الهی و در کلمه سبب و کوشی و دم که بر آنم امان و طمعه کم
 خدمت ما را نی در آنجا بیرون عدم معین خدایه آنای ابوی کرم
 بیرون بندگی که نراحم است بی غیر تصور رخ و در معنوی
 نطقی (بجمله کلام) که ما را بدان آن در آنجا در آنجا در آنجا

بسم الله الرحمن الرحيم

فرستادم که چه دیدم و با تو سخن گویم آبا و تو
 سخن گویم بسیار خوند و گویم که درباره چشم نبردند
 مرقوم است موی گشته از آن قدم بود و طرز سخن خواهد
 میرسد گشتم قیاس سرکار حاضر است هنوز
 کسی را پیدا کرده ام که این افتخار نصیب نگردد
 بعضی از آشنایان سرکار را دیدم تعجب نمودند
 اندر آنکه که هر چه نمودند بر آنم این
 گهر را خاتم درم چنانچه مستقر در قمره
 آنی باشد با آنکه نیاورد چنین باشد و در
 سید امجدیم بجای آنکه نرسد با سبب
 میشود که نرسد گویم و دیگر با در تمام
 سرفشته لذا عرض میکنم
 که اینو چنانچه شست
 توان بر بلند کرد

نسخه کرده ام و تمام شده
 موی سبب آن را بر سر خود کرده اند
 بسیار چه سرگشته ام نه آنتر جیب دولا آنرا در تمام دیده اند
 امیر است که برود از آنجا بخورد و اگر چه شسته ام که اصفهان بر نشسته
 آمده است خسته در آن خصوص آنکه این در آن سلفی و عاقل
 در جوانی یعنی تمام معلوم نمودند این که در شسته بر آن سلفی و عاقل



آیت ... آقا میر سید حسن مدرس فرزند مرحوم آیت ... آقا میرسید محمد مدرس از علما و دانشمندان بزرگ دوران اخیر در اصفهان به شمار می رفت. او در سال ۱۲۹۰ ش (۱۳۲۹ق) در اصفهان بدنیا آمد و از همان ابتدا در تحصیل کوشا بود. او افزون بر فقه و اصول و تفسیر و حدیث و ادبیات در دانش های عقلی مانند منطق، حکمت و عرفان نیز مسلط بود و علامه ای ذوفنون و کم نظیر بود. هوش و استعداد، سرعت انتقال، حافظه عجیب، توان بالای بحث و نظر، تبیین ساده و دقیق مطالب، و جامعیت او زبانزد همگان بود. آقایی به تمام معنا بزرگوار، ساده زیست،

تمیز و مرتب، و از خاندانی اصیل و شریف بود که از پدر به مدرس بزرگ و از مادر به صاحب روضات می رسید. سالیان متمادی به سبب کسالت در منزل خود درس می گفت و گعده های شبانه منزل او بسیار قابل استفاده و دوست داشتنی بود. منزل شخصی او محل اجتماع و رفت و آمد علما و طلاب و فضلا بود و مباحث علمی دقیق و فواید مهم تاریخی و ادبی و دقایق فلسفی و عرفانی در آن بین مطرح و تبیین می شد. آقا میرسید حسن مدرس از محضر بزرگانی مانند حاج سید مرتضی خراسانی، شیخ علی یزدی، شیخ محمود مفید، حاج آقا رحیم ارباب، میرزا احمد اصفهانی، میرزا باقر امامی، سید محمد نجف آبادی، میرسیدعلی نجف آبادی، سید محمدصادق خاتون آبادی، سید مهدی در چه ای، شیخ محمدرضا نجفی، شیخ عبدالکریم حائری و سید محمد حجت کوه کمری بهره برده بود.

در جلسات دوره ای چه در منزل خودشان و چه خانه های سایر علما و فضلاء اصفهان، معمولا او محور بحث بود و با قاطعیت و جدیت مباحث را دنبال می کرد و با قدرت و قوت بالایی که در ادبیات عربی و فارسی داشت، با خواندن اشعار و ذکر کلمات حکما و عرفا و متکلمان و استناد به آیات و احادیث، همه را به شگفتی وامی داشت و در مباحث فقهی و اصولی نیز همچون یک فقیه مجتهد وارد فروع فقهی می شد و آرای خود را مطرح می نمود، مرحوم مدرس از هر نظر، بویژه از حیث علمی، مرد خیلی دلاوری بود.

آقا حسن مدرس در مسائل اعتقادی، بسیار محکم و استوار بود و گاهی برای فضلا، متون کلامی و یا مباحث اعتقادی را از خارج، درس گرفته بود و سلسله مباحث او در تفسیر قرآن که سالیان سال در جاهای مختلف در شهر اصفهان برگزار می شد، بسیار سودمند و قابل استفاده است.

دو بار همراه ایشان به زیارت حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

مشرف شدم. در یکی از این سفرها زمینه ملاقات ایشان با مرحوم آیت ا... سید جلال الدین آشتیانی، حکیم عارف بزرگ دوران اخیر، را فراهم کردم. پس از سلام و تعارف های معمول و احوالپرسی و تجلیل حکیم آشتیانی از خاندان مدرس، بحث های عمیق فلسفی و عرفانی میان این دو حکیم در گرفت و از اول شب تا دما دم آذان صبح ادامه یافت و من با اینکه بدنم در دمای ۴۱ درجه در آتش تب می سوخت و کسالت شدیدی داشتم، به احترام این دو سید بزرگوار در جلسه تا آخر نشستم و همراهی کردم. از جمله مباحث فلسفی که میان این دو فیلسوف مطرح بود بحث حرکت جوهری و شبهه بقای موضوع بود که آقا حسن مدرس بیشتر موضع این سینا و حکمت مشاء را تقویت می نمود و آقا سید جلال هم طبق شیوه خودش از حکمت متعالیه صدرایی دفاع می نمود.

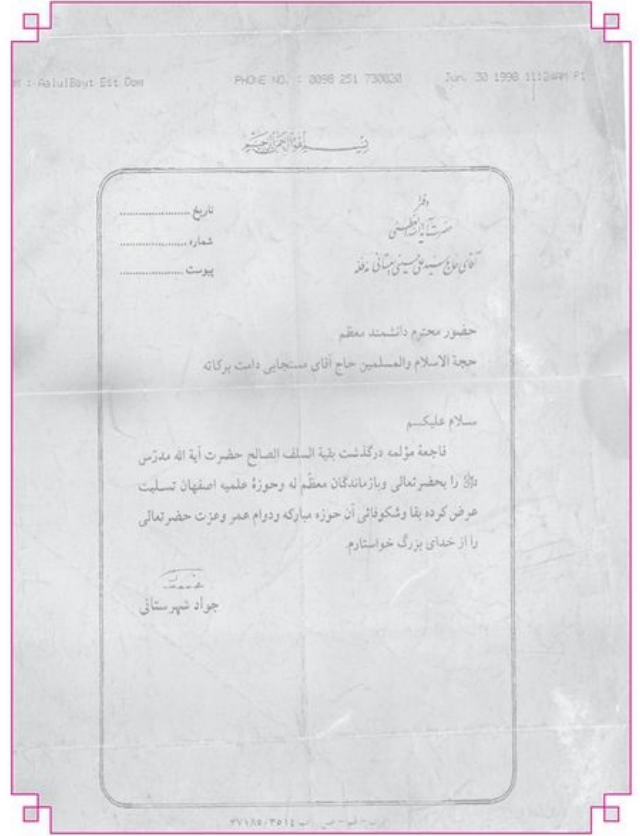
در هر حال آقا حسن مدرس شخصیت دوست داشتنی بود. ایشان افزون بر علوم عقلی و نقلی، اطلاعاتی نیز در علوم غریبه داشت، در فن موسیقی هم وارد بود. از رفقای نزدیک ایشان امام موسی صدر بود، هر دو هم مسلک و هم حال بودند و همدیگر را می فهمیدند و هر وقت آقا موسی به اصفهان می آمد با هم ملاقات داشتند و در نامه هایش به من، به آقا حسن سلام می رساند.

خاطره ای هم از ایشان درباره محل دفنشان دارم. یادم است آقا حسن به من فرمود: از شما خواهش می کنم من را یا قم یا مشهد دفن کنی. گفتم آقا شما چرا این حرف را می زنید؟ گفت: چطور؟ عرض کردم: یا امام معصوم را قبول دارید یا ندارید! اگر ندارید که برای اطرافیان، هشتاد سال بار کشیدن کافی است. شما از اینجا می خواهید بیریدشون تا مشهد یا قم؟! و اگر امام را قبول دارید همین جا که نشستید حریم آقا است. فرمود: «بله این حرف صحیحه، حرفت را قبول دارم اما نمی خواهم در اصفهان دفن شوم.» در هر حال رفقا همت کردند تا ایشان را کنار

مرقد علامه مجلسی دفن کنند. وقتی ایشان از دنیا رفت، ما یکی دو تا تلفن زدیم و بعد هم با مرحوم آیت ا... طاهری (امام جمعه وقت صحبت کردم که انصافاً اقدام کرد. خدا آقای طاهری را رحمت کند. به ما کمک کرد تا حکیم مدرس را کنار علامه مجلسی در مسجد جامع و بهترین جا دفن کنیم. در هر حال ایشان در سن ۸۷ سالگی در دوم ربیع الاول ۱۴۱۹ ق (۶ تیرماه ۱۳۷۷ ش) دعوت حق را لبیک گفت. روحش شاد، هفت پسر و دختر از او باقی ماند که خداوند همه ایشان را

سلامت بدارد.

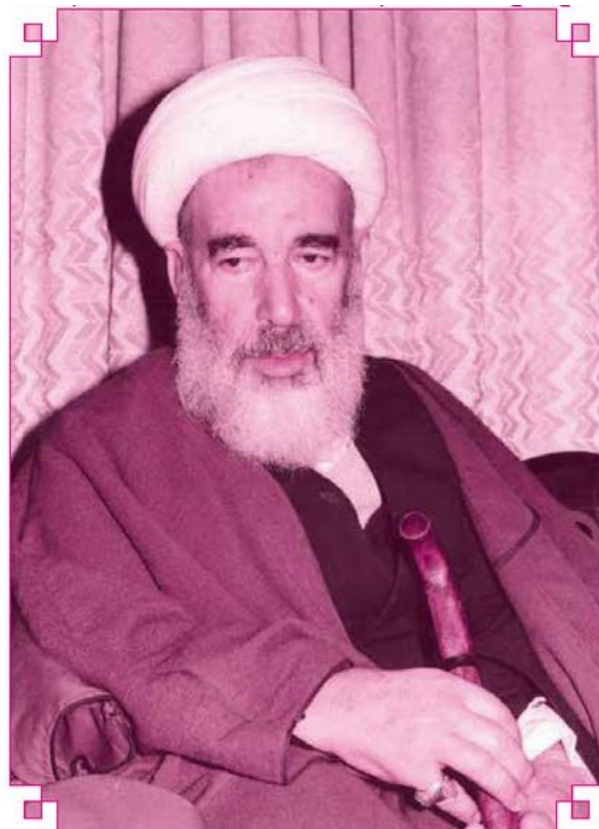
ص: ۲۹۸



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 محضرتان پر درود و کرامت و درود است. بجز حاج آن سجاد الهی در کعبه
 با عرض سلام و آرزوی سعادتی و طول عمر حضرتان و رعایت فرمودم. از الطاف و مروت و بزرگواری
 صمیمانه سپاسگزارم و در سنده محبت و مروت و درود و کرامت و سعادت
 جنابعالی انجام کردم. محبت و مروت و کرامت و درود و کرامت و سعادت و درود
 در سنده محبت و مروت و کرامت و درود و کرامت و سعادت و درود و کرامت و سعادت
 در سنده محبت و مروت و کرامت و درود و کرامت و سعادت و درود و کرامت و سعادت
 محبت و مروت و کرامت و درود و کرامت و سعادت و درود و کرامت و سعادت

سید محمد علی
 ۱۳۹۸/۰۶/۰۸

آیت الله حاج شیخ حسن صافی (ریاست وقت حوزه علمیه اصفهان)



راجع به آیت الله حاج شیخ حسن صافی سؤال کردید. تا جایی که من اطلاع دارم زمانی که من در نجف، در مدرسه آخوند بودم، مرحوم آیت الله صافی در مدرسه بادکوبه بودند. در زهد و ورع و اخلاق کریمه و ایثار و کرم کم نظیر بودند.

ص: ۳۰۱

اغلب شبها لباس های طلاب را از قبیل پیراهن و شلوار میشستند و روی بند می انداختند. صبح که صاحب آن بیدار میشد می دید آقای صافی پیراهن و زیرشلوار که خیلی کثیف بوده را شسته اند.

وقتی به ایشان رجوع می کردند، می گفت: من وظیفه دارم به شما که سربازان امام زمان هستید خدمت کنم. من اگر کاری کرده باشم امام زمان خوشحال خواهند شد. در فقه و اصول و دیگر مطالب علمی استاد و در تواضع کم نظیر و در تقوی بی بدیل بودند. به حقیر بی اندازه مهربان بودند. روزهای تعطیلی در نجف پیش هم بودیم. و ساعات بیکاری را بیگاری می کردیم.

معظم له روزی در اصفهان به من گفت: در درسی که می گویم سؤالاتی از من میشود که درست در ذهنم نبود جواب بدهم. آیا بحث از کتاب های مرحوم شهید صدر را دارید؟ گفتم: بله. فرمود: من احتیاج دارم. همان روز خدمتشان تقدیم کردم. چند روز بعد به من گفتند: در خواندن این کتاب ها بسیار کمک فکری به من شد. رحمه الله علیه.

بحمدالله نور چشمان آن عالم بزرگوار هر کدام در محیط خود دارای شخصیتی محترم و مشغول کارهای روحانی خود می باشند.

آیت الله صافی متولد ۱۲۹۸ ش و در تاریخ ۱۳۷۴ ش به رحمت الهی واصل شدند و مردم اصفهان تجلیل بسیار شایانی که حق معظم له بود بجا آوردند. اینک آقازاده های معظم له همانطوری که عرض کردم هر کدام خود مشغول کارهای پدر و در نظر مردم محترم و عزیز می باشند. حقیر کمال ارادت را به آنان دارم، چه آن هایی که در کسوت روحانیت خدمت می کنند و چه سایر آن هایی که در محیط های دیگر مشغول کار و فعالیت اند و دارای ملکات فاضله اند.



مرحوم آیت الله آقا حاج سید محمد علی میر محمد صادقی معروف به آیت الله صادقی رحمه الله علیه.

آیت الله حاج سید محمد علی صادقی طاب ثراه فرزند مرحوم آقا سید محمد صادق. نسب معظم له با ۴۵ واسطه به حسین اصغر ابن امام سجاد منتهی می شود. معظم له عالم فاضل جلیل فقیه محقق و مفسر و عارف و متواضع و بخشنده از سادات جلیل القدر میر محمد صادقی در ۱۱ شوال ۱۳۴۶ ق در اصفهان به دنیا آمد. در سن ۱۸ سالگی شروع به تحصیل علوم دینی نمود. قبل از این نیز گاه نزد شیخ حسین رام پناه که مردی صاحب فضل و آراسته و آشنا به علوم حوزوی بود به کسب معارف دینی پرداخت. مرحوم آیت الله حاج سید محمد علی با سرپرستی حاج شیخ عبدالرسول الیادرنی در مدرسه صدر بازار اصفهان شروع به درس نمود

و تحصیلات مقدماتی و سطح را به مدت ۸ سال نزد حضرات آیات و حجج اسلام شیخ ابوالقاسم محمدی قهدریجانی و شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی و سید مصطفی بهشتی نژاد و شیخ محمد جواد اصولی و شیخ محمد رضا جرقویه ای و سید علی اصغر مدرس برزانی و سید صدرالدین کوهپایی و سید عبدالحسین طیب و سید ابوالحسن شمس آبادی و سید محمد باقر رجایی و بالأخره در خدمت آیت الله حاج آقا حسین خادمی طی نمود.

از دوستان وی در این دوران شهید آیت الله سید محمد بهشتی و آیت الله شیخ حسین مظاهری و آیت الله شیخ اسدالله جوادی و آیت الله شیخ محمد تقی مجلسی بوده اند. وی برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۷۲ ق به نجف اشرف وارد شد و به درس فقه و اصول حضرات آیات آقا حاج سید محمود شاهرودی و شیخ حسین حلی و بالأخص آیت الله سید علی فانی حاضر می شد و تا سال ۱۳۹۰ ق که در اثر بیماری مزاج به ایران بازگشت در درس آیت الله میر سید علی فانی شرکت می نمود.

به برکت این آشنایی و استفاده از محضر این استاد، تقریرات دوره کامل اصول در چهار مجلد، طهارت و صلاه در ۱۲ جلد و مقدار زیادی از کتب صوم و خمس و زکوه و مقداری از حج و اجاره از آن استاد بزرگ در پی داشت.

مرحوم آیت الله حاج سید محمد علی صادقی طاب ثراه پس از ۷ سال تحصیل به اصفهان بازگشت و با دختر آیت الله آقا میرزا حبیب الله روضاتی ازدواج نمود و دوباره با همراهی همسر به عتبات عالیات بازگشت.

در مدت ۱۱ سال سکونت در نجف اشرف، به تحصیل و تحقیق اشتغال داشت. و به گفته علیا علیه همسرش به دلیل بدی وضع هوا و شرایط سخت مالی به سخت ترین حالات، امور خود را می گذرانند و به دلیل عشق به تحصیل آن دوران را تحمل می کرد و کمتر اعلامیه ای است که در نهضت امام خمینی (ره) ایشان

امضا نکرده باشد. آیت الله صادقی پس از بازگشت به اصفهان به تدریس خارج فقه و اصول در مدرسه صدر بازار پرداخت و از همان ابتدا شاگردان بسیاری به درس معظم له حاضر شدند. ایشان فقیهی متواضع و خوش اخلاق و دارای چهره باز و گشاده و سخی. ساعتی را در اختیار مردم می گذاشت. در رفع حاجات مردم خود اغلب در منزلش را باز می کرد و پس از رفع حاجت متقاضی به دنبال او تا به درب خانه بدرقه می کرد. به صله رحم و تفقد هر یک از ارحامش همت می گمارد. تمام جمعه ها به زیارت مزار پدر و مادر خود در تخت فولاد حاضر می شد. در هر مسجدی که وارد میشد دو رکعت نماز می خواند. به قرائت قرآن و زیارت عاشورا اهتمام داشت. از غیبت کردن تنفر شدید داشت. نظم در درس و دیگر مراتب ضروری را لازم می دانست. در کارهای طلبهها سخت کوشا بود و به آنها کمک می کرد. برای آنها امتحان گذارده بود که هر کس خوب امتحان میداد بر شهریه او می افزود. و ساخت بیش از ۴۰ مسجد در استان اصفهان و چهار محال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد و در اطراف اصفهان اهتمام داشت. در تمام تظاهرات مربوط به دوران انقلاب شرکت می کرد و بسیار کوشا بود و دیگران را تذکر میداد.

آیت الله صافی گلپایگانی در باره معظم له چنین نگاشته: از ارکان و استوانه های بزرگ روحانیت و حوزه علمیه اصفهان و از شخصیت های ممتازی بود که در ترویج دین و تدریس و تربیت فضلا و طلاب و خدمات اجتماعی و عنایت به محرومان و مستضعفان مواضع مشکوره و خدمات جلیله داشتند.

و نیز از طبع شعر لطیفی برخوردار بودند. شعر و اشعار نغزی از ایشان بر جای مانده است. از جمله سروده ای به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم است: ماه محرم آمد و عالم شده سیاه بهر عزای شاه شهیدان کربلا تقریرات کامل دوره اصول استادش آیت الله العظمی آقا سید علی فانی در ۴ مجلد

و کتاب طهارت از شرح شرایع تقریر درس علامه فانی در ۱۲ جلد که دو مجلد آن به چاپ رسیده است. تقریرات کتاب اجاره و تقریرات کتاب خمس و زکوت و صلوه و صوم، و رساله المختار فی الجبر و اختیار و تقریرات علامه فانی در مباحث توحید و اثبات ذات و صفات و دیدگاه اسلام و دروس کلام و عقاید ایشان که بوسیله حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج سید علی جزایری تنظیم و به چاپ رسیده است. انواری از نهج البلاغه مطبوع، تفسیر سوره جمعه و رساله ای در فرق بین صغیره و کبیره. رساله ای در احکام بانکها و رساله در عدم تحریف قرآن و فوائد رجالیه و تقریرات آیت الله حاج سید حسین خادمی و رساله در علم امام علیه السلام و تحلیل تاریخی سقیفه و تفسیر آیه «إلی جعل فی الأرض لیکه قالوا...» درسهای اخلاقی در ۸ جلد، کتاب قضاء در ۲ جلد، کتاب حدود و دیات و تقریرات و تعلیقه بر العروه الوثقی، کتاب خمس و اجتهاد و تقلید و تفسیر سوره های لقمان و حدید و سجده و تغابن و منافقون، کتاب القصاص سه مجلد و دیوان اشعار و صید و ذباحت و وصایا □

این عالم ربانی در پی یک دوره بیماری طولانی و جانکاه و تحمل درد و رنج فراوان در بیستم ربیع الثانی ۱۴۱۷ق فوت نمود و با تشییع بسیار مجلل که حق معظم له بود در گلستان شهدا به خاک سپرده شد. شعرای اصفهان مثل آقای اعتمادی و دیگران برای ایشان اشعاری سرودند رحمه الله علیه.

معظم له یک انسان کامل و شخصیت ممتاز که در همه عمرش از خوبی و کمک به مردم فروگذار نکرد و کلامی از او شنیده نشد که کسی را بیازارد و یا خدای نخواستہ غضب نماید. همیشه با خوشرویی سخن گفت و حقیقت و انسانیت و شرف و تقوا و سخاوت سیره او و به فرزندان و شاگردانش صفات پسندیده را آموخت. «التمه إلا تعلم منه الاخیره و أنت أغله به بیا». نامه های آیت الله صادقی به اینجانب

فیسئالی

مخبر مدرس صدر بن سنجین و عزیز بالا از زجام حضرت حاج آقا میسبانی دام ظلہ العالی

سلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ

دور فہد مشرفیہ از آلمان و امریکا زیارت شد موجب مسرت گردید زیرا اسال چنانچہ

میدانید از سنین صدای مبارک محروم و سنت است - ایضا می پرسم در بارہ مجالس

خردگان (مطلب) اقدام فرمودید - سلام جنابانی را بہ نامہ در گان رساندم ہم

فرزاد سلام پرسند با نامی خاصی ہم رساندم خیلی خوشنوشته شد و سلام رسانند ر چیز

نازہ فقط ایکہ هجوم ملاحب در گلا از منتم کہ معطل و زہین میکنند - و با سئوہ را بگیرم

و با دیگر می تحول شد و ما با جزام شالاری نکردہ ام - امید است هرچہ زود با خاطر

جمع و خوش و با جانزادہ حمزہ - مراجعت و اصلاح امور فرمائید سلام بنور جانزادہ مجللہ

وصیت حمزہ و داماد گرامی و نژادہ های عزیز رسانید - جانزادہ - جنابانی و آنا سلام رسانید

۱۴۰۰ در مصیبت آن آقا پدید آمدن مردم سنیہ و برائت

ہر دستاورد اسلام / روحانی بنیادنی / ۲۰ آرم ۱۴۰۷ / ۳ / ۵۹ / ۷۳ /

محضر مقدس صدیق شفیق و عزیز بالاتر از جانم حضرت حاج آقای مستجابی دام ظلّه العالی سلام علیکم و رحمه الله وبرکاته دو رقمه شریفه از آلمان و آمریکا زیارت شد موجب مسرت گردید زیرا امسال چنانچه میدانید از شنیدن صدای مبارک محروم و سخت است. ابتدا میپرسم درباره معالجه خودتان (قلب) اقدام فرمودید. سلام جنابعالی را بهمه نامبردگان رساندم همه فردا فرد سلام می رسانند به آقای قائمی هم رساندم خیلی خوشوقت شدند و سلام رساندند و چیز تازه فقط اینکه هجوم طلاب در گله از قم که معطل و توهین میکنند و یا شهریه را نگیریم و یا به دیگری محول شود و ما با احترام شما کاری نکرده ایم. امید است هر چه زود با خاطر جمع و خوش و با خانواده محترمه مراجعت و اصلاح امور فرمائید و سلام بنده را بخانواده مجلله و جیهه محترمه و داماد گرامی و نواده های عزیز برسانید. خانواده به جنابعالی و آنها سلام میرسانند بنده زادهها همه دست بوسند. والسلام

محمدعلی الحسینی الصادقی

۲۰ محرم ۱۴۰۷

۶۵/۷/۳

ص: ۳۰۸

محضر مقدس صدیق شفیق صفی و فی که قلم از وصف کمالاتش ناتوان است دام ظلّه العالی با آنکه دستم درد می کند و نمی توانم نامه بنویسم - ولی بی تاب شدم - نامه اول زیارت شد فرموده بودید جواب نمیخواهد گفتم لابد زود تشریف میاورید - نامه دوم زیارت شد گفتم دیگر آمدنتان نزدیک شده نامه سوم زیارت شد از آمدنتان باین نزدیکیها ناامید شدم و بی تابانه چند خطی عرض ارادت و تسکین درد فراق نمودم - شرح جریان انشاء الله حضورا عرض میشود - زبان بنده هنوز ناراحتی دارد امید است از لطف خداوند و نظر مبارک حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف و پدر بزرگوارم حضرت سجاد علیه السلام که امروز وفات و شهادت آنحضرت است و پس از اتمام جلسه سوگواری این چند خط نوشته شد شفا یابد - خانواده محترم و جیهه مکرمه و داماد عزیز و نواده های محبوب مخصوصا آقا محمد را سلام میرسانم و از بهبودی ایشان خرسندم - و امید است به معالجه ی خودتان نیز رسیده باشید - خانواده و بنده زاده ها همه سلام میرسانند به همگی بنده زاده ها دستبوسند - والسلام - در انتظار ملاقات با سرور و کامیابی کامل و السلام -

۲۵ محرم ۱۴۰۶

محمدعلی الحسینی الصادقی

ص: ۳۱۰

آیت الله عارف متقی و محبوب آقا سید ابوالحسن مرتضوی کرونندی متولد ۱۳۲۰ ق در کروند اصفهان، پدرش آیت الله آقا حاج سید محمد کاظم مرتضوی اسفیجانی از اعقاب میرلوحی سبزواری بوده است. نامبرده نزد حضرات آیات شیخ علی مدرس یزدی و شیخ محمد حکیم خراسانی و آیت الله شیخ احمد مجتهد بید آبادی و شیخ محمد علی مدرس فتاحی دزفولی و میرزا ابوالهدی کلباسی و علامه میر محمد صادق خاتون آبادی و سید علی نجف آبادی و سید محمد نجف آبادی و حاج شیخ محمد رضا نجفی شاگردی کرده است و در تهران از مرحوم فیلسوف میرزا طاهر تنکابنی بهره برده و در تفسیر قرآن و علوم غریبه تسلط داشته و در روز جمعه ۲۸ ذی قعدة ۱۴۰۲ ق در تهران وفات یافت و در علی بن جعفر مدفون است.

علامه سید ابوالحسن عالمی فاضل و محقق کامل بود. اینجانب سالهای متمادی از محضر پر فیض جناب سید ابوالحسن لذت می بردم و روزی در مسجد گوهرشاد مشغول زیارت بودم، آقا سید ابوالحسن دست مرا گرفت و گفت: بیا گوشه ای بنشینیم تا برایت قصه ای را بگویم. ایشان فرمودند: مشهد آمدن من امسال برای این موضوع بود که دو نفر از جوانان خانواده ما که حقیر اسم آنها را فراموش کرده ام پیغام دادند که سر تو را خواهیم برید. من فرار کردم و به حضرت متوسل شدم که این حرکت آنان سیاسی بود. بنده از ایشان دلجویی زیاد کردم و شب او را به منزل خود بردم و کمال احترام و دلجویی از ایشان نمودم، به طوری که صبح فردا دیدم آقا از نظر روحی آرام شده است و چند روزی در خدمتشان لذتها و بهرهها برده ام. ایشان به بنده لطفی عمیق داشتند و همچنین برادرشان آیت الله مرتضوی که از علمای تهران بودند به حقیر بی نهایت ادب و احترام داشتند.

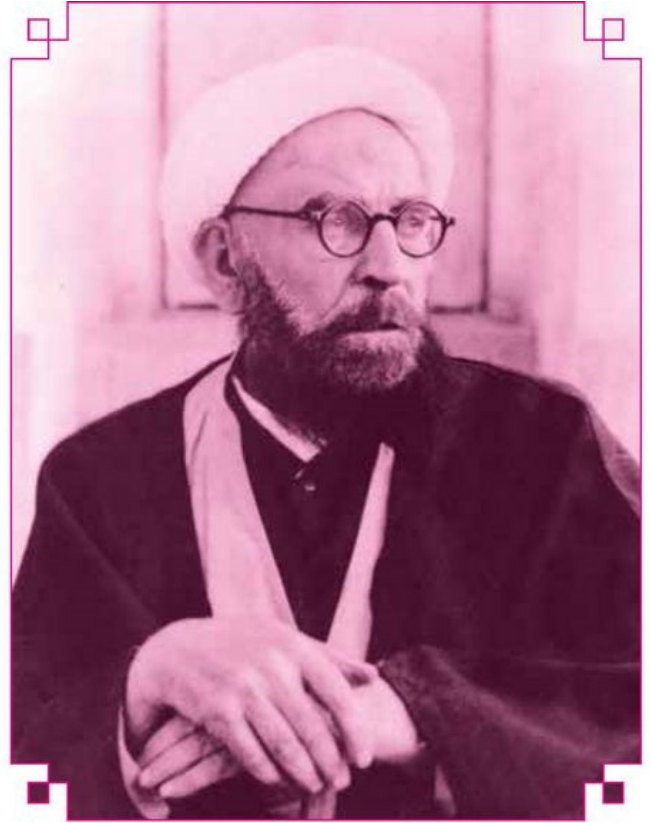
حکایتی در مورد پدر معظم له، مرحوم سید محمد کاظم مرتضوی: من زمانی که

در نجف بودم، شش ماه لباس زیر، اعم از پیراهن و شلوار نداشتم. صبح زودی که من در مدرسه نماز می خواندم، دیدم سیدی بلند بالا به دیدن من آمد. پس از احوالپرسی پارچهای که محتوی چیزی بود پیش من گذاشتند و گفتند: این مربوط به شما است. منی که شهریه مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مرجع خود را به قشم معظم له پس دادم و گفتم: من به پول احتیاج ندارم و حال آنکه در آن روزها هیچ نوع پولی در اختیار نداشتم و شهریه آقا را پس دادم

ناگزیر باید پرسیده باشم این دستمال از آن کیست؟

من در این باره هیچ نگفتم و ظاهراً ایشان در روح من تصرف داشت. پس از اینکه ایشان رفت، من سراغ درس رفتم و ظهر که برگشتم دیدم این مرد بزرگ یک پیراهن و یک زیر شلوار دوخته به من هدیه کرده است. با اینکه من در این شش ماه در کتمان سر خود دقت داشتم. ولی ایشان حالات مرا میدانسته است. من هنوز آن پیراهن و زیر شلوار را برای کفتم نگه داشته ام و آن مرد پدر آقا سید ابوالحسن، مردی عالم ربانی و فقیهی صمدانی و عارفی روحانی جامع معقول و منقول زین الفقهاء و المجتهدین عارف به حق آیت الله سید محمد کاظم مرتضوی کرونندی بود. رحمه الله علیه.





بزرگمردی که در دوران زندگی خود دیده ام مردی از تبار بزرگان که همیشه زیر لب زمزمه می کرد:

پیمانہ ہر کہ پر شود می میرد

پیمانہ ماچو پر شود زندہ شویم

خطیب ادیب استاد سخن مرحوم مغفور حجت الاسلام و المسلمین آقا شیخ محمد رضا حسام الواعظین رحمہ اللہ علیہ، از وعاظ بسیار محترم و معروف اصفهان در قرن

ص: ۳۱۳

۱۴ هجری است. ایشان در سال ۱۳۰۰ ق و ۱۲۶۱ شمسی در محله پاقلعه اصفهان به دنیا آمد. پدرش مرحوم حاج میرزا محمد علی علاقه بند فرزند ملا اسماعیل بن علی بن جعفر بن حسن اصفهانی بود. شیخ محمدرضا از محترمین اهل منبر اصفهان بود و سال ها در این شهر به وعظ و ارشاد و هدایت مردم مشغول و خود شاهد بودم که ایام ماه رمضان در مسجد حکیم با جمعیتی کثیر از روز اول تا روز سی ام بر روی یک آیه از قرآن آن گونه که مردم بفهمند، سخنرانی قابل اذهان مردم می کرد و هر روز صحبتی نو و تازه داشت که هیچ کس از شنیدن منبر او خسته نمی شد و مردم عارف و عامی هر دو از گفتار او بهره می بردند.

پدران وی همه اهل علم و اکثرشان اهل منبر بودند. مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ مهدی حسام الواعظین برادر ایشان که او هم در حد خود خطیبی توانا بود و علاوه بر برادری رفیق هم بودند. این ها همه در شهر اصفهان می زیستند. حسام الواعظین تحصیلات خود را از مکتب خانه مرحوم سید اسدالله مستجاب الدعواتی و میرزا عبدالغفار پاقلعه ای آغاز کرد و با مقدمه صرف و نحو آشنا شد و سپس ادبیات عرب را نزد اساتیدی از جمله سید محمود کلیشادی استاد معروف مغنی، آموخت و از اساتید دیگر درس فقه و اصول او نیز نزد آخوند ملا حسین کرمانی و شیخ محمد تقی آقا نجفی اصفهانی و سید محمد مدرس نجف آبادی و سید محمد باقر درچه ای و نام برده طب قدیم را نزد فضلالی زمان میرزا محمد طیب زاده و مرحوم میرزا ابوالقاسم گوگردی فرا گرفت. او در این زمینه از سید مصطفی مؤید الأطباء نیز استفاده کرد. مرحوم حاج شیخ محمد رضا حسام الواعظین به علت قریحه ذاتی و موروثی خود ضمن ادامه تحصیل از خطابه و منبر هم غفلت نداشت و اندک زمانی نگذشت که مهارت وی در این فن مورد توجه خاص و عام قرار گرفت. و پس از ازدواج در اصفهان در مجالس مهم اصفهان به منبر

و خطابه می پرداخت.

شهرت وی در خطابه به قدری بالا گرفت که از تهران از وی دعوت به عمل آمد و نامبرده چند سالی در آنجا در مجالس بر منبر رفته و پس از حدود ۵ سال بعد از دعوت اصفهانی ها به اصفهان بازگشت. گفته شده که سالهایی که در تهران ساکن بود بوسیله شمس العرفاء در سلسله فقرا گاهی رفت و آمد داشت و به تصفیه نفس پرداخت. ولی داماد ایشان مرحوم آقای سید حسین مدرس این مطلب را تکذیب نموده است.

مرحوم حسام الواعظین علاوه بر تسلط در فقه و اصول در مناظر بر ولایت و تمشک به عترت طاهرین علیهم السلام نهایت اهمیت را داشت. در علم تاریخ نیز مسلط بود، علاوه بر تاریخ صدر اسلام و احوالات ائمه طاهرین علیهم السلام و خلفای معاصر، در زمینه تاریخ صفویه و قاجاریه تسلط کامل داشت و همچنین در علم انساب مهارت داشت. حسام الواعظین از محبان و شیعیان واقعی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود و ملکات بسیار والای نفسانی داشت و در دستگیری مستمندان کوشا بود و خطی بسیار خوش و زیبا به انواع مختلفه مینوشت و شعر خوب می سرود. حسام الواعظین خوشنویسی را نزد آقا محمد شمس الکتاب فراگرفت که او استاد فرزانه ای بود و در خطوط نسخ و ثلث استاد مسلم بود. سنگهای قبور آقا سید عبدالحسین سید العراقین و سید مرتضی خاتون آبادی و آقا سید اسد الله مستجاب ادعواتی به خط حسام الواعظین است. نامبرده در نقاشی و ردیف های آواز موسیقی و شعر به فارسی و عربی و بالأخص ماده تاریخ بسیار قوی بود. از حسام الواعظین دو دختر به یادگار است: یکی همسر دانشمند ارجمند آقا سید حسین مدرس نجف آبادی است و دیگری همسر هنرمند محترم مرحوم حاج آقا مجتبی کیوان. که آن ها هم از مردان بسیار محترم اصفهان بودند و با حقیر مهر ویژه ای داشتند.

ص: ۳۱۵

پس از عمری خدمت به خلق و تلاش در راه ارشاد و هدایت آنان در شب جمعه ۱۳ ربیع الأول ۱۳۸۱ق، شهریور ۱۳۴۰ دارفانی را وداع گفت و با تشییعی شایسته در تکیه سید العراقین تخت فولاد دفن گردید.

لازم به تذکر است که سال های درازی با پدرم مرحوم علامه آقا سید اسدالله مستجاب الدعواتی رفاقت داشتند و رفت و آمد می کردند و در خوشی و ناخوشی یکدیگر شریک و همراز یکدیگر بودند. در هفتمین شب فوت پدرم در منزل به منبر رفتند و روی منبر به قدری گریه کرد که مجلس را منقلب ساخت و برادرم مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آیت الله آقا حاج سید محمد علی در آن شب معهود از روی صندلی به روی زمین افتاد و مریض شد و تا آخرین روزهای حیات با آن مرض دست به گریبان بود.

مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ ابوالفضل معزی به من می گفت: اول بازار قنادها به مرحوم حسام برخورد کردم. به من فرمود شیخ ابوالفضل مثل اینکه آرامشی نداری چرا ناراحتی؟ گفتم: آقا میل کربلا دارم و وسیله اش آماده نیست. دست در جیب خود نمود و دو پاکت به من داد و فرمود برو کربلا! و من با آن پول به کربلا مشرف شدم.

ص: ۳۱۶



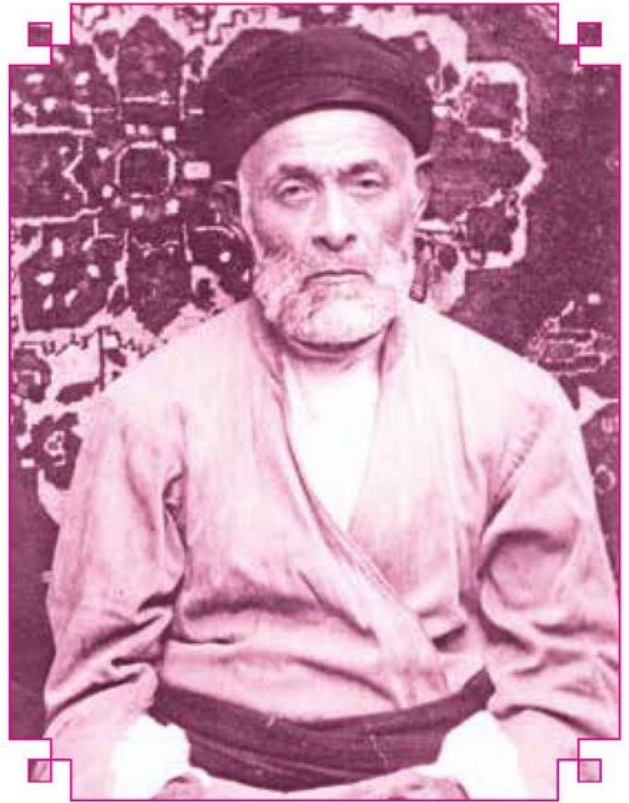
راجع به مرحوم حاج شیخ ابوالفضل معزی سؤال شد. حجت الاسلام والمسلمین خطیب ادیب و فاضل گرانمایه مرحوم حاج شیخ ابوالفضل معزی طاب ثراه. ایشان فرزند آیت الله شیخ اسماعیل پشمی بودند. مردی فاضل، عاقل، باهوش و با اخلاص و مذهبی و در اخلاق ممتاز بود. در جوانی هر دو نفر در نجف اشرف درس می خواندیم. ایشان در مدرسه بادکوبه که چندین سال است خراب شده و حقیر در مدرسه آخوند در محله حوسیش بودم. ایام غیر تحصیلی به سراغ یکدیگر می رفتیم و خیلی صمیمی و متواضع و گرم بود. من یقین دارم هیچ کس را در زمان حیاتش آزرده نکرد.

سعی داشت به بینوایان احسان کند. در هر حال از گویندگان با اخلاص بود.

هیچ کس از دست و زبان او آزرده نشد.

آقای معزی بعد از فوت پدرشان به اصفهان آمدند و در مسجد سلام اقامه نماز می کردند و منبرهای خیلی خوبی می رفتند و اخیراً بهترین واعظ شهر محسوب میشدند. از ایشان چند پسر به یادگار مانده که هر یک از هر حیث درس خوانده و دارای مناصب متعددی هستند. یک نفر از آنها هم در کسوت روحانی است و در داخل و خارج ایران مشغول خدمت به مبانی دین است. حقیر با آن مرحوم خیلی نزدیک بودم. ایشان بارها جمله ای بدین مضمون می فرمود: من فرودگاه درد دل‌های تو هستم.

ص: ۳۱۸



از دیگر شخصیت هایی که باید از او یاد کنم استاد خلیقی پورا است که از اساتید خط نستعلیق و پدر عیال استاد سخن حجت الاسلام و المسلمین آقای سید مرتضی ظهیر الاسلام بود.

مرحوم سید میر محمد مهدی خلیقی پور فرزند سید عبدالوهاب طالقانی معروف به خلیقی پور از شاگردان میرزا عبدالرحیم افسر و میرزا فتح الله جلالی.

آن مرحوم انواع خط بالأخص نستعلیق را مینوشت و معروف ترین شاگردان او استاد حبیب الله فضائلی که ده قسم خط را به خوبی می نوشت و دیگری حجت الاسلام و المسلمین سید جعفر میردامادی است. معظم له (آقای خلیقی پور) سیدی متقی و متواضع و آراسته به صفات پسندیده بود و آثار خط او کم و بیش در بناها و لوحدها و خط سیاه مشق ها در دست است. از جمله کتیبه کتابخانه مدرسه صدر اصفهان است که به خط نستعلیق سفید زمینه کاشی لاجوردی رنگ که اشعار آن از استاد جلال الدین همایی است و کتیبه نستعلیق سر در مدرسه عربان اصفهان که شعر و ماده تاریخ آن از حاج میرزا حسن خان جابری انصاری است و سنگ قبر جعفر قلی خان شیرازی مدفون در تکیه صاحب روضات است. بر اساس خطوط مختلفی که مرحوم خلیقی پور نوشته می توان آن را جزو رنگه نویسان محسوب داشت زیرا وی به الوان نویسی راغب بوده است. خط او استادانه و با اصول و شیرین و منحصر به نستعلیق جلی و خفی و شکسته است. خطوط شاگردان او و پیروان افسر و جلالی هیچ کدام به پایه خط خلیقی پور نیستند. و نیز خود شاهد بوم در زورخانه چهارسوق علی قلی آقا به ورزش باستانی مبادرت داشت. وی در روز سه شنبه ۵ رجب ۱۳۷۱ق فروردین ۱۳۳۱ش وفات نمود و در تکیه شیخ مرتضی ریزی در قسمت شمالی بیرون بقعه مدفون شد و در تاریخ فوت او شاعر عبدالمجید یکتا چنین گفته:

یکتا به سال شمسی تاریخ او سرود

مهدی بساکنین جانان گشت همجوار

ص: ۳۲۰



شهید صدر، او براستی حقیقت مجسم بود.

از این حقیر خواسته شده چند جمله ای درباره ارادتم به فیلسوف متفکر شهید

بزرگوار آیت الله سید محمد باقر صدر رحمه الله بنویسم.

شهید فقید تا آن پایه بزرگ و بزرگوار بود که خامه ی ناتوان من با این واژه های محدود قدرت تفسیر شخصیت ممتاز معظم له را ندارد. فقط برای اطاعت دستور اقدام می کنم.

ص: ۳۲۱

اینجانب از بنی اعمام آیت الله شهید سید محمد باقر صدر هستم. به حکم تقارب سنی و شهرتی که فرزندان مرحوم آیت الله العظمی سید اسماعیل صدر طاب ثراه در نبوغ و کمال داشتند، شائق به زیارت عموزاده هایم بودم. آن مرحوم در کنف برادر بزرگوار خود سید اسماعیل صدر (۱) برای ادامه تحصیلات خود از کاظمین به نجف اشرف آمده بودند. رابطه معنوی و ارتباط روحانی من با شهید فقید از سالهای دور بود، زمانی که برای زیارت به اعتبار مقدسه مشرف بودم و قصد اقامت برای تحصیل نداشتم.

در اولین برخورد و معارفه چنان مجذوب عواطف سرشار و محبت های معظم له شدم که تصمیم مرا در ماندن در نجف اشرف دو چندان کرد.

قصد اقامت در نجف اشرف برای تحصیل کردم و روزها و شبها ضمن برخورداری ها از جو علمی و تحقیقی، سخت از مصاحبت شهید صدر برخوردار بودم. شیفتگی آیت الله برای پیمودن مدارج علمی و آثار نبوغ و اشتغال زیاد تحقیقاتی او از همان روزهای اول چشمگیر و جالب توجه بود. از همان روزها علاقه آن مرحوم به تحقیق و مطالعه و بحث و محاوره مشهود بود و دیدار نخستین او به هر برخورد کننده ای می فهماند که با مردی کاوشگر و دانش دوست روبرو شده است. موانعی مانع تحصیل من شد و ناگزیر به بازگشت به ایران شدم. پس از چند سالی که موفق به عتبه بوسی آستان مقدس مولای متقیان شدم در بین فضلا و دانشمندان شهید صدر را در موقعیت بسیار عالی یافتم و متوجه شدم از حد یک طلبه ساده به یک شخصیت علمی ممتاز در مجامع علمی شناخته شده است؛ یعنی آن طفل یک

ص: ۳۲۲

۱- شهید سید محمد باقر صدر و برادرش سید اسماعیل و خواهر وی شهید بنت الهدی هر سه فرزندان مرحوم سید حیدر صدر و او یکی از فرزندان مرجع شیعیان مرحوم آیت الله حاج سید اسماعیل صدر و ایشان نیز پسر علامه سید صدر الدین عاملی کبیر بوده است.

شبهه صد ساله را پیموده است. در سعه صدر و مناعت و استغناى این مرد بزرگ به نقل خاطره ای ناگزیر هستم.

آن روزها شنیده شد مرحوم سید محمد صدر رئیس الوزراء عراق از معظم له برای تصدی یکی از مشاغل مهم قضائی دعوت کرده تا از وجود علمی و محبوبیت ایشان استفاده شود و هم با أخذ حقوق مناسبی به زندگی خود سر و سامان دهد، ولی دعوت او با اعتذار و پاسخ منفی ایشان مواجه شد.

شهید صدر که به زندگی طلبگی دل خوش کرده بود تقاضای آزادی و فراغت بال برای فعالیتهای علمی از عموزاده خود می کند و به ایشان می گوید: من شیفته درس و تحقیق هستم و انتظار دارم با سابقه عنایتی که در حق من دارید مرا برای ادامه تحصیل و تکمیل معلومات خود آزاد بگذارید.

باری مسافرت های اینجانب تکرار می شد و در هر مرتبه از خرمن پرفیض و مهرش بهره می بردم. تا آخرین سفری که سال ۱۳۵۶ قبل از انقلاب اسلامی ایران اتفاق افتاد. در صحن مطهر در بدو ورود مواجه با دو روحانی بزرگوار شدم که گفتند آقای صدر به انتظار تو هستند.

آتش شوق دیدار آن عزیز چنان از دلم زبانه کشید که مرا به دارالشرف صدر رهنمون شد. این شتاب بدان پایه رسیده بود که نتوانستم مراتب امتنان خود را از آن دو روحانی گرانمایه آیت الله العظمی آقای سید محمود هاشمی و حجت الاسلام و المسلمین آقای مهتری دام بقائهما که از شخصیت های علمی بودند، ابراز دارم.

به طور خلاصه در چند جمله باید روحيات شهید صدر را در برخورد خانوادگی و فامیلی خلاصه کنم. او یک انسان به تمام معنا بود و علاوه بر آثار برجسته قلمی و علمی از روحی بزرگ و از عواطف انسانی سرشار برخوردار بود. علم و حکمتش را از طریق تألیفات عالیقدرش همه می توانند بدانند ولی کسی نمی تواند از این آثار

برجسته علمی حدس بزند او تا چه حد انسان دوست و شیفته عواطف معنوی و شخصیت انسانی بود.

اینجانب از باده مهرش بیشتر سرمست شده ام تا از عقل و حکمتش؛ به همین دلیل می خواهم بگویم او یک انسان فوق العاده بود. فوق العادگی شخصیتی او در نشان دادن روحیه اخلاقی و معنوی او است. او تجلی یک عارف بزرگ الهی اقتدا کرده به مولایش امام علی علیه السلام بود.

او فدای عشق و عواطف مردمی گردید، او شهید شد تا رنج و شکنجه را از دیگران بردارد و چگونه زیستن را به فرزندانش بیاموزد.

در سال ۱۳۵۶ که قبلاً نوشته ام به نجف اشرف مشرف شدم همراه با خانواده، آقای صدر مرجعی جوان و با اندیشه و رساله عملیه اش در دسترس مردم بالأخص جوانان قرار می گرفت.

شهید صدر از لحاظ عاطفی هم بی نظیر بود. آن قدر در تواضع بی نظیر بود که روزی قصد خداحافظی از خدمتش را داشتیم؛ مشاهده کردیم آن عالم فرزانه و فیلسوف کم نظیر، آمده در خیابان و در ماشین را گرفته تاما سوار شویم، و این برای من همیشه یک درس ادب و احترام بوده که در همه امور رهنمای من بوده است. مردم هنوز به عظمت آن شهید پی نبرده اند. تاریخ بعدها قضاوت خواهد کرد.

ارتباط اینجانب با آن مرد بزرگ تا آخر و قبل از شهادت برقرار بود و به صورت

تلفنی از من خواسته بودند موجب اتصال و ربط بین ایران و عراق باشم

آیت الله العظمی مرحوم شهید صدر تا جایی که من اطلاع دارم در اوایل نهضت امام خمینی در آن نهضت ذوب شده بود. شبی به من تلفن کرد که تو رابط بین ایران و عراق شو، تا ما بیشتر بتوانیم در این مسیر گام برداریم. من به ایشان گفتم

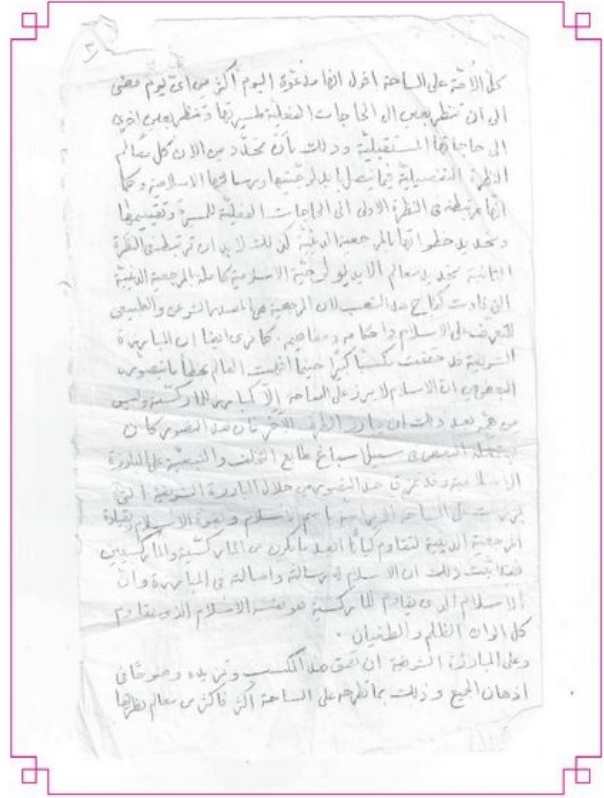
ص: ۳۲۴

از نظر ایران بسیار کار خوبی است و هیچگونه ناراحتی نخواهد داشت. فقط شما از نظر سیاست عراق باید متوجه خودتان باشید که خدای
نخواستہ گزندی به شما وارد نشود. دو و یا ۳ نامہ ہم بوسیله ای ارسال داشتند کہ من بہ جماران فرستادم. مربوط بہ امام و اوضاع سیاسی بود.
رحمہ اللہ علیہ

ص: ۳۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين
وبعد فاننا في الضلالة شرف لا نفيس مع التبلاغي بكل تدبيرنا وشاركه
الاصم وانما نؤمن ان تاريخ هذه الشعب العظيم انبت ام كلثوم ولا يزال
شخصاً ابناً شجاعاً وقادراً على التضحية والضحى من اجل القضية التي يربى
بها ويحسد فيها هذا فكر امته ونحن اذا لاحظنا سيرة هذا الشعب
النضالية خلال الفترة النظرية مع هذه الزمان وجدنا انه خاص
فيها بكل بطلان وراعيان عدداً من العاركة الباسلة في سبيل النفاذ
على كرامته وحقوق ما آمن به من طرقات خيرة واصداف عابرة فمن
تصية التماكب التي استطاع فيها هذه الشعب العظيم ان يكسر
الطوق الذي اراد حكمه ومحمد رصوم الستمه وان يظهرها
به وجوده الى تضاريا المشروطة التي تاورم فيها المشرفاء
الاحرار من الجاهل هذه البلاد الكريمة الرابح الحكم والاستناد في وقت
كان العالم الاسلامي فيه غامراً في اشكال متولدة مع هذا الاستعداد
الى الممارسات المصلية لهذه الشعب الكافح التي تقدم من خلالها
جهاً عظيماً من التصيمات ولا يزال يقدم وصوتها راوياً
بعد يوم ايماناً وصموداً وتاكيداً على روحه النضالية
والمقارنات بين هذه الملامح النضالية بيد وعنى الشخصية

المدعية للفرد الاثري المسلم والدور العظيم الذي يؤديه
 في يومه الذي يتسلكه العيون بصدقته ورسالة وبعينه في
 مجالات هذه الغفلة الشريفة في كل هذه الملامح للاطمان الروحانية
 كانت هي المعنى الذي لا ينضب للمكة وان شغلنا الاسلام العظيم كانت
 هي الثغرات المطروحة على الساعة وان الرجعة الرشيدة كانت هي الزيادة
 التي تلتفت حولها جماهير الشعب المؤمنة وتستلهمها في حرمها وبعينها ولا تترك
 دبرها لشعب اخر في الدنيا فاعلموا بحسنة المؤمن من الهدى التي تليها
 في ساحة الجهاد والسداد والمطارة وليصير شعب من شعوب النضال
 فيقول ارضعوا حلي مما عجز به الشعب الاثري المسلم عن هوية الاسلام في كل
 ما احضروا مما لم يشبهه كانت القيمة للحادثة منها ثم باسم الاسلام
 وكانت المشاعر والتلوب جمع على اساسه وكانت الغنى الرهينة والاجعية
 الصالحة هي التي تقدم المسيرة في نضالها الشريف ولقد كان الشعب الاثري
 قد عثر عن هوية النضال التي استلهمها فان نهضته الحرة العاصم لها العجز
 الاضيق عن ذلك الهوية النضالية ليحكم استدادها المتعاودة جميع ملوك
 من شعبيات وما برحت عليهم من حيز وانما هي اذ صد ه الهوية النضالية
 المرمنة التي شربها الشعب الاثري من نفسه ولا يزال هم من انظم زحاما
 الاسلام وطاقم التي ملكها في التاريخ الاسلامي الحديث ونشر هذه
 الهوية النضالية من خلال التجارب الباعثة التي يارسها ولا يزال يارسها
 شعب ايران المسلم الى حد من الحقائق بقيد ورواية كل الرضوخ
 وهي الضرورية ان تشكل اطارا اساسيا ثابتا ليرزق هذا الشعب
 طمأنينة . فمن تالت الحقائق النضالية ان الشعب الاثري كان يحقق



تجا حصر في نضالهم بعد سائر التماس مع قيادته الروحية وجميعه الدينية
 الرشيدة ونسبته هذه الالتزام فزمن مرة ظل فيها وابتاع على حد
 العنصرية ملتقى مع قاداته ووجهته الدينية الرشيدة التي كانت على الدوام
 ان يقول الشعار الذي نادى به الى حقيقة وما هو صفة عملها
 ان الشعب المجاهد عن هذه الحقيقة اراستغفل الا وواجه الضلع
 وانما هي القواديس الروحية والجمعية الرشيدة هي المصين الزاقي من نشر
 يوم الواجه الضلع والاعتراف . ومن ثلث الحقائق ان الزيادة
 الروحية كانت تقوم بدورها هذا ونحوها انما هي حيداً بعنده
 ما يسودها من التلاحم والتعاقد والوقوف جنباً الى جنب وما
 يههه استطاع فيها الشعب الاماني المسلم ان يحقق نظر الاكابر
 للتلاحم والتعاقد المذكورين في كبر في السكينة تحقن هذا الضلع
 ومن ثلث الحقائق ايضا ان البهمة الشريفة لم تكن تظن وصرها الى
 صوبها الا سلاي الايدان تتوضر في ظلها نظرة تصيلية واعية وشاملة
 لربان الاسلام وسماجيتها ونشرها في مختلف مجالات الحياة والسياسة
 ويقدس ما تنفذ في الاساس الفكري والرصيد العقائدي للبارزة
 هذه نظرة التفصيلية التي تميز العالم النكز للهوية النضالية للشعب
 البارزة القديمة اكثر من كثير على ما هيته التعمير وتعمق اجدا فيها
 الاسلامية وحمايتها فنصتها الصفا نديم من تسلل الاخرع
 وصلح ان يرى ان البارزة الشريفة التي تعود الشعب الاماني
 المسلم في لنا حرم ملتقى اليوم الزم من ان يوم مضى بعد ان وصلت
 الى هذه المرحلة الدقيقة من سيرتها والكسبت ولا والاسرة

التفصيلية دايد بروجيتها المنيرة .
 ان على المايهزة الشوق وقد آمن الشعب الايمان في العظيم بقدرها
 الاسلاميون تكون على مستوى هذه المرحلة وان تدرت بعض مايل وجهها
 من اجابو عظيم لتفريق اصدانها الليرة في عملية التغيير لان بنا ايران
 اسلاميا ليس محمد تفسير في الشكل والاسماء بل مواضاتة الى ذلك
 تطهير للخرقة من كل المدرسة الناسدة وملا المعصوم ملاه جدا
 حيا تشدق في القيم القومية والاسلامية لتفويتها لاصحابها
 ولا شك في انة الطول والضعف الهديع الذين تمتصها المايهزة
 ه علمية كما فيم الراغ الناسد وعدم تركه لتألقها لاركان هذه
 المسؤولية وحقها الروح والاجتماع والتاريخ .
 وسأل الخرس سبارة وفاقا انه من غير الصعوبة العظيمة التي بقية في
 الشعب الايمان في المايهزة ببناء دولة علمية الاظم وحمل من الرما والطقس
 اني امرتها المتكاملين على الساحة فتمرتا لقس السور لخرق ايران
 من طوائف الاستبداد والخرافات لتطبيق الاسلام التام على كل
 مسائل الحياة .
 وليست المتناقلة الاخرة مع الدنيا في الشهيد المتدبر مع الا حلق حلبة
 مع مجازة اللعنة بعد انم الذي ينظم رحمة والحكم الشها في
 والصد يقين والصفه وحسن اركن سخيما واحا خيرة لتفريق
 وسيعلم الدين ظورا اي مقرب يتقبلون
 محمد باقر الصدر

میزد، امروز هم این ملت مبارز با فداکارهای عظیم خود، ایمان و مقاومت روز افزون خویش را با روحیه مبارزه جویانه باثبات می‌رساند، از مجموعه این حماسه‌های مبارزه‌گرانه ژرفای شخصیت مذهبی فرد مسلمان ایرانی نمایان می‌گردد و در این پیکار شرافتمندانه نقش عظیمی را که مفهوم دین و گرایش عمیق عقیدتی و رسالت و مرجعیت ایفا می‌کند به وضوح دیده میشود. در تمام این حماسه‌ها می‌بینیم این روحیه مذهبی است که برای نهضت همچون چشمهای زاینده بشمار می‌آید. و این شعارهای بزرگ اسلامی است که در صفحه مبارزه خودنمایی می‌کند و این مرجعیت و رهبری خردمندانانه مذهبی است که توده‌های مؤمن خلق بدور آن جمع گشته و در پایداری و پیکار خویش از آن الهام می‌گیرند. هویت راستین و ارمان قلبی یک ملت تنها به‌نگام شهادت و دادن خون در میدان نبرد متجلی میگردد، هیچ ملتی هویت مبارزه طلبانه خود را همچون ملت مسلمان ایران که هویت اسلامی خود را در تمام مبارزات شرافتمندانه خویش تثبیت کرد جلوه‌گر نساخته است، بسیج یکایک این پیکارها بنام اسلام صورت پذیرفته و احساسات مبارزه جویان در این نبردها بر اساس اسلام پیریزی شده است. نیروی روحانیت و رهبری صالح مذهبی بود که در این مبارزات شرافتمندانه پیشاپیش صنوف مبارزه در حرکت آمد، گرچه ملت ایران همواره در طول تاریخ هویت اصیل مبارزه جویی به منصفه ظهور رسانده است، لکن نهضت برپا شده کنونی ملت ایران از نظر گسترش روز افزون و وسعت فداکاریها و ایستادگی مردم خود جالب‌ترین جلوه این هویت مبارزه‌گرانه است. ما می‌بینیم این هویت مبارزه جویانه که مبتنی بر ایمان است و ملت ایران آنرا از خود بروز داده و می‌دهد خود یکی از بزرگترین ذخائر و نیروهائی است که اسلام در تاریخ معاصر بدان دست یافته است. از میان همه آزمایشهای نبرد و مبارزه که ملت مسلمان ایران با آنها دست و گریبان بوده و هست، این هویت مبارزه جویانه روشنگر پاره‌ای از حقایق است که ضرورت دارد خود بعنوان یک چهارچوب اصلی و ثابت برای راهنمایی ملت بحساب آید. از جمله این حقایق مسلمه اینست که ملت ایران همیشه پیروزی خود را در مبارزه به اندازه همبستگی خود و با رهبری روحانیت و مرجعیت خردمندانانه مذهبی و به نسبت این همبستگی تحقق بخشیده است به این معنا که هر وقت بر این حقیقت آگاه بوده و کاملاً با رهبریت مذهبی و مرجعیت آگاه دینی همدلی و همراهی داشته، توانسته است حرف خود را به کرسی بنشانند؛ ولیکن هر وقت این ملت مجاهد از این حقیقت غفلت نموده یا او را به غفلت انداخته‌اند، با شکست و توطئه مواجه گشته است. بنابراین باید گفت رهبری مذهبی و مرجعیت آگاه دینی خود دژ مستحکمی است که ملتی را از شکستها و انحرافها مصون و محفوظ میدارد. از جمله آن حقایق یکی دیگر اینست که رهبران مذهبی نیز تا جائیکه همبستگی و پشتیبانی و طرفداری مردم را داشته‌اند، نقش خود را ایفا کرده و بخوبی از عهده کار

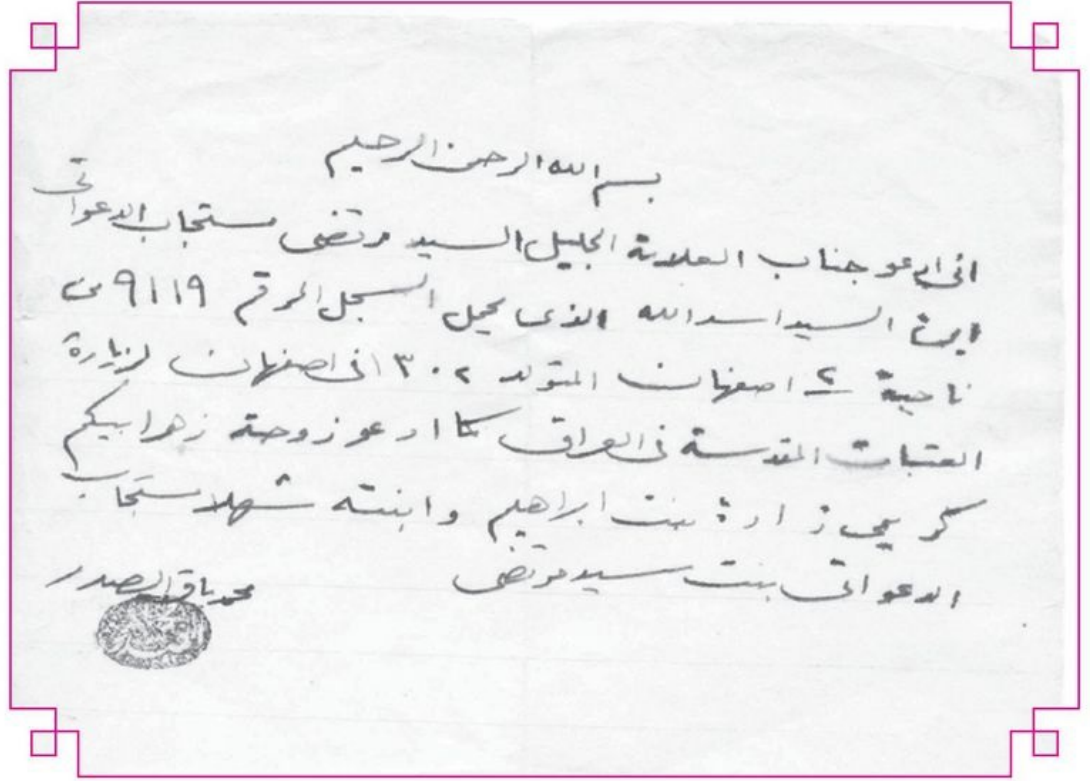
بر آمده اند. خلاصه موقعی که ملت مسلمان ایران توانسته است به یک پیروزی دست یابد آنوقتی بوده است که این همبستگی و پشتیبانی یاد شده نقش عظیمی در امکان تحقق این پیروزی بازی کرده است. باز از جمله آن حقایق یکی اینست که این مبارزه شرافتمندانه برای آنکه رسیدن به هدف اسلامی خود را تضمین کند ناگزیر باید نظریات هوشیارانه مفصل و همه جانبه در مورد پیام اسلام و محتوا و دستورالعملهای آن در تمام زمینه های گوناگون زندگی اجتماعی در دسترس همگان قرار دهد و هر اندازه که این نظرگاههای مفصل که بجزئیات مسائل می پردازد و در نتیجه خطوط فکری هویت مبارزه جویانه را از دیگر اصول فکری متمایز میسازد فراوان تر باشد و اساس فکر و موجودی ایدئولوژیکی مبارزه را غنابخشد اینچنین مبارزه بیش از پیش بر انجام تحول بنیادی و تحقق بخشیدن به اهداف اسلامی خود قدرتمند خواهند گشت و در نتیجه، شخصیت ایدئولوژیکی مبارزه کمتر آسیب پذیر خواهد بود و از رخنه ایدئولوژیهای دیگر در امان، بدین ترتیب می بینیم که مبارزه افتخار آمیزی که ملت مسلمان ایران را در پیکار خویش بدنبال خود می کشد امروز بیشتر از هر زمان دیگر. حال که باین مرحله حساس از سیر خود رسیده و پشتیبانی همه آحاد ملت را بدست آورده است - به بحث و گفتگو دعوت میشود. من میگویم این مبارزه امروز بیشتر از هر زمان دیگر دعوت میشود که با یک چشم به نیازهای کنونی خط مسیر خود بنگرد و با چشمی دیگر نیازهای آینده را محفوظ دارد از اینرو باید از هم اکنون تمام خطوط نظرگاههای تفصیلی در رابطه با ایدئولوژی و پیام اسلامی این مبارزه معلوم و معین گردد و همانگونه که این مبارزه در وهله اول به نیازهای کنونی و ارزیابی آنها و تعیین اقداماتی که میبایست توسط رهبری مذهبی انجام گیرد ارتباط دارد، همچنین در وهله ثانوی به تعیین خطوط اصلی ایدئولوژی اسلامی توسط رهبری مذهبی و مرجعیت دینی نیازمند است، همان مرجعیت و ولایت مذهبی و دینی که پیکار این ملت را هدایت میکند، زیرا مقام رهبری تنها منبع قانونی و طبیعی شناخت اسلام و احکام و مفاهیم عالی آن میباشد، مطلب دیگری که باز هم بدان برخورد می کنیم اینست که این مبارزه افتخارانگیز دستاوردی عظیم را برای ما به وجود آورد و بدینا فهماند این اشتباه است که کسانی تصور کنند. اسلام خود را نشان نمیدهد مگر بعنوان مبارزی با مارکسیسم و از این امر که بگذریم دیگر با قطب مخالف آن سر مبارزه ندارد کسانی از این ایده و پیروی بهره برداری میکنند که میخواهند به مبارزه اسلامی صبغه عقب افتادگی و دنباله رو بودن بزنند ولی این طرز تفکر در اثر مبارزه ایران که بنام اسلام و با نیروی اسلام و به رهبری یک مرجع بزرگ مذهبی خودنمایی کرد کاملاً مطرود شناخته شد، زیرا اینچنین مبارزه، در بعد والاتر از مارکسیسم و مارکسیستها به فعالیت ادامه خواهد داد چون این امر است که اسلام خود دارای پیام و اصالت در مبارزه است و آن اسلام که در برابر مارکسیسم

ایستادگی میکند همان اسلامی است که در برابر همه نوع ستم و بیداد مقاومت از خود نشان میدهد. اکنون مبارزه به جایی رسیده است که باید این دستاورد را عمیقاً مورد توجه قرار دهد و با بیشتر و بیشتر مطرح ساختن خطوط اصلی نظریات تفضیلی و با تبیین و توجیه ایدئولوژی ممتاز آن، اذهان عمومی را روشتر سازد.

این مبارزه شرافتمندانه که ملت بزرگ ایران به رهبری اسلامی آن ایمان و اعتقاد دارد ایجاب می نماید که تا این مرحله به پیش رود و عمق مشکلات عظیمی را که برای تحقق بخشیدن به اهداف بزرگ خود برای تحول بنیادی در جامعه ایران با آنها روبروست بخوبی درک نماید. زیرا بازسازی ایران اسلامی، تنها تغییر شکل و نام نیست بلکه علاوه بر اینها باید از همه عناصر و ریشه های فاسد پاکسازی شود و حیاتی تازه توأم با ارزشهای قرآنی و اسلامی در زمینه های گوناگون زندگی در آن بکار افتد. شک نیست که قهرمانی و درایت منحصر بفردی که این مبارزه در پیکار علیه فساد و از آنها برخوردار است به شناخت و درک این مسئولیتها و شناخت عمق روحی و اجتماعی و تاریخی آنها صلاحیت اکید می بخشد. ما از خدا، بزرگ می خواهیم که فداکاریهای عظیم ملت مجاهد ایران به رهبری علمای اسلام را مورد عنایت قرار دهد و از خونهای پاک شهدا که بیداد گران بی دین ریختند مشعلهایی سازد که ایران را از تاریکیهای استبداد و انحراف به برقراری همه جانبه اسلام در تمام شئون زندگی رهنمون گردد. کشت و کشتار اخیر در مشهد مقدس یکی دیگر از حمامهای خونی است که تجاوز گران براه انداختند، خداوند این قربانیان را رحمت فرماید و روح آنان را به شهدا و صدیقان و صلحا ملحق چگرداند که اینان نیکورفیقانند، آری سرانجام نیک از آن پرهیز گاران است، آنانکه ستم کرده اند خواهند دانست که چه سرنوشتی در انتظار آنهاست.

محمد باقر صدر

ص: ۳۳۵



بسم الله الرحمن الرحيم انى ادعو جناب العلامة الجليل السيد مرتضى مستجاب الدعوات ابن اسيد اسدالله الذى يحمل السجل الرقم ٩١١٩ فى ناحية ٢ اصفهان المتولد ١٣٠٢ فى اصفهان لزياره العتبات المقدسه فى العراق كما ادعو زوجه زهرا بيگم كريمة زاده بنت ابراهيم و ابنته شهلا مستجاب الدعوات بنت سيد

مرتضى

محمد باقر الصدر

ص: ٣٣٦

بسم الله الرحمن الرحيم
 وبإسلام العزيز صاحب الشانئ الرزينة والفعال الحميدة
 شالي النبيل والوفاء حجة الرسالم والمسلم السيد رخصت تجال
 دامت بركاته
 السلام عليكم ورحمة الله وبركاته
 وبعد فقد تلقيت بكل اعتزاز وتقدير رسالتكم الكريمة
 التي جردت هويتها بدينهم عزيز له في قلبى مكانة
 راسخة وفي ذكراي تقام ثابت وقد قرأت رسالة
 مرارا لكي ألتس بين سطورها رحمة رحمة الكبرية وملككم
 الفاضل وانتم لكم اللاضوية وسيس هذا العطف
 ودللطف وهذه المبارزة منكم التي تفقد امتكم
 وانطلق عليه بغريب لانكم شالي الوفاء والبر
 النبيل وكنت ولأزال أسأل عن احوالكم وأترقب
 الاجتماع بكم وكل من مرة مرة جاء ذكركم العزيز
 اها ديتنا مع بعض الامة المشتركة بيننا وبينكم
 تصلكم هذه الرسالة مع سلامة الصلوة المحليل
 محمد حجازي العيون وهو احد حلة الشيعة المخلصين
 في لبنان ومن الامة الذين نعتز بهم ويعتزونهم
 وراحتنا واجتانا في لبنان
 ارجو تبليغ سلامي الى سائر الامة والورحاهم
 فيا صلوات والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته
 محمد باقر الصدر

بسم الله الرحمن الرحيم

ابن العم العزيز صاحب الشمانل الرفيعه و الخصال المجيده مثال النبل و الوفاء حجه الاسلام و المسلمين السيد مرتضى مستجابى دامت بركاته

السلام عليكم و رحمه الله و بركاته

و بعد فقد تلقيت بكل اعتزاز و تقدير رسالتكم الكريمة التى جدوت عهدى بابن عم عزيز له فى قلبى مكانه راسخه وفى ذكرياتى مقام ثابت و قد قرأت الرساله مرا را لكى التمس بين سطورها روحكم الكبيره و قلبكم الفياض و انفاسكم الاخويه و ليس هذا العطف و اللطف و هذه المبارزه منكم الى تفقد ابن عمكم و التلطف عليه بغريب لانكم مثال الوفاء و البر و النبل و كنت ولا ازال أسأل عن احوالكم و أترقب الاجتماع بكم و كم من مره و مره جاء ذكركم العزيز فى أحاديثنا مع بعض الاحبه المشتركين بيننا و بينكم

ستصلكم هذه الرساله مع سماحه علامه الجليل الشيخ محمد جعفر شمس الدين وهو احد علماء الشيعة المخلصين فى لبنان و من الاحبه الذين نعتر بهم و يعتز بهم سائر اخوتنا و احبتنا فى لبنان ارجو تبليغ سلامى الى سائر الاحبه و الارحام فى اصفهان و السلام عليكم و رحمه الله و بركاته

محمد باقر الصدر

ص: ٣٣٨

بسم الله الرحمن الرحيم
 ابن العم الخالف ساحة حجة الاسلام والمسلمين السيد
 استقبلكم دامت بركاته
 والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته
 اكتب اليكم هذه السطور والقرآن صوركم ملفاً صحيفياً ومطبوعاً
 والقرآن ملفاً الإلكترونيات السعيدة التي جعلت بيننا وبينكم
 ان جعلنا التاريخ والنسب والحب وجدانا وعاطفنا وأملنا لما
 وللقرآن احسك بتلك الإلكترونيات بزوار مع الفراق وسواها
 وما أشد شعوري بالبرغم العجزيز بالماحة المجدية
 تلك الإلكترونيات والقنوات في هذه المرحلة الحاسمة من تاريخ
 ايرت العزيزة وفي خضم هذه المرحلة الحاسمة من تاريخنا
 جميعاً ونحن نعيش نشوة انتصار السيد المراد المسلم و
 تحقيق الوحدة الوطنية في اقامة الدولة الاسلامية على يد
 بقيادة الويلام الخميني والتعاقد بين كل القوى الخيرة والصلحاء الايام
 اننا المشاعر تجاه هذه النصرا كبرن الكلمات لنظا مشاعرنا
 طال انتظارها لهذا الفهم المبين
 ولئن طاق الاجتماع بكم يا ابن العم العزيز فاق شعورنا
 من الاجتماع بكم عن طريق هذه السطور وعن طريق لقاء السيد
 المهدي بكم وعن طريق رسالة السيد الكاشف بكم
 الجميع بسلام عليكم وتبرؤكم ليل ونظرا
 ارجو بليغ سلامة العائلة الكريمة وابن العم العزيز
 اجمعين بسلامة السيد مهدي وزيادته من كل جانب
 ساحة آية الله العظمى السيد محمد باقر الانصاري والوجهات
 والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

بسم الله الرحمن الرحيم

ابن العم الغالى سماحه حجه الاسلام و المسلمين السيد المستجابى دامت بركاته

السلام عليك و رحمه الله و بركاته

اكتب اليكم هذه السطور و لا تزال صوركم ملاً- عيني و قلبى و لا- تزال تلك اللحظات السعيده التى حجت بيننا كيانا بعد ان جمعنا التاريخ و النسب و الحب و جدانا و عاطفه و أملاوا لما و لا يزال احساسى بتلك اللحظات يزداد مع الفراق رسوخا.

و ما أشد شعورى ابن العم العزيز بالحاجه الى تجديد تلك اللحظات و اللقاءات فى هذه المرحله الحساسه من تاريخ ايران العزيزه و فى خض هذه الفرحة العظيمه التى تغرنا جميعا نحن نعيش نسوه انتصار الشعب الإيرانى المسلم و بحقق الأهداف العظيمه فى اقامه الدوله الاسلاميه على يد بقياده: الامام الخمينى و التعاضد بين كلا القوى العلماء الاعلام:

ان المشاعر تجاه هذا النصر اكبر من الكلمات لانها مشاعراته طال انتظارها لهذا الفتح المبين و لئن فاتنى الاجتماع بكم يا ابن العم العزيز فانى اشعر بمرتبته من الاجتماع بكم عن طريق هذه السطور و عن طريق لقاء السيد المهدي معكم و عن طريق رساله السيد الهاشمى اليكم الجميع يسلمون عليكم و يذكر و نكم ليلا و نهارا ارجو تبليغ سلامى الى الغائله المكرمه و ابن العم العزيز الحجه السيد محمد على و الحجه الحاج السيد مهدي و كذلك أتم التسليمات سماحه آيه الله الخادمى و لسائر الاخوان و الاحباب و السلام عليكم و رحمه الله و بركاته

ص: ٣٤٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ابن العم العظيم والفقيه حجة الاسلام والسيد آية الله عليه
 السلام راجت بركاته
 السلام عليكم ورحمة الله وبركاته
 ما من يوم يمر من ايام الخريف الا وازداد شعورا بالشوق
 والحنين الى ذلك الحجاب المقدس الذي نعينا ببقائه
 وشغفت بالاستعداد من خلال وجوده وبالوحدة بيننا من خلال
 هذه الايام والى ان تزل تلك اللحظات الموقنين ونعسى
 وما من يوم يمر تقريبا منه شتر شهر الا وحاول برأيا
 اني اتصل بكم تينونيا ولكني لدا وقت مع اني اقتضت في بعض
 ساعة من الايام في سبيل ان اصل الى صونكم العزيز فلتيسر
 ذلك وكنت ارجو ان يكون الاتصال التينوني سهلا
 بيننا ليعوض عن اللقاء خصوصا في هذه الايام العصبية
 فواوسط محرم اعدونا بيانا حول الاحداث في ايران
 وحيث ان العصاة كما عرفت لم تكن موجودة في بيانا فقد صرنا
 نقف عن العصاة حتى رأينا ان نمل البيانا تينونيا على
 بيتنا اما عيسى في باريس وقد اعيناه سادام وطبقة
 سخرهم ولنا لهم ان هذه البيانا تحت تصرفكم وبان كانكم ترجمته
 الى الفارسية وطبعه بالفتوى وقد تله السيد حسين الخميني
 وقد تله بعد ذلك آفا صادق سلطانى وبكى انظاره انه
 لم يرب عليه اذ لم يترجم ولم ينشر الى ان دخل السبه الخميني
 الى ايران وبعد ذلك اصمت بات السيد الخميني اصم
 في موضع هدي فواصل بيت لا بد من تأييده من الناحية
 الدينية وشيات سبل النصوصيات القدسية لعل يستقر له لكرهه

ابن العم المعظم والمقدى حجه الاسلام و المسلمين آقاى مستجابى دامت بركاته

السلام عليكم و رحمه الله و بركاته

مامن يوم يحرفى ايام الغراف الا و از داد شعورا بالشوق و الحنين الى ذلك بجناب المفدى الذى نعمنا بلقائه و شعرت بالامتداد و من خلال وجوده و بالوحده بيننا من خلال هذا الامتداد و لاتزال تلك اللحظات ملأ قلبى و نفسى وما من يوم بى تقريبا منذفتره: شهر الاواحاول مرا را أن أتصل بكم تليفونيا ولكنى لا-أوفق مع انى اقضى فى بعض الاحيان ساعه من الزمن فى سبيل أن أصل الى صوتكم العزيز فلا تيسر ذلك و كم كنت ارغب ان يكون الاتصال التليفون بيننا ليعوض عن اللقاء خصوصا فى هذه الأيام العصيبه فى اواسط محرم و اعدونا بيانا حول الأحداث فى ايران و حيث أن العصا - كما عبرتم - لم تكن موجوده فى يدنا فقد صرنا تفتش عمن العصا حتى رأينا أن نملى البيان تليفونيا على بيت آقاى خمينى فى باريس و قد أمليناها كاملا و قلنا لهم ان هذا البيان تحت تصرفكم و بأماكنكم ترجمته الى الفارسى و طبعه باللغتين و قد تسلمه السيد حسين الخمينى و كذلك تسلمه بعد ذلك آقا صادق سلطانى ولكن الظاهر انه لم يرتب عليه أثر ولم يترجم و لم نيسر الى أن دخل السيد الخمينى الى ايران و بعد ذلك احسست بأن السيد الخمينى اصبح فى موضع جديد و فاصل بحيث لا بد من تأييده من الناحيه الدينيه و نسيان كل الخصوصيات الذاتيه لان سقوطه لا يسبح

بِسْمِ تَعَالَى
حضرت آیت الله العظمی الامام الخامنیه دام ظلّه
ایه نامه را بجز تفسیری در یکی از حاشیهای خطّات تاریخی
اسلام بنویسم تا به وسیله اعتماد و ابرارین طایفه
خود را نسبت به پیروزی عیّ فروری آفرین ملت مسلمان
ایران اظلام کنم
پیروزی عیّ بجز در پی وجهی نگری که باره هر دو فرود آمد
آنحضرت صورت گرفت و بر نامه نبوت نبش
اسلام را بجای دو تمدن وایدنولوژی
متقابل شده و تزیب به بشریت عرضه داشت
پیروزی عیّ که با عفت مطلق ملت مسلمان ایران
به رهبری حکیمان آنحضرت تحقق پیدا کرد و این زمینها
اسلام را از لوث شیخ طاعتت ملاز پاک کرد و
شرافت کرامت ملت مسلمان ایران را که جریحه دار
شده بود از نو احیاء و زنده کرد
پیروزی عیّ تا سنجی بزرگی که با سعی و مباحثت روحانیت
بسیار و آزاد اسلام بر وجه آنحضرت صورت گرفت
و با همبستگی و همدلی تا که نیرد صان مکرر و روحانی و علمی
جامعه روحانیت بیژر رسید که در باب خود در تاریخ
مباحثات روحانیت شیعه کم نظیر است و همین حدت

حضرت آیه ا... العظمی الامام المجاهد الخمینی دام ظلّه این نامه را بحضرت تعالی در یکی از حساسترین لحظات تاریخ اسلام مینویسم تا بدینوسیله اعتماد و اعتزاز بینهایت خود را نسبت به پیروزیهای غرور آفرین ملت مسلمان ایران اظهار کنم.

پیروزیهای پی در پی و چشم گیری که با رهبری خردمندان آنحضرت صورت گرفت و برنامه نجات بخش اسلامی را بجای دو تمدن و ایدئولوژی متقابل شرق و غرب به بشریت عرضه داشت.

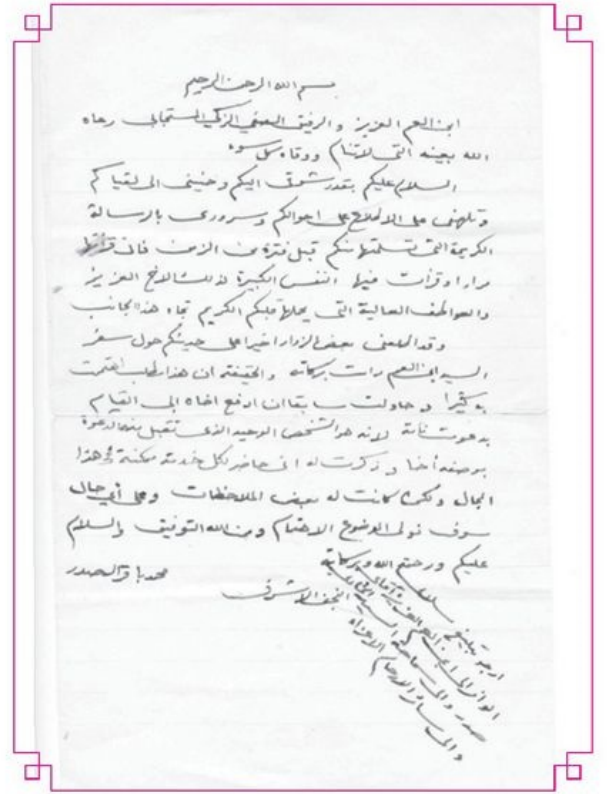
پیروزی شکوهمندی که با همت عظیم ملت مسلمان ایران به رهبری حکیمانه آنحضرت تحقق پیدا کرد و این سرزمین اسلامی را از لوث شیخ طاغوت روز پاک و شرافت و کرامت ملت مسلمان ایران را که جریمه دار شده بود از نو احیاء و زنده کرد .

پیروزی تاریخی بزرگی که با سعی و مجاهدت روحانیت بیدار و آزاد اسلام به رهبری آنحضرت صورت گرفت و با همبستگی و همفکری تمام نیروهای فکری و روحانی و عملی جامعه روحانیت بثمر رسید که در باب خود در تاریخ مجاهدات روحانیت شیعه کم نظیر است و همچنین وحدت و یکپارچگی و همبستگی بود که این پیروزی بزرگ اسلامی را برای جامعه مسلمان ایران تضمین نمود و در این هنگام که ما با امیدواری فراوان از درگاه الهی چشم براه مراحل بعدی پیروزی این نهضت عظیم اسلامی هستیم همه وجود و امکانات خود را در خدمت آن وجود بزرگ و نهضت مقدس اسلامی میگذاریم. و از خداوند متعال خواستاریم که بر عمر و عزت آن حضرت بیافزاید و آرزوهای دیرینه و بزرگ ما را در سایه مرجعیت و رهبری آن حضرت محقق بفرماید.

ان شالله تعالی این نامه را مرحوم شهید آیت الله سید محمدباقر صدر برای امام خمینی نوشته و توسط

اینجانب خدمتشان تقدیم شده است)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 العزیز العظیم والاعظم المجل ساحة حمة الاسلام
 السيد المتجاوب حفظه الله تعالى زوارته اولاد
 حسرت وجوره العالی
 السلام عليكم ورحمة الله وبركاته
 وبعد فان كتب اليكم هذه السطور وارجو
 ان تصلكم مع عزيزنا المهدي حفظه الله تعالى الذي
 سوف ينعم بقبلكم ويعد بترجمكم ويزحاجكم العارفة
 ويورد عهدا باذكريات الحق لا تزال ملاذتكم ونفسى
 ولا تزال تلك الساعات التي قضيتموها مع ذلك الانج
 العزيز انذركم نيل ووفاء وكله لطف وعطاف وكرام
 نصية وتلاوه جنتنا الله بكم على انفس ما يحب
 تمجود
 ارجو تبليغ سلامي الى الصائفة الكريمة وسائر
 الامل والارحام خصوصا ساحة آية الله السيد الخارف
 مع خالص تقديرى وكذالك سلامي لسائر
 العلماء الاعلم والسلام عليكم اولادنا ورحمة الله
 وبركاته
 محمد بن محمد
 ٤ جمادى الاولى ١٣٩٩ هـ



بسم الله الرحمن الرحيم

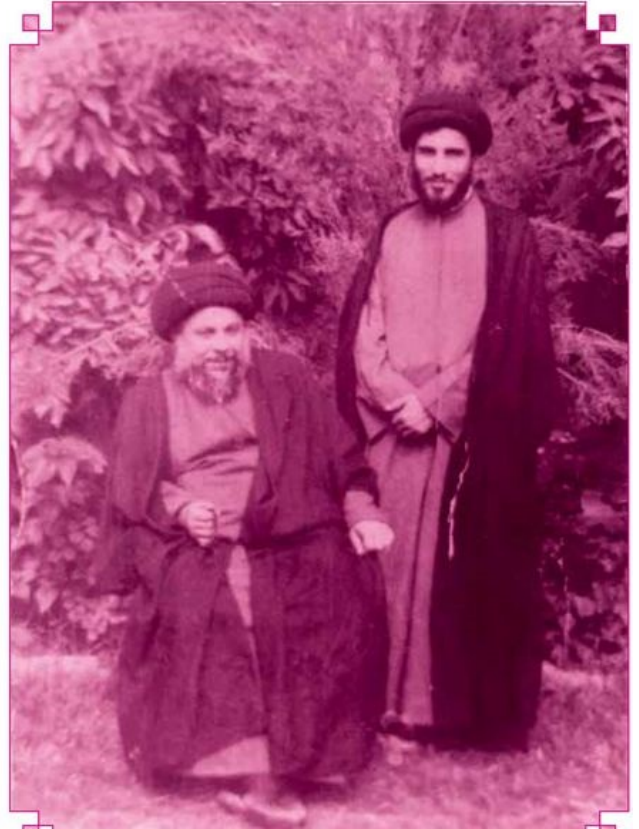
ابن العم العزيز و الرفيق الصفي الزكي المستجابى رعاه الله بعينه التى لاتنام و وقاه كل سوء السلام عليكم بقدر شوقى اليكم و حنينى الى لقاكم و تلهن على الاطلاع على احوالكم و سرورى بالرساله الكريمه التى تسلمتها منكم قبل فتره من الزمن فانى مرارا و قرأت فيها النفس الكبيره لذلك الاخ العزيز و العواطف العاليه التى يحملها قلبكم الكريم تجاء هذا الجانب و قد الهمنى بعض الزوار اخير اعلى حديثكم حول سفر السيد ابن العم دامت بركاته و الحقيقه ان هذا مطلب اهتمت به كثيرا و حاولت سابقا ان ارفع اخاه الى القيام بدعوت نامه لأنه هو الشخص الوحيد الذى تقبل مده الدعوه بوصفه أخا و ذكرت له انى حاضر لكل خدمته ممكنه هذه المجال ولكن كانت له بعض الملاحظات و على اى حال سوف نولى الموضوع الاهتمام و فى الله التوفيق والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

محمد باقر الصدر

النجف الاشرف

ارجو تبليغ سلامى الوافر الى ابن العم العزيز آقاي صدر و الى سماحه السيد والى سائر الارحام الاعزاء

ص: ٣٤٧



از سمت راست: آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، آیت الله شهید سید محمد باقر صدر



از سمت راست: امام موسی صدر، شهید سید محمد باقر صدر



توفیق ارزنده ای نصیب شده که یادی از گمشده خود آن رادمرد بزرگ کرده باشیم.

بر روی مه و شان جهان وا نمی کنیم

چشمی که در فراق تو بر هم نهاده ایم

باشد تاشمه ای از مجاهدتها و فعالیتهای آن مجاهد اخلاقی امام موسی صدر را بیان کنیم.

متأسفانه حقیر در موقعی مأمور به نگارش این گزارش شده ام که چندان توان گفتن ندارم؛ زیرا چندی پیش با اتومیلی تصادف کرده و در دره سقوط کردم و هنوز پس از گذشت یک سال و دو ماه نتوانسته ام خود را بیابم و بخشی از محفوظات خود را از دست داده ام و گاهی در مقابل پاسخگوییها اصل موضوع را فراموش

می‌کنم. در هر حال تا جایی که حافظه ام یاری می‌کند سعی می‌شود مختصری هر چند نارسا به رشته تحریر درآورم.

امام موسی ویرگی‌های شخصیتی و فکری فوق‌العاده‌ای داشت؛ چنانچه در جامعه اسلامی حاضر بود و این سرنوشت نامعلوم را پیدا نمی‌کرد در مدت کمی خلأ روحانیت و مرجعیت و دیگر ابعاد مربوط به آن را پر می‌کرد.

پس از تحصیلات ابتدایی به دروس حوزوی روی آورد و دیری نپایید که از فضلالی با ارزش حوزه محسوب میشد.

وقتی که در قم بود بعضی از علما و فضلالی آن عصر او را مجتهد میدانستند و ملکه اجتهاد در او قوی بود. چنانچه سؤال میشد نظریات خاص خود را با کمال شجاعت بیان می‌کرد و در حال مباحثه با اقران آنها را قانع می‌کرد.

علاوه بر این ایشان دیدگاه‌های خاصی در امور مذهبی و سیاسی و اقتصادی داشت.

از طرفی هم دروس حوزوی و دانشگاهی را خوب دیده بود. به زبانهای عربی و فرانسه و انگلیسی آگاهی داشت. چنانچه روحانیت می‌خواست یک شخص جامعی را برای ارشاد افکار جوان‌های دیگر بلاد اروپا بفرستد همه چشمها سوی امام موسی باز میشد؛ به طوری که از ایتالیا و سوئیس و فرانسه و هند تا جایی که من یاد دارم از مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، عالمی را درخواست کردند و ایشان آقا موسی را در نظر گرفت. ولی بعضی اقران امام موسی، که باهم گاهی مصاحبت داشتند، مثل مرحوم آیت الله حاج سید محمد علی موحد ابطحی که خود از رجال علمی به شمار می‌آمد، امام موسی را از عزیمت به آن کشورها منصرف کردند؛ زیرا بر این عقیده بودند که خارج، یک فرد تحصیل کرده و فاضل معمولی می‌خواهد و امام موسی که استعداد آن را دارد که روزی مرجعی بزرگ در عالم اسلام باشد عمر خود را تباه نکند و او هم نرفت.

پدر بزرگ ایشان آیت الله سید اسماعیل صدر از مراجع بودند و پدرشان آیت الله سید صدرالدین صدر نیز از مراجع و از استوانه های حوزه های علمیه بودند. امام موسی پس از فوت پدر بزرگوارشان رهسپار نجف اشرف شدند.

در قم در درس آیت الله العظمی بروجردی و آیت الله سید محمد محقق داماد و آیت الله العظمی گلپایگانی و همچنین در درس آقا سید زین العابدین کاشانی یکی از برجستگان علمای عصر خود شرکت کردند. امام موسی هر درسی می خواند درس جلوتر را تدریس می کرد.

ایشان به فلسفه، نظر عمیقی داشت. قبلا در درس آیت الله علامه طباطبائی می رفت و با بعضی اقران، مباحثه در شوارق و اشارات و منظومه حاجی ملا هادی سبزواری داشت. و طبیعیات شفا و الهیات آن را خوانده بود و در مباحثه صدر نشین بود.

با مرحوم شهید بهشتی و اقران ایشان مباحثه داشت و هر دو از بهترینها محسوب بودند.

حقیر قبل از اینکه امام موسی به نجف برای تحصیل مشرف شوند در نجف اشرف بودم و سپس برای پاسخگویی به حرفهای کسروی به اتفاق مرحومین نواب صفوی و سید هاشم تهرانی که هر دو از محصلین پر خروش آن زمان نجف بودند به تهران آمدم و در مبارزات سیاسی وارد شدیم. پس از سالها دو مرتبه به نجف مشرف شدم.

امام موسی پس از رحلت پدر به نجف مشرف شده بود و در مسجد هندی فاتحه مفصلی برای پدر برگزار کرد.

من پس از تشرف مجدد به نجف ضمن برخورداری از درس و مباحثه، از دیدار و مصاحبت امام موسی برخوردار بودم.

ایشان از دروس آیات عظام حکیم و خوئی و سید عبدالهادی شیرازی و چندی هم از درس آیت الله العظمی سید محمود شاهرودی و آیت الله اصطهباناتی استفاده می کرد. و در درس آیت الله سید مرتضی آل یاسین که از علمای بزرگ نجف محسوب میشد، شرکت می نمود.

تمام مباحث را می نوشت. چه خوب بود که آن نوشته ها در دسترس باشد که

قابل استفاده برای اهلش است.

و راجع به قسمتی از آرای فقهی خلاف مشهور امام موسی صدر باید بگویم که ایشان راجع به فروعی از موسیقی نظری قاطع داشت. با بعضی از علمای وقت مباحثه مینمود و رأی او را تا حدودی مثبت می نمود.

با شکیبایی بحث می کرد. او چنانچه در نجف مانده بود از مجتهدین به نام بود

و زعامت شیعه و جهان اسلام را در دست می گرفت.

پس از رحلت آیت الله سید شرف الدین که از مفاخر شیعه محسوب می شد و از اقوام امام موسی بود، به تقاضای بستگان آن مرحوم و اهالی و به خاطر قولی که در زمان حیات به آقا سید شرف الدین داده بود به بیروت مسافرت کرد و در صور سکنی گزید.

و چه داستان هایی که آنجا شروع شد و بحمدالله با خوبی به پایان رسید.

خیلی رنج برد و گذشت و بردباری کرد. با آن همه خاطره ها و گفتگوها و آتش افروزی های مذهبی و اخلاقی و فرهنگی بالأخره پیروز در آمد. و درخشندگی ویژه ای داشت که همه و همه را در راستای دیدگاههایشان شیفته روح بزرگ خود می نمود. و چون امام موسی صدر ویژگی های شخصیتی و فکری و عقیدتی فوق العاده ای داشت با رنج زیاد خلأهای موجود را پر می نمود.

زندگی شیعیان لبنان با وجود ایشان شکل جدیدی به خود گرفت و شیعیان لبنان به عنوان یک اصل و رکن در کشور لبنان مطرح گردیدند و هیچ گونه تردیدی نیست که امام موسی در فعالیتهای اسلامی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی خود آن چنان عظمتی بوجود آورد که دیری نپایید که تأثیری شگرف در مردم لبنان اعم از سیاسی و مذهبی و غیره به جای گذاشت.

من سعی داشتم هر یکی دو سالی برای دیدار آن عزیز به لبنان بروم، در اوج درگیریها که خودم هم چند بار شاهد بودم. مثلاً شخصی از شیعیان را شهید می کردند و امام موسی با قلدی افراشته که هیچ پرچمی نمی توانست چنین افراشته باشد پیشاپیش جمعیت حرکت می کرد و سخنرانیهای پرهیجان می نمود و گاهی حدود صدها گلوله فشنگ به عنوان تشکر از سخنان امام موسی به آسمان شلیک میشد.

گاهی هم در این گیر و دارها که تنها با یکدیگر بیتوته کرده بودیم درد دلش باز میشد و از ناراحتیها و دشمنان دوست نما و انسانهایی که فکر محدود و اندیشه کوتاه دارند سخن می گفت و گاهی با آن توان و شکیبایی و بردباری که به کرات از ایشان در موقعیت حساس دیده بودم، می گریست. فکر نمی کنم مجلس و محفل دیگری داشت که چنین کند. حقیر مانند چاهی بودم که سر درون آن می کرد و حرف می زد و دردهای درونی خود را بازگو می کرد.

ولی باید عرض کنم که تفکرات دیپلماتیک و سیاسی او به قدری هوشیارانه بود که دیگران را که در میدان نبرد بودند به شگفتی وا می داشت و با گروههای مختلفی همچون اجتماعات سیاسی و مذهبی چه در خاورمیانه و چه در اروپا و با افراد و اقوام مختلف و افراد و سنیها و دروزیها و مسیحی ها و دیگر اقشار سیاسی در کشورهای متعدد در تماس بود و با روش و منش آنها آشنایی داشت. چنان با شکیبایی و صبر

باهر کدام در هر مقطعی برخورد می کرد که همه او را دوست داشتند و امام خود میدانستند. و او در راه هدف مقدس خود که همان سربلندی شیعه بود از هیچ کوششی دریغ نمی کرد. او به اوضاع سیاسی خاورمیانه اشراف داشت.

از دیگر خصوصیات امام موسی صدر استقلال فکری و شجاعت ذاتی او بود که از اجدادش به ارث می برد و در تمام مراحل به چشم می خورد، چه در زمینه های علمی و فقهی و فلسفی و مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی سرآمد بود.

امام موسی صدر تمام حرکات و گفتار و کردار و اندیشه اش ویژگی خاص خود را داشت. در اخلاق و رفتار صلح کل بود. در اندیشه بیشتر به خود متکی بود؛ زیرا خیلی خوب می فهمید و قوه دراکه او بسیار قوی بود. از کردار و گفتار بزرگان خاندان بسیار پند گرفته بود. و به جای خود بسیار مناسب پیاده می کرد.

خلاصه امام موسی از تحقیقات درسی و اجتماعی و سیاسی آن چنان که با احساسات و قوه قوی روحی و مغزی بهره برده بود کمال استفاده را کرده بود و آنها را در خدمت مردم به کار می برد. از تواضع و بردباری و فروتنی به حد وافر برخوردار بود. در مکارم اخلاق استاد شمرده می شد. کسی عصبانیت از امام موسی ندید. هر کس او را آزرده می کرد از گفتار و کردار و پندارش در می گذشت و بعضا به آنها ترحم و کمک و مساعدت می کرد و بعضی آنها را شرمنده می نمود. از نظر قوای فکری و ابعاد انسانی در مرحله ای عالی قرار داشت. ناله ای از ته دلم فریاد می کشد و می گوید:

خیال را بفرست ار تو خود نمی آیی

که با خیال تو صد گونه ماجرا دارم.

نوشته و کلام و گفتار همه و همه محدود است و گنجایش بی نهایت ها را ندارد. این خود احساس من است در برابر آن اسوه فضیلت و مردمی و مجموعه کمالات اخلاقی و مطلقهای امام موسی صدر، او براستی حقیقت مجسم بود. از این حقیر خواسته اند چند جمله ای درباره ارادتم نسبت به فیلسوف متفکر و فقیه عالی قدر و مبارز نستوه، آیت الله حاج آقا موسی صدر، بنویسم. معظم له تا آن پایه بزرگ و بزرگوار در ابعاد مختلف بود که خامه ناتوان من با این واژه های محدود، قدرت تفسیر شخصیت ممتاز ایشان را ندارد. فقط برای اطاعت اوامر جسارت می کنم. معظم له متولد ۱۳۰۷ بود و فارغ التحصیل حوزه علمیه قم و نجف فوق لیسانس در اقتصاد از دانشگاه تهران داشت. بدیهی است آنچه باید گفته شود از حرکت و روش آن فرد، تاکنون بکرات نوشته و گفته شده است. بناچار خلاصه ای از آن بحر مواج در سینه این اوراق قلمی می کنم. اینجانب به طوری که گفته اند، از بنی اعمام امام موسی صدر هستم و به حکم تقارب و شهرتی که فرزندان مرحوم آیت الله العظمی آقاسید اسماعیل صدر طاب ثراه در نبوغ و کمال داشته و دارند، از همان اوان کودکی شایق به دیدار عموزاده هایم بودم. لذا در هفده سالگی از اصفهان برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام و همچنین دیداری از بیت مرحوم آیت الله العظمی آقاسید صدرالدین صدر (رحمه الله علیه) که یکی از فرزندان آن بیت دانشمند فرزانه، متفکر عالیقدر امام موسی صدر بود، به قم روانه شدم. اولین برخورد معارفه که توسط آیت العظمی صدر بود، عملی شد. معظم له صدا زدند: موسی! بیا پسر عمویت از

اصفهان آمده، او را دیدار کن. رابطه معنوی و ارتباط روحانی من با امام موسی صدر از همان اول حرکت به قم شروع شد. به طوری که گفته اند و خود هم آگاه نیستم، معظم له پس از طی دبستان و دبیرستان و طی مراحل سطح دروس فقه و اصول، در قم نخست در محضر برادر ارجمند خود، مخدوم معظم، آیت الله علامه محقق، حاج آقا رضا صدر و همچنین پدر عالی مقام خود حاضر می شد و سپس در درس مرحوم آیت الله العظمی بروجردی چند سالی شرکت کرده و با شهید آیت الله دکتر بهشتی و امثال آن مباحثه می کرد. سپس به نجف اشرف مشرف گردید و با مرحوم شهید آیت الله العظمی حاج سید محمدباقر صدر و دیگر فضلاء معاصر فعالیت درسی خود را شروع کرد. پس از مدتی که به زیارت اعتاب مقدسه مشرف شدم و قصد اقامت برای تحصیل نداشتم، در اولین برخورد با امام موسی، ایشان را در بین فضلا و دانشمندان و محققین در موقعیت عالی یافتم و متوجه شدم که معظم له از حد طلبه ای ساده به یک شخصیت علمی ممتاز، شناخته شده، ترقی یافته است. یعنی آن طفل یک شبه ره صد ساله پیموده و در اولین برخورد چنان مجذوب عواطف سرشار و محبتهای معظم له شدم که به مصداق شعر حافظ (چشم مسافر که بر جمال تو افتد/ قصد رحیلش بدل شود به اقامت) قصد اقامت در نجف اشرف برای

تحصیل نمودم. چون قبلا هم زمانی نه چندان دور، در نجف به تحصیل اشتغال داشتم، رفقای قدیمی هم مرا تشویق به ماندن در نجف نمودند. لذا روزها و شبها، ضمن برخورداریها از جو علمی و تحصیلی نجف، از دیدار و مصاحبت امام موسی برخوردار بودم. شیفتگی معظم له برای پیمودن مدارج علمی و آثار نبوغ و اشتغال زیاد تحقیقاتی او از همان روزهای اول چشمگیر و جالب توجه بود. در آن روزها

علاقه ایشان به تحقیق و مطالعه و محاوره مشهور بود و دیدار نخستین او، به هر برخورد کننده ای می فهماند که با مردی کاوشگر و دانش دوست روبه روست. ایشان از بحثهای آیات عظام نجف اشرف، مثل مرحوم آیت الله العظمی سید محسن حکیم و آیت الله العظمی آقای خویی استفاد نموده و با مرحوم آیت الله شهید حاج سید محمدباقر صدر و دیگر فضلالی معاصر نجف فعالیت علمی داشت. همچنین سالی برای دیدار آیت الله سید شرف الدین که از مفاخر علمی شیعه و از عموزادگان ایشان بود، به جنوب لبنان رفت. مرحوم آیت الله شرف الدین با توجه به موفقیت علمی و اخلاقی و لیاقت همه جانبه ای که در ایشان مشاهده کرد، درخواست نمود در لبنان بماند و زعامت امور شیعه و مخصوصا امور علمی آن را به عهده گیرد. این دعوت پذیرفته شد و پس از فوت مرحوم سید شرف الدین (رحمه الله علیه) بنابه درخواست مردم آن دیار وقراری که قبلا- تعهد نموده بود به جنوب لبنان رفت و کارهای آن مرحوم را ادامه داد و به فعالیت هرچه دامنه دارتر و گسترده تر در جهت تقویت شیعه و رشد علمی و اجتماعی شیعیان پرداخت و در نتیجه شیعه لبنان را که سخت در چنگال نفوذ دیگر ادیان سیاسی منطقه بودند و با فقر و فشار و سطح هرچه نازلتر زندگی می کردند نیرو بخشید و پای جوانان آن دیار را به دانشگاهها و نیز خارج کشور، برای طی نمودن مراحل علمی و نیز اشغال پستهای حساس و سرنوشت ساز دولتی باز کرد. در نتیجه شیعه توانست پس از مدت کوتاهی در برابر آن همه دشمنان و مخالفان خارجی و داخلی، خودی نشان دهد و از مراکز اداری و حکومتی لبنان به سهم خود بهره برداری نماید. آری موسی بدون عصا، شیعیان لبنان را که سخت تحت نفوذ سیاسی و سلطه دیگر ادیان غیر الهی آن منطقه محو و نابود شده بودند، به حقایقی دیگر نوید داد.

امام موسی صدر مدرسه جبل عامل را به نام محرومان و مستضعفان شیعه برپا نمود که در آنجا دروس فنی و مهندسی و طراحی را با در اختیار داشتن مدیر و استادان مجربی همچون شهید دکتر چمران رحمه الله علیه به محصلان می آموختند و شاگردانش از نظر فنی و عملی افرادی ممتاز بودند. از دیگر کارهای سرنوشت ساز امام صدر، تشکیل مجلس اعلای شیعه بود. برآستی که این مجلس یکی از مراکز سرنوشت ساز برای عالم تشیع و لبنان گردید. این مجلس از داخل و خارج لبنان مورد مراجعه قرار گرفت و حتی علمای بزرگ سنی و دروزی و مسیحی □ چنانچه خود بکرات ناظر آن بودم - در کمال تواضع برای حل مشکلات سیاسی و ... خود به حضور امام موسی می رسیدند و از او استمداد می کردند و همکاریش را می طلبیدند. آن مرد جهانی هم با آغوش باز یکایک آنها را استقبال و بدرقه می کرد و حاجات آنها را با سفارشهایی احیانا به مجلس یا وزارتخانه ها برآورده می ساخت و اگر احتیاج مالی داشتند، به اندازه مقدور آنها را سرمست محبت خود می کرد. این بود که همه گروهها او را همچون پدری باارزش دوست می داشتند و برایش احترامی خاص قائل بودند. امام موسی صدر شیعه لبنان را سربلند ساخت و در دنیای تشیع و کشورهای اسلامی مطرح ساخت. همچنین در کنار مبارزات سیاسی، خدمات او در حدی است که همه آنها را نمی توان برشمرد. ناگزیر، نام چند مجموعه فعال را می برم. یکی از خدمات امام موسی صدر، تأسیس دارالایتام بیروت بود که ساختمانی است شش طبقه و در کنار دریا که صدها آواره و یتیم و بی خانمان جنگی و ... را سکونت می دهد و حوایج آنها را تأمین می نماید. همچنین بیمارستان بزرگ و مجهزی برپا داشت که برای حفظ جان و درمان بیماران شیعه و شبانه روز فعالیت دارد. ساختمانهای دیگری نیز اعم از دبستان، دبیرستان و دانشگاه در صور

برپاست که همگی زیر نظر مستقیم امام موسی صدر اداره می شد و هنوز هم تا آنجا که خبر می رسد، مشغول به کارند. فعالیتهای اجتماعی و انسانی امام موسی صدر به قدری زیاد است که در این مختصر نمی گنجد. حقیر برای یافتن رد پایی از محبوب گرامی خود به هر جا سفر کردم و از هر کس که ادعایی داشت، ملاقات و استفسار کردم و با زحمتی طاقت فرسا که با روانم آشنا نبود، شب و روز در جستجوی گم شده خود می گشتم و از همه آنها جواب می شنیدم که امام موسی زنده است و در خارج زندانی است. تا آنکه برای دیداری از مردم هند، رهسپار آن دیار شدم. پس از جستجوی زیاد، مردی که به زبان اردو حرف می زد و سخن مرا می فهمید، مرا به دیدار با مردی دعوت کرد که ادعا داشت پیشگوست. صبح زود مرا از دریا به جنگلی راهنمایی کرد. آن جنگل خیلی وحشتناک بود، ولی چون مقصودی در پیش بود، با هر پیش آمدی می جنگیدم، تا آنکه به مردی برخورد کردم عریان و تنها در برابر او به زانو درآمدم، زیرا بسیار پر هیبت بود. به چشمهای او تنها یک بار توانستم نگاه کنم. همان نگاه اول او، آن قدر پر قدرت بود که نتوانستم دو مرتبه او را نگاه کنم. بدون آنکه من یا همراه من چیزی به زبان آوریم، چوبی به دست گرفت و روی زمین خط کشید و گفت: سال دیگر خبر او می رسد. باز من در ذهنم فکر کردم که بیرسم آیا امام زنده است؟ بلافاصله گفت: سر او هم برهنه است. دیگر چیزی نگفت. من تاریخ آن را در نظر داشتم تا روزی که از امریکا، مردی که به آن کشور پناهنده شده بود، در مصاحبه ای گفت: امام موسی در باغی بیرون شهر محبوس است. من تحقیق کردم، درست یک سال از گفته آن مرد هندی گذشته بود. این بود جریان جستجوی من. خداوند ان شاء الله او را به خاندانش برگرداند و دل مسلمین را شاد فرماید.

و اما مرحوم آیت الله العظمی سیداسماعیل بن سیدصدرالدین عاملی اصفهانی (متولد ۱۳۵۸ در اصفهان و متوفی در ۱۲ جمادی الاول ۱۳۳۸ قمری در کاظمین) در اصفهان از شاگردان شیخ محمدباقر نجفی بود. معظم له در سال ۱۲۷۱ به نجف اشرف رفته و به دروس مرحوم شیخ راضی بن محمد آل خضر نجفی (متوفای ۵۱۲۹۰) و بحث مرحوم شیخ مهدی بن علی بن کاشف الغطاء (متوفای ۱۲۸۹ ه) و سپس درس مرحوم شیرازی بزرگ حاضر می شود. در سال ۱۳۱۴ به کربلا مهاجرت نمود و در زمره مراجع تقلید قرار گرفت. ایشان چهار پسر داشت که همه از علمای بزرگ و شخصیت‌های علمی بودند. از جمله آنها، مرحوم آیت الله العظمی سیدصدرالدین صدر (متولد ۱۲۹۹ در کاظمین و متوفای ۱۳۷۳ در قم) پدر امام موسی صدر است. معظم له مراحل عالی علمی را نزد مرحوم میرزای نایینی و آخوند خراسانی و دیگر علما و مشاهیر معاصر خود طی نمود. سپس به ایران آمده و به مدت ۱۰ سال در مشهد مقدس اقامت نمود و به تدریس و ارشاد و اصلاح مشکلات مردم مشغول گردید. در سال ۱۳۴۴ به نجف اشرف بازگشت و به کارهای علمی و مباحثه و مجادله می پرداختند و به مجلس مباحثه مرحوم نایینی می رفتند. در سال ۱۳۴۹ به ایران مراجعت کرده و در قم اقامت گزید. ایشان با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در گسترش حوزه علمیه قم همکاری نمود. آنگاه مجددا بنا به درخواست علما و فضلا و مردم مشهد، به آن شهر سفر کرد و در مسجد گوهرشاد اقامه جماعت نمود و به تدریس اشتغال داشت. سپس مرحوم آیت الله حائری به خاطر احساس نیاز به وجود ایشان، تقاضا کردند که به قم بازگردند. آیت الله صدر در بازگشت به قم، به تدریس و اقامه جماعت در صحن و مسجد مجاور حرم حضرت معصومه

علیها سلام و گشایش مشکلات مردم کمر همت بست و به امور دینی پرداخت که تفصیل آن در دیگر مصادر رجال مسطور است. | اینک قطعه شعری به نام «مهتاب» را که خود امام موسی با خط خود در تاریخ ۷/۸/۴۴ در دفترم یادداشت کرده، به رسم دسته گلی تقدیم می دارم. این غزل در بحر خفیف و دارای دو توشیح متناسب در دو مصراع است. امید است مرا ببخشید، زیرا هرگز نمی توانم ناراحتیهای روحی خود را (که حتما مثنوی هفتاد من کاغذ شود) به زبان قلم در سینه این نامه یادداشت کنم.

اصفهان ۱۳۷۳/۳/۲

مهتاب

پرده ای از پرندیسیم اندود ماه بر دوش شام گسترده

روشن و دلکش و خیال انگیز

وز نسیم شبانه افسرده

واندر اعماق آشیانه خویش

سر خود مرغ حق فرو برده

یاد بیداری و تلاش و سخن

از خیال زمانه بسپرده

نیمی از شام هجر بگذشته

صحبت غم بجانم آورده

خواب بگریخته ز دیده من دامن از اشک چشم پر کرده

لیک با رنج جانگداز فراق روح باز از غمش نیازده

یاد مهر حیات بخش مهم زنده می دارد این تن مرده

لوله حاوی او چراغ است نور بر شام هجر بسپرده

یا رب از جور دهر برهانش

تا که برهانت این سراپرده

موسی صدر - ۴۴/۸/۷ : اصفهان

ص: ۳۶۲

برادر عزیز و عموزاده بزرگوار به راستی کمتر وقتی بر من می گذرد و شوق زیارت آن عزیز و حالات اصفهان و مجالس انس و صفای دور از رنگ و ریا دلم را در فشار قرار ندهد و قلبم را به هیجان درنیاورد، آنقدر که این یاد و یادآوری بصورت عذابی در آمده است. ولی امید هر چند ضعیف باشد تنها دلخوشی است. چه باید کرد برای ما اینطور نوشته شده و قرار هم نیست که چیزی کجش کند الحمد لله. گرچه در نظر وضع عمومی و خدمات و توفیقات خدا را شاکر و از وضع بسیار راضی ام و چه بسا تنها و بهترین مکان برای من همینجا بود که خداوند مقدر فرمود. در هر حال از لطف او بعید نیست که وسائل راحتی و انس به قدر لازم فراهم کند و توفیق شرفیابی به ایران را نصیب فرماید. نامه پر از محبت را زیارت کردم و عنایات گذشته و پایدار که خود دلگرمی و سرمایه ای برای من است بیاد آورده و دعاگو بوده و هستم. این خود سرمایه ای است که جز نعمت خدا و توفیقات ربانی آنرا نمی توان فراهم کرد. در صحت و سلامتی خود و وابستگان مسرور و از الطاف دوستان و یادآوری آنها مفتخرم، خداوند همگی را حفظ و موفق دارد حال مخلص شما خوبست و دعاگو هستم و وضع زندگی کماکان بخوبی و عزت می گردد و دلتنگی رو به زیادی می رود. انسی جز یاد شما و سایر دوستان نیست و منقلی و قلبانی (روزنه ای به بهشت اصفهان برویم باز می کند هر چند قلبانم شکسته و وصله کرده شده اگر سرکی و میانه ای و نی پیچی برسد خود توفیقی است. خانواده محترم و خانم والده بحمدالله خوب هستند و همگی خدمت شما و خانواده و اخوان و همشیرگان عرض ارادت و سلام دارند. دوستان اصفهان یک به یک عرض سلام می رسانم. دلم برای عماد عزیز آتش گرفت، خدا او را بیامرزد. ابن یمن، هاشم، آقا محمد خادمی، منیر، آقا باقر، سید جلیل، حجت الاسلام محمد علی مستجابی، خانه، حوض، اتاق کناری، صندوقخانه، گوشه ی آن اتاق، ایوان، شب های زمستان و بهار و تابستان، خیابان فروغی، تاکسی های هیلمن، دفترخانه سلام عرض می کنم. شهلا خانم را می بوسم. اگر بزرگ نشده باشد، والا جسارت نمی کنم. خبر تشریف آوردن عمه سبب نهایت مسرت است. اهلا و سهلا پل هنوز موجود است ولی می توان از آن گذشت و خندان بود.

موسی الصدر

ص: ۳۶۴

سرور معظم. قربانت گردم. از بدو ورود گرفتاریهای اول ورود و تکالیف عقب افتاده از عرض ارادتم جلوگیری و توفیق ساعتی گفتگو را سلب کرد. بعد از چندروز صادق بماملحق شد و ساعاتی چند بلکه ایامی چند در ذکر خیر آن عزیز و شرح عواطف و بزرگواریهای آن سروران عزیز و بخصوص آن دل بزرگ و آن کانون دوستی و دوستان بودم و شبی را قلیان آماده کرده با تجدید قسمتی از محیط اصفهان و یادگاری آن محیط بهشتی خاطره ها را تجدید کردیم. تا آنکه به سلامتی صادق به مقصد خود عازم شد و دو روز قبل خبر وصول و استقرار او رسید. و اینک که شبهای خاطره انگیز و خیال آفرین ماه رمضان می رسد و شبهای گوناگون گذشته را که باتو یا مرحوم آقا یا دوستان در اصفهان، یاقم یا تهران گذرانده ایم، در جلوی چشم روح مجسم می سازد. آه از تنهایی و دوری از آنهمه شور و انس و سرور. خصوصاً برای آنکس که یک باره از همه اینها دور گردد حتماً می توانی تصور کنی که تا حد سخت و ناگوار است. صادق گفت و خودت هم یادآور شدی که امکان سفر به اروپا برایت وجود دارد و ممکن است از این طرفها عبور کنی آه اگر این رؤیا به حقیقت میبویست و ساعاتی را سرگرم محفل عزیزت و بهره ور از روی ماهت باشم. با نهایت معذرت وجه ۳۵۰۰ تومان را با حواله چک قابل تحویل در همه بانکها تقدیم می گردد. و در جف این نامه میباشد. امیدوارم در وقت لازم و موعد مقرر رسد و تخلف نشود خواهش دارم خبر وصول آنرا بدهید. خوب عزیزدل و جان حالت چطور است و. شهلا خانم چطور است خانواده انشاءالله همگی خوبند و شهلا خانم را خودتان باز میبوسم. اخوی چطور است. آقای خادمی عزیز میباشد آقا محمد سیاه و دلپذیر مشک فام از صورت و سیرت را قربان میروم. و هزاران عذر و ارادت و تجدید عهد تقدیم میدارم سلامت باشد و موفق گردد و خود و خانواده و پدر بزرگوارش سالم باشد. آقای هاشم جوانمرد و دلاور راباهمه شور و سوداء باهمه دلپذیری و گرمی با همه خنده ها و کلامها، با همه فداکاریها و تندبها قربان میروم امیرزا ابرام که همه مردم بر درد او مبتلایند خصوصاً آقای صدر که پذیرائی کامل فقط بعلت شباهت بمن! از صادق کرده اند صد بار قربان میروم. خداوند مرا از این دوستان و این عواطف و بزرگواریها محروم نکند. سایر اعضا به خصوص آقای خلدی و آقای موسوی محفل انس و الفت را دعای خیر عرض و سلامتی و توفیق همه را خواهانم. سلام به اقوام خصوصاً آقای الفت و آقای فصولی و آقای رجایی و آقای رئیس عرض میکنم و از احوالات آقای رئیس خیلی مایلم مطلع شوم و رویمان سیاه است. خداوند صحت کامل اعطا فرموده باشد؛ قربان همه بروم منتظر خبر و اطلاع از سلامتی شما هستم. آقا سید جعفر سلام به شما میرساند.

موسی صدر

ص: ۳۶۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المجلس الإسلامي الشیعی الأعلى
الریاسة

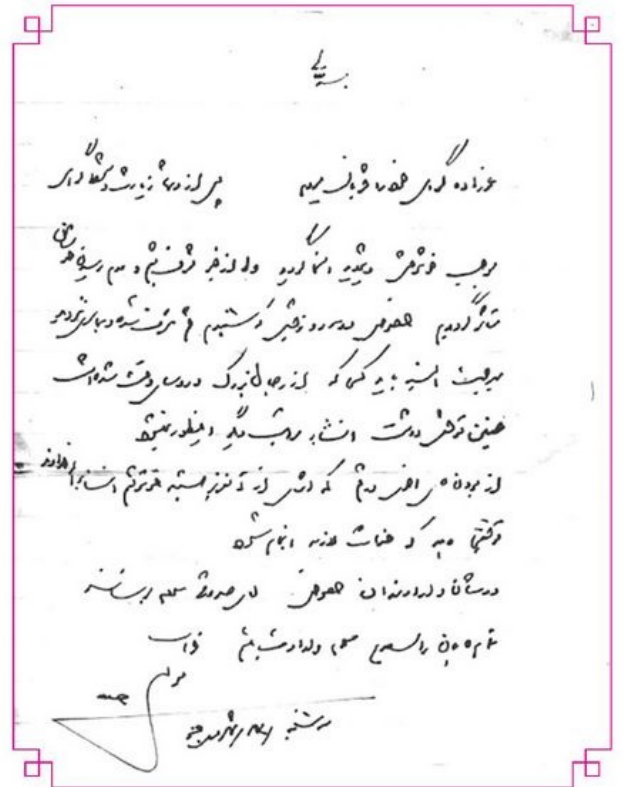
الرقم: _____
التاریخ: _____

برادر و همزاده د عزیز دم دل د جان . هیزم ، با هفت نرس
سکین و غلظتک ، هون یاد تو د اوسر د هه ترکی له د برین و جت د هوی د
و جین د غلظت کجهر کو این سندروی م ، هنگه با شه گوی و خوشی د شه
سره هست ، ده کو مشتاق جبه سرکا هیم و با چا کماز . بر حال هین گنم
تا دود د تصف دم . گوچه بلفه خدا در خاع غلظتک کی بهتر هست

د بابه خاند ، کا نظور کو سیدانده سه آیو تکان نام آریهانی ^{چو د}
یکتو را ایشاع میخاهد . شاد آریهانی د فر دودت ایشاع آریهانی ^{چو د}
خاند ارحیم . این آیو تکان کا خفا د هه د هره سه دینه خلدیوی می لرند . چو د
خاسته ایشاع کینید (سید د تابه فرار تکان) - شه با گو خاسته بر خوند
سید تکان بر هید دمن حاشرا دوش مکتم . بر حال پنج دود د هره هید .
موضع هم د بجه الله : خدریش خبانه د کتر ترسی د الله اینه لودند
د هوب سیدانه رفقا د ارحم لودن جه موافق اربا د لودند ده نر هره اتر آوند خادقم بود
له ایشاع هم لودند که بیخیم هیان د ادر نام امانت گوزم . سینه را میخاهدون گنند
د سید فرام شه دوشم کا کوزم سینهم برین خشان در دست حضا سنده

برادر و عموزاده و عزیز و محرم دل و جان. هنوز هم، با همه فشارهای سنگین و خطرناک، همان یاد تو و احساس وجود تو یکی از مهمترین موجبات دلگرمی و قدرت و اطمینان خاطر است بخصوص که این سند روحی هماهنگ با تنها گرمی و دلخوشی و شادابی شده است، که مشتاق جلسه سه گانه هستم و یا چهار گانه. بهر حال چنین گفتم تا دردی را تخفیف دهم گرچه بلطف خدا اوضاع خطرناک کمی بهتر است. درباره خانه: همانطور که میدانید سه آپارتمان بنام آقای نجاتی وجود دارد یکیش را ایشان میخواهد. شما و آقای فرزانه فرو دوست ایشان آقای قمشه ای به من سفارش کرده اند خانه ای بخرم. این آپارتمانها فعلا صدو چهل تا صد و پنجاه می ارزند. هر طور خواستید انتخاب کنید (سیصد و پنجاه هزار تومان) - شما اگر خواستید برای خودتان سیصد تومان بدهید و من حسابش را روشن میکنم. بهر حال زودتر خبر دهید.

موضوع مهم دیگر آنکه: چندی قبل جنازه دکتر شریعتی را از اروپا آوردند و خوب میدانی رفقا و ارحام اروپا چه علاقه ای به او دارند. ده نفر همراهش آمدند و صادق هم بود از آنجا خبر دارند که میخواهیم جنازه را در شام امانت گذاریم. مسلمانی را میخواهد دفن کنند وسیله فراهم شد و من هم نماز گذاردم ... شنیدم پیراهن عثمان در دست بعضی ها شده

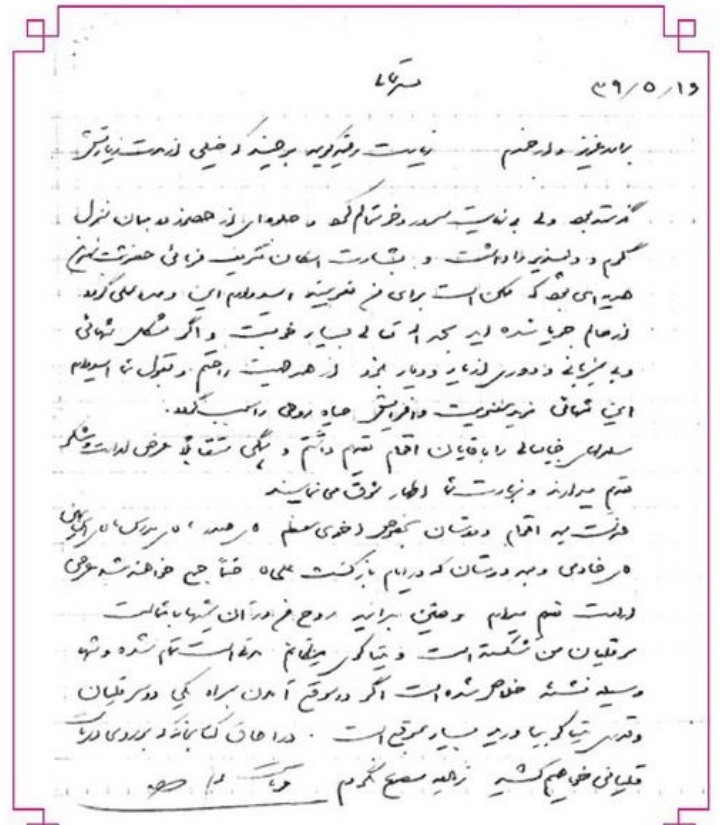


بسمه تعالی

عموزاده گرامی خود را قربان میروم پس از شما زیارت و شوق گرامی موجب خوشوقتی و تجدید ان گردید ولی از خبر مشرف به قم و عدم رسیدن متأثر گردیدم خصوص دو سه روز پیش که شنیدم قم مشرف شده و بما سری نزدیک بهر جهت البته باید کسی که از رجال بزرگ و روسای وقت شده است چنین توقعی داشت انشاء اله مراتب دیگر اینطور نمی شود. از بودن آقای آخوی در قم که آثاری از آن عزیز هستند خوشوقتم انشاء اله خداوند توفیقی دهد که خدمات لازم انجام شود. دوستان و ارادتمندان خصوص آقای صدوقی سلامیرسانند آقایان را مصدع سلام و ارادت می باشم.

موسی صدر

ص: ۳۶۹



بسمه تعالی

۳۹/۰۵/۱۶

برادر عزیز و ارجمندم زیارت رقیمه کریمه هر چند که خیلی از مدت زیارتش گذشته بود ولی بی نهایت مسرور و خوشحالم کرد و جلوه ای از حضور در همان منزل گرم و دلپذیر را داشت و بشارت امکان تشریف فرمائی حضرت عالی هدیه ای بود که ممکن است برای من بفرستید امیدوارم این وعده عملی گردد از حالم جویا شده اید بحمدالله تعالی بسیار خوبست و اگر مشکل تنهائی و بی همزبانی و دوری از یار و دیار نبود از همه جهت راحتم و به قول شما امیدوارم این تنهای مزید معنویت و افزایش حیاه روحی را سبب گردد.

س لامهای جنابعالی را باقیان اقوام تقدیم داشتم و همگی متقابلا عرض ارادت و تشکر تقدیم میدارند و زیارت شما اظهار شوق مینمایند. خدمت همه اقوام و دوستان بخصوص اخوی معظم آقای صدر، آقای مدرس، آقای ابن یمین آقای خادمی و همه دوستان که در ایام بازگشت علی آقا حتما جمع خواهند شد عرض ارادت تقدیم میدارم و یقین بدانید روح من در آن شبها با شماست سرقلیان من شکسته است و تنباکوی مکانم مدتی است تمام شده و شبها وسیله نشئه خلاص شده است اگر در موقع آمدن بهمراه یکی دو سرقلیان و قدری تنباکو بیاورید بسیار بموقع است. در اطاق کتابخانه که بر روی دریاست قلیانی خواهیم کشید زیادی مصدع نگردم.

قربانت بروم

موسی صدر

ص: ۳۷۰

بچه

ما به خیم تقویت هم هر چه بکنند و محبت کنند تو صفت تو چه تر گردد چه برین بکنند
 هم بر قدر تو آمده اند و هم هر چه بر تو زیناد تو را کنگر . این حال است و بجز و طریقتی
 این سزای تو چنانچه در کیمی و فنا کار در گذر آینه افتد . شرح تو در هر چه و هم تو هم طریقت
 نعلم . امیده در بند بر حجت . سعادت و کم و کاست آنگاه که افتد
 سزای تو بر صفت انظار تو که دید . و در پیشه بگردشیم ؛ طیاره بخوان بیام و ایامه دلدهشیم
 وقت تک و علمت آهسته هم در حب الله سفر شده شد ازینت تا همه آنچه در
 میسر تو زنده و سوزانگنده آت است تم بر این سزای تو از ایام
 در حجت نه . قانون رسد بهر چه ما زینستیم آری با نادر حجت حضرت صوری الفت
 و اگر در صوری الفت گرفته بسته و جمله ای که داده از نوحه آن ، هم کنند با حجت
 ظلم رسد . بهر حال تا در دستند را بجز صوری الفت که تا بهر حال رفته و رسیده و مع خود
 از تم تلفظی باشد بجز هم گرفت
 و حجت هر این بین بدرد سلام و غلظت کو خواهد کشید آت باقی آمده از آن چه
 مکن است بر تو و در سینه آینه تم هم (هر طریقتی تر است زمان فزیند . البته اگر
 خدایت فرشته در حال دلزد بر سید مطلق ترین فرزند همان تر است و اگر خدایت نپسند
 تیرت بیاید تو بر حق است که خدایت با هم
 هم جدت تو حق می کم . تا بر همه خدای سلام هم سلام . میوه هم صحت سزای تو
 تا بر با بجز صحت نادر و حجت کرده باشد
 این چه خطبه . صفت محبت آینه بی تو ده نوزادگر سزای تو هر که . بی تو صدمای تو
 با سلام بر سزای تو قرآن تا . سلام بر تو . فدای تو

طریقتی در دست تو خدایت در دست تو خدایت . است ایام این ایام
 ایام صحت مطلق بر ایام صحت مطلق

برادر عزیزم تصدقت بروم هرچه بگذرد و محبت کهنه تر شود صاف تر و پخته تر گردد چه رسد به محبتی که هر دم بر قدرتش افزوده شود و عوامل جدیدی بر از دیادش کمک کند. این حالت ماست که برآستی عواطف و بزرگواری این سفر بر عمق احساس من مصفا و یگرنگی و فداکاری و بزرگواری آنعزیز افزود. من هیچ جز دعای خیر و هیچ جز تقدیم قلب خود ندارم، امید که روز بروز بر عزت و سعادت و کرم و کرامت آنبزرگوار افزوده شود. شیراز من برخلاف انتظار طول کشید، و در نتیجه مجبور شدم با طیاره بطهران بیایم و امروز وارد شدم وقت تنگ و عدم مساعدت استخاره هم موجب سفر مشهد شد از اینجهت تا جمعه ی این هفته طهران و سپس به قم رفته و بعد از یک هفته اقامت قم برای سفر تهران باز می گردم در جوف نامه قانون موسسه احمدیه را نوشته ام آنرا با نامه جوف خدمت حضرت آقای مهدی لطف کنید و اگر مورد موافقت قرار گرفته باشد و جلسه ی تشکیل داده از موعد آن باخبرم کنند ۲۴ ساعتی خدمت خواهم رسید. بهرحال نامه و اساسنامه را باقای صهدی لطف کنید به مطالعه رفقا رسانیده و من خود از قم تلفن با شما تماس خواهم گرفت و خدمت آقای ابن یمین بعد از سلام و هزار تشکر خواهش کنید اثاث باقی مانده را اگر تا جمعه ممکن است تهران و در یک هفته آینده قم هستم) هر طور آسان تر است ارسال فرمایند. البته اگر خودشان خواستند ارسال دارند بوسیله مطمئنی بتهران فرستادن آسان تر است و اگر خودشان نمیخواهند تشریف بیاورند بهتر وقتی است که خود من باشم. سلام بهمه دوستان عرض می کنم باقای آقا محمد خادمی سلام تقدیم میدارم امید دارم صورت سفر و ترجمه تابلو را به آقای صنیع زاده مرحمت کرده باشند. اینجا همه خوبند صادق پنجشنبه آینده یعنی ده روز دیگر سفر خواهد کرد آقایان صدر، عبادی، صادقی به شما سلام میرسانند قربان شما سلام برسانید فدای شما موسی صدر امام موسی صدر به حقیر قربانت تلفن شما را شنیدم و با نهایت شرمندگی شدم برآستی مطلب از دست من خارج شد و امید عفو دارم انشاء اله جبران خواهم کرد. امیدوارم صورت منظمی برای کتابخانه بزودی ارسال دارم

موسی صدر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الرقم: _____
التاریخ: _____

المجلس السیاسی الیومانی
الرائسہ

برادر محترم و عزیز جان حضرت رفقا! آرزویم آنست
 که شکر و آرزوی بیدار شدن برای خود بنویسم. و لذت آنند زودتر در وقت آرزو شدنم
 به بنام بارین تازه که ملود و این کلمات عجیب و غریب است. دیگر لذت
 این پایان اصولاً با این نام هفتاد و این در وقت و کلامی
 و کلامی آشنایی ملود و همین جهت نام تر و در وقت و کلامی
 و در وقت و در وقت هر کس ذکر زبانشان شود. و حق نظارت منم شکر
 حذر خاطر حیرت دهد و در وقت و کلامی که در کلمات است
 خدمت با برایت تمام کند و سیدت را که کند و کلامی
 و زیباترین قسمت گذر من در دستان و اندک در وقت
 آرزو شد و من ساء و دیار نفع در دستان تمام و کلامی
 این شده به این جان فانی. هر حال من تماماً نیازمند به دولت هم
 خواهد را هر چه بی در لطف خودم با کرده ام. آرزوی من و تمام
 در به سبب گنجینه هر روز تمام بنام. این کلامی منم خود هست.

برادر غمگسار و عزیز بنا به درخواست رفقا، آقای قیلان، آقای امین آقای شقیر و آقای خلیلی، باید نامه تشکری برای خود بنویسم. و از آنهمه بزرگواری دهشت آور تشکر کنم چه بنویسم برای من تازه گی ندارد و این کرامت عجیب و تازه نیست وانگهی از که؟ این آقایان اصولا با این عالم صفا و این درجه محبت و فداکاری و یگانگی آشنائی ندارند و بهمین جهت نام تو و مهر تو و رعایت دائم تو و انفعالات تو در همه وقت و در نزد همه کس ذکر زبانشان شده و حتی نظرشان بمن هم تغییر کرده خدای جزای خیرت دهد و دردهای روحیت را آرام کند و امکانات آسایش و مزید خداست را برایت فراهم کند و سایه ات را کوتاه نکند و بخصوص از سر من و زیباترین قسمت گزارش دوستان آنکه قرار است همصحبت برادر ما آقای فرزانه فر باین سامان و برای نفقه دردمندان قدم رنجه کنید اهلا وسهلا باین مژده باید جان فشاند بهر حال من شخصا نیازمند بدیدارت هستم اگر شد جواد را همراه بیاوری لطفی فراوان به او کرده ای. باقای سلطانی هم نوشته ام آیا رسیدی درباره مبلغ یکصد هزار تومانی بفرستم بمن گفتند متعلق به خود من هست.

سلام و تشکر فراوان خدمت خانم و خانم زاده عزیز عرض می کنم خانم ام صدری عرض سلام دارد آقای ابن یمین، ابطحی، صدر، روضاتی، ملاذ، خادمیها، و همه اسلام برسانید. منتظر نامه و دیدارت هستم و بچه کسی پیشنهاد مینمایند نامه بنویسم. به آقای عمادزاده هم سلام برسانم

موسی صدر

ص: ۳۷۴

نصرت مدام ... سلام کدام زحمت زار است و در این زمانه
 بازده و در این فرصت کم ... در این وضع خاطر امیدوار که در این وقت
 دل حکم استقامت حاصل شده ... زخم فروش عمود ... وقت
 حج هم رسیده است ... در شهر کربلا غمت هم زنگه است ... زلفی
 تم هم گرفته هرگز سده ... در این راه هر عیب هست
 فدکیت را به بخت باغ است
 در این دوام در صورت امکان فرآنگه از فریاد است باغی
 را به بخت همیشه تا فکرت مسلم شود
 بیس با جلال یا هر طور که مصلحت دید رسید ضایع است
 این بیخ را در سال فریاد ... در این راه هر عیب هست
 آری این تابستان خون در این بیرون
 ۱۵ ... در وقت و کتیم ... تا باغ شد اگر برای
 ۱۰ ... یل رسد غریب ... و اگر بنگه از فریاد است باغی
 آن نزد رسد بهتر خواهد بود
 سلم برینان را رساندم و هر چه در این کرد اند ... برینان
 صفای سلام برینان ... فدای خون و آن نزل العیب
 و آن اطاق کاغذ لطف و آن ایران یا طرف و کربلا را
 شام تم ... و کتیم ... صفا

بیژن

خود را مسلم بخیزد / بیژن و یارانش در غایت آن سعادت بد با او رسد / خودم تهران بزم
 ایستد / آن مجلس در آن تهران با اتفاق خودم بار سعادت هر دو جدا / رفتیم و آن سفارتهایشان
 شرفی بود / در آن روزین بیژن در آن است / در روز در تهران نم خدشایم / کیم و آنس
 بیژن ایشان باز که از سفرها مانده است / که بدد
 بهر سعادت بیژن رسید / در آن روزین که کوشید / در آن روزین رسید / بیژن با سعادت
 مردم فرمود / یادگر خدایشان - تهران - قیام شهباز - ایستاد / در آن روز در طلب / کوشید
 در آن روز سعادت با اخصای خدایشان / که سعادت شهباز شادمانند / در آن روز در طلب / کوشید

- ۱- ۳۱۱
- ۲- اعداد فرورد در برده شده / کیم سده؟ ۳- در آن روز در طلب / کوشید
- کیمی سخنرانی سعادت بیژن / در آن روز در طلب / کوشید

آن در میان سعادت آنان
 بیژن همی در آن زمان را / با آن در غایت ایشان / با آن در بر اینده نظر / در آن روز در طلب / کوشید
 برای فرزند / سعادت کوشید / در آن روز در طلب / کوشید
 سعادت هر عصر / در آن روز در طلب / کوشید / در آن روز در طلب / کوشید
 سعادت در میان / در آن روز در طلب / کوشید / در آن روز در طلب / کوشید
 سعادت در میان / در آن روز در طلب / کوشید / در آن روز در طلب / کوشید

عموزاده معظم و عزیز رسیدن رقیمه کریمه و زیارت آن مصادف بود با ایامی که خود من به تهران میرفتم البته آقای عبادی در سفر تهران به اتفاق خود من برای ملاقات آقای وجدانی رفته بودیم ولی متأسفانه ایشان به مشهد مشرف شده بودند و توفیق زیارتشان دست نداد و روزیکه در تهران من خدمتشان رسیدم که شب جمعه گذشته باشد ایشان تازه گگی از سفر خراسان مراجعت نموده بودند. بهر حال مطلب بعرض میرسد و ایشان توضیحاتی خواستند که در ذیل بعرض می رسد. امیدوارم با مرحمت مرقوم فرموده بآدرس خود ایشان - تهران - خیابان شهباز - ایستگاه دروازه دولاب - کوچه وجدانی خدمت آقای وجدانی با امضاء خودتان که مسلم شد مشخصا شما را می شناسند و علاقه مندند ارسال فرمائید.

۱. اسم مادر ۲. اوراق مزبور ربوده شده یا گم شده؟

۳. در صورتیکه ربوده شده به کسی مظنون هستید یا نه و آنشخص در اینصورت کیست؟

۴. مشخصات اسناد و اسم امضاء کنندگان آن و بیان مشخصات آنان (چک یا سفته) امیدوارم خیلی زود این مسائل را با نامه خدمت ایشان با اشاره به اینکه مطلب را فلانی عرض کرده ارسال فرمایند

لعل اله یحدث بعد ذلک امر

حضرت آقای عبادی برای مشایعت حضرت اخوی معظمشان که عازم مکه بودند تهران رفته اند حضرت آقای صادقی سلام تقدیم میدارند آقای طباطبائی هم دو سه روز است تهران رفته اند. سلام مخلصانه را خدمت آقایان اقوام و دوستان محترم ابلاغ فرمایید.

قربان شما موسی صدر

برادر عزیز و سرور مهربان و عموزاده نازنین و آسایش دل و جان و امید شکوفا و درخشنده قربانت بروم من در پاریس در کنگره‌های شرکت کردم و سپس سر راه به صادق که فعلا در شهر باخوم آلمان با خانم و دختر کوچولویش زندگی می کند سری زدم و بهتر بگویم: سری زدم و امشب هر دو ساعتها بیاد تو بودیم و دلهامان بسوی محبت و مجلس و محفل و رعایت و عنایتت پر می کشید بخصوص آنگاه که کلمه اخی در زن را شنیدیم. نامه ای در لبنان به وسیله یکی از دوستان که گویا جرأت آمدن سراغ ما را نکرده بود از آنغزیز دریافت کردم ولی لا بد میدانی که درباره ما و تنبلی ... چیزی شنیده ای بعلاوه این اواخر، دور از جون و چشم بد دور، ما سرگرم یک مبارزه با دولت شده ایم و هر مدتی میتینگ با ۵۰ هزار صد هزار یا بیشتر و کمتر و گاهی مسلح بیا می کنیم و یاد ایام جوانی تو را و مرحومان را تجدید کردیم. مطلوب بهبودی وضع شیعیان لبنان است، دفاع از جنوب لبنان است و پارهای مسائل دیگر، داستانی است. این هم خود مزید بر علت است ولی خدا شاهد است انقدر دلم شکسته است که حد ندارد نمیدانم چرا مدتی است توفیق دیدارت را نداشته ام. گفته اند چندی قبل پاریس رفته و بماها سری نزدی، ایواله! خوب برادر جان رفقا چطورند. امیرزا ابرام، خادمی، علیجان، آقاهاشم، برادر، شهلا خانم، بابا، دائی، همه و همه چطورند این اطاق گوشهای چطور است. صندوق خانه، بچه حالست، حوض، قلیانها، در، پرده وای که چه دلم تنگ شده است الان صادق گفت علی را گرفته اند امیدوارم خیر باشد در اینجا شنیده ام که صهدی احتیاج به نصیحت دارد جوانهای ما خیلی ازو رنجیده هستند اگر نامه ای از شما یا از امیرزا ابرام برای من نوشته شود و او را نصیحت کنند خوبست. سلام به همه برسان قربانت

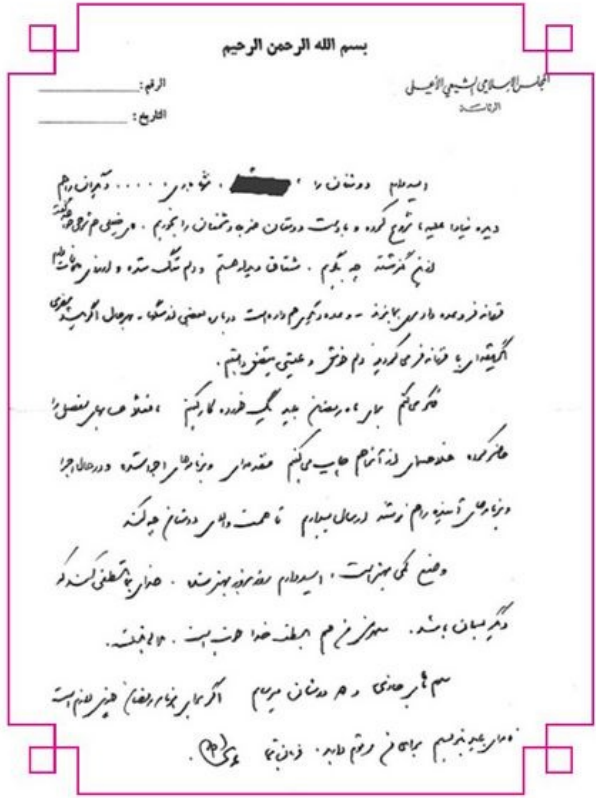
موسی صدر

ص: ۳۸۱

برادر عزیز و یار دل و جان، آنکه دائم هوس سوختن ما می کرد کاش می آمد و از دور تماشا می کرد شرح و وصف حال از عهده قلم خارج است ولی امید فراوان داریم که این امتحان الهی ما را تا صحنه کربلا نکشانند و طاقت اندک ما را عنایت الهی مد نظر گیرد. نمیدانم آیا با آقای نجاتی درباره آپارتمان مراجعه شدیانه، دو آپارتمان ایشان با قیمت هر یک تقریباً سیصد و سی و سیصد و چهل هزار تومان خریداری میشود اگر شما یا فرزانه فریا قمشه ای که می خواسته اند مایلند لطفاً هر چه زودتر با آقای نجاتی مراجعه کنند. ایندو برادر هم قول دادند در بهبود روابط قدمی بردارند ولی تا بحال خبری نشد فشارهای کینه توزانه ای که این مرد در اینجا بما می آورد بی حساب است. و ما را مجبور بعکس العملی می کند. در لبنان نمی توان و بخصوص بعد از جنگ ساکت بود. عکس العمل هم باز بر مشکلات می افزاید. در هر حال شما بدانید و خدا و دوستان که ما بیخودی برای دردسر تلاش نمی کنیم و به هیچ وجه نمی خواهیم که دشمن تراشی کنیم ولی ما را مجبور میکنند و هیچ کس نیست که بشنود و چه دردها را می بندد. خدمت آقای فقیه ایمانی حاج آقا جلال عرض سلام آقای میسرانم برنامه فقط بیمارستان بوده است. دارالایتام هم فقط مخصوص آقای خوئی خواهد بود و خلاصه نرنجند ما را اینقدر در فشار نگذارند. چه خاکی بر سر کنیم، تقصیر ما چیست؟ گویا باید از نو تلاشی آغاز کرد برای کارهای مردم. جزوهای مفصل نوشته شده که امیدوارم بزودی برسد فعلاً ارسال میشود.

موسی صدر

ص: ۳۸۳



بسم الله الرحمن الرحيم

امیدوارم دوستان را، شهابادی ... دیگران را هم دیده مبادا علیه ما شروع کرده و با دست دوستان ضربه دشمنان را بخوریم. آقای خلیلی هم شرحی خواهد گفت. از این گذشته چه بگویم، مشتاق دیدار هستم و دلم تنگ شده و آرزوی ملاقات دارم فرزانه فر وعده داد سری بما بزنند. وعده دیگری هم داده است درباره بعضی از سگها، بهر حال اگر می شد معزی اگر ملاقاتی با فرزانه فر می کردند دلم خوش و عشقی بی نقص داشتم. فکر می کنم برای ماه رمضان باید یک خورده کار کنیم، فعلاً حسابهای فصل را حاضر کرده خلاصه ای از آنها هم چاپ می کنیم مقدمه ای و برنامه های اجرا شده و در حال اجرا و برنامه های آینده را هم نوشته ارسال می دارم تا همت والای دوستان چه کند. وضع کمی بهتر است امیدوارم روز بروز بهتر شده خدای به ما لطفی کند که دیگر میان باشد سلامتی من هم بطف خدا خوب است ملالی نیست. سلام به آقای خادمی و همه دوستان می رسانم اگر برای برنامه رمضان چیزی لازم است نامه ای باید بنویسیم برای من مرقوم دارید. قربان شما

موسی صدر

عموزاده عزیزم بعد از تقدیم خالصانه ترین ارادتها و اشتیاق زیادی که زیارت وجود مبارکت دارم امیدوارم صحیح و سالم بوده موفقیت کاملی نصیب گردد و انشاء اله بزودی موجبات سرفرازی اقوام و ارحام مخصوصا مخلص خودتان خواهید شد. چند روز قبل رقیمه شریف را بانضمام پارچه زیارت کردم بنیکخواه دادم او گفت خوشبختانه جلیقه هم در می آید، از این جهت آستر جلیقه تهیه شد و در روز است مهیا منتظر مسافر مطمئنی میباشم الان که عریضه تقدیم میدارم شب چهارشنبه نمی دانم مسافری فردا پیدا خواهد شد یا نه، در هر صورت امیدوارم که مرغوب باشد و عیبی نداشته باشد. امشب هم رقیمه دوم عالی را زیارت کردم با کمال افتخار در خدمتگذاری که از دست من برآید حاضرم دادن که کار همه کس می باشد هر چه دستور فرمایند اطاعت می کنم ولی متأسفانه خداوند متعال که آنرا از قدرت که آرزوی من است لطف نکرده تا آنطور که باید و شاید خدمتگذار باشم هر چه صلاح میدانند بایستی راضی بود و چشم امید به درگاهش داشت. آقا سالم و سلام می رسانند و همچنین آقای اخوی سالمند و سلام تقدیم میدارند تازه نیست موفقیت سرکار را خواهانم. تأخیر عریضه بعلت انتظار اتمام کار بوده است. مبحثهای بقیه به انضمام رقیمه فرستاده میشود رسید آنرا مرقوم دارید. مجددا تصدیق شد می دهد لباس را بانضمام نامه توسط آقای تقوی فرستادم مستدعی است رقیمه بعد را از زودتر ارسال فرمایید بلکه توسط خود آقای تقوی بفرستید.

والسلام چهارشنبه ۲ ج ۱ قربانت موسی صدر

برادر عزیز یا بهتر از برادر قربانت کردم امیدوارم وجود عزیزت که گلی یا گلستانی پر گل است همیشه شاداب و خرم بوده همیشه دل و چشم دوستان را روشن و پر امید دارد نامه عزیزت آتش دوری را که در قلبم هیچوقت خاموش نمی شود، شعله داد و یاد آن خانه عزیز و آن کعبه اهل دل را زنده تر گرداند و این یاد خوب میدانی با قلب من چه می کند آدمی را از آن جلسات و درازند و یکباره او را مثل موتور بکار میندازند. شب و روز همه اش هم خشک و بدون انس و الفت چه کنم از عنایت خدا را شکر می کنم زیرا شاید برای من این نوع کار ضرورت داشته است و بحمداله کار بی اثر نبوده است. نتایج فراموشناپذیر داشته و محبت مردم بی نظیر بوده نمی توانم کاملاً برایت این محبت را وصف کنم ولی چون قلب عزیزت مضطرب بوده قصه را که خواسته ای برایت نقل می کنم. روزی دختری شیعه بخانه من پناه برد و مادرش مدعی بود که مردی سنی او را ربوده و شبی با او در خارج خانه سر کرده و حالا که برگشته ممکن است برادر او او را بکشد. من ساده باور کردم غافل از اینکه دختره خیلی علیه السلام نیست و شاید اصلاً قضیه تله ای برای من بوده است (زیرا دشمنان هم بنسبت دوستان زیاد هستند و از هیچ حربهای فروگذار نمی کنند) من دختر را در خانه پذیرفتم و البته قصه های دیگری از این نوع گذشته بود جوان را خواستم و بعد از یک محاکمه و قسم خوردن دختر او را مجبور بازدواج کردم تا خون و شرافت دختر را حفظ کنم. با اینکه وقت عقد هر دو خوشحال بودند و با رضایت رفتند ولی نمیدانم چه پیش آمد (و شاید همان عناصری که اصل قصه را ساخته بودند سبب شدند) دو سه روز بعد از این واقعه روزی دختره صبح زود بمنزل ما آمد که البته من نبودم و خانواده را ملاقات کرد و گفت شب گذشته جوانک او را مجبور کرد تا روی نوار اعتراف کند که در ایام اقامت او در منزل من، من خواستم فقط خواستم با او تجاوز کنم. دخترک این قصه را می گوید و اصرار زیادی می کند که فلانی موضوع را علاج کرده سرش را به هم بیاورد. من که قصه را شنیدم احساس خطر کردم زیرا این موضوع حتماً برای همیشه ریش مرا گیر می اندازد و سرم زیر خواهد بود با اینحال صبر کردم. روز بعد برادر دختر نزد من آمد و گفت میخواهد جوانک را بکشد. گفتم بعد از ازدواج موجبی ندارد. گفت موضوعی دیگر در بین است که زبانت یاری گفتن ندارد فهمیدم موضوع بزودی شایع خواهد شد اظهار تأثر کردم و موضوع را با چند نفر در میان گذاشتم و گفتم وقت تجربه فرا رسیده میخواهم به بینم آیا اهل این شهر می توانند از خادم خودشان حمایت کنند. آشتی در گرفت. اعتصاب عمومی. ترور جوانک با چارده گلوله که خوشبختانه باو نخورد آتش زدن و منفجر کردن دکانهای او، ترس کلی سینها که از خانه بیرون نمی آمدند.

و مردم از همه لبنان هزاران بلکه دهها هزاران هر روز بصور آمدند چنین احساسی و محبتی شاید در تاریخ زنده های لبنان سابقه ندارد. مطلب آنقدر به عکس شد که جز لطف و عنایت خدا هیچ تفسیری ندارد. زعامت دوست شما و ریاست سید قلوب همکاران تحریک شد و مبارزه علنی بعضی آخوندها علیه من شروع شد ولی مردم بسیار از کارشان متأثر هستند و هیچ وجه آنها را دسته جمعی بر من ترجیح نمیدهند. و فعلا هم مبارزه برای تأسیس مجلس اعلاى شيعه در جریان است تا خدا چه خواهد. قربانت، حالم خوبست، خانواده خوب هستند، خستگی فوق العاده دارم، اقوام، آنها که بما لطفی دارند مثل آقای سید جعفر شرف الدین سلام می رسانند. من احتمال قوی دارد تا دو هفته دیگر بافریقا سفر کنم و شاید سفر سه ماه تقریبا طول بکشد. از صادق خبر دارم وضع درسی او خوب و وضع مالیش خراب است. خدا غیرتی بدهد. از علی هم خبری ندارم نمیدانم ایران است یا آلمان رفقای اصفهان چطور هستند، آقایان امیرزا ابراهیم، آقای محمد خادمی، عزیزان دیگر حضرت آقای خادمی، وضع شیربها، کتابخانه ای که فکر کرده بودی و تلاش مثبت وضع مالی وضع دفتری، دختر خانم، وضع خانه، آقای روضاتی، دلم خیلی تنگ شده و هیچ چاره ای هم نیست امیدوارم خداوند دیدار مرحمت کند. قربانت، در سال گذشته روز عید فطر در راه اقدام باصلاح یک منطقه که کشت و کشتار فراوان در آن بود و من آنها را صلح دادم ماشین من در راه تصادف کرد و خورد شد و در ماشین جوانی از بهترین جوانها کشته شد با زن و چهار بچه بی سرپرست مصیبت او بسیار سخت بود. در هر حال خواست خداست ولی سعی کرده ام و سائلی برای اصلاح وضع آنها انجام دهم گاهی که هم بعضی کارها از نظر عاطفه آنها را سرگرم می کند از جمله میخواهم خواهش کنم: آقای حسین زاده ملاقات فرموده اشعار عربی را در جوف نامه هست روی یک قاب میناکاری قشنگ ثبت کرده برای ما بفرستد اگر قیمت آن در حدود پانصد تومان شود مانعی ندارد امیدوارم هر چه زودتر اقدام فرموده به آدرس (صیدا - لبنان - شارع جزین - بیت المرحوم الأستاذ جمیل بیرم - السیده الفاضله ام ناصر) بفرستید زیرا من مسافرت خواهم رفت. از آقا هاشم چه خبر در آلمان است، چه می کند، سلام بهمه دوستان آقایان خانه، باغ، اطاق وسطی میرسانم

قربانت موسی صدر

ص: ۳۸۹

سپهر

برادر بخورده چون جان خیز بگم گان بجز خیال ترانم . جلوه می توام عیان آ
 درگاه کعبه خنده ترقه و محبت و ادبشکبه اشهر سال درگاه گنفت و درگاه آفتاب و دین چو نوری
 درم عار دنگ و هر چه آسب خب یا آسب است و لایم دریا بود آن صیبه گشته امده
 در دم جلی بیشتر کند و دل مرا آسب است بر یکت
 در ضلع بستان بهتر دیدم تیری هم زیادت و لا هانکه در مدینه کجایان سینه
 چشمه را از هر سب کوه و امکان منجی را نیز بینه در هر است چنان که در جلال
 در ضلع باطله خدا بهتر است و در سرفه در شان را بود دیدم و گنجه
 آینه شالی حال بود که هر اینها در در لؤلؤ غمزه بر می دوزد و شاعر بر است و بخت
 امید که خداوند غنی تر فرموده جمع و را که جمعی نیست (سبح دست تو که گوزار . با گرا
 مای هست که سر به برف نه که جلی خندانم . ستم بر برام . در کجور تنها بر گشت
 بی کار و ترسد خداوند بزرگ گوزار . عشق م بر سینه گم . اینها اوم را که درم
 در دین او که می کردم و لا خدا صد گنبد . در سبز خون و فرزند فرود در میان او
 گنجه بودی م در بری خست می تو . گنجه است در تو .

برادر و عموزاده چون جان عزیز یک دم گمان مبرز خیال تو غافلم. چگونه می توانم غافل باشم در حالیکه باضافه همه شوقها و محبتها و وابستگیهای ایندو سه سال در کنار محنت و در وسط آتش و در بین ناجوانمریها و زخم های دردناک و صد جور آسیب، خوب یاد آنساعات و ایام و شبها، یاد آن صبحها و شبها، سفرها و حضرها در ذهنم تجلی بیشتری می کند و دل سوی آستانت پر می کشد. اوضاع لبنان بهتر و امید بهتری هم زیاد است ولی همانطور که میدانید بحرانهای منطقه، اختیار را از همه سلب کرده و امکان پیش بینی را نیز نمیدهد و هر ساعت احتمال مشکلات و خطرات وجود دارد اوضاع ما به لطف خدا بهتر است و در سفر مکه هم دوستان را زیاد دیدیم و محبتهای غیرمستقیم آن عزیز شامل حال بود ولی همه اینها دردی از دل غمزده برنمیدارد و شفای پریشانی و غربت نمیدهد امید که خداوند عنایتی فرموده جمع مارا (که جمعی نیست) بشمع رویت روشن گرداند. و براستی آیا ممکن است که سری به ما بزنی من که خیلی نیازمندم. سلام بهمه میرسانم. و به شهلا تبریک می گویم بسیار کار درستی بود خداوند مبارک گرداند. تلفن هم پریشب کردم. امیرزا برام را کم دیدیم و در حق او کوتاهی کردیم ولی خواهد بخشید از سلامتی خودتان فرزانه فر و همه دوستان ما را مطلع کنید. کتابچه ای هم ارسال خدمت میشود اگر پیشنهادی هست بفرمایید.

موسی الصدر

ص: ۳۹۲

الحمد لله

اسلام عليك ورحمة الله وبركاته

و بسمه ناني خاتمتك غير حاجر وودعتك را انا بتو لك . نعمك بالعقل يقب
 ايميش . بختقه قلب تنظري المسافات بختصر الايام فيزول ابعاد ، و برضه بكرتتم الاجراء
 و تهنون الاهدات و كأنه ليس من فراق ، فوجرتي كله مألوت و من شكري سيطرت . و جبار
 المذكرات حرت ، و من صخره اهداني اجبت ، از اولئك و اسلك بختها بسية كنت .
 فترة قصيرة هذه اتي ملك قضيت و لكني هبيرة فريدة في نوحها عشت و وعظمت .
 عشت معك المثرة في بيده هجرتك نوحا بسلام لرضع اعمالي بمرود و لا فخر علفك
 متوا زله و لا ذهن انام انصافهم سطويه .
 و عشت معك في ايمانك بالله الذي عرس في نفسنا الشقة ، نا نطقت من وطنك
 دون طلب لحيية و لا وجود رعاية و لا اعتماد على ضمانات ، اكتفيت بالله حاسبا و راعيا و لفيلا . . .
 اخي الكريم انت في ليلك معروا و مستعز ، ابع للمرض لا مختير . و قد ارتفعت بولتك .
 لستري الذي رعت من رشا الاغراب . فاس بيت سعيد الا و كان لك فضل عمارته و اس بنا و شايخ او كان
 ك مهم الاثر في شبيب لركانه و اس شريح رشا في نيتي ارا جناني الا لان ليك اثر في تميمه و بجهوده .
 لهذا كله : لا يكن ان اشك ابرا . و لا يمكن من شكرك على كرم ما طنتك و حيانك و بفتح
 همتك و سبني سا همتك كبريتا طاعتك خول مرة انا بتي عندك
 لا يمكن ذلك و لك في هذه كالا ارتفعت عن سترتي الشكر بطني و ليلي ، تم لك ارتفعت في نيتك
 سمعت في اهدائك ، نا قدرت شتمنا و لا ارتفعت لصله نارية . بل قصدت وجه الله رضاء
 و لهذا كله : افضل ان اقول الشكر و الشا و باك نبال الى الله تعالى و الرعاء لك ناظم شتلك
 و دام صحتك و نجاح عورتك و ترفيقك ، تمام و قرة عينك في اولادك و اهلك .
 نا بمر الله العلي العنبر ان يجعلني شاعرا براجي تباهك بتمجده سبورا في اسمايح الخلفين
 تا ابناء الوطن لتحيين و شنت ، و ايا بردي لتحيين طلبك ، اينا على اناسك - المرسة - نردنا
 بنيه نبارتلك و تكرارها هنا هناك . . . و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته



خود ننگند قسمت یک روزهای کلام و گفتار و نوشته همه و همه محدود است پس توانایی گنجایش بی نهایتها را ندارد این خود احساس من است در برابر محبتها بزرگواریهها مطلقهای مستجابی عزیز امید که پایدار بماند.

سفر اصفهان ذی قعدة ۱۳۹۱

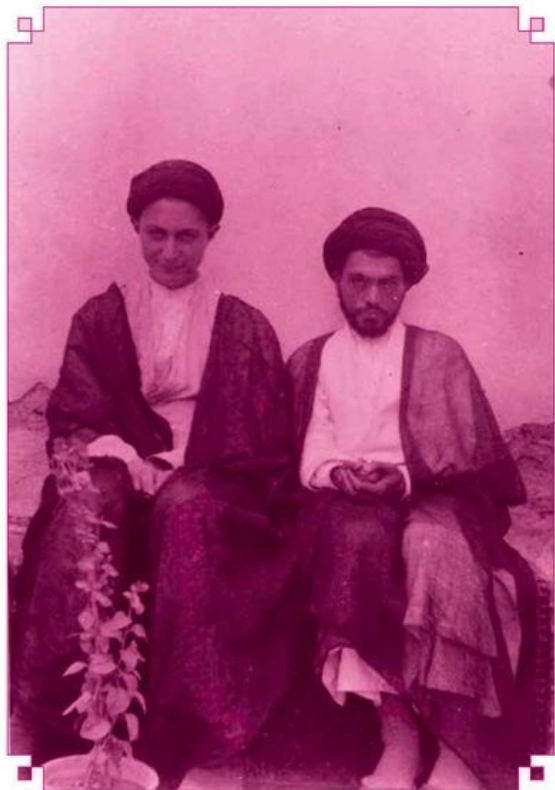
موسی الصدر



حضرات آقایان مستجابی، میرزا محمد روضاتی(۱)، حاج آقا غروی، امام موسی صدر، ملاذ روضاتی

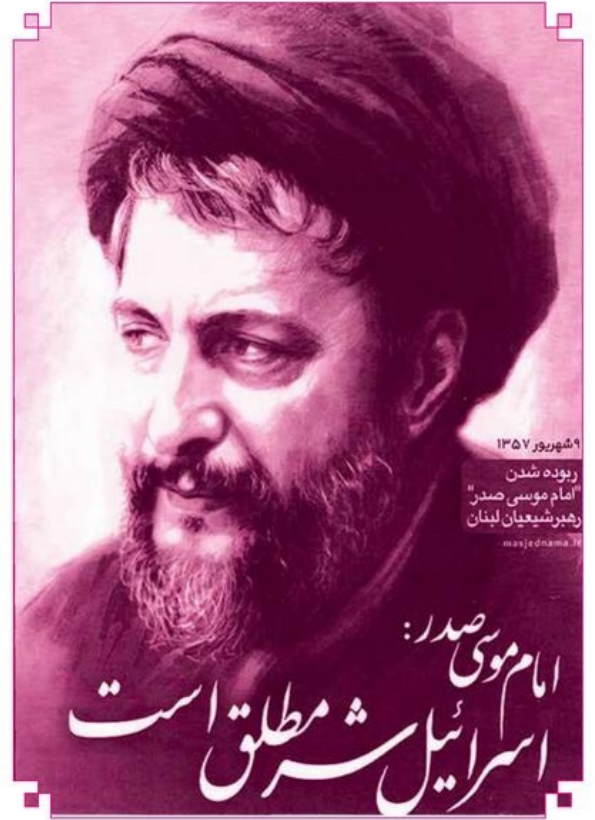
ص: ۳۹۶

۱- آیت الله آقای میرزا محمد روضاتی از ... بیت روضاتی بود. سفره کرمش بی منتهی و جلسه معنوی اش هر کس را به زانو در می آورد. آن چنان خوش اخلاق و صمیمی با کوچک و بزرگ صحبت می کرد که گویی با انسانی شریف و بزرگوار روبروست بحمدالله فرزندان محترم دارد که ... به آن بزرگوار نموده و به حقیر الطف ویژه دارند و من وظیفه دارم به هر یک جداگانه دعا کنم.



سید مهدی صدر عاملی و امام موسی صدر

ص: ۳۹۷



فصل سوم: نامه ها و مکاتبات خانواده امام موسی صدر و سایر علما و بزرگان خاندان صدر با آیت الله مستجابی

اشاره

ص: ۳۹۹

که می آید سر وقت دل ما جز پریشانی؟

که می پرسد به غیر از سیل راه خانه ما را؟

نامه پر محتوای حضرت بانو رباب صدر دامت خداتها دختر عموی عزیز و بزرگوار را زیارت کردم. چندین مرتبه خواندم تا با روانم آشنا شد. از آن همه همت مشعوف شدم و بدین وسیله سلام وافر خدمتشان دارم. اینجانب تا این ساعت نتوانستم کوچکترین عرض ارادتی به حضرتشان کرده باشم و زحمت وافر که در ایام رنج و اندوه و غیره در آن روزهای ظلمانی بیروت به معظم لها داده ام و شرمنده آن همه احسان هستم. اما لازم میدانم بیوگرافی مختصری از خود به عرض برسانم حقیر در حدود سی سال است که خانه نشین شده و هیچ گونه رفت و آمد فیزیکی یا با اشخاص نداشته و ندارم.


و در این مرحله که در نامه ارسالی ذکر شده من خود را مقصر میدانم گرچه سالهای قبل هم هیچگونه کار آخوندی نداشته و ندارم. حال این معذرت کسی را از حقوق حقه و وظیفه وجدانی بریء نمی کند لذا به عرض می رسانم حقیر آنچه در اختیار دارم در خدمت آن بیت معظم قرار میدهم و از خود هیچ اختیاری ندارم هر قسم دستور فرمایید حتما عمل خواهد شد. و از اینکه در ماه صیام حقیر نمی توانم به تهران حرکت کنم پوزش میخواهم و به انتظار دستورات ساعت شماری می کنم خدمت علیا علیه طاهره خانم و بالاخص بانو حورا خانم سلام وافر دارم. خدمت مولای خود آقای شرف الدین عرض ادب و اخلاص دارم.

و السلام علیکم و رحمه الله

از ذره کمتر سید مرتضی مستجابی

۶/۴/۹۲

ص: ۴۰۰


 یادداشت تاریخ ۲۵ / ۱۱ - ماه ۴ - ۱۳۵۴

محرزانه محترم قربانت ضمیمه اشک از دست به خیمه دار و بی گناهی
 اهل دی ندارم چه اتم چه کرامت و موفقی بفرستی و تم کرم به غیر و آخرت خود که در شرف ایام
 است و نه امید است فرست و زوم بنی.

آنچه در بیانی یعنی وقت است که تیران نیز در دل را شکست کرم است و نه آرزوی
 بران نیز نیاید امندان است و نه آرزوی ایام و نه آرزوی ایام و نه آرزوی ایام
 کدر امندان به خوش بفرست و نه آرزوی ایام و نه آرزوی ایام و نه آرزوی ایام
 که این کرم در نه عازم امندان عیادت بران اشک ایام به در امندان از لطف طمان
 دوست بانه به یکی از دست و آت و بن کرم به الهی پاکیزه بران است و نه آرزوی ایام
 و کرایه آن بر به به برادرت خوانید نمود و نه در اسب بر طرح مندرست به هم است و نه
 بر زمین که نه تیرا را تیر کرد و جواب بران من فرست که نه خدشتن به هم کلان
 و نه و اشکان را دارم و آرزوی یک الهی که در آن باشد فریب
 ۱۳۵۴

تاریخ: ۹۰ / ۴ / ۲۲

شماره: ۶۰۸۴

حضرت آیت الله سید مرتضی مستجاب الدعواتی

سلامت و موفقیت روزافزون حضرت تعالی را از خداوند متعال مسألت می دارد.

ولادت باسعادت حضرت بقیه الله را خدمت حضرت تعالی و خانواده محترم تبریک و تهنیت عرض می کنم. اکنون که پس از یک سال به فعالیت های صورت گرفته در حوزه تاریخ شفاهی نگاه می کنم گنجینه گرانبهایی را می بینم که از دیدگاه ها و خاطرات گرانبهای شما جمع آمده است. اگر صحبت های صمیمانه و مطالب بدیع شما نبود گنجینه تاریخ شفاهی درخشش امروزی خود را نداشت و محققان و پژوهشگران و نیز مشتاقان و علاقمندان به شناخت امام موسی صدر از آن محروم می ماندند.

در این پیوند مشتاقم که صمیمانه از الطاف و اوقات گرانبهایی که به گفتگوی به ما اختصاص دادید و همچنین پذیرایی گرم و سخاوتمندانه ای که مبذول فرمودید صمیمانه سپاسگزاری کنم. دیدار و مصاحبه با جنابعالی هم مایه مباهات من و همکاران است و هم در ما انگیزه و قدرتی ایجاد نمود تا احساس تنهایی نکنیم و برای آزادی امام با قدرتی بیش از پیش پیگیری کنیم.

افزون بر اینها سخنان شما ارمغانی ارزشمند از علم و معرفت و اخلاق است برای محققان و طلاب حوزه های علمیه و دانشجویان دانشگاه و متفکران و اندیشمندان و پژوهشگران در ایران و لبنان و کشورهای اسلامی.

نفس حضور در محضر شما و بهره مندی از نفس گرم شما به ما برکت و معنویت

بخشید که در این روزگار کمتر دست میدهد.

ص: ۴۰۲

توفیقی بود که خدا رفیق ما کرد. امیدوارم بهره‌ ما از محضر شما بیشتر باشد.

با سپاس خاص مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر

حورا صدر

*جواب

ای یادگار محبوب و ای همه خوبی‌ها

سلام علیکم

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق

شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم

نه به رسم یادبود که بود یادهامان را نابودی نیست و نه به رسم تشکر که شکرانه الطاف بیدریغتان را دایره آفریدگان خداوند را گنجایش اوست، که به رسم اخلاق و وجوب کرامت محبت‌هایتان را سپاس گفته خدمت همکاران محترم و بالأخص جناب آقای دکتر فیروزان عزیز ابلاغ سلام دارم.

گرامی تابلوی ارسالی رسید. بسیار متشکرم.

ز ناله ای که کند خامه می توان دانست

که کوه درد به دل صاحب سخن دارد

آرزو دارم روزی همگی محبوب خود را بیابیم و گرد هم بنشینیم و ناله‌های سردمان را به آوای گرم و پایان دهیم.

مرتضی مستجابی ۹۰/۴/۲۶

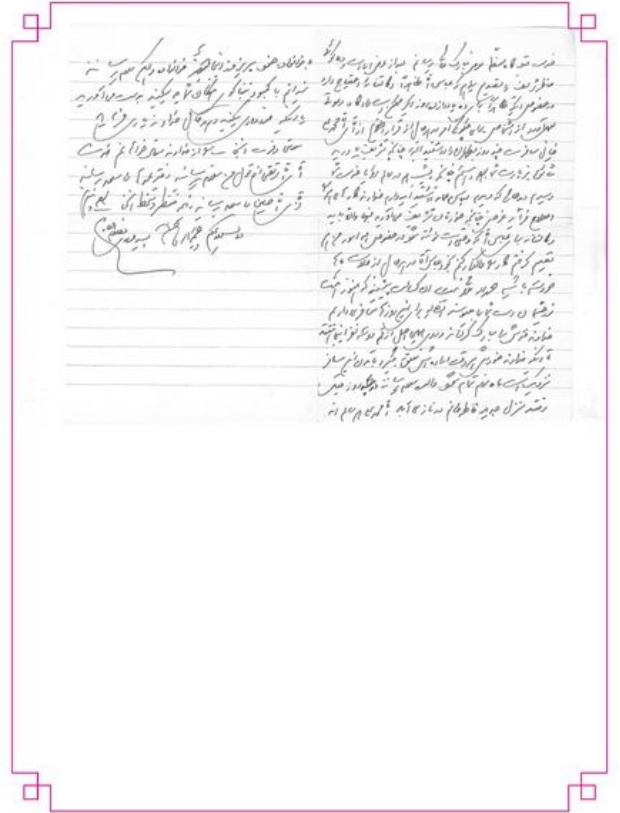
ص: ۴۰۳



آقایان حاج آقا مهدی صدرعاملی و حاج سیدرضا کشمیری

پسرعموی عزیز و مهربانم فدایت شوم، چنانچه از حالات حقیر خواسته باشید بحمداله سلامتی حاصل است فقط نگرانی من ازین سفر آن بود که انطوریکه شاید و باید اشباع شده باشم از محضر محترم نشدم وقتی آمدم طهران چند روز بعد بقدری متاثر و دلنتنگ شدم که میخواستم مجددا حرکت کنم باصفهان زیرا تازه یکهفته بود خانواده رفته بودند و بالاخره تنها ولی چه باید کردن امورات روی دل و میل نمی چرخد در هر حال سلامتی آن پسرعموی عزیز را از خالق متعال خواهانم آقا محمدعلی بحمداله حالشان خوب است مشغول میباشند عباس آقا را دیدم و میگفت تلگراف یا تلفون می کنم برای اقا منیر که بیایدا ان سفر موجبات فراهم شد (انشاء... امید است همه اش بخیر باشد) که گرفتاری شما زیاد باشد از وضع مزاجی عماد خیر ندارم، دیشب در خواب او را دیدم خدایش شفای عاجل مرحمت فرماید. خدمت دخترعموها سلام برسانید و از طرفی دختران دختر عموها را سلام برسانید زن عمو را سلام برسانید خانواده محترم را سلام برسانید شهلاهی عزیز را دیده بوسم مطلب تازه ندارم که خدمت شما بنویسم خیلی میل داشتم چند روزی مشهد میرفتم ولی آن هم نمیشود تا خدا چه خواهد عموزاده عزیز معذرت می خواهم باید زودتر ازین من کاغذ نوشته باشم ولی شما میدانید که بیحالی حقیر تا چه حد و درجه است مخصوصا از اصفهان بیایم کر وار اینجاهم پکر نمیدانم بعضی دعاها هست دیر باجابت میرسد، زیاد گفتیم اللهم ارزقنا

الخ اگر مطلب تازه روی اینموضوع خدمت جنابعالی هست مرقوم فرمائید. عرض معذرت میخوام ازینکه باید چیزی نوشت و رفع نگرانی بدین وسیله نمود البته میدانید در طهران هم زیاد مانوس و محشور با افراد نیستم معذرت میخوام ارادتمند مهدی صدر. والده سلام خدمت شما میرسانند و چند روزی است باز در اثر سرماخوردگی سینه شان عطف بماسبق کرده است شفاها الله تعالی.

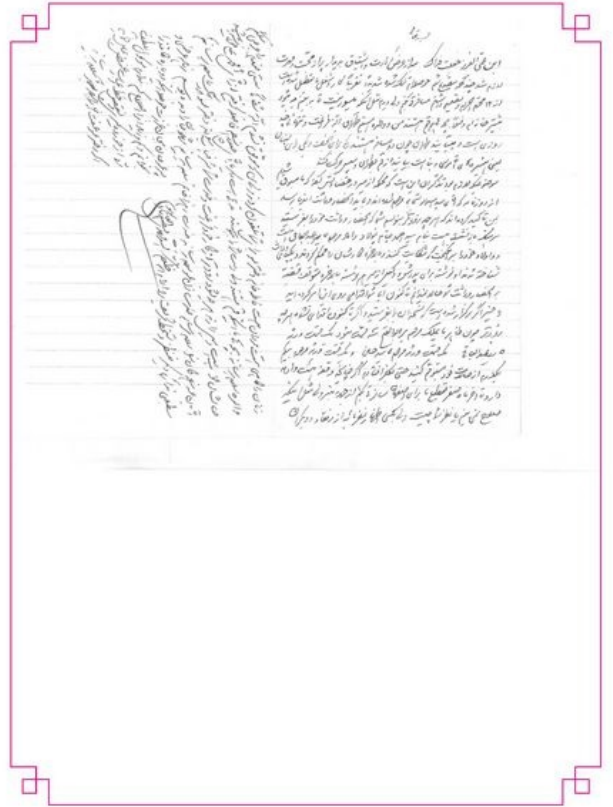


نامه ای از حاج سید مهدی صدر عاملی که به عمویش حاج سید اسدالله مستجاب الدعواتی نوشته است:

خدمت قبله گاه معظم بعرض مبارک عالی میرسانم بعد از عرض ارادت و دعاگوئی خاطر شریف را تصدیع میدهم که عباس آقا ظاهرا وکالتنامه احتیاج دارد در خصوص اینکه ظاهرا برای ده یا دوازده روز دیگر ممکن است دادگاه دعوتی بعمل آورد از اشخاص برای چگونگی امر در هر حال از قرار اطلاع از آقای محمدعلی خیال مسافرت چند روز بطهران را داشتید البته چنانچه تشریف بیاورید شائق زیارت شما بوده و هستم چنانچه دیشب هم در عالم رؤیا خدمت شما رسیدم در حاج که دیدم لباس و عمامه داشتید امیدوارم خداوند کارهای همه را اصلاح فرماید غرض چنانچه خودتان تشریف می آورید فبها والا باید وکالتنامه برای عباس اقا که وصی است نوشته شود در خصوص همه امور. من هم تصمیم گرفتم کارها را واگذار کنم بخود عباس آقا در هر حال از حالات ما خواسته باشید بحمداله ملالی نیست، آن کسالت پیشینه که هنوز هست نور چشمان دست شما را میبوسند انشاء الله برای این روزها مسافری داریم خداوند قدمش را مبارک گرداند و روی همین اصل از قم دو سه نفر اینجا هستند تا اینکه خداوند خودش هر وقت اراده اش تعلق بگیرد بآمدن این مسافر نزدیک است ماه نهم تمام شود والده سلام می رسانند. در چند روز قبل رفتند منزل جدید فاطمه خانم در نازی آباد، آقا محمدعلی هم سالم اند. با خانواده خود پریروز اینجا بودند خانواده هم سلام می رسانند نمیدانم با کمبود تنباکوی هکان شما چه میکنید بدست می آورید یا اینکه خودداری میکنید در هر حال خداوندیاری فرماید سلامتی و عزت آنجناب را از خداوند متعال خواهانم خدمت آقای آقا مرتضی از قول من سلام برسانید دخترعموها را سلام برسانید آقای آقا حسین را سلام برسانید و همه منتظر دستخط آنجناب بوده و هستیم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

السید مهدی صدر العاملی

ص: ۴۰۹



ابن عمی العزیز جعلت فداک بعد از عرض ارادت و اشتیاق بدیدار پر از محبت و مهرت لازم شد چند کلمه مصدع شوم حوصله ام تنگ شده شدیدا تقریبا کار و شغل ما تعطیل شده است از ۱۲ محرم الحرام و تصمیم داشتم مسافرتی بکنم ولی دیدم مثل اینکه میسور نیست تا به بینم چه میشود بیشتر خانه ام و فعلا بچه ها هم قم هستند من و والده هستیم طهران ... فراغت و تنهائی چند روزی است و میآیند طهران چون دو مسافر هستند یکی برای نجف و یکی برای لبنان یعنی همشیره های آقا موسی و بنا است بیایند از قم بطهران و سپس حرکت کنند. موضوعیکه لازم بود تذکر آن این است که محکمه از میر در قضاوتش گفته که ما مبسوق شدیم از روزنامه که آقای سید اسدالله مستجابی مرحوم شده اند و باید انحصار وراثت این ها برسد بمن تاکید کرده اند که هر چه زودتر بنویسم به شما که انحصار وراثت خود را بفرستید سرهنگ بازنشسته هست بنام سید احمد جام فولاد داماد مرحوم امیر عبدالباقی است دو اولاد خود را برانگیخت که شکایت کنند و بالاخره کارشان را محکم کردند و یکپای وراثت شناخته شدند او نوشته برای پدرش و وکیل از میر هم نوشته بالاخره متوقف است قضیه بر انحصار وراثت شما حالا نمیدانم تاکنون آیا شما اقدامی روی این امر کرده اید یا خیر اگر برگزار شده است که نسخه آن را بفرستید و اگر تاکنون اقدامی نشده هر چه زودتر چون ظاهر مایملک مرحوم میر ابوالمفتح سه قسمت میشود یک قسمت ورثه امیر عبدالباقی، یک قسمت ورثه مرحوم آقا سید حسین و یک قسمت ورثه مرحوم بیگم بگذرم از حالات خود مسبوقم کنید حتی ب فکر افتادم اگر چنانچه وقفه ای هست و ادامه دارد تا آخر ماه صفر تعطیلی، برای اصفهان مسافرتی بکنم از جهت منبر ولی مثل اینکه صلاح نمی بینم یا نظر شما چیست ولی بکسی اظهار نفرمائید از رفقا و دیگران. زنان را گاهی همت مردان است فاطمه خانم دختر عمو برای شما تلفون کردند ولی من که موفق نشدم البته شفاهای سستی خودم را عرض میکنم والده سلام میفرسانند بچه ها با اینکه قم هستند ولی دست شما را میوسند مدتی است با آقای صدرزاده فاصله گرفتم از آقای محمدعلی خواسته باشید حالشان خوب است و میل دارند هرچه بشود زودتر از کار خود فراغت و خدمت شما شرفیاب شوند دختر عمو بزرگ را سلام برسانید آقایان عموزاده ها را سلام برسانید خدمت زن عمو سلام برسانید خدمت زهراخانم سلام برسانید شهلا جان را دیده بوسم زیاده عرضی و مطلبی ندارم دیگر، منتظر دستخط شریف آدم الله ظلکم. السید مهدی الصدر عاملی پسرعمو جان بجان عزیزت حوصله اینکه دوباره کاغذ را بخوانم و کم و زیاد آنرا اصلاح کنم ندارم موکول بلطف شما از خورده گیری و نقص خط و عبارت غمض عین نمایم اگر دختر عمو عفت آنجا را بودند سلام برسانید.

اذا مات العالم
ثلّم في الاسلام ثلّمة لا يسدها شيء

بمناسبت ارتحال عالم رباني حضرت حجة الاسلام والمسلمين آقاي

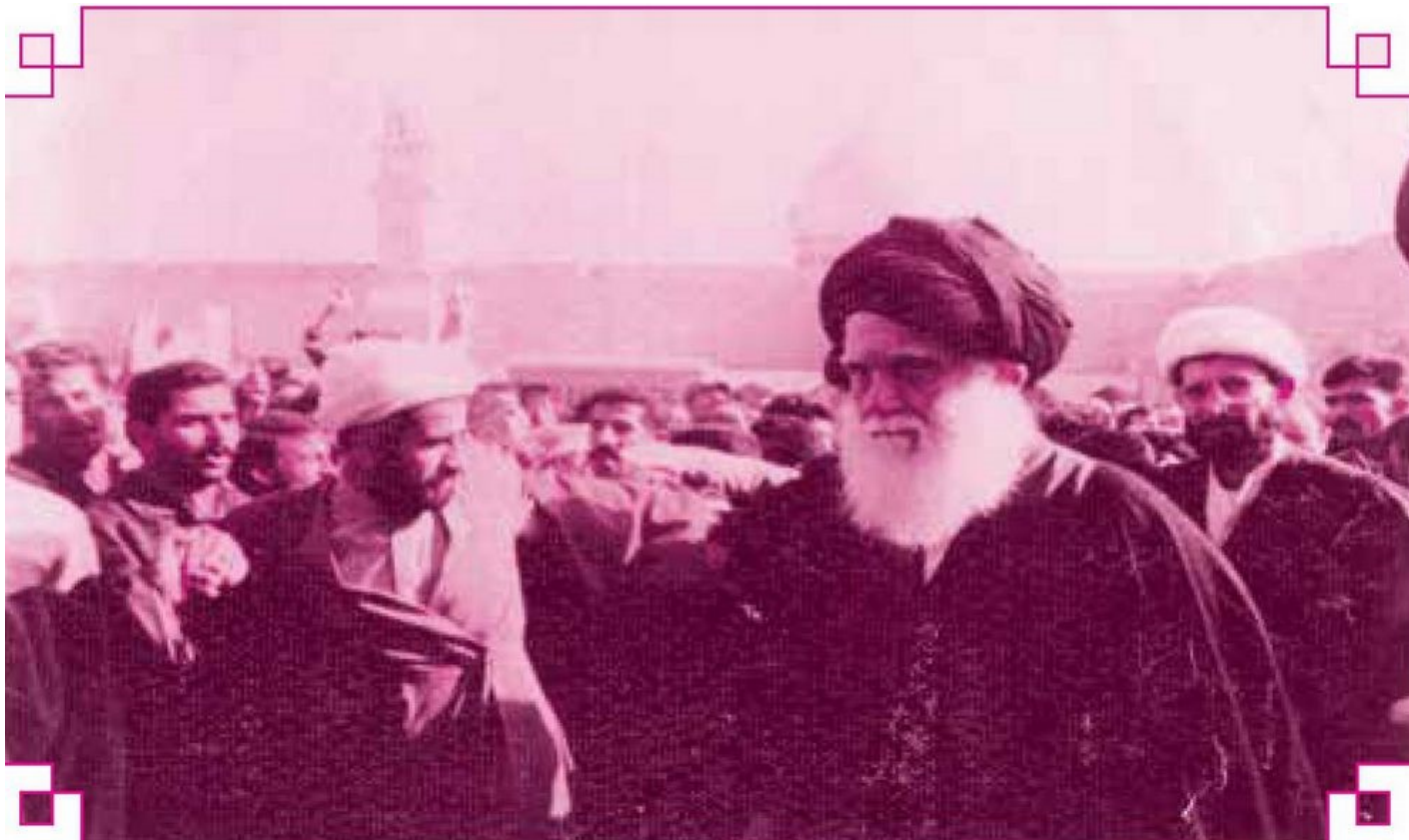
حاج سيد مهدي صدر عاملي
صهر مرحوم آيت الله العظمي صدر طاب ثراهما
(امام جماعت مسجد صفا تهران)

مجلس ترحيمي صبح جمعه ۲۷/۱۰/۶۴ مطابق ۶ جمادى الاول از ساعت ۸ الى ۱۱ صبح در مسجد مرحوم سيد بر پاست حضور و عنايت علماء اعلام و خطبای عظام و دوستان و اقوام باعث ترویج روح آن فقد سعيد و تسلي خاطر بازماندگان خواهد بود

سيد مهدي مستجابي
خانواده های: صدرعاملي صدر مستجابي طباطبائي رجال صدرزاده فصولی
رهانی خادمی سادات مدرس رضایی شریفی

چاپ مهدی

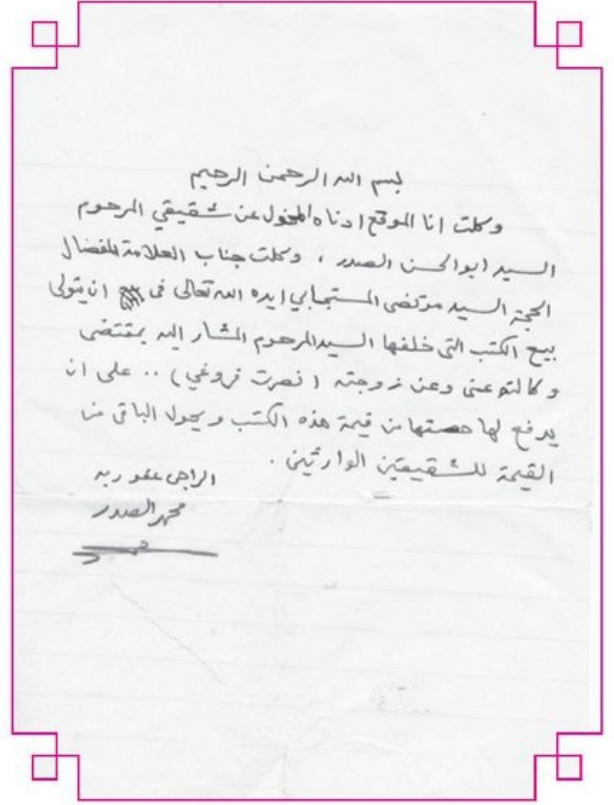
نامه های شهید آیت الله سید محمد صدر (فرزند آیت الله سید صادق صدر و پدر آقای سید مقتدا صدر)



تصویر



آیت الله شهید حاج سید محمد صدر و فرزندانش (که دو فرزندش شهید شدند. آقای مقتدا صدر نیز نفر آخر از سمت چپ است).



بسم الله الرحمن الرحيم

وكلت انا الموقع ادناه الميول عت كمييه المرحوم اليم ديوان الصرر ، وكلت جناب العلامة يلتصال ان السيد مرتضى المتجاني ايده الله تعالى مع ان ترى بيع الكتب التى خلفها الى المرحوم الدار البر بتضى و التمعن وعن خرجت (نصرت فروغى) .. على ان برخه لها حصتها من قيمه هذه الكتب وكول الباي من له ل هم الوار اما راه و ربر

الصرار

بسم الله الرحمن الرحيم وكلت انا الموقع ادناه المحول عن شقيقى المرحوم السيد ابوالحسن الصدر، وكلت جناب العلامة المفضل الحجة السيد مرتضى المستجابى ايده الله تعالى فى ان يتولى بيع الكتب التى خلفها السيد المرحوم المشار اليه بمقتضى وكالته عنى وعن زوجته (نصرت فروغى) ... على ان يدفع لها حصتها فى قيمته هذه الكتب و يحول الباقي من القيمة للشقيقين الوارثين

الراجى عفو ربه محمد الصدر

ص: ٤١٤

بسم الله الرحمن الرحيم
 صالحت سيدي ابيجة السيد مرتضى المستجابي
 بمقتضى وكالتهمين زوجة سيدي الهيم اية الله السيد
 ابواكمن الصدر رحمه الله بمقتضى وكالتهم
 عن شقيقتي المرحوم احداهما: والدي السيد محمدا دقا الصدر
 ولاسي السيد محمد جعفر الصدر. في ان يكون للزوجة المذبورة
 المدعوة (نصرت فرغيا) ما يعود الى الشقيقين من
 المنقولة والمنقولة في اصقافان الى الزوجة بازاء ان
 اصوال الرقيس المنقولة في اصقافان الى الزوجة بازاء ان
 يكون للشقيقين ما يعود الى الزوجة من الاموال
 غير المنقولة في بلدة كربلاء المقدسة.

بسمه تعالى
 وقع الصلح المذكور على الفهرات قدس سره
 هذه الرقعة في ليلة الاربعة عشر
 من ذى الحجة ١٣٩٨م
 محمد الصدر

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا

شهادت جانسوز آیه‌اله العظمی

سید محمد صدر

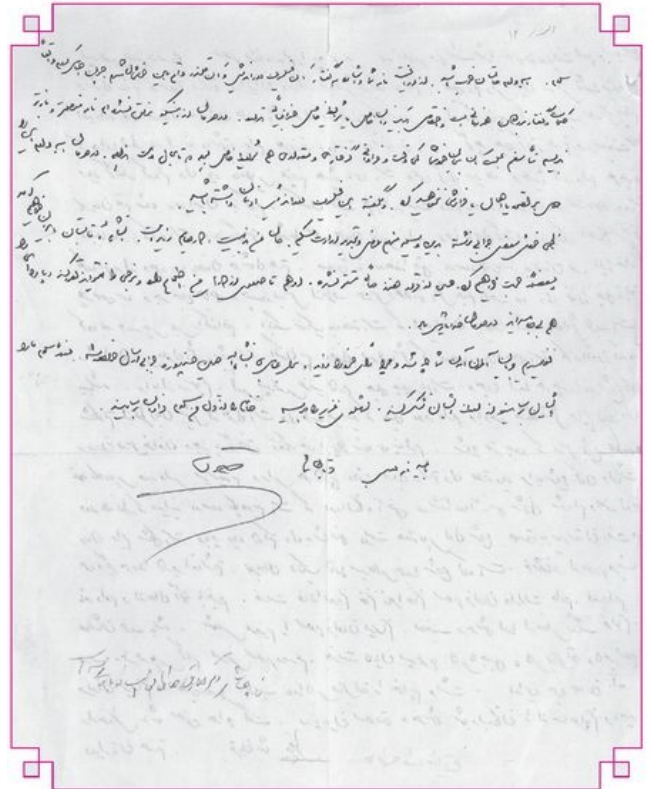
و دو فرزند فاضل و معصومشان (طاب ثراهم) در عراق

شیعیان جهان و خانواده‌های کثیری را داغدار نموده، این مصیبت عظمی را به محضر بقیه‌اله الاعظم، امام زمان (عج) تسلیت گفته، به همین مناسبت مجلس ترحیمی روز شنبه ۱۳/۱۲/۷۷ از ساعت ۸/۱۱ صبح در مسجد سید اصفهان برپاست.

عنایت علمای اعلام و خطبای عظام و دیگر اقشار محترم مردم باعث ترویج ارواح آن شهیدان و آرامش دل‌های داغدار خواهد بود.

سید مرتضی مستجابی

مکاتبات من با مرحوم دکتر صادق طباطبائی و همسرش حاجیه خانم دکتر فاطمه صدر عاملی



سلام. امیدوارم حالتان خوب باشد. از دریافت نامه شما و اشاره به گفتار آن فیلسوف دوران‌دیش و آن قلندر واقع بین خوشحال شدم. چون احساس کردم واقعا کلمات و گفتار بزرگان همه زمانی است و اختصاص بیک زمان خاص با شرایط خاص جغرافیایی ندارد در هر حال از اینکه موفق نشده ام نامه مفصل تر و بازتر بنویسم متأسفم علت آن کمی وقت و فراوانی گرفتاری و مقداری هم شرایط خاص بوده تا بحال دست نداده، در هر حال امیدوارم این را حمل بر قصور یا اهمال یا فراموشی نخواهید کرد. و بگفته این فیلسوف دوران‌دیش اذعان داشته باشید. فاطمی خودش مفصل جوابی نوشته بدین وسیله منهنم عرض و تجدید ارادت میکنم. حال من بد نیست. کارهایم زیاد است. انشا... تابستان بایران خواهیم آمد و مفصلا صحبت خواهیم کرد. حسین از قرار هنوز جایی مستقر نشده. او هم تا حدودی از کارهای من اطلاع دارد و برخی را نمیتواند تصور کند و پاره ای را هم بی جا میدانند در هر حال خدا یارش باد. نفهمیدیم جریان آلمان آمدن شما چه شد و چرا رأی خود را زدید. برای عباس آقا انشا.... همین چند روزه جوابی ارسال خواهد شد. فعلا سلام ما را بایشان برسانید و از لطف ایشان تشکر کنید.

شهرهای عزیز را ببوسید خانم را از قول من سلام فراوان برسانید.

قربان شما صادق به امید نامه بعدی

ص: ۴۱۸

عرض سلام و ارادت‌م را بپذیرید. امیدوارم حال همگی خوب باشد و شهلا‌ی عزیزم خوب شده باشد. چندی پیش گرامی نامه شما رسید بی نهایت خوشوقت شدم و به خصوص در آنروز خیلی انتظار نامه شما را داشتم زیرا صبح در خواب دیدم که تلفنی اطلاع می‌دهید که تهران آمده اید و بخانه ما خواهید آمد غرق در خوشحالی بودم که از خواب بیدارم کردند. یقین کردم که نامه شما امروز میرسد و هر وقت در خانه بصدا در میاید با شادی بسوی در میرفتم و انتظار شنیدن صدای پستیچی را داشتم و خوشبختانه ناامید نشده و نزدیک ظهر چشمم به دیدن نامه شما و خط شما روشن شد. هرچه نامه را میخواندم از آنهمه کلمات لطیف و دوست داشتنی لذت می بردم و مایل میشدم که بار دیگر آنرا بخوانم، کلماتی که بر دل می نشست و بسیار دلپذیر بود کلماتی که احساس آن در فکر من میگذشت و از بیانش عاجز بودم. پسرعموی مهربانم حتما مرا از دیر جواب دادن خواهید بخشید، باور کنید در این مدت میخواستم نامه بنویسم ولی میل داشتم لااقل شمه ای از احساساتم و مختصری از آنچه در فکر و روح میگذرد روی کاغذ بیاورم و نامه ام را فقط کلمات خشک و معمولی تشکیل ندهد اما صبر کردن فایده ای نداشت و مرا توانانکرد لذا با خود گفتم پسرعمو که تا این حد مهربان هستید حتمی از احساسات منم مطلع میباشند و لزومی به نوشتن ندارد و هر چه دیرتر جواب نامه ایشان را بدهم بدتر است و حالا- یقین داشته باشید بعد از این جواب نامه شما را زود خواهم داد. خیلی ناراحت شدم که تا قم آمدید و از بی سعادت‌ی من نشد که تهران هم بیائید بخدا نمیدانم بچه زبانی از اینهمه محبت شما تقدیر کنم همینقدر میگویم قربان لطف و مهربانی شما. تقریباً نزدیک هشت ماه است که شما را ندیده ام البته در اردیبهشت اگر یادتان باشد یکمرتبه دم در خانه آمدید و چند کلمه ای صحبت کردید و رفتید و اگر آنرا قبول داشته باشم شش ماه است که سعادت دیدار شما دست نداده. و جدا خیلی دلم میخواهد شما را ببینم به آقاچونم گفته ام بیائید یکمرتبه بعد از ظهر چهارشنبه برویم اصفهان و عصر شنبه برگردیم چون در غیر اینصورت نه من میتوانم و نه آقاچونم ولی گفتند صبر کن ماه رجب دو روز پشت سرهم تعطیل است و پنجشنبه و جمعه و شنبه هم که کاری نداریم آنوقت باهم میرویم البته من فکر نمیکنم به وعده خودشان عمل کنند، تا چه پیش آید دلم خیلی تنگ است زندگی خیلی خیلی یکنواخت میگذرد نمیدانم پایان ناراحتیها و سوختنهای پروانه و ساختن های سرخ گل در نتیجه مرگ است یا زودتر هم حاصل میشود. از مریضی شهلا خیلی ناراحت شدیم البته گفتند که خوب شده ما تصمیم داریم تلفن کنیم

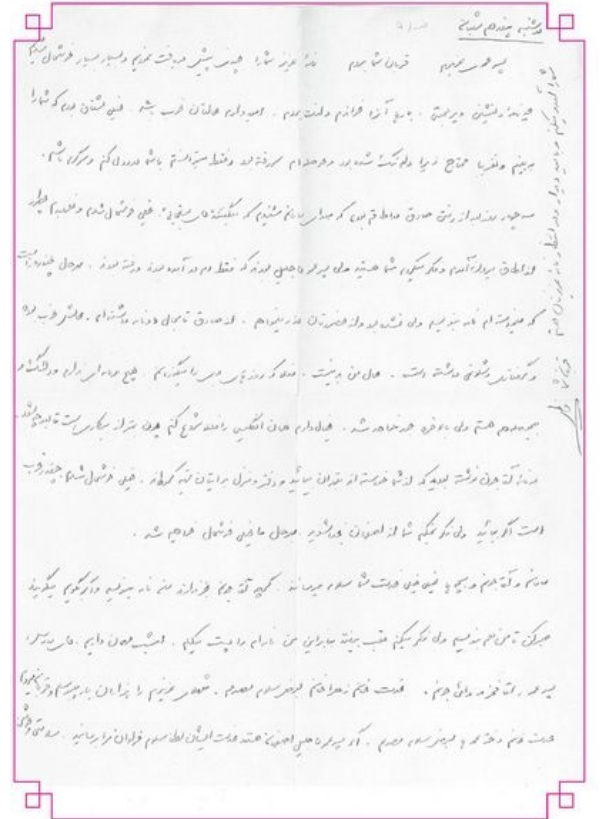
نمیدانم چه موقع میشود امیدوارم کاملاً خوب شده باشد. خدمت خانم عموجون بعرض سلام مصدعم امیدوارم حالشان خوب باشد آقا جونم امروز نامه نوشتند و حتماً سلامهای خانم جونم و اظهار ناراحتی شان را نوشته اند مامانم خدمت شما سلام میرسانند. خدمت زهرا خانم لطفاً از قول همه ما سلام برسانند و همچنین خدمت بقیه فامیل. محمد و علی و زریبی سالم دست بوسند و همه شان مدرسه میروند شهنای عزیزم را هزاران بار

میوسم. در پایان سلامتی و خوشی شما را خواهانم و در انتظار نامه و دیدار شما هستم.

قربان شما

فاطمی

ص: ۴۲۰



پسرعموی عزیزم قربان شما بروم نامه عزیز شما را چندی پیش دریافت نمودیم و بسیار بسیار خوشحال شدیم چه نامه دلنشین و پرمحبتی، بارها آنرا خواندم و لذت بردم. امیدوارم حالتان خوب باشد. خیلی مشتاق بودم که شما را ببینم و تقریباً محتاج زیرا دلم تنگ شده بود و حوصله ام سر رفته بود و فقط می توانستم با شما درد دل کنم و سرگرم باشم. سه چهار روز بعد از رفتن صادق در اطاقم بودم که صدای مامانم شنیدم که میگفتند «آقای مستحابی» خیلی خوشحال شدم و نفهمیدم چطور از اطاق بیرون آمدم و فکر می کردم شما هستید ولی پسر عمو جلیل بودند که فقط دم در آمده بودند و رفته بودند. بهر حال چند روز است که میخواستهم ام نامه بنویسم ولی نشده بود و از حضورتان عذر میخواهم. از صادق تا بحال دو نامه داشته ام. حالش خوب بوده و گرفتاری و شلوغی داشته است. حال من بد نیست. فعلاً که روزهای بدی را میگذرانم. هیچ برنامه ای ندارم و دلتنگ و بیحوصله هم هستم ولی بالاخره جور خواهد شد. خیال دارم همان انگلیسی را فعلاً شروع کنم چون بهتر از بیکاری است تا بعد چه شود. در نامه آقاجون نوشته بودید که از شما خواسته اند بتهران بیایید و دفتر و منزل برایتان تهیه کرده اند. خیلی خوشحال شدم. چقدر خوب است اگر بیایید ولی فکر نمیکنم شما از اصفهان جدا شوید. بهر حال ما خیلی خوشحال خواهیم شد. مامانم و آقاجونم و بچه ها خیلی خیلی خدمت شما سلام میروند. گرچه آقاجونم خبر ندارند من نامه مینویسم و اگر بگویم میگویند صبر کن تا من هم بنویسم ولی فکر میکنم عقب بیفتد بنابراین من نامه ام را پست میکنم. امشب مهمان داریم. آقای مدرس، پسرعمو، آقا فخر و دانی جونم. خدمت خانم زهرا خانم بعرض سلام مصدعم شهلائی عزیزم را هزاران بار میبوسم و قربان میروم خدمت خانم دخترعمه ها بعرض سلام مصدعم اگر پسر عمو جلیل اصفهان هستند خدمت ایشان لطفاً سلام مرا برسانید. سلامتی و خوشی شما را آرزو میکنم و بامید دیدار و در انتظار نامه عزیزتان هستم.

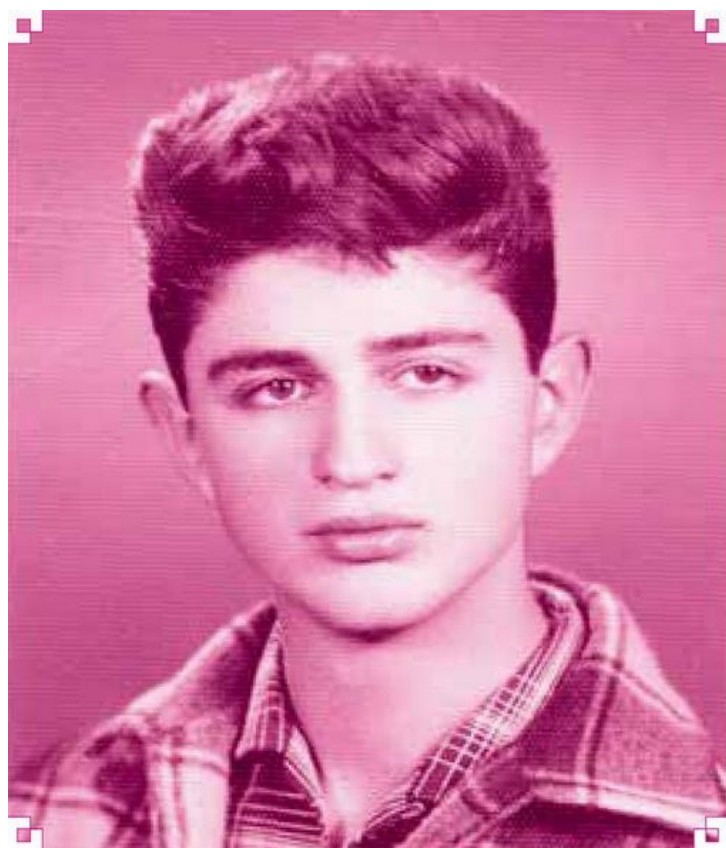
قربان شما فاطمی

نامه عزیز و پرلطف شما را دریافت نمودم و بسیار بسیار خوشحال شدم و خود را بدرستی در ایران و در کنار پسرعموی مهربان یافتیم. خیلی دلم برای چنین نامه ای تنگ شده. امیدوارم حال خودتان و بستگان خوب باشد و از خدا میخواهم که بزودی بیدار همگی نایل گردم. خوب احساس میکنم که در این محیط نامه از شما داشتن برایم عزیزتر و دوست داشتنی تر است. گرچه خیلی گرفتار هستم و در حقیقت خود را زیاد گرفتار کرده ام ولی یاد فامیلهای عزیزم همیشه با من است و بمن گرمی میدهد و همیشه آرزو دارم هرچه زودتر کارمان تمام شده و به ایران برگردیم. اکنون شب چهارشنبه بیست و دوم رمضان در حدود ساعت دوازده است در اینجا روزها کوتاه است و روزه گرفتن بشرط سحری خوردن کاری ندارد و من تا بحال گرفته ام و هیچگونه احساس ناراحتی نکرده ام و از وجود ماه رمضان خوشحال هستم. صادق تا دو هفته قبل در حدود چهار هفته بیمارستان بود. البته خدا روشکر چیز مهمی نبود و جز مواقع جراحی و چند روز بعدش از طرف خودش و سلامتی اش خیالم راحت بود ولی تنهایی خیلی ناراحتم کرده بود و روزهای بدی را گذرانده ام. اینک نزدیک بدو هفته است که از بیمارستان بیرون آمده و حالش خوب است و مشغول کارهای معمولی اش شده است. اکنون هم در منزل پسر عمه اش که در حدود دو سه ماهی است که به آلمان آمده میباشد. و اما از درسهایم. آری پسرعموی عزیز کارم خیلی خیلی زیاد است و چون نسبتاً همه چیز را زود شروع کرده ام مشکلاتم از نظر زبان بیش از معمول است ولی خوب میدانید که خیلی علاقه دارم و با وجود مشکلاتش برایم لذت دارد و بدون درس خواندن و چیز یاد گرفتن زندگی خود را هدر شده می پندارم. شاید بهتر میبود که بدرس شروع نمی کردم و تنها بکارهای خانه داری میرسیدم و برای همه کارهام وقت حسابی داشتم ولی علاقه زیاد مرا به شروع کردن واداشت فعلاً همانطور که میدانید در حدود یکماه و نیم است که در دانشگاه آخن در رشته روانشناسی مشغول شده و هنوز از نظر زبان برایم مشکل است و باید زیاد کار کنم ولی بدشانسی درست هفته های اول شروع صادق به بیمارستان رفت و من دیگر حوصله کاری را نداشتم. بهرحال این کارها مسیر عادی خود را شروع کرده است. خوشبختانه از مادرم مرتب نامه دارم و از حال آنها باخبرم. خدمت خاله مهربانم خانم زهرا خانم سلام فراوان و ارادت دارم. امیدوارم حالشان خوب باشد. شهلای عزیزم را سلام فراوان میرسانم. موفقیت و خوشی او را از خدای بزرگ خواهانم. خدمت دختر عموهای گرام بعرض سلام مصدعم خدمت آقایان پسرعموها آقای آقا جلیل، آقای عباس آقا و آقا منیر سلام فراوان میرسانم. همین روزها جواب نامه های عباس آقا را خواهم نوشت. در این بین صادق آمد و او خودش با شما سخن خواهد گفت. در پایان سلامتی و خوشی شما و بستگان را از خدا خواهانم و بامید دیدارتان هستم.

قربان شما فاطمی



تصویر





پسرعموی عزیز و گرامیم قربان وجود عزیزتان نمیدانم چه بگویم و چه بنویسم. واقعا تعجب می‌کنم که بدلائیل جورواجور هنوز از ما نامه ای به شما نرسیده و از آنهم بدتر در ایران موفق بدیدارتان نشدم. این نامه که این اواخر از شما آمده من هنوز نخوانده‌ام. برای اینکه تحمل آنرا ندارم از بس شرمنده‌ام. نامه ای که ماهها پیش یعنی قبل از سفر به ایران برایتان بطور ناتمام نوشته بودم مینوشتم. بهر حال از آن سفر کوتاه و پرمشکلتان به اروپا هم هر وقت فکر می‌کنم رنج میبرم و خیلی دلم میسوزد که اینقدر کوتاه اینجا بودید و آنقدر به شما سخت گذشت. از همان نامه های اول که بعد از رفتنتان نوشتم و هر کدام بنحوی به شما نرسید تقاضا کردم شهلای عزیزم را مدتی اینجا بفرستید. به محبت و عشق سوگند که خیلی خوشحال میشوم و خیلی تنها هستم بخصوص که مدتی است که امیدم به مراجعت اصلی به وطن کم شده است. از حالمان بخواهید خوب است و می‌گذرد و صادق هم خودش خواهد نوشت. غزاله بزرگتر شده و تا اندازه ای مونس است. گرچه با وجود او بدرس و مطالعه که سرگرمی و دلخوشی خوبی میتواند برایم باشد کمتر میرسم و روحیه ام خرابتر شده است و زندگی برایم خسته کننده است گرچه سعی می‌کنم اینطور نباشم چون وگرنه روی غزاله اثر می‌گذارم و او هم یک بدبختی مثل خودم میشود. بدبخت منظورم خود و روحیه ام است. چون واقعا این خود آدم است که با هر شرایطی میتواند احساس خوشبختی کند و برعکس با داشتن همه گونه موهبات دلخوش نباشد. نمی‌دانم این اثر تربیت و محیط است یا در ژن به ودیعه گذاشته میشود. بیچاره صادق که از تیپ آدمهای نوع اول است و بخود ناراحتی راه نمیدهد گیر من افتاده که از تیپ آدمهای نوع دوم هستم و آنهم به شدیدترین وجه آن. بهر حال هر گاه حق و حقیقت و عدالت و مسئولیت خود را در قبال این مفاهیم در نظر میگیرم روحیه ام بهتر میشود، بخصوص اگر احساس کنم دارم قدمی در این راه برمیدارم. بهر حال با وجود این میتوانم بگویم هنوز خود را خوب نشناخته‌ام. خدمت خاله عزیزم خانم زهرا خانم و شهلای عزیزم سلام و اشتیاق فراوان دارم. بامید دیدار شهلا و خودتان در اینجا هستم. صادق مجدداً به دانشگاه رفت و من دیگر این نامه را پست میکنم. چون میترسم اگر یکساعت هم بماند به سرنوشت نامه های دیگر گرفتار آید. البته صادق خیلی خیال دارد نامه بنویسد و حتی همین دوسه روزه خواهد نوشت. غزاله دست بوس است. قربان شما فاطمی



تصاویری از ارحام و خویشان و عزیزانم



نوه های محبوب من آقای سید محمد مهدی و دوشیزه مهشید مستجاب الدعواتی



حجت الاسلام و المسلمین سید حسن صدرعاملی (عمه زاده)



حاج آقا محمد تصاعدیان، حاج آقا حسن آذانی، اینجانب



عارف آگاه سید جلال الدین صدر عاملی



حاج علی آفا صدر

برادر بزرگ امام موسی صدر

ص: ۴۳۳



حجت الاسلام سید محمد خادمی فرزند آیت الله حاج سید حسین خادمی



سید محمد حسین صدرعاملی

حجت الاسلام حاج آقا حسین صدرعاملی فرزند مرحوم آقا سید علی، مردی از دیار عشق و محبت که تمام عمر پربرکتش کوشش و تلاش بی وقفه برای بهبودیه اوضاع خانواده های ناتوان بود و ذره ای از حرکت نایستاد. خداوند معظم الله را رحمت کند.

ص: ۴۳۴



حاج اقا جواد ربانی، مهندس علی صدرعاملی، سید مرتضی مستجابی، حاج سید مهدی خادمی و سید مرتضی خادمی



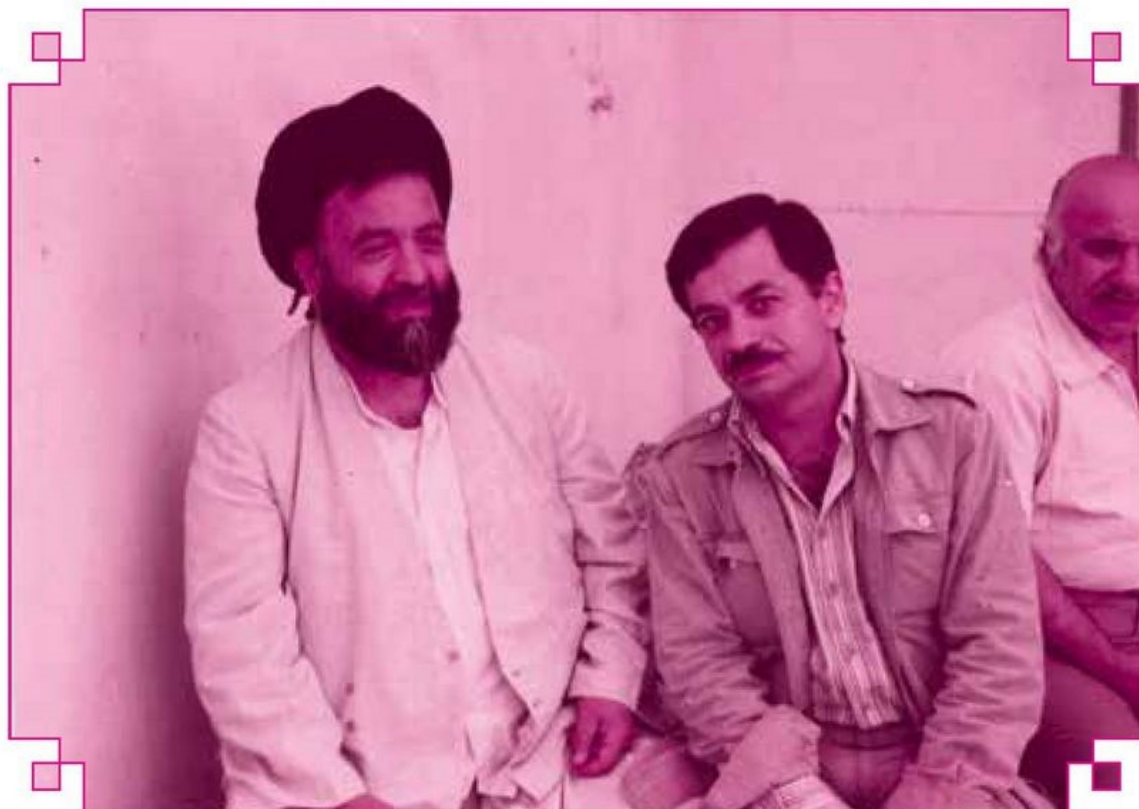
مهندس سید علی صدر عاملی (خواهر زاده ام) و سید جلیل مستجابی



سید جناب فصولی



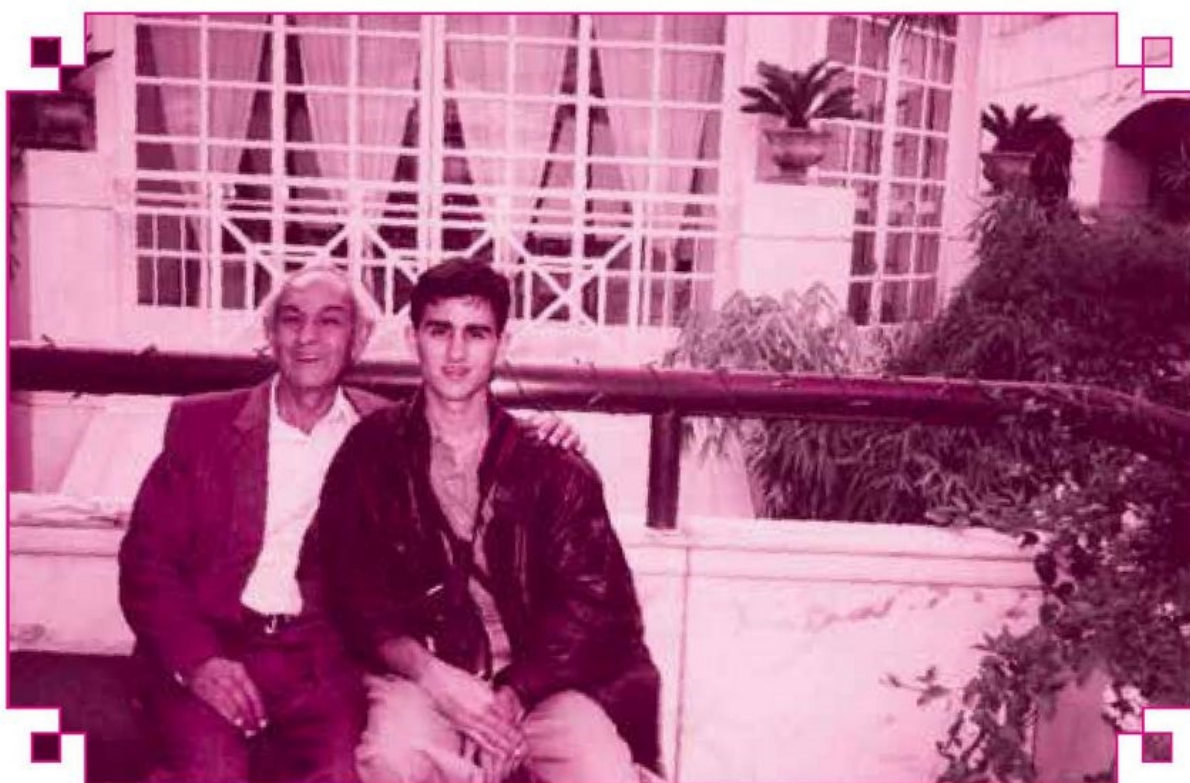
حجت الاسلام و المسلمین سید شریعت خادمی



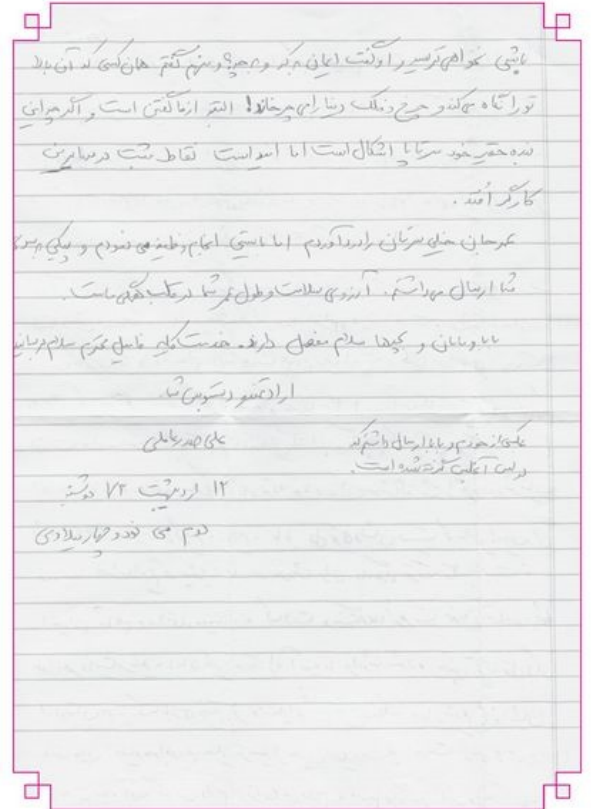
آقای دکتر علی خادمی و آیت الله مستجابی

جناب آقای دکتر مهندس سید علی خادمی فرزند و وصی فقیه مجتهد بزرگ آیت الله حاج سید حسین خادمی طاب ثراه، از مردان پرخروش که به هر چیز فکر می کند او را به چنگ می آورد. در دوستی کم نظیر و در عاطفه بی بدیل و در خدمت به مردم بی مثل و در مراتب انسانی، بزرگ و والامقام است. سال هاست مرا در فتوت و عنایت خود به زنجیر کشیده و بی اندازه محبت داشته است. هر کس او را می شناسد در مقابل عظمت روح او کرنش می کند.

ایشان در ایران خدمات شایانی کرده که شرح آن در این دفتر نمی گنجد.



میروند در غریب و ای جان هر چه در گزای سعدا ما را بنیدر بر
 از دراز لطف و مهربانی نشان از انان متشکریم حال ما خوب است . سوار این احوال
 خیر خوب است . محنت گذشت . مدرس تعلیم برده و فکله در کابل بودار سرد
 مشغول کار هستیم بر سر سفره سینه . بعد از ظهر در شروع صحبت بود و این کلام ششم
 خاتم رفته . از یکا سلام تراوان خدمت شما که میرسد و شماست است
 که بهتر بنویسد و بنویسد ؛ شما ملاحظه کنید . امید داریم سعادت و خوشی را بر
 داری جان نام بر محبت شما رسید چندان با فرخنده ام . بخت لوی و اخلاقی شما
 از مین قلب با هم وجودم آفرین گفتم که انظار و تحقیق در تمام خیال و تصور در معشره شرکت
 کرده این شما واقعا قادرید که تا شرات و پیمانهاست روحی را خوب ترسیم کنید . من که کفر
 حتی خیالی از ترسندگان زبردست هم عاجز من . آنچه باعث شکست من شده است که شما
 از کوی قرآن است این امری که مستطاب برار تا دادا دادا میرا کنید بر او است شما اهل حاضر کردن
 و اسوه قوه جان محبت خسته جان است امید اگر بخواه تا متراب و ایدار بنویسد لغت
 نمکین بر او که کاش شما است بعد دشمن است دنیا سفر شما است و بحر خد صفتی مستقر
 از این دادا را برار کردم بزم و کوران استیجا که کرده و میکنم البته این جواب همه شماست
 و در سینه سعادت باطن برسانم از یکا سلام شما و تمام میرسد بر من مظهر مافزار است
 ما بر کنید . دایمی بیلان دراز برکتی بشهر دورین شهر نام علاق بر او است اوضاع
 من است . کسها با ما در اطلاق خود همچنان خسته کردیم . هرگز بر بار ما و سرکات زیادت
 که بر آدم سینه فرست . مگر کرم اگر تقاضا میسر شود کنیم و بر سر دو صد در دهمان و بر ارمان
 و شته با خیرتیم کار کرد این است امید است مورد قبول افتد .
 منزل جان جد لوق جان اقدیر جان اعظم جان سلام با از یکا و من را بنیدر بر او است
 و در سینه شماست با فرشته از منمون هستیم امیدوارم سعادت و بر سر سفره باشد
 بچه را را جدا جدا از من است ما دیده بر سر کینه خد که کس از انچه بر من مهربانم دادن
 صدر و اگر در و در حدی را بر سر سینه خود را از خود و بر سر کوه و دختر که را نام است
 گوشت را بر سر سینه که کینه خد که کس از انچه بر من مهربانم دادن از یکا و من را



خدمت ممدی سارغرد و گلری نام سلام عرض می‌کنم.
 خرداد ماه ۱۳۸۰
 ۱۹ خرداد ۲۰۰۱

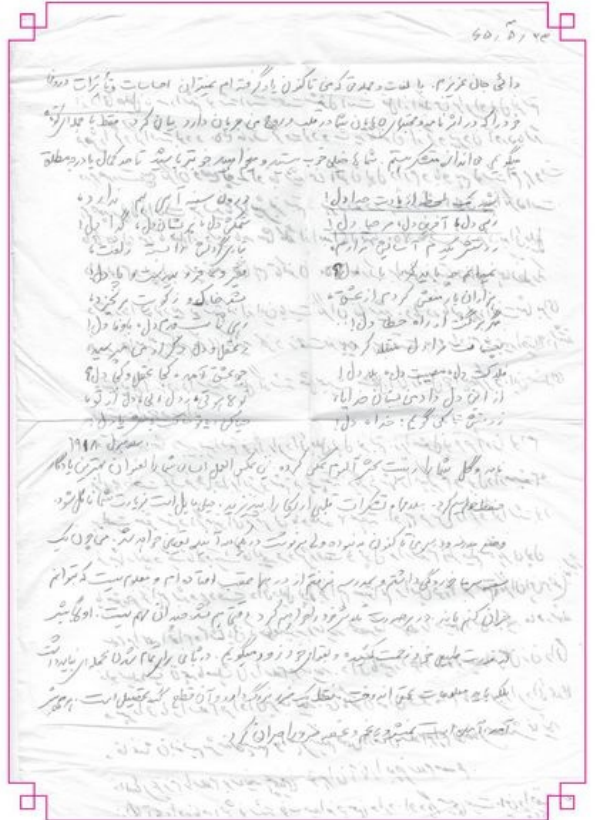
امیدوارم سالم سلامت باشی. از روزی که از مغربان رحمتی شدم هاست
 که کربان بودم و از روزی که اوضاع خاندانی رو به بهبود بود باشی.
 نامه درخشان تابشیده بالخره تنی! دوستی برادری از بدایع کردم. خدی برام
 ساده و هم‌دین شرفی در محراب نام شد و ما رسماً زن و شوهر شدیم.
 از آن روز بعد (۲۷ اردیبهشت) زندگی معاشی خاصی ندارم به اکره است.
 تمام همگی که در مسیر علم نشسته و از یادها غافل نمی‌شوم.
 مکه‌های بیادمانی را که من دارم به چشم و نهانز کجول دارم و شکر خزان کردی.
 همین تسبیح یادمانی آن (حقیقت) در کنار کتب روی نیمه‌های هم در هر روز
 جلدی هم هست و بعدی هم یادمانی که (چنانچه) یا خان در کار است
 محمودان! عیناً وقت را عوض می‌کنم. زنده اینها کاتبی است کلفت

خدمت را دارم ولی من همیشه امیدوار بودم. تا محکم با اواسط آبان ماه به نوبت
 به اکره می‌آید من اینجا را تا آن موقع درست کنم که شاید اینجا دولت اکره بودم
 آنچه کاری کند (سیخ از روی اینها هم کمی لاک‌تبی است حضوره افروزد
 سؤال هم با حجت با محمودان با هم از ما شنیدیم یک جمعیت روزگاری
 در اکره اکره‌ها را یادمانی که هم دارم. آنروز دارم هستم مسلم و بی‌شکر
 نشو. این فقط حصر مشاهده هم در این زمانه است. دست چوئی تمام علی هدایتی در کمال

گفته ۱۴۷۱
۸ اردیبهشت ۱۳۹۵

مهمان گرامی و محترم جناب آقای سید علی حسینی سلامتی
با تقدیم سلام و احترامات این است بفرموده حضرت و با روح بلند و عارفانه حضرت
خداوند سال هفتاد و نه دریا به خود نشان دادند آرام و استعدادهای
زیادتی که ما را به خود نزدیک کرد و طبع و هنر و مهارت و شایستگی و مهارت
با کمال این مهارت برای ما در این وقت که در این وقت و در این وقت
انجام می‌دهد و در این وقت که در این وقت و در این وقت
تقدیر از دستش بود و حق ما را تقاضا کرد و در این وقت و در این وقت
به نیت شکر از او و در این وقت که در این وقت و در این وقت
بین دست ما بود از دست او و در این وقت و در این وقت
و بارها از دست او و در این وقت که در این وقت و در این وقت
گرفتند و در این وقت که در این وقت و در این وقت
انجام می‌دهد و در این وقت که در این وقت و در این وقت
رفت و در این وقت که در این وقت و در این وقت
هفته هفت با آن که در این وقت و در این وقت و در این وقت
ده روز از آن که در این وقت و در این وقت و در این وقت
از دست او و در این وقت که در این وقت و در این وقت
شکر از او و در این وقت که در این وقت و در این وقت

۱۳۹۵



۱۳۸۱ مورخ ۲۸
 برادر عزیزم اگر تفاوت ملا و بزیم
 لطفت هم اصوفین و منی باهاش محضرتا خلیفا و چو از هم در سب منزل داران
 خانه و احوال و چتر با آنه و از خبر کنیز بشیرتیمین با هر دو در جرم که بگم تر از این بفر کنیز
 ابر انظار در دو شهر را دارن خبر در دهن ۰۳ و زیدیه سبب شهر که در قم ابراهیم
 برده و در دنا ترا به بر این سبب گفته و از سلامت سها مسرور کشته جی امیدوارم روزگار
 بخوشی شیرینی سپار کنیز همیشه عقدت اغا عودت نژده روز است و فاطمه خانم او در نه روز
 است که در داد اصفهان شده اند و سلام بر سبب نزد من چه نامه ان را رسیده بودم برای که
 با صوفیان منامی بگم در سبب منتظره بودم مابک استند ابو سعید ان اینجور بود که اگر فرستاده
 استیرین سلام میرساند فاطمه خانم همگام بر حوض مسجد چو در علی است و نه اخوان هم
 و سلام بر سبب از فضل هم امیدوارم بر آنند ولی اخوان را با زان گفته اند چو در حالات خود آن
 و اخوان در منزل شریف و منزل محمود و حوض هم سبب از کار بر سبب اینها امین است را برای
 شهر روزگاری است ایم و دیگر اموزشگاه غیره هم برش واضع است لازم شرح سبب دلی در خارج
 نماند که با بگم ولی سبب کار کنیز بشیرتیمین که غیره در بگم صبح سلام بر سبب نژده روز است
 علی مستجابی

بگذرد و بدو در پیغمبر اسلام این عید سعید را بشمارد و مشرف بشود یا نیت نیک کند و بگوید سلامی
 نصیحا را از خداوند تعالی فرماید هم دست به شایسته بشوید

بگری گوی سلام
 خداوندی که با بخت که را بجز آن که در کتب کهنه در آن موعود بود که را بیدار کردیم

خداوند دانای عزیز سلام
 صفتی که در کتب کهنه است که در کتب کهنه است بدانند که از ما در این نیت
 سایه و شادمانی است آرزوی ما است . بیاد شما امیر

باید بگویم سلام
 این عید سعید است که به مشرف بشوید و در این عید سعید و سلفی شما از
 کتب کهنه این عید است که در کتب کهنه است که در کتب کهنه است

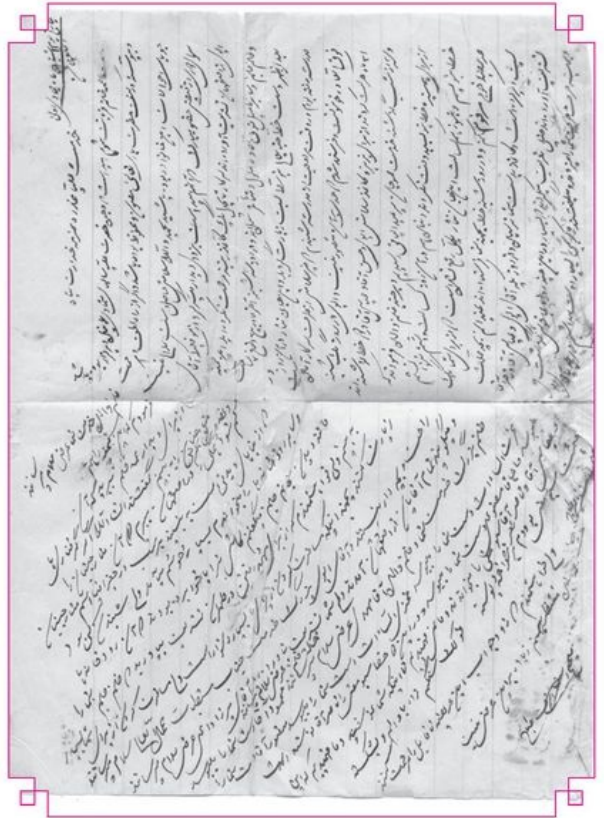
سلام - از زمان که در راه است . صفتی که در کتب کهنه است

سلام و در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید
 یاد و در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید

و صلوات که در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید
 بسیار است که در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید
 بسیار است که در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید

بسیار است که در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید
 بسیار است که در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید و در این عید سعید

SCHAFNE - HARSAAN
73 Alenhuett/Waerstein, Tahrabad



۲۸ بهمن ماه ۱۳۷۸

عزیزان، فرزندان، سرداران

جناب آقای ستمانی

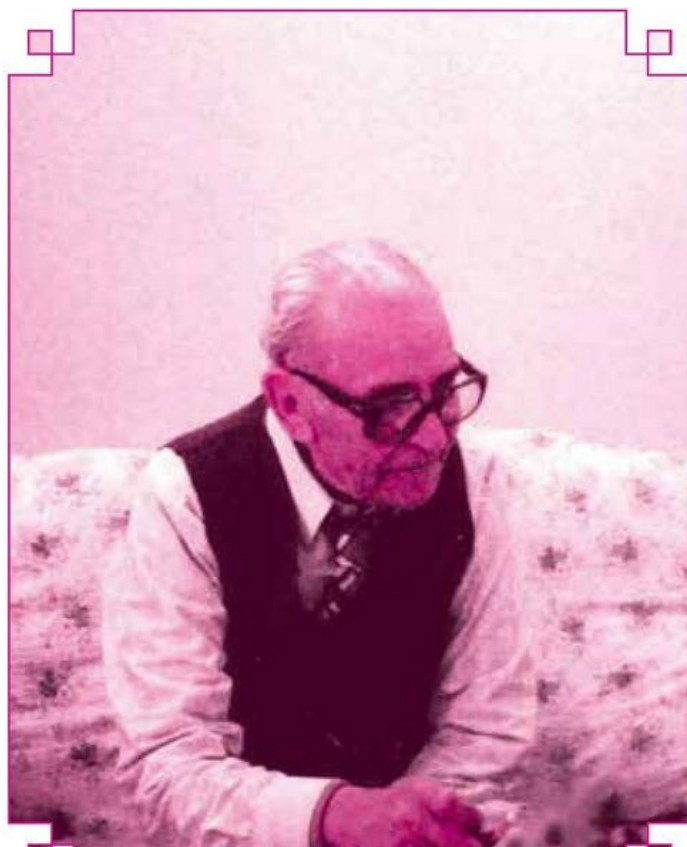
سلام، دستخط مبارک در روز ولایت شد و انگ شرف در هیئتم دود. سپاسگزارم
 که این بحران را از پیش نذر کردید که این برای من ارزشمند در هر کس است.
 حافظ که در دست دود میبینم بار اسعاف را فرستادم و لذت نزاران مردم را فرستادم
 تا سینه طریح استیم به افتخار دوستان آدم کم هوش نیستیم ولی سینه را شکر
 خداوند فقط نیست لذت برین را من مثل زوره ولی هیبت حافظ خردی
 نداشتیم، در این مرتبه دوران حافظ را میفرستم در برعم رخصه و اسعاف
 فرستادم می آید. وقت که ارسال را فرستادم که در تمام قرنهاست معطل باشد برای
 ملاحظه حضرتی (به فرستاد فرزندان). فقط من طلب رفعت است عرض میفرم
 که در تمام ۱۸ سال فعالیت ها که گفتیم افتخاریم. از این هیئت
 و خبردار فرستم. در هیئت و منق های ناسی صدر را زهر با بگذرستم
 در تمام کسی سر نشستم فرد سوادیم و فقط تلاش کردم در کمال انز
 در کمال تر بودم کسی خبر نداشتیم که در کمال انز و کمال انز
 در کمال انز ها با نزل جایبار در این دست را می گذریم که خبر

در این میان هم از آنکه که از شرف معلم روشن‌های نامیدی ما فرزندان نمی‌آید
 در این مجال تا آنکه آنستند ضمیمه زانند
 ما نظیر که خزانده این نگارنده ام که فراموشی نگارنده ام و نگارنده ام
 مینویسند و اینست در اینست ضمیمه نزدیک بدینک که همگیست شروع به جلوه‌های
 تمام، چون که که دست و پا شده است و در آن‌های که می‌نویسد تا می‌نویسد
 نشان داده در اینست ضمیمه فراموش شده است. از آنکه که
 در هر دو می‌نویسد که سبک خزانده ام، فراموشی که این نام در
 که در وضع خزانده ام می‌نویسد. اینست و ما می‌نویسد و اینست
 در اینست، که اینست بر اینست ضمیمه ام و اینست
 در اینست. بهر ما (نویسنده) می‌نویسد و اینست سلام خزانده
 و اینست.

ارادتمند شما.
 عماره کوهکلی
 حال

نامه های دکتر سید جمال الدین صدرزاده (فرزند آقا سید علی نقی فرزند سید ابوالحسن عاملی)

تصویر



دکتر سید جمال الدین صدرزاده

ص: ۴۵۷

پیرا!

استغفار! - ستمی چند دارم - می بینم که خاطر بدی تمام کارهایم پس اعتقاد را بیان
می کنم در این ۱۲ سال که گذراندم ، هیچ زیاده نرودم ولی همین که دیدم را کنار
بردم و از ضعیف و سلاها بیشتر استادم دردم ، همین هم بسیار بود .

انسان تنها نیست ! تنها بر دنیا می دهر ، تنهایی زبر و تنهایی بود و لنگ اکثر تلاش می کنه
که با رابط سینه و استخوان و ماشینی در این و در وقت و انسان ، هزار فراموش کنه و
تا بعد از قیامت از برتر از این برون آید یعنی رسیده که تنها نند .

ولی این نوع تنهایی هیچ کجا نداره سبب خود خوری یا گوشه گیری باشه ! که غم دنیا و آخرت که هر
کجا می تونه باشه در بر مدار می آستید یا در انسان با چه باشد در حالی که ما هیچ کس نیست و
بگذریم یا در تنهایی انسان خودش (تنهایی) با چه پیشینه بر چیز و خود در تلاش در
باید رسانده به خلق کنه تا در این سیرا کنه و ادراک شود .

پس اگر هم می خفای تنهایی بر سر می آیم ، آن لحظات هیچ فرق ندارد با ساعاتی که در میان
عدو قرار می گیریم و خندم که در همگیان است . می دانم که دقیقه تر از این حق تشریف!

عشق و دوستی و انگشت غایب و ملاحت
چیزهایی است تحمل تنم با چه بدی

من هیچ کجا به دوستی و قرار از خود را از کتاب نمی گفتم چون دوست نداشتم و با سبب ستم شفا رده
در این میان تنهایی هم فراموش نداشتید .

من چه در اقامت یا تنهایی و هم در میان میان در دوستی و دشمنی ، یک میز و یک کرسی
یک حالت دارم و بر این فرق نمی کنه و نیز برای نزدیکی تلاش می کنم که نزدیکی از هم

بسیار دوستش دارم، علاقه ام رابه خودش جلب کرده است، جوانی شایسته و

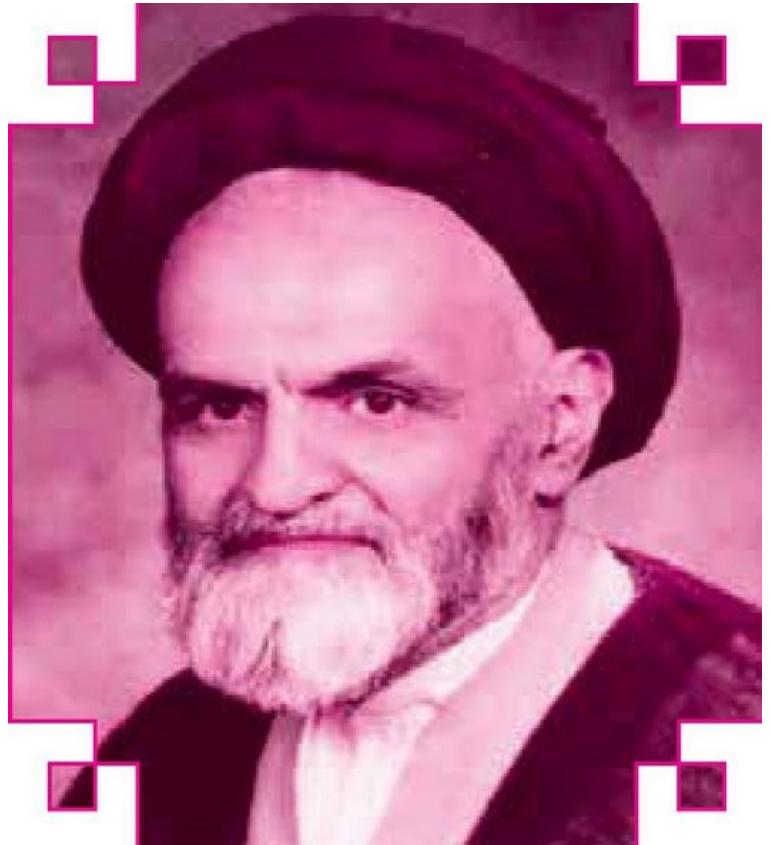
برومند است . دعایش میکنم که در خوبی ها کم نیآورد .



از راست:....، حاج آقا کمال صدرعاملی، حجج اسلام حاج سید محمد حسین امام جمعه زاده و حاج سید محمود امام جمعه زاده



عمه زاده عزیزم حجت الاسلام و المسلمین سید محمد حسین امام جمعه زاده فرزند حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا کمال الدین امام جمعه زاده



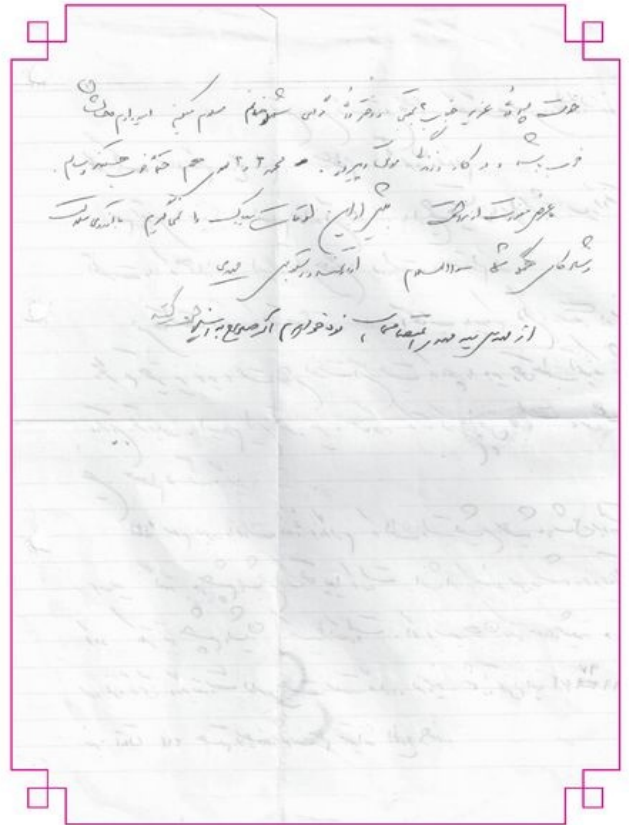
عمه زاده عزیزم حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمود امام فرزند حجه الاسلام و المسلمین حاج آقا محمد امام جمعه زاده خوراسگانی



حاج حسن آذانی، سید مرتضی مستجابی، حاج حسن تصاعدیان



حاج محمد تصاعدیان، حاج حسن اذانی، سید مرتضی مستجابی



السلامه
 یمن در مقام:

دکتر صادق قطب زاده
 ۷۱ آذر ۱۳۶۵

با محرم

آنست که در حال حاضر خوب است و در روزگار بر وفق مراد
 ای عزیز من کس که در نظر نسبت مرا متوجه نگردد در نظر غیر نسبت مرا
 ملاحظه فرمایید که آنکه با در نظر غیر نسبت سید و داماد که در نظر مراد بر غیر از حقش باشد
 که گریه محبت از وفاداری مانده اند و تقصیر از نظر خود نبیند با سید و سلسله بر پیش اینجانب
 تعلق بر حق سید و سید است که در محنت است هم دستگیر است و سید زنده آن است و میشود و در دیگر
 عزیزان را در اول با خود میگویم
 سال که در ۲۸ هزاره در شهر ششم از وضعیت استفاده کرد و در خانه از نظر سید تمام که سال را در شش
 سید است که در آن و در آن موقعیت است سید در وضعیت است که در
 بهر تقدیر بر این بودم که در نگاه دیگر با در حال حاضر از خود فایزده است و فریاد که سید است و استقامت
 و دستگیر بود و در آن نظر که با گریه نشد در دست و عقده طبعی یکشنبه در صبح از آن است
 مطلبی قابل عرض و در آن در آن است که در دست سید و سید است و بیاید که در آن است که در آن
 بسیار زنده است و در آن در آن است که در آن نام خود بر سید و دوستی و فایز از آن در آن است
 و خوشتر است بر سید همه در دست از آن فایز بر سید است و در وقت است که
 سید و سید است
 فقره ۱۰۰

پس از سلام: انشالله که حال شما خوب است و روزگار بروفق مراد.

ای عزیزی که بکس جز تو نظر نیست مرا

مدتی میگذرد کز تو خبر نیست مرا

مدتهای مدیدی است که از آن برادر عزیز خبری نرسیده و امید که بی خبری دال بر خبری خوش باشد که گویند عجب از وفای یاران که
تفقدی نفرمود

نه به نامه و سلامی نه به پرسش و پیامی

قلیان مرحمتی رسید و بسیار متشکر و ممنون شدم و مدتی است بیاد شما از آن استفاده میشود و ذکر خیر شما را در دل با خود میکنم. حال که
از ۲۸ صفر نیز گذشتیم از فرصت استفاده کرده و از خدای بزرگ میخواهم که سال نو را بر شما مبارک گرداند و امسال موفقیت های بسیاری
نصیبتان گردد. بهر تقدیر امیدوارم که گهگاه فقیر را از حال و احوال خود و خانواده مستحضر فرمائید که بسیار مشتاق و متشکر خواهد بود
زیرا همانطور که بارها گفته شده در دوستی و علاقه «طفل یکشنبه ره صد ساله رفته است»

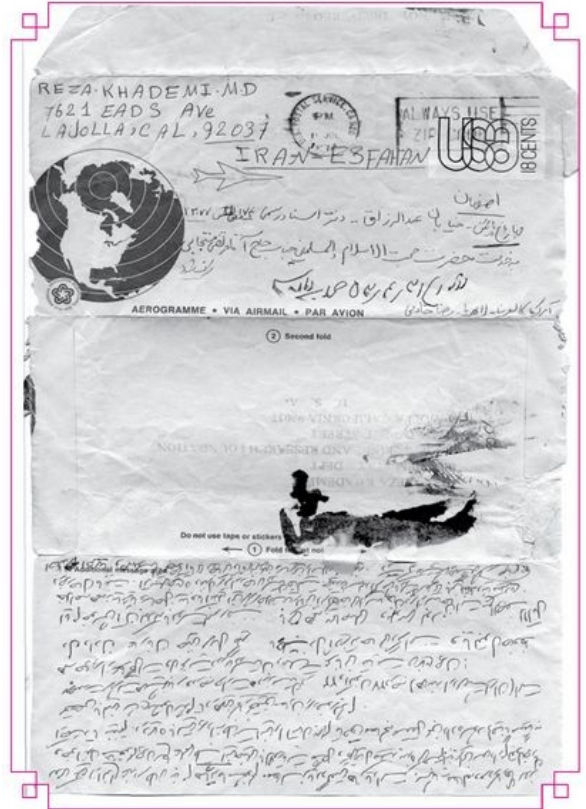
مطلبی قابل عرض وجود ندارد جز آنکه آن دوست مشترک بحمدالله بیایان تحصیلات - قسمت اول آن بسیار نزدیک شده و از قرار در شش
ماه آینده کارش تمام خواهد شد و دوستان و فامیل را خوشحال خواهد کرد عرض دیگری نیست جز سلام مجدد و مسئلت از خداوند بزرگ
برای سلامتی و موفقیت شما.

خدانگهدار فقیر صادق

ص: ۴۷۲







Dr. Saeed Ameli

Date: ۲۳/۴/۸۰

دکتر محمدعلی صدرعاملی

عجز لکم محترم و عزیز سلام عرض می‌کنم. امیدوارم برادر
 همیشه اوقات شاد کام و سعادت مند با سید و کاما خان با بزرگی نظمی
 در داریه کلبی موجب فخر و افتخار ما را با نام شادمانی بنامید. باور
 کفایت از لقا در روز شنبه ۲۳/۴/۸۰ اوقام حقایق العاده عالی
 است و همیشه خالصت در پی دهر کیم را سینه نام سینه کرده
 محترم بنامید. همیشه بیاد شما هستیم. ارفه در دست کمانه
 سستی غایب به تنها با کیم نیست در وقت ذیقیمت سارا
 ضایع شود. با کیم.

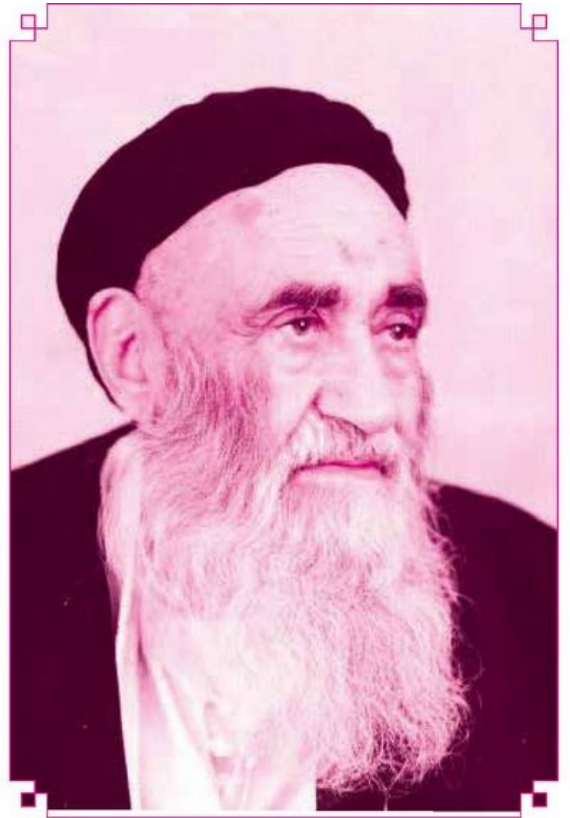
سرای نامه شما در پیشه از دوسته به به در اینجا کلامی بجز
 و به تعبیر فخر اسبیه و معجزه کیم! از لقا سینه سینه عفو را به برادر
 دادم و الحمد لله در سرد کیم به ان شاء الله طبعی رفتم نام و سغول کیم آلی هستیم
 و سینه کیم یعنی سینه کیم از روز ۲۳ تیرماه استقامت کیم تا به این روز
 تا سینه کیم به روز ۲۳ تیرماه کیم تا به این روز کیم تا به این روز کیم

بیشتر به خدمت برسیم. فردی که آید به آن خدمت رسد
 آن خدمت به او پیش از آنکه در خدمت رسد.
 چون است که به او در آن خدمت رسد. این است
 در عرفان معنوی راهی دارد و میباید به عرفان رسید. این راه را
 خدمت رساند. در این راه هر چه بود که در این راه بود که در این راه
 فردی را رسید. هر چه بود که در این راه رسید. هر چه بود که در این راه
 رسید. هر چه بود که در این راه رسید. هر چه بود که در این راه رسید.
 سلم آن را به خدمت رساند. تا به آن خدمت رسد. این راه را
 و به آن رسید.
 (عنا) این راه را به خدمت رساند. هر چه بود که در این راه رسید.
 هر چه بود که در این راه رسید. هر چه بود که در این راه رسید.
 هر چه بود که در این راه رسید. هر چه بود که در این راه رسید.

فصل چهارم: نامه های علما، مراجع و عاظ، دانشمندان، سیاستمداران، نویسندگان و سایر اقشار مردم به آیت الله مستجابی

اشاره

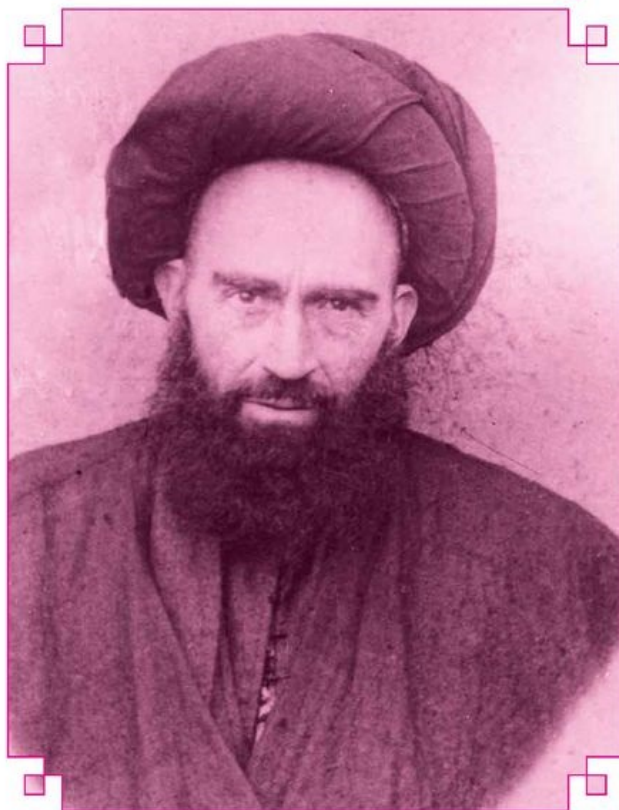
ص: ۴۸۴



بعرض محترم میرساند از ساحت مقدس ربوبی دوام توفیق و تائیدات است سرکار را مسئلت مینماید. عرض از تصدیق اینکه خواستم بوسیله این عریضه جویای سلامتی شده باشم ضمناً مدتی بود حقیر در فکر بودم برای مطالعه طلاب و محصلین و عموم طبقات خاصه جوانان امروز جهت آشنا شدن آن‌ها با احکام و عقاید اسلام اقدام بتأسیس کتابخانه و قرائت‌خانه‌ای که از هر جهت جامع باشد بنمایم چندی قبل زمینی در بهترین نقاط این شهر مقدس یکی از مؤمنین در معرض فروش قرار داد بهمین منظور اقدام بخرید آن نمودم خوشبختانه عده‌ای از مؤمنین وجه آنرا پرداختند و فعلاً منتظر ساختمان آن هستیم البته تصدیق بفرمائید وجود چنین کتابخانه و قرائت‌خانه‌ای برای عموم در این شهر مذهبی ضروری بنظر میرسد من هم بسهم خود کلیه کتابهای خطی نفیس و چاپی خود را بیش از بیست هزار مجلد است و نتیجه شصت سال زحمت و مشقت و مرارت فراوان جمع آوری نموده بودم وقف و در طبق اخلاص گذارده تقدیم جامعه نمودم و فعلاً آنها را در مدرسه علمیه حقیر قرار داده و روزانه عده‌ای از محصلین و طلاب محترم حوزه علمیه و سایرین از آن استفاده می نمایند متأسفانه گنجایش بیش از این را ندارد و انشالله پس از تکمیل ساختمان زمین مذکور کتابها را باینجا انتقال خواهیم داد بهرحال از سرکار مستدعی هستم تا حد امکان نسبت بساختن این موسسه عام المنفعه از هر گونه اقدامی کوتاهی ننموده و با مؤمنین که در این گونه امور پیشقدم هستند مذاکره نموده و اگر از زکوات و مظالم و مقداری از سهم مبارک امام علیه اسلام هم اگر بر فرض برزمه آنان باشد ممکن است حقیر قبول نموده تا بمصرف ساختمان برسد لذا بدین جهت حسابی بشماره ۲ در بانک صادرات قم بنام اینجانب افتتاح شده است و انشالله اگر جوهری جمع آوری گردید در اسرع وقت بحساب فوق ارسال و قبض رسید دریافت فرمائید. تا بلکه بیاری خداوند سبحان ساختمان آن بزودی باتمام برسد و برای استفاده عموم آماده شود. بیشتر از این مصدع نمی شود در خاتمه ملتمس دعا در مظان اجابت هستیم و السلام خیر تمام.

شهاب الدین المرعشی النجفی ۳ ذی القعدة الحرام - ۱۳۸۷

حضرت زینب (س) خاتونِ عالمین و صاحبِ دینِ عظیم و منقذتِ امتها است. آنکه هر چه از سر و لبش جاری شود از او است. او
 چشم در صورت لعلانِ صورتش دارد و در قلبش جوی خروشان است. هر چه در او جاری شود از او است. او
 فیضش بر سر سینه در آید و از او است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 ، چشمش بر روی سینه است و از او است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 تا این روزها در آید ، که از او است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 لعلانِ دلانش و از او است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 تا جایی که از او است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 و در آن روزها از او است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 ، در آن روزها از او است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 تشویق و ترغیب است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 و از او است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 چنانچه از او است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 بی بی خاتونِ عالمین است. هر چه از او جاری شود از او است. او
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
 ۱۳۹۶



از مرحوم آیت الله حاج آقا محمد مقدس خواسته بودم یکی از دوستان را نیابت مکه بدهند جواب زیر را فرستاده اند

ص: ۴۹۱

به عرض می‌رسانم ان شاء الله تعالی مزاج شریف در نهایت صحت و استقامت بوده و خواهد بود بحق محمد و آله. محترم تعلیقه شریفه عز وصول ارزانی داشت به توسط نور چشمی اخوی خود حقیر که جناب مستطاب سید العلماء آقای اخوی سرکار ملاقات از او کرده بودند و به توسط او به حقیر رسید و هنوز ایشان را ملاقات نکرده ام و نمی‌دانم کجا از ایشان ملاقات کنم. به هر حال در آن شب معهود که وعده فرمودید به منزل حقیر تشریف می‌آوردید اخوی به حقیر اطلاع نداد نیامدن شما را و تا مدتی من و اخوی منتظر بودیم. به هر حال آنچه از دوست می‌رسد نیکو است راجع به امر شما عرض می‌کنم تا کنون که احدی با حقیر صحبت از این مطلب نکرده فقط یک نظارتی داشته ام در وصیتی که قبل از آمدن حقیر به اصفهان وصی و نظار دیگر با یکی از آنهایی که کسب آنها این کار است مذاکره کرده اند و تمام کرده اند و فقط حقیر خبردار شدم و اصلاً در اصفهان تا امروز کسی که به عزم حج باشد و تذکره گرفته باشد ندیده ام و نشنیده ام فقط آقای آقا حسین خادمی با جمعی از بستگان خودتان شنیدم که تذکره کربلا گرفته اند و می‌خواهند بروند و چون یک سال و کسری بوده که حقیر اصفهان نبوده ام فعلاً ارجاعات به حقیر از این گونه مطالب کمتر باشد و امیدواری هم ندارم که در این سال کسی از من بخواهد این مطلب را. عرض می‌کنم حقیر از حضرت تعالی محبت های بی سابقه دیده ام و میل دارم که یک فرمایش که به حقیر فرمودید انجام بدهم ولی چه کنم تاکنون که نتوانستم صورت بدهم و وضع فعلی را که می‌بینم هم امیدواری ندارم در این سال بتوانم انجام بدهم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

محمد بن عبدالحسین المقدس

نامه آیت الله حاج سید عبدالعزیز طباطبائی (محقق طباطبائی)



ص: ۴۹۴

برادر عزیز از بچه که رفیق دل به راه بروی، مسرتوش و پیشانی
 گودر سینه و دبران این است، اگر نامه هم نبود به جواب
 نموی آینه صد را خیال میکنم و خیال میکنم عیال حال این
 است و خدمت بر کار می نویسم پیر از آنکه از سزا نامه
 با جواب نامه اول انقدر بیز به با کینه بگواش فوق العاده
 نیاز و به حد خود وقت میگویم با زهر اگر جواب نه ای
 می نویسم و این هم می نویسم و می نویسم چون که جواب نه ای
 با سری دلخواه میگویم و درم آنکه این کینه را جواب
 میوه با رنگی که میطلسم لاله نامه ای و طلب از آن کینه
 معلوم کند عزیزم به آن که در خود شرم با این شرم و نام حال
 و میوه با رنگی خوب است تا زه نیست و تقاضای کینه
 خوب و سلام بر آنکه خدمت نامه است از سزا نامه
 محبت نامه و سزا نامه که در آن نامه پیر از سزا نامه
 می خوانند و چون که هر دو رجوع به این نامه می شود
 نامه که کلاف بنامه نامه بنامه بنامه و در نامه
 می خوانند و نامه نامه هم نمی خوانند و خوانند
 در نامه و سزا نامه که در آن نامه پیر از سزا نامه

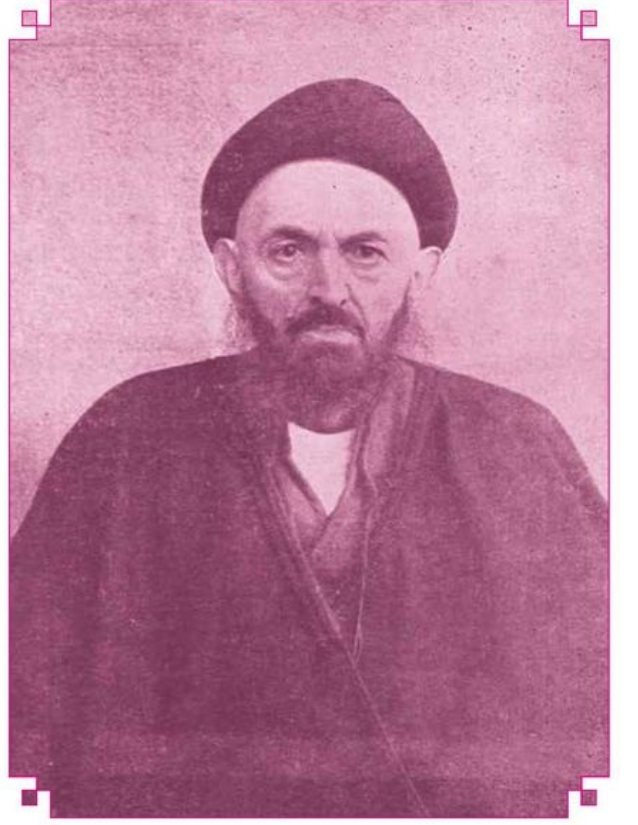
از میان طلبه ها بیستم ۱۵۰ نفر خرابه می شود و جمع می شود و فرستاده
 می شود آن رفیق خدایت که تقسیم دولت جدرسان چای سینه
 اگر در این موقع احترام کند و با ناسیانه خجسته بیاد ببرد و خجسته از
 دروازه اگر ممکن باشد ملاقات می نماید و شروع می کند اگر خجسته
 ممکن نیست و برایش راه دیگر میجو در شرف و ناسیانه سینه
 خود می نویسد اگر او نشو نیست کسی را بر پیه اگر دیده بهتر از
 دیگران نوزاد می شود اگر بعد از سینه جدرسان نوسینه خجسته می شود
 و خجسته از راه بیاد ببرد که کند که در وقت ملاقات
 گفت هم اگر در این موقع ملاقات دروازه در وقت نوبت
 وقت کند چای نیست خجسته مقدم بر پیه در ایران خجسته
 کند اگر خجسته نتواند در دروازه راه دولت
 احترام بیکر و بسیار بسیار بعد اگر متفاوت است
 با پیه انجام نشود بنویسد که سینه جدرسان گاه است
 و در وقت سلام را با پیه نه در میان باشد که خجسته

عبدالمجید جل جلاله

برادر عزیز از نجف که رفتی دل بهمراه بردی، نامه نوشتی و اعتنائی نکردی شیوه دلبران، همین است اگر نامه هم بنویسند جواب ندهی، تا این حد را خیال نمیکنم و خیال نمیکنم علی ای الحال حال این نامه دوم است خدمت سرکار می نویسم پیش از آنکه از شما نامه بیاید و یا جواب نامه اول اقلای- بیاید با اینکه بجواب شما فوق العاده نیاز و بی حد خوشوقت می شوم باز هم اگر جواب ندهی می نویسم و باز هم می نویسم و می نویسم خواه جواب بدهی باندلی ولی خواهشمندم تمنا دارم اقلای- این یک نامه را جواب بده برای اینکه جواب مطالب را داده باشی و مطالب روشن و تکلیف معلوم شود. عزیزم سلامتی آن وجود محترم را همیشه خواهانم حال بنده را بخواهی خیلی خوبست تازه نیست رفقا همگی حالشان خوب و سلام میرسانند فعلا که مرتب از مقلدین مرحوم جحت نامه و تلگراف می آید و از آیه اله شیرازی رساله می خواهند. چون شهر شهر مرجوع بایشان می شود یک نامه یا تلگراف پنجاه رساله پنجاه و صد و رساله می خواهند و رساله فارسی هم ندارند و فوق العاده در زحمت و مضیقه واقع شده اند بحدیکه یکی یکی از میان طلبه ها بمبلغ ۱۵۰ فلس خریداری می شود. جمع میشود و فرستاده می شود آن رفیق جنابعالی که تصمیم داشت رساله چاپ کند اگر در این موقع اقدام کند و بانها برساند خیلی بجا و بمورد و خیلی ارزش دارد اگر ممکن باشد ملاقات و مذاکره کنید و شروع شود و اگر فعلا ممکن نیست و برای شما راه دیگری میسر نیست و مایوس هستید فوری بنویسید اگر او نتوانست کس دیگری پیدا کردید چه بهتر از این و گرنه فوری به بنده، بخود آقای سید محمدعلی بنویسید فعلا میسر نشد. تا خودمان فوری اقدام به چاپ کنیم چاپ رساله فارسی در نجف هم گران و هم خیلی مغلوط در می آید ولی وقتی ضرورت اقتضا کند چاره نیست فعلا مقلدین ایشان در ایران خیلی زیاد شدند اگر پخش فتوای ایشان در رادیو راهی داشت اقدام میکردید بسیار بجا بود اگر مقدماتش بدست ما باید انجام شود بنویسید آقا سید محمدعلی گاهی راست یا دروغ سلام شما را بما میرساند ایشان به شما سلام میرسانند

عبدالعزیز طباطبائی

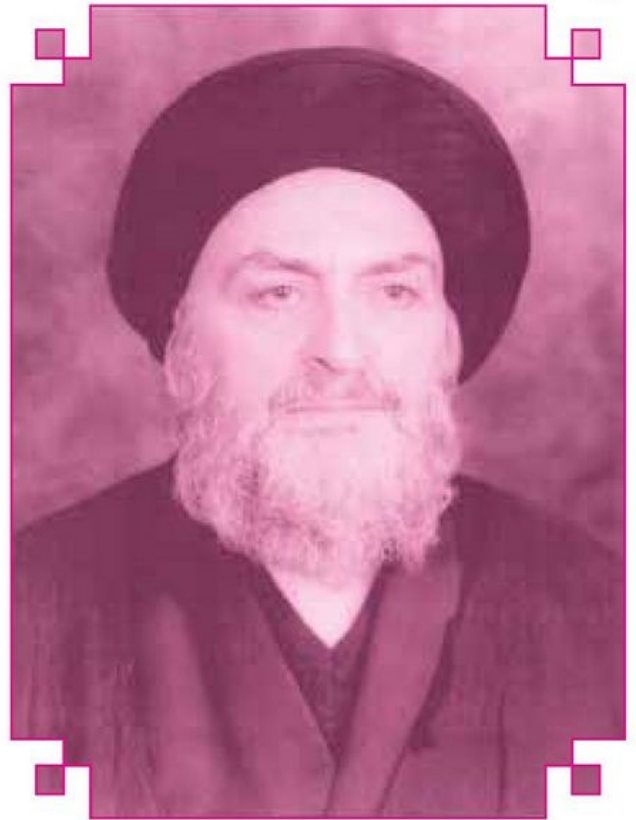
درباره مرحوم آیه الله حاج شد عبدالعزیز طباطبایی طاب ثراه اگر بخواهم سخنی بگویم قلم را یارای آن همه صفات و ملکات فاضله نمی بینم و لذا دم در کشیده سکوت می کنم. زیرا سکوت زبان گویای دل است و سکوت ترجمان اسرار نهان. او مردی کاوشگر و مهربان و کاوشگری دورانیش در تمام طول عمر در خدمت مردم و از همه چیز خود می گذشت که دیگران سودی ببرند. او اول کتاب شناس ایران بود. در ملکات فاضله از او بهتر، کمتر کسی را سراغ و در طول رفاقت حقیر با معظم اله در حدود ۷۵ سال، همراه در صدد بود وظایف و دستی اش را به نیکوترین وجهی انجام دهد. از دیگران کم نداشت، بلکه حرف آخر را می زد. با همه دوست بود. و الحمدالله فرزندان برومند و دانشمندی تحویل اجتماع داده که آبروی پدر را به احسن وجه نگه داشته و اسباب سرفرازی آن پدر علامه فرزانه فراهم کرده اند.



بسم الله الرحمن الرحیم
 در روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ رسید که در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم
 و حاج آقا محمد باقر عینی آن فرموده بودید که این است اقربا که در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم
 و حاج آقا محمد باقر عینی آن فرموده بودید که این است اقربا که در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم
 تا اتمام شود تا با آن فرقی که در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم
 حضرت من همزاد همزاد با عده که در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم
 زیارت کرده ام و آن را به این امروز فرستادم تا به شما برسد و امیدوارم که آن را به شما برسد
 در خداوند است که از این دست کارها هم در او و آن حضرت نمود
 والسلام علیکم وعلیٰ آئالتکم ورحمتهم کلهم
 سید محمد باقر

اصغری
 چهار سوقی بزازیه

بسم الله الرحمن الرحیم
 در روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ رسید که در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم
 و حاج آقا محمد باقر عینی آن فرموده بودید که این است اقربا که در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم
 تا اتمام شود تا با آن فرقی که در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم
 حضرت من همزاد همزاد با عده که در آن روز در کربلا رسیده بودم و در آن روز در کربلا رسیده بودم
 زیارت کرده ام و آن را به این امروز فرستادم تا به شما برسد و امیدوارم که آن را به شما برسد
 در خداوند است که از این دست کارها هم در او و آن حضرت نمود
 والسلام علیکم وعلیٰ آئالتکم ورحمتهم کلهم
 سید محمد باقر



السلام علیکم ورحمه الله و برکاته صاحب اختیار معظم سیدنا الکریم حضرت آقای مستجابی دامت ایام برکاتهم

گرامی رقیه مبارک عز" وصول ارزانی داشت از مژده سلامتی بسیار مسرور شدم حالات این بنده و متعلقین بحمدہ تعالی بد نیست و شاکریم به مجرد وصول مرقومه به دولت منزل تلفن کردم خانواده محترم و نور چشم عزیز شهلا خانم بحمدہ تعالی به سلامتند و مرقومه سرکار را دریافت داشته اند. دوستان نیز به دعاگویی مشغولند و همگی سلام می رسانند.

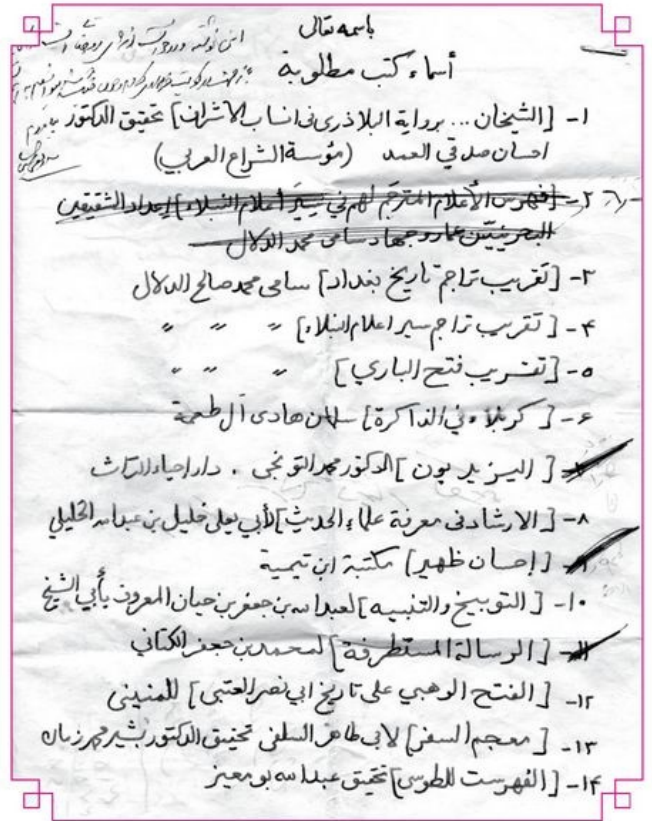
خبر تازه ای که قابل عرض باشد ندارم. فقط دوری از شما برای ارادتمندان بسیار سنگین است.

خواهشمندم دوستان و ارحام را سلام برسانید به خصوص آقای صدرعاملی را. با کسب اجازه ختم عریضه می کنم امید که به زودی به زیارتان نائل شویم گرچه دوریم به ظاهر از تو انما القلب و الفؤاد لدیک

ارادتمند صمیمی

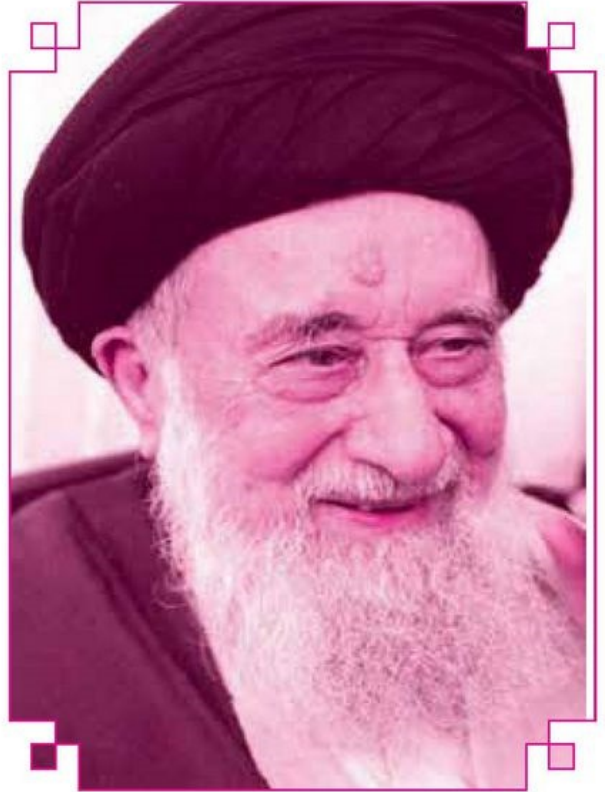
محمد علی

ص: ۵۰۵



این دو صفحه فهرست کتاب هایی است که مرحوم حاج سید محمد روضاتی از من درخواست کرد و من با زحمت در کویت خریداری کردم ولی به سبب وقوع جنگ نتوانستم به ایران بیاورم:

- ١٥- [الإعلام بونياد الإعلام] لشمس الدين الذهبي
 ١٦- [خزانة الادب للبغدادي] دراسة في المنهج والمادة طبعته دبي
 ١٧- [طبقات السيد زين باصهاني] لأبي الشيخ الانصاري
 ١٨- [فهارس لسان العرب]
 ١٩- [مجمع البلاغة] للراغب الاصبهاني
 ٢٠- [فهرسة مولد و تراجم و اعلام كتاب الأغانى] عبد المعين الملوحي
 ٢١- [شرح رسالة ابي بكر الخوارزمي الى جماعة الشيعة بنيشابور]
 ٢٢- [منهاج الامام الكافي] الفخر الدين الرازي
 ٢٣- [اختلاف الحديث] للامام الشافعي
 ٢٤- [ارتشاف الضريب] لأبي حيان
 ٢٥- [دمية القصر للباخرزي] تحقيق عبدالفتاح حلوه - الجزء الثالث لايف
 ٢٦- [تفصيل النشأتين للراغب الاصبهاني] طبعة النجف
 ٢٧- [ديوان ابن منير الطرابلسي]
 ٢٨- [فهارس كنز العمال]
 ٢٩- [فهارس معجم البلدان] لبيابوزيد
 ٣٠- [فهارس البداية والنهاية]
 ٣١- [منهاج الصواب في علم الإعراب] للحويزي
 ٣٢- [شمس الكافي الإمام الفقيه] الدكتور مجاهد مصطفى
 ٣٣- [كنز العمال] للكراجلتي جزآن



بسمه تعالی

خدا را شکر که ساعاتی از عمر خود را در محضر پر فیض سید بزرگوار ادیب اریب ناقد بصیر فرزند بزرگوار سید المرسلین دوست معظم و انسان مفخم صاحب الصفات الجميله الأخ الکریم السید العزیز المولی المستجابی دامت إفاضاته و کرامته گذراندم و در این وقت کوتاه از فضائل آن انسان شریف استفادهها کردیم و از خداوند می خواهیم این فرصت کرارا و مرارا برای امنا دست دهد.

المخلص الشید رضی الشیرازی

۲۳/۱۱/۸۲

ص: ۵۰۹



بسم الله الرحمن الرحيم

می ترسم حمل بر مبالغه شود

اگر بگویم آقای مستجابی متد اخلاق پاک است می ترسم کسی قبول نکند که من از روی حقیقت عرض کرده ام که وجود معظم له حقیقت
مجسم است من به این بزرگوار به نوعی علاقمندم که هر چه بگویم کمتر از مقام شامخ او می دانم. فعلا هم ایشان از من پذیرفته اند و هم من
خود را در مقابل احساسات ایشان قانع کرده ام به دعا خدایش به سلامت بدارد ۱۴ ج ۱/ ۱۴۰۳

علی الحسینی الاصفهانی

العلامه الفانی

ص: ۵۱۰

اشعار آیت الله علامه فانی در وصف آیت الله مستجابی

بکویت چون فتادم خاک راه خود حسابم کن

چو در دامت اسیرم اشم میزن کبابم کن

از موج سیل خیز دیده طوفان می کند اشکم

بنای هستیم را آب برد آخر خرابم کن

خمار عشق در خاطر جنون انگیز شد ساقی

ز صهبای نظر زان دیده میگون شرابم کن

سرا پا آشم از دوری آن لعل آتشگون

بیا ای نازنین از حسرت یک بوسه آیم کن

نه در صحرای سودا هست مجنونی هوادارم

نه در اقلیم عقلم مرشدی ای بخت خوابم کن

نه تاج فقر بر سر دارم و نی مسند شاهی

به کوی بوتراب از لطف خود یا رب ترابم کن

به توفیقی که بیرون آیم از طغیان و سر پیچی

غلام گوش بر فرمان آن عالی جنابم کن

به پاس چهره سایبها که بر خاک درت کردم

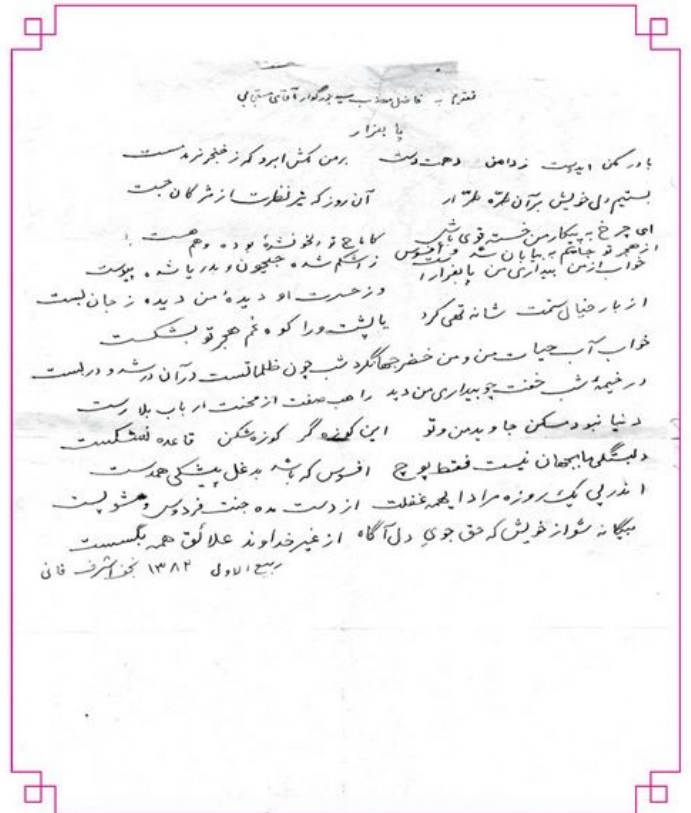
غبار آسمان سیرم نما و آفتابم کن

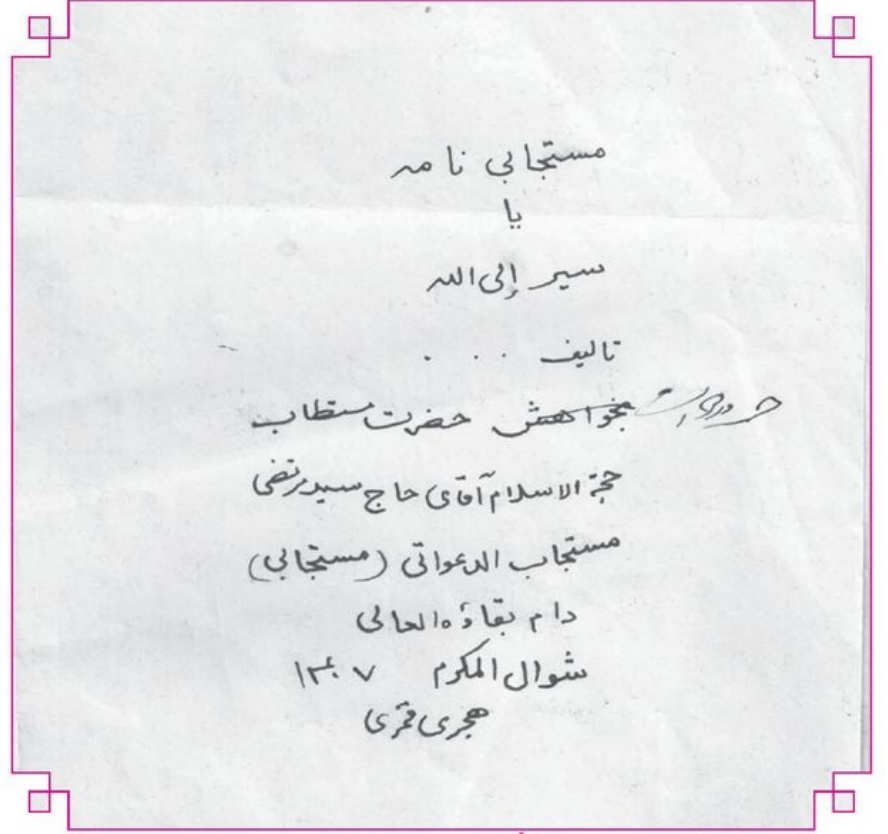
اگر عنوان فانی دم زند از سایه هستی

در اقیانوس جودم بشکنم وانگه جابم کن

چشم گهر بارم !
 باد فاتر از نوای چشم گهر بارم ندارم جز تو بیداری بشبها تا که بیدارم ندارم
 آتش دلی کند خاکسترین سنجاق آن زارم جز تو آبی بهر این قلب شرر بارم ندارم
 آفتاب عمر از بام حیاتم می گریزد جز سیه روی ز عمر زود ادا بارم ندارم
 در جهان یاری نماند از سوء رفتار از برام صد بتر یاری بقهرم غیر فتارم ندارم
 ای جوان عبرت بگیر از من که اندر وقت مردن از ره غفلت بجز عصیان بطورم ندارم
 حق گواه صدق فانی اینک اندر ناامیدی روی دل هرگز بجز اجداد اطهارم ندارم
 برق حاصل سوزدین بار یا کاری لوسون کشنده خدعه و کالوس در کارم ندارم

لیست سفارشی هوایی
 آمریکا
 NO STAJABI
 850 SILVER
 MEADOWS, NO 302
 KENT, OHIO 44240
 U.S.A
 بیا امجد الشیخة المؤمن آقای
 حاج سید مرتضی مستجابی دام
 بقاؤه الامام مشرف باد
 ایران قم کوچه پنجال قاضی پلاد ۱۶
 علی حسینی اصفهانی
 العلامة الفانی
 اصطلاحات
 ۱۹۸۶۴
 ۱۵
 ۱۹۸۶۴





خط آیہ اللہ علامہ میر سید علی فانی

ص: ۵۱۴

به قلم آیت الله مستجابی:

پیش نوشت^۱

از حقیر خواسته شده چند کلمه‌ای درباره ارادت^۲ به مرحوم^۳ آیه الله
عظمی علامه فانی - طاب تراه - بنویسم.
در این خمار به فریاد ما برس، ساقی!

که غیر زعشه کسی دست ما نمی‌گیرد!
سخن درباره رادمردی بزرگوار، اسوه تقوا و فضیلت، عالمی ربانی
و فقیهی صمدانی و عارف و فیلسوفی آسمانی، که به راستی از مفاخر
عصر اسلام به شمار می‌رود، به میان آمده، با نگاهی کوتاه ولی عمیق،
به این نتیجه می‌رسیم که خامه از ترسیم درونمای دریای عظیم علمی
که در روح آن بزرگوار موج می‌زد ناتوان است. [چرا] که اقیانوسی در
کوزه جای نگیرد و آبشار در چشمه سوزان نگذرد و مادر گیتی بزرگ‌مردی
به چنین مجمع فضایل و جامع کمالات انسانی به این آسانی در دامن خود
می‌پروراند.

ری، مرا چه زهره که از ژرف و پهنای اقیانوسی سخن گویم که خود
هموز در ابتدای ساحل آن نرسیده‌ام، مگر نگفته‌اند که: «معرف باید اجلی [از

^۱ در اشاره به قلم حضرت آیه الله حاج سید مرتضی مستجابی - حفظه الله - می‌باشد.
^۲ سیر حضرت.

۸ ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ﴾

معرف | باشد^۱:

عالی هذا امثال این حقیر در این وادی بس نابخردیم که نظری داشته باشیم و در اطراف رادمردی سخن گوئیم که به راستی نطقها و قلمها عاجز در توصیف اوست. بهتر است لب فرو بسته سکوت کنیم؛ زیرا، لااقل سکوت، زبان گویای دل است و ترجمان احساسات نهان.

اینک به ناچار هرچه کوتاه چند نکته در این نامه به عرض می‌رساند: تحصیص آیه الله العظمی علامه فانی - طالب ثراه - ابعادش چندان زیاد است که به احتصانی آید.

حقیر گاهی به محضر پرفیض آن عالم ربانی و عارف و فیلسوف آسمانی می‌رسیدم و از محضرش، که فیض محض بود، به اندازه توانم بهره‌ها می‌بردم. روزی در بستر بسسازی غنوده بودند. برای عبادت معظم له رفتم. بدیهی است ایشان وقتی سؤال علمی از محضرشان می‌شد چنان شکفته می‌شدند که گویی از دریای خروشان علمی صدفی را بنخواستند به فقیری عنایت کنند. من یک سؤال فلسفی کردم و ایشان با حال وجدی جواب مرا دادند. من بسیار بهره بردم ولی قانع نشدم. از محضرشان اجازه خواسته مریخص شدم.

چند روز بعد در رابطه با همان سؤالها، یکمصد صفحه به رشته تحریر درآورده به نام مستجاب نامه یا سیر الی الله برایم ارسال داشتند. من از این بزرگواری و عظمت روح و استغنائی طبع، بی‌نهایت مشعوف شده و درس گرفتم، که لااقل تا پایان عمر از آن کسب فیض می‌کنم.

۱ از قامدهای معروف آغار مستفق

بیش نوشت ۹

نی که پنداری خموشم در وداع دوستان:

گر زبان شمع دانی هر نگاهم ناله‌ای است
معظم‌له از آیات عظام و از اکابر فقها و متکلمین عصر خود و متبحر در
حکمت، فلسفه، حدیث و رجال و علوم دیگر بودند: چنانچه می‌توان گفت:
كان عالماً بارعاً و کلیماً جامعاً و ناقداً بصیراً و محققاً نحریراً من المتکلمین
الأجلاء و الفقهاء الأکباء....



بسم الله الرحمن الرحيم

چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت

حقوق خدمت ما عرضه کرد بر کرمت

دانشمندا نامه پر از مهر و محبت و صفا و عاطفت شما زیارت شد خدا داند که چقدر خرسند شدم: نامه ای کز دوستانم میرسد بوی جانی سوی جانم میرسد و (دل داند و من دانم و من دانم و دل) که تا چه اندازه مضامین آمیخته به احساسات پاک آن نامه در من نفوذ کرد که بی اختیار قطرات اشک از چشمانم سرازیر شد، ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش! همانطوریکه نوشته بودند منم متقابلا از روزی که با شما آشنا شدم از یاد شما بیگانه نگردیده ام و باور کنید بهیچ کس از مردم اصفهان نرسیدم کزو خبر نگرفتم. گاهی بعضی از دوستان و آشنایان اصفهانی که بدیدنم میآیند جوایای حال شما خصوصا و سایر رفقا میشوم و خواهش ابلاغ سلام میکنم بشما میرسد یا نه نمیدانم، در مشهد مقدس خدمت جناب آقای حاج خلدی رسیدم اول بار از حال سرکار پرسیدم. من از اصفهان بویژه گه گاهی که از دیدار و صحبت چون تو دوست عزیز و همدم نفس گرم بهره مند بودم خاطرات خوش و فراموش نشدنی دارم و حالا- هم بگفته میرزا نصیر خودتان باید بگویم:

نسیم نواحی اصفهان دوائیا

ووصل احباء العراق شفاثیا

نقدا خانه نشین و بقول عرفا خلوت گزینم (خلوت گزین قهری) بگفته خودم در یکی از چکامه ها

فتاده ام بد یاری که نیست دلداری

نشسته ام بکناری چو نیست همپائی

زبان بکام کشیدم چو نیست همرازی

زخلق باز بریدم چو نیست همتائی

نه رهرویی که گزینم ورا بهمراهی

نه رهبری که رهاند مرا زخود رائی

نه کرکسم که نشینم زلاش برلاشی

خوشا مناعت شهباز و خوی عنقائی

شعار فقر نبدهم بتاج اسکندر

حصار صبر نبدهم بملک دارائی

بران سرم که بسازم بهر چه پیش آید

که نیست راه علاجی مگر شکیبائی

البته من چکامه ای مفصل در پاسخ مرحوم صدرائی اشکوری که روانش شاد باد در حدود هشت نه سال قبل از این گفته و این ابیات از آن چکامه نوشتم)

نامه نامی شما که من غیر ترقب رسید اتفاق یکی از دوستان آمد و من دو جلد از کتاب (نکته هائی از قرآن مجید) که مخصوص کتابخانه خودم بود باو دادم تا بوسیله پست بحضورتان ارسال دارد غرض آنکه قبل از نوشتن پاسخ نامه آندو کتاب فرستاده شد) شما که بحمدالله مستجاب الدعوه هستید دعا کنید تا جلد سوم هم بزودی طبع شده و خدمتتان بفرستم.

ص: ۵۲۰

نقدا باعرض تشكر از اينكه يادم كرده و بنامه خود شادم نموديد ضمن درخواست تأييدات و توفيقاتتان از خدای متعال نامه را خاتمه داده و در انتظار دیدار یا لااقل زیارت مرقومات شریفه هستم. بعموم دوستان یکی بعد از دیگری اهداء سلام میکنم و السلام علیکم و رحمه الله برکاته

تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۲ شمسی

فخر المحققین

ص: ۵۲۱

بنده را بزیارت خود سرفراز فرمائید مجددا حضور جنابعالی و دوستان آنسامان سلام فراوان اهداء میکنم و السلام علیکم و رحمه الله

۱۳۶۳ / ۱۲ / ۲۶

شیراز فخرالمحققین

* اشعاری از فخر المحققین شیرازی

دهان است این و یا گل انگبین است

بیان است این و یا سحر مبین است

قد و بالای او یا شاخ طوباست

رخ دلدار یا خلدبرین است

دهان است اینکه من می بینم از دور

و یا ابروی یار نازنین است

هر آن ابرو نیارم دست یا زید

که ترک چشم مستش در کمین است

به زیبایی هر آن رو خال مشکین

سواد دیدگان حور العین است

به رخ به در جست و خیز است

که گویی روم در تاراج چین است

خدایی کافرید این روی زیبا

سزاوار هزاران آفرین است

بهرجا دست یابد یا نهد پا

مراجای تب و نقل جبین است

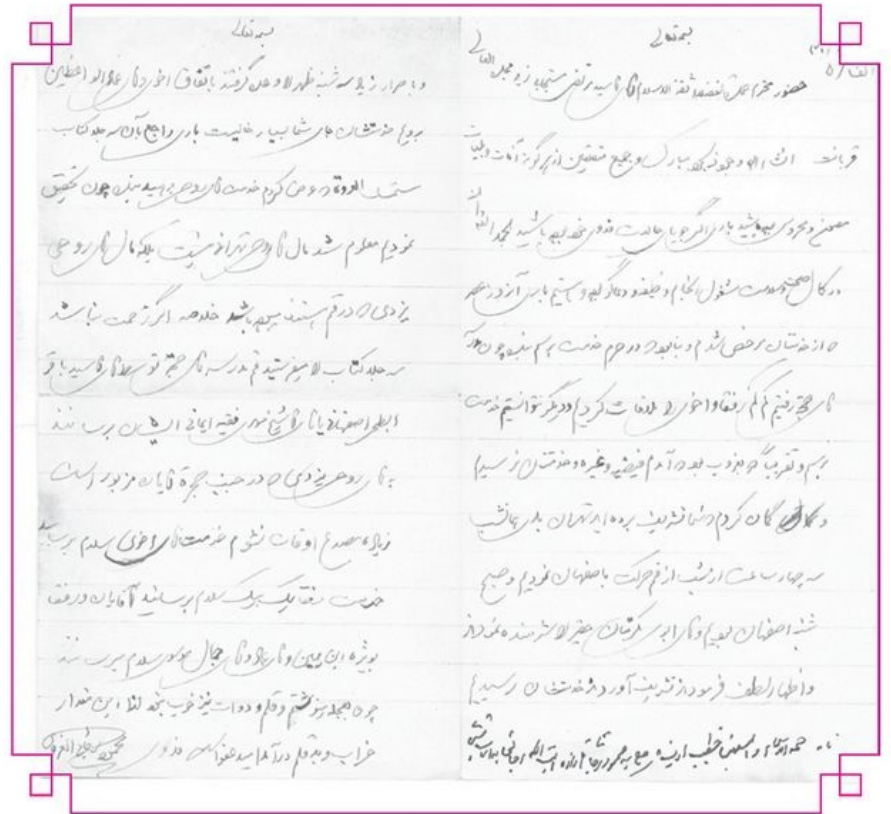
بیادش غیر کفر و دین زدم من

که رسم عشقبازی این چنین است

خدا داند کدام معشوق و از عشق

مراد من امیرالمومنین است

ص: ۵۲۳



بسمه تعالی

حضور محترم عمده الفضلا ثقه الاسلام آقای سید مرتضی مستجابی زید معجده العالی قربانت انشاء الله وجود ذیجود مبارک و جمیع متعلقین از هر گونه آفات و بلیات مصون و محروس بوده باشید باری اگر جویای حالات فدوی خود بوده باشید بحمدالله در کمال صحت و سلامت مشغول انجام وظیفه و دعاگو بوده و هستیم باری آنروز عصر که از خدمتتان مرخص شدم و بنا بود در حرم خدمت برسم بنده چون مدرسه آقای حجه رفتم کم کم رفقا و اخوی را ملاقات کردیم و دیگر نتوانستیم خدمت برسیم و تقریبا رو بغروب بود که آمدیم فیضیه و غیره و خدمتتان نرسیدم و گمان کردم که شما تشریف برده اید تهران باری همانشب سه چهار ساعت از شب از قم حرکت باصفهان نمودیم و صبح شنبه اصفهان بودیم و آقای ابوی مکرمتان حقیر را شرمنده نمودند و اظهار لطف فرمودند تشریف آوردند خدمتشان رسیدیم.

و باصرار زیاد سه شنبه ظهر را وعده گرفتند باتفاق اخوی و آقای عماد الواعظین برویم خدمتشان جای شما بسیار خالیست باری راجع بآن سه جلد کتاب مستمسک العروه که عرض کردم خدمت آقای روحی بدهید بنده چون تحقیق نمودیم معلوم شد مال آقای روحی تهرانی نیست بلکه مال آقای روحی یزدی که در قم هستند میبوده باشد خلاصه اگر زحمت نباشد سه جلد کتاب را میفرستید قم مدرسه آقای حجه توسط آقای سید باقر ابطحی اصفهانی یا آقا شیخ مهدی فقیه ایمانی ایشان برسانند به آقای روحی یزدی که در جنب حجره آقایان مزبور است زیاده مصدع اوقات نشوم خدمت آقای اخوی سلام برسانید خدمت رفقا یک یک سلام برسانید آقایان و رفقا بویژه ابن یمین و آقای عماد و آقای جمال موسوی سلام میرسانند. چون بعجله مینوشتم و قلم و دوات نیز خوب نبود لذا این مقدار خراب و بدقلم در آمد امید عفو است.

فدوی محمود رجائی الغروی

ص: ۵۲۵

دوست عزیز از اینکه دیر موفق به نگارش نامه شده ام پوزش می خواهم. علت این بوده: پس از ورود بقم بدهات اطراف قم رفتم و شش هفت روز آنجا بودم و اکنون که پیش از سه روز نیست به طهران آمده ام موقع را معتنم شمرده و بدینوسیله مراتب سپاسگذاری و امتنان قلبی خود و برادرم مرتضی را از پذیرائی گرم و مهربانی و محبت های زاید الوصف شما ابراز می دارم. دوست عزیز: عواطف پاک و بی آرایش شما فراموش شدنی نیست. خوب بخاطر دارم که برای راحتی و آسایش و سرگرمی ما از هر امکانی استفاده می نمودید. چقدر متاسفم از اینکه در اصفهان دیر بزیارتت موفق و زود از حضورت مرخص شدیم ولی طی همان مدت کوتاه الطاف و صمیمیت های شما آنقدر فراوان و سرشار بود که ما را برای همیشه منفعل و شرمنده نمود. دوست عزیز: من شما را از سالهای ۲۶ و ۱۳۲۷ می شناختم ولی از نزدیک بروحیات و خصوصیات عالی اخلاقی شما وارد نبودم. در طی سفر اصفهان این حقیقت برای من مکشوف شد که شما یک انسان شریف و دوست پرور و یک انسان اجتماعی و یک دوست مهربان و فداکار و یک مرد بی الایش و با حقیقت هستید. انتظار دارم که قضاوتم را حمل بر مدافنه بدانید و تملق نکنید زیرا نمیخواهم و میل ندارم کلمه ای برخلاف واقع بنگارم. اصفهان مرا پیش از پیش بشما نزدیک کرد و بر ارادتم دوصد چندانکه بود افزود. اگر خود را واجد خصائص و صفات عالی اخلاقی آنچنانکه در شما دیدم میدیدم خود را خوشبخت و سعادتمند می یافتم. امیدوارم بتوانم از محبت و صمیمت شما پیش از پیش برخوردار شوم. صفا و مهربانی و نزدیکی و رفاقت شما با پدرتان مورد اعجاب و تحسین است. بی آرایش و صافی و صداقت دوستی شما با رفقایتان مورد تکریم و احترام است. آرزومندم که در تهران بتوانم بزیارتت موفق شوم. آنکه هرگز عواطف و الطاف شما را فراموش نمی کند خواستار استحکام پیوند مودت و هم صحبتی با شماست. آرزومندم که همیشه موفق و مؤید و منصور باشید. سلام مخصوص مرا خدمت حضرت آقای ابوی محترم و مهربانتان برسانید. خدمت جناب حجه الاسلام آقای صدر سلامم را ابلاغ نمائید. عموم دوستان و رفقای ذیقیمت و ارجمند آقایان معزی، ملاذ، خادمی و شجاع پور، ابن یمین و عماد و روضاتی و نواب و حاج محمود راسلام مخصوص میرسانم و از مراحم و الطاف یک یک آنان تشکر و سپاسگذارم. درود باصفهان و اصفهانی های گرم و صمیمی. سلامتی و موفقیت وجود عزیزت را از یزدان پاک خواستارم.

همین الشاعه آقای خاقانی اظهار داشتند که پس از مراجعت از اصفهان آقای مستجابی هم فردا به قم وارد شدند خیلی افسوس خوردم بخصوص موقعی که عکس های دستجمعی رفقا را دیدم بیشتر ناراحت شدم. آقای خاقانی سلام مخصوص می‌رسانند. اخوی عزیز آقای مرتضی سلام می‌رسانند، سایر رفقا از قم سلام خدمتتان می‌رسانند.

با تقدیم سلام و ادعیه

خالصانه دکتر محسن خلیلی ۱۳۳۴ / ۱ / ۲۰

قربان تو

خلیلی ۱۳۳۴ / ۱ / ۲۰

ص: ۵۲۸



بسمه تعالی محضر مبارک حجه الاسلام و المسلمین آقای مستجابی دامت برکاته امیدوارم حال شما خوب و از تمام بلاها بدور بوده باشید و در تمام کارها موفق و مؤید بوده باشید. حامل نامه آقای سید حامد حسینی از عشاق شهید امام صدر میباشند که فعلا مشغول جمع آوری اشیائی میباشند که متعلق به ایشان میباشد. لطفا از هر عکس که با شهید صدر گرفته اید یک نسخه به ایشان به بدهید و همچنین فتوکی نامی های آیه الله صدر به شما اگر مصلحت بدانید. ضمنا شما خودتان راجع به شخصیت روحی و اخلاقی ایشان یا بنویسید یا با ایشان صحبت کنید: ضمن نامه ای که آیه الله صدر برای آیه الله خادمی نوشته اند اگر ممکن است فتوکی آنها را به ایشان بدهید و همچنین اگر عکس شهیده بنت الهدی نزد خانواده میباشد به ایشان بدهید. احوال اینجانب خوب و فعلا به مدت دو هفته در دادگاه انقلاب اسلامی قم میباشم و سپس روانه

خوزستان خواهم شد سید محمود هاشمی و آقای طباطبائی خدمت شما سلام میرسانند

والسلام قم، سیدمحمدباقر مهری ۶۰/۱۲/۶۰

ص: ۵۲۹

هم اکنون به آقای باقی نیز عریضه نوشتم و از لطف و محبت شما که فراموشم نفرمودید تشکر کردم - هرگز اثر عجیب و خلل ناپذیر این برادری ها از ضمیر دل مخلص نخواهد رفت، به هر کسی که چاکرت را بشناسد و بنده باراتمندی بپذیرد حق خواهید داشت از طرف بنده ابلاغ سلام فرمائید - از خداوند خواهان موفقیت دوستانست. مجتبی ۲۹ / ۸ / ۲۹

جناب آقای دکتر سید مجتبی مدرسی دادستان اصفهان و تهران و پسر برادر شهید آیت الله سید حسن مدرس ، دانشمندی بزرگوار

ص: ۵۳۱

شادروان مرحوم آقا سید جمال الدین صدرزاده تنها فرزند آیت الله آقای سید علی نقی طاب ثراه استادی کارآزموده و دانشمندی دنیا دیده که سال ها تکیه بر کرسی قضا زده و چه گره هایی از کار مردم بینوا باز کرده و چه دشمنی ها را به دوستی تبدیل و آنقدر کوشش می کرد تا مردم به حقوق حقه خود برسند که مردم در باره آن مرد بزرگ دعا می کردند. سال ها در دادگستری تهران رئیس دیوان عالی کشور بود در حالات اخلاقی مرد بزرگ با چه قلمی می توان آن همه اخلاق نیک و صفات بارز انسانی را به تصویر کشید و گفتار و کردارش با مردم کوچه و بازار

پدرانه بود و در مهربانی کم نظیر و در گذشت و بردباری بی بدیل بود؛ با همه بزرگان و رجال رفت و آمد داشت و در بین رجال اداری، سیاسی محبوب بود آنقدر با حقیر مهربان که من معظم له را پدر دوم خود می دانستم؛ در صله رحم کوشا و به هر کدام در خور مقامشان محبت می کرد و عنایتی داشت و در یک جمله باید بگویم آنچه خوبان همه داشتند این مرد یکجا داشت.

ص: ۵۳۳

بسمه تعالی حضرت مستجابی عزیز قربانت مدتی است که از دیدارت محروم و از فیض حضورت مجهورم با آنکه تو را کان مهر دانسته از صفای باطن بهره مند میدانم و در خودم جزان نسبت بمصادیق فضیلت و افراد شناخته شده سراغ ندارم نمیدانم چرا باید در آتش فراق بسوزم این نیست مگر اثر یا آثار خنطع شجره خبیثه دنیا ولذا قال جدک علیه السلام: کونوا من ابناء الاخره و لا تکونوا من ابناء الدنیا. باری صبحگاه دیده از خواب باز نمودم و تا آخر شب مستجابی در ذکرم بود و مرغ دل بسویت در پرواز. شب که بعد از اتمام منابر به خانه آمدم معلوم شد زنگ مهرت بنام من صدا کرده ولی افسوس که خود نشان نمیدهی و آثار محبت را از استدامه دور میداری بهر حال به همین مقدار بلکه اقل من ذلک هم که باشد متشکرم زیرا اشارات لطیفه برای من ارزش و اندازه اعمال خالی از صفا را دارد در این دو ماهه از جهاتی خسته شدم از یکطرف زیادی منابر و حواشی تا ساعت ۱۲ هر شب و از جهتی بیماری قلبی خانم ناگزیرم ... را به بیمارستان اعزام و بستری نمودم آنهم در ماه محرم و صفر بهر حال از الطاف خداوند و عنایات اجداد عظامت بسیار متشکرم چند روزه ای است که مریضه را به منزل آوردم دعا کنید که مشکلات با لطف حق مرتفع گردد (انشالله) خیلی بسیار بود که بمنزل می آمدید و با فقراء دمساز می شدی خیلی بد نبود نمیدانم چه باید کرد تا دوست را زیارت نمود جز اینکه اتومبیل تهیه کنی و بیایی مرا برداری و ببری روی قاعده لطف از شما یابد باشد در غیر اینصورت باید سوخت و ساخت تا خدا چه خواهد از رضای عزیز هم مدتی است خبر ندارم انشالله حالش خوب باشد سابقا به سری میزد آنهم فانی را فراموش نموده خیلی سلامش برسانید بیش از این مصدع نشوم خداوند را حفظ فرموده گرفتاریهای دنیا و آخرت شما را اصلاح فرماید بامید دیدارت هستیم

خداحافظ آدرس: شهدای نارمک سرسبز شرقی ۷۹۲۹۷۷

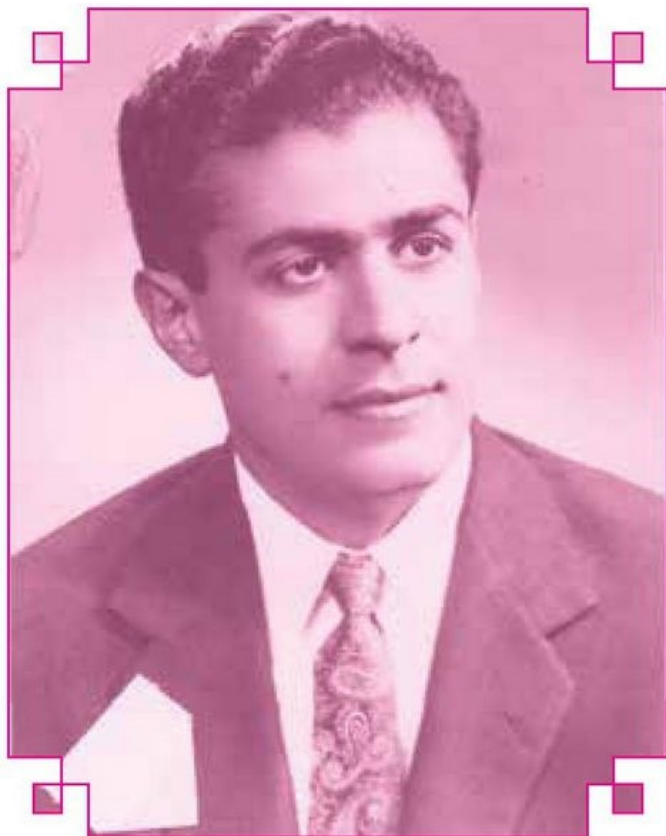
۳۱/۳/۴۵

ص: ۵۳۴

همدرد و همنفس گرام رقیمه ی شریفی که مژده سلامتی بود و اصل تا چه حد شادم نمود که از قلم افتادگان حضرتت محسوب نشده‌ام ایام حضورت فراموش شدنی نیست دلسوز هجران تو خاموش شدنی نیست گرچه دوری در میان نیست و بحمدالله از دوران نزدیکیم نه نزدیکان دور و اتحاد معنوی باعث اینست که آنی از جانبت فارغ نباشم و محبت مجسمه ای از حضرتت را بیاد بود نهاده است لکن چه خوشی میبود که بجای زیارت رقیه چشم بر رویت میگشودم و به منتهای آرزو میرسیدم تاریخ نگارش نامه ۱۳ تیر و خروج از اصفهان ۲۳ تیر بود لابد در بین این مدت در جیب مبارک مانده و کثرت دیدار خوبان در رساندن به صندوق پست بازتان داشته امید است همه اوقات سرگرم و شادکام باشید احتمال اینکه یزد بیابید مرقوم بود مژده بسی جانفزاست گرچه میدانم که نیکو بی وفاست اگر وفای بعهده نمائید عین لطف و محض بنده پروری است امید است زودتر به خدمت برسم و از شما التماس دعا دارم مخصوصا در مواقع باریک بینی و گوشه نشینی. قربانت

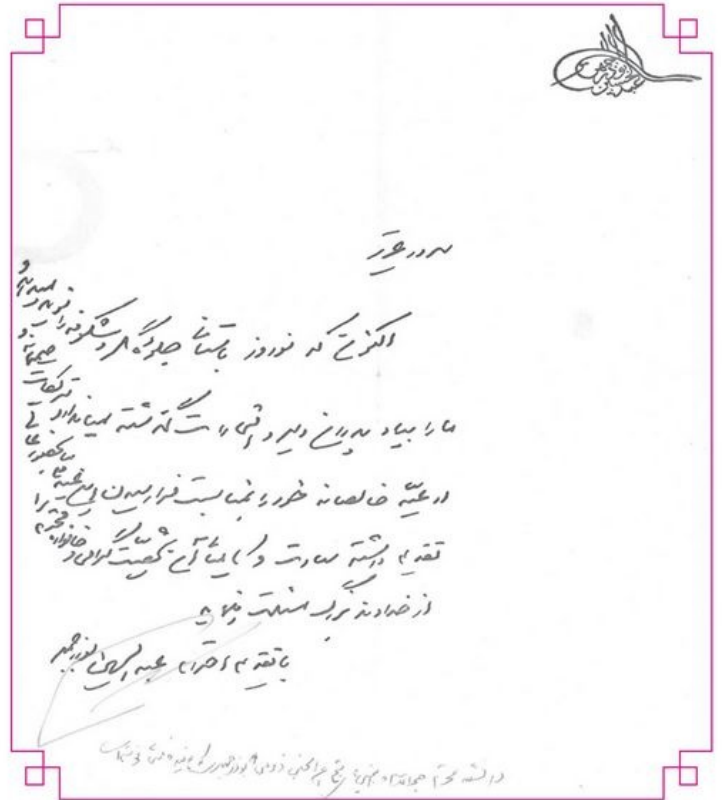
سیدرضا روشن

ص: ۵۳۶



عبدالحسین بوذرجهر

از برادران آزادمنش که عطوفتش قابل انکار نیست و بخشش نسبت به مخلص بی نهایت بود. قبلا اسم معظم له آقا شیخ عبدالحسین ذوقی بود، از طلاب مدرسه مروی، چندی نگذشت که روزنامه نگار شد و لباس را عوض کرد و چه کار بجهایی نمود؛ زیرا در کسوت روحانیت به مراد خود نمی رسید. وی مردی است بسیار فعال و آبرومند و خدمتگزار. خدایش او را نگهدارد.



سرور عزیز اکنون که نوروز باستانی جلوه گر و شکوفه را نوید میدهد و ما را بیاد پدران دلیر و افتخارات گذشته میاندازد تبریکات صمیمانه و ادعیه خالصانه خود را بمناسبت فرا رسیدن این عید ملی بحضور عالی تقدیم داشته سعادت و کامیابی آن شخصیت گرامی و خانواده محترم را از خداوند بزرگ مسئلت مینماید.

با تقدیم احترام عبدالحسین بوذرجمهر



سرور عزیز و نازنینم جناب حجت الاسلام آقای حاج مرتضی مستجابی زید عزه العالی

روال دهر چنین است که بین یاران و احباب تفرقه اندازد آشیانها ویران کند بساطها برچیند دلها بشکند غمها بیفزاید و چنان بوده است که هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا- بیشترش میدهند امروز در بین نامه های سراپا لطفت جمله ای در مورد عیال سفر کرده ات که رحمت خدا بر او باد نوشته بودی که ترا تنها گذاشت و رفت، عزیز برادرم بخاطر داشته باش که الباد للولا دوستان خدا با آزمایشات سختی ممتحن میگردند چه آنکه استعداد و قابلیت درک مقامات بالاتری را دارا هستند و اینهم لطفی والا از حضرت حق تعالی نسبت بآن سرور عزیز و برادر ارجمند است خداوند بر قلبت سکینه اش را وارد فرماید و در پناه عنایتش تورا حفظ نماید. همیشه بیاد محبتها و مردانگی ها و گذشتها و بزرگواریهای تو هستم نیازی به نوشتن نیست چه آنکه عارفم بر میزان لطفت و هیچگاه از الطافی که نسبت بمخلص دارای فراموشی نخواهم داشت نوشته بودی که هر چه در توان و امکان داری تو می توانی بر آنها و روی آنها حساب کنی، آری تردیدی نیست چه آنکه اجدادت نیز چنین بودند و در وصفشان بحق گفته شده «سجینکم الکرّم و عادتکم الاحسان» و بقول معروف و با به اقتدی عدی فی الکرّم و من یشابه به فما ظلم و لکن بدان در این یکی دو سال اخیر بعلت مشاکل و مصائبی که پیش آمد کسانی که سالها خالصا و مخلصا در خدمتشان بودم و خدا گواه است که حتی تا مرحله انتحار در مقام حفظ شرف و موجودیتشان جانفشانی کرده بودم کمترین توجهی و عنایتی نمودند. مرحشی متجاوز از چند خانه (چهار منزل و یک قطعه زمین و بیش از میلیونها تومان قبل از انقلاب از من فرش خریداری کرد و تمام اقساطی بوده و حتی بقول خانمش که یکی دو ماه قبل در دبی در منزل ما میگفت که ما هرچه داریم از فلانی داریم من هرچه خواست باو دادم و وقتی در دبی متوجه وضع من و مشکل من شد کوچکترین جوابی بعنوان محبت بمن نداد و تنها از فقر و بدبختی و نداری خویش سخن گفت. برفیق کویتی دوست مشترکمان که البته هیچگونه حقی من قبلا- بر او نداشته ام جز حق رفاقت باو نیز تلفن کردم و استمداد نمودم جز جواب رد چیزی عایدم نشد به بعضی از اقوام در آمریکا که موجودیتشان مرهون محبتهای من است مراجعه کردم زیاده پشیمان از اظهار مطلب نصیصم شد در حالیکه از وضع بالایی و توانایی بسیاری برخوردار هستند خلاصه کار بانجا کشید که دانستم بجز ذات اقدس باری تعالی بر کسی نبایستی دست استمداد دراز کرد سوء تفاهم نشود بجده ات زهرا سلام الله علیها صریح و راست میگویم تنها کسی که پیشنهاد محبت و بزرگواری بمن داد تو بودی که امیدوارم

خداوند بالاترین پاداشش را بتو ارزانی نماید ممنونم سپاسگزارم و همین محبت مرا کفایت لاقفل حس کردم که در این دنیای پهناور لاقفل
یک انسان پیدا میشود که دست آقائی و سیادتش را بر سرم بگذارد باز هم ممنونم خدا یار و یاورت باد در هر صورت با لطف حضرتش
انشاءالله مشکلات پایان می پذیرد و چنانچه خدای نخواستہ وضع تجارت فرش در دبی همچنان ادامه یابد ناگزیرم راهی دیگر بیابم و خداوند
ارحم الراحمین است در خاتمه برای تو دوست بسیار عزیز و برادر ارجمندم از خداوند سلامت و سعادت مسئلت می نمایم. خداحافظ - بامید
دیدار - ارادتمند سید محمود سدهی

۱۴/۶/۷۲

ص: ۵۴۱

<p>دل نغمه ادا لیت لیت الیہ السلام لیا اہم دروہم لیت لیت لیت</p>	<p>حکم زار بہہ نیت دارم کہ مردا گاہ و صفا گاہ و صفا گاہ تیر نہ گاہم سلام و ادا لیت لیت لیت لیت لیت</p>
<p>حال و اہم اسم لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت</p>	<p>اہم لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت</p>
<p>لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت</p>	<p>خدا حافظی بابہ و اہم لیت لیت لیت لیت لیت لیت</p>
<p>لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت</p>	<p>لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت لیت</p>

دوست محترم جناب آقای مستجابی - بشریت موجود بلا- اراده ای است که عوامل طبیعت بهر جانبی که میل و اراده نمایند او را سوق می دهند بشرف رسول الله قسم که من اصلا قصد مسافرت نداشتم روز جمعه در حجره نشسته بودم که رفقا آمدند و مرا با خود آوردند در این سفر من کوچکترین رأی و اراده ای نداشتم لابد خواهید گفت پس سفرت غلط بوده آری من خود اعتراف می کنم که بدون فکر چند روزی از ایام عمر را بوادی احمحلال فکنده و بدست قوی روزگار سپردم. موقعی که ما میخواستیم از اصفهان حرکت کنیم بصوب شیراز اگر توجه کرده بودی هر آینه میفهمیدی که من کسلم بجان عزیزت قسم که این حرفها را برای این مینویسم تا بدانی که من تا این درجه نفهم و بی پروا نیستم علتش این بود که رفقای من حتی یک تعارف خشک و خالی برای آمدن شما نمودند من بی اندازه شرمنده بودم در بازگشت بسوی اصفهان بانها گفتم باید یا بر مستجابی وارد شویم یا مرا اجازه دهید که خود تنها بسوی او روم بهیچکدام موافقت نشد زیرا با همه نفهمی هاشان درک این مطلب را کرده بودند که کار بدی کرده اند لذا گفتند ما از مستجابی خجالت میکشیم و امانترا نیز نمیگذاریم که بسوی او روی خلاصه مطلب من از شدت خجالت نتوانستم بدیدنت بیایم و بزیارتت نائل شوم البته توقف ما در اصفهان بیش از یکروز نبوده، حال روح بزرگ خودت را در این جریان حکم قرار بده امیدوارم که در دادگاه وجدان و در دادگاه رفاقت تبرئه گردم سلام و ارادت خالصانه اینجانب را خدمت ابوی محترم و اخو مکرم ابلاغ فرما. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته خداحافظ بامید دیدار

دوست باوفای تو سید محمود سدهی

۱۸/۲/۳۳

ص: ۵۴۴

مرقومه محبت بار رسیده و از شدت ارادت بلافاصله بعرض این مختصر مبادرت شد چاکر در این ساعت رییس کلانتری ۱۰ تهران هستم و بقدری در منجلاب فساد و تباهی غوطه ور شده ام که حدی بر آن متصور نیست شدیداً مشغول مبارزه شده ام و پیشنهادات اصلاحی دایر به تخلیه شهر نو با پشتیبانی اهالی قدرشناس تهران داده ام امید می رود دولت باین پیشنهادات موافقت کند و قدم اصلاحی بزرگی در این راه برداشته شده سرو صدائی در تهران بپا کرد و این جا قدر پاکی و خدمت را بخوبی میشناسند خوشحالم که اگر روزی پنج هزار تومان نمیگیرم لااقل گرفتار چشم زخم همکار نیستم و مردم خوب و بد را به نیکی تشخیص میدهند در اصفهان ثمری از خدمت و صداقت نبردم و تنها یکمشت دشمن خون آشام و بی شخصیت برای خود درست کردم آنچه زندگی داشتم فروختم و خوردم و اگر مختصر زندگی در تهران داشتم بعلت دوری مسافت آنهم از دستم رفت لااقل در این جا دلخوشی دارم که با برادران و کسانم دیداری تازه میکنم و غم و رنج زحمات و خستگی روزانه را از دل میبرم هرگز محبت های بی پایان و الطاف بیکران آن برادر ارجمند و سایر برادران عزیز اصفهانی را از یاد نمیبرم و خاطرات شیرین و قدرشناسی های دوستان عزیز اصفهانی نقش است که در قلب من برای ابد جاودان خواهد ماند خدای بزرگ را بشهادت میطلبم خانه ضمیرم پر از محبت و صمیمیت اصفهانیان بخصوص خویشاوندانی چون شماست باشد روزی گذارم باصفهان بیفتد و از اینهمه محبت سپاسگزاری کنم و لیاقت الطاف شما را در خود بیابم پدر گرام و سایر خویشان ارجمند را بعرض سلام مصدعم دوستان اصفهانی بخصوص اهل منبر و محراب را بعرض صمیمانه ترین سلام مصدعم زبان تشکر و خامه عرض سپاسگزاری ندارم و در انجام خدمات صادقانه حاضر هستم.

قربان شما برادران سروان صادقی

سروان صادقی از ارتشی های بسیار محترم و کوشا در امورات پلیسی و فردی بسیار مهربان نسبت به همه بوده چند سالی رئیس کلانتری در اصفهان بود و مردم از او راضی بودند و به ایشان دعا می کردند. سپس به تهران گسیل داده شد و در بدترین محل ها مشغول خدمت شد و موفق بود، خداوند او را رحمت کند.





بنسبت
 شد خدای بوی
 خوش زودت آید بوی مجال
 است چون آید سید الهی در سم اوردت
 هم در کف کس که از آن به صفت از اسیب است تا بوی
 ندرده در سم اهرم که از آن به صفت از اسیب است تا بوی
 رتبه در آن صفت از آن فرزند زود
 عوی فرزند را بپند به کجا از صفت از اسیب است تا بوی
 زود تصحیح نام گاهی تصحیح زود تصحیح نام گاهی
 ۱۳۶۸
 ۶۰

۲۰۶

دارد خدیو دلمتک است که از اربابان و حسی دلم بر شمع و صوف با کفن زده بودم
 و اطمینان کنس بودم که در دلم کنم چه چیزی در خند است با هم بودم و کفن از بود
 دلم بر شمع کفتم و در اوست معتم (متمن) است و در سر فرشته قوت کفتم و کفتم
 اضمنازا کفتم نموده و در دلم که اگر بران باشد زحمت خود در ایا لظروان را
 در دلم (متمن) است بر شمع و در دلم که کفتم است تا اینه خود و از آنکه کفتم
 تا هزار توان نموده در اضمنازا کفتم خود با نتم (منظر زده است و کفتم و کفتم)

عزائم عتسم

الحمد لله
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

صدیق شریف و جوی عزیز را ارادت عرض می‌نمایم و بی‌سبب تحول کعبه
از صمیم قلب تبرک و تهنیت می‌گویم و از این بابت دوام عمر و عزت و توفیق
ان مجرب صدق و صفا خواهم. بی‌شک و شک در حق و در حق فرموده
قرارداد و انچه را الان را در این تجربه و کمال این است که است
اگر تصور کرده‌اید که شمار را در این کرده‌ام. حاشا همیشه ترصد حالت
و اشتیاق به قدر دیدار و استفاده از محضرت را دارم خداوند وسایل فراهم
که این ارزوی محقق گردد حضورم محضرت تا در این زینت و محضرت تا
مغیبه و محضرت تا در این عرض سلام و تحیات و افرح مصعب است
از به عرضیت و السلام علیکم در همه اوقات و در همه احوال
محسن العین العالی

۱۳۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

فرضی و نام غرت رسالت و رسدین دست علم از چهار سوالات داشت ایستادیم شاید رسیده باشد لطف از حال انجا
 استسماز نریه دلانه جان با نعت استسک الته و مشوره بخصر صا کت معده وضعف افعال با راهم بود اجتناب بود
 روش از دادم فرم کرم از هر که بچند نوبه رسدین بر صیدین برین وجه بصیرت شد از هر وقت بچند نوبه در بند فرود آمد
 بسیار در کرم خود حال بسیار از اوصاف از کراک نام از هر دست از شوق که جواب در کشته باشد (۱) است نیت راهی در آن
 با وضع جریان روند دستکین و دهان شکر که در دهان کان مدام بصیرت شود اگر چه بسیار و آن که در دادم در وقت خود
 رسیده بجای دیگر در حق را خفا هم در الحاشیه معاویه الامیر در هو العاقی (۱) اخبار و جزئیات در باب نیت خود استسک از دوران
 استسما به اطلاق سخن اهد شد با خدم فرض ادب بیام و یا در کستان که از ایش در دادم را خواص داد و در کان مدام ایش
 را مرفق شوم شد همه کتب و بهی کل حال از هر وقت سرگشته کرم (۱) و کجا بر حضرت نامی کلاهدوزان زیر کرم در وقت خود
 و خدایه که با این نامی دارم اقبال از طرف با این را صحنه گرفته اند و چون کت مزاجی را کت همه فرود انداخت
 نسیب رسیده اند لذا چنین خبر که بر کار داده اند ولی واقع اینست که وضع دائمی در کت اختیار نمودم که کتب دیگر
 نسیب فقط استسما بجز این بود و جو است جدا بیاید از هر که بر بسیار اقیاس و دلا دادم الا ان که مشغول
 نام نوزدهن نسیب دعوی رسید در در کت و ختم نام یعنی بصیرت نسیب آنچه از اخبار نامی کلاهدوزان و غیره اهل
 این عین را در خدمت رسدین است نسیب زاده های بر سر رسدین زنده در کتب نسیب نامی کلاهدوزان در وقت رسدین

۱۳۸۵
 ۱۷ محرم
 محمد بن ابوالحسن

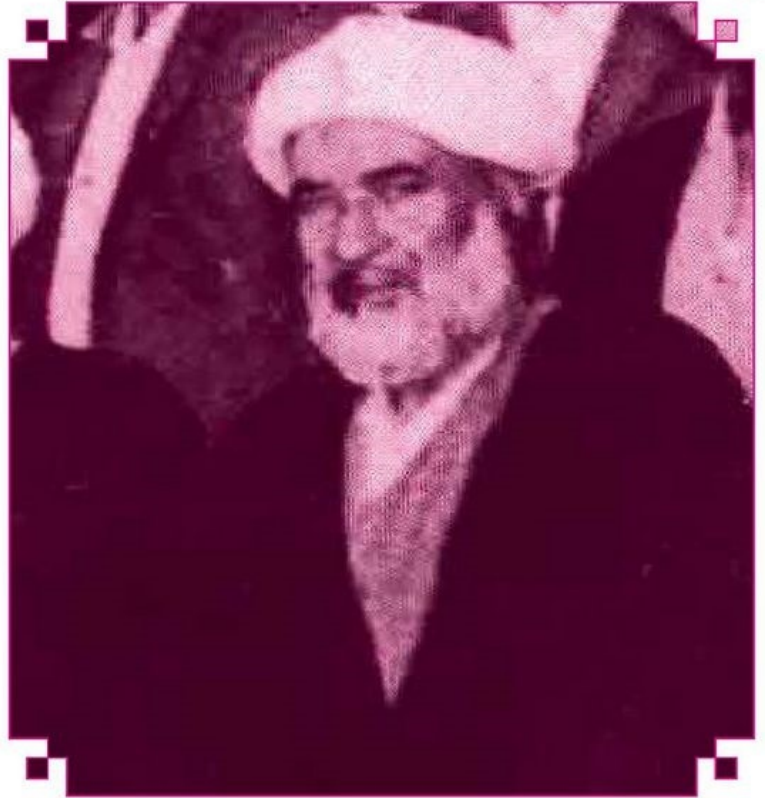
بعرض می رسانم عزت و سعادت و سلامتی دوست معظم از جمله مسئولات داعیست امیدوارم موید و مسرور باشید لطفاً از حال اینجانب استعلام فرمائید له المنه حیاتی با قیمت البته کسالت‌های متعدده مخصوصاً کسالت معده و ضعف اعصاب ناراحتی نموده احتیاج بدعاء دوستان دارم مرقوم محترم عز وصول بخشید نوید سلامتی و رسیدن بوطن موجب مسرت شد از مهر و محبت حضرت تعالی که در نامه مبذول فرموده اید بسیار متشکرم و تاحال پس از مراجعت از عراق نامهای زیارت نشده که جواب داشته باشد اما مسافرت داعی بایران با وضع جریان روز و سنگینی وظائف شرعی وجدانی گمان ندارم میسر شود گرچه بسیار از کسالتی که دارم در فشارم و احتیاج شدید بمعالجه دقیق را خواهانم و الی الله عاقبه الامور وهو المعافی اما اخبار حضرت تعالی بمسافرت خود البته اگر ایران آمدم

بی اطلاع نخواهید شد یا خودم عرض ادب مینمایم و یا دوستان گزارش ورودم را خواهند داد ولی گمان ندارم اصفهان را موفق شوم مشاهده کنم و علی کل حال از عواطف سرکار متشکرم اما اظهار حضرت آقای کلاهدوزان زید عمره روی لطف و عنایتی که باین داعی دارند احتمال آمدن بایران را حتمی گرفته اند و چون کسالت مزاجی را مشاهده نموده اند لازم تشخیص داده اند لذا چنین خبری به سرکار داده اند ولی واقع اینستکه وضع داعی در تحت اختیار خودم یا شخصی دیگر نیست فقط بسته بجریان روز و خواست خدا می باشد از سرکار بسیار التماس دعا دارم الان که مشغول نامه نوشتن هستم معده بسیار درد میکند و ختم نامه ممکن نیست. عمده التجار الاخیر آقای کلاهدوزان و عمده المبلغین آقای ابن یمین را عارض سلام است بنده زادهها عارض سلام زیاده تصدیع ندهم والسلام علیکم ورحمه الله

محی الدین مامقانی

۱۷ محرم ۱۳۸۶

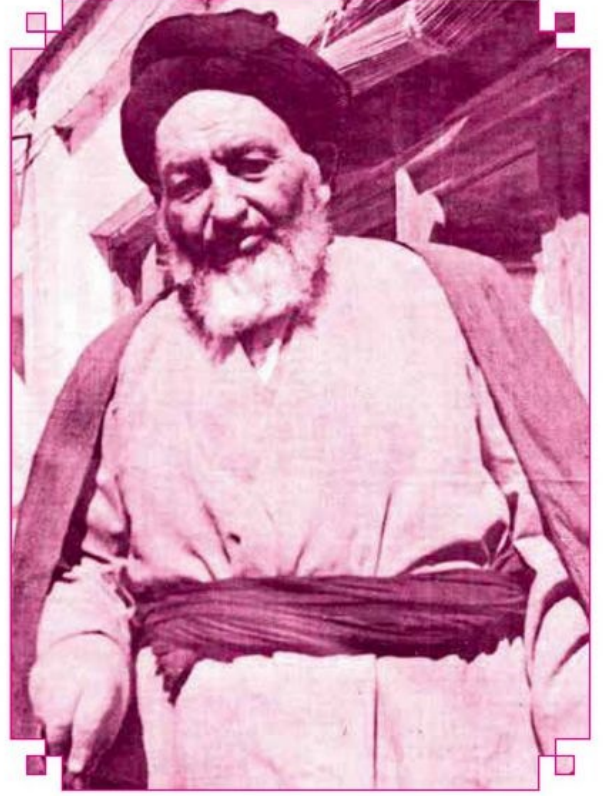
ص: ۵۵۵



آیت الله کلباسی یک روحانی موفق که در مسلک خود از خوبی ها و جوانمردی ها و انسانیت کم نداشت و همواره برای گشوده گره های مردم کوشا بود و در راه مسافرت تصادف کرد و از دنیا رفت. خدایش او را با اجدادمان قرین فرماید.

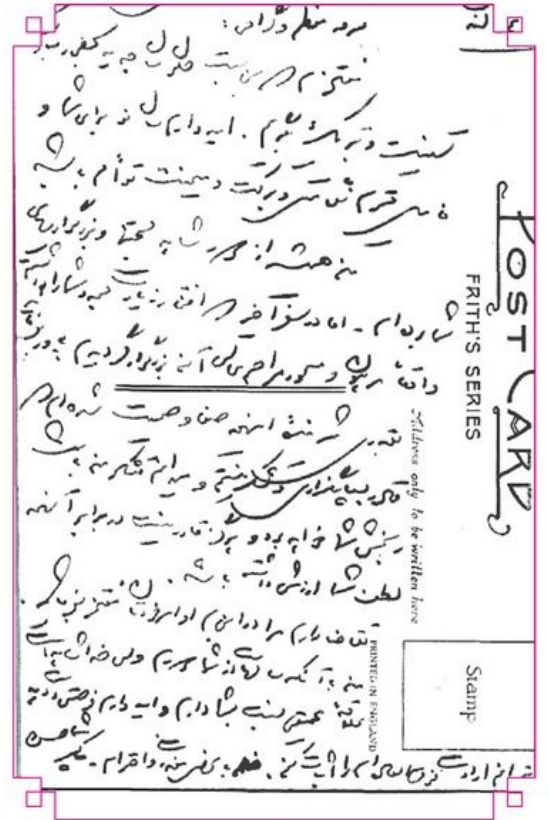
۳۰/۲/۸۱
 بسم الله الرحمن الرحيم
 حضور آیت الله العظمی (علیہ السلام) صاحب
 عجلت برکاتہ و غلو فی
 عین میسرید بعد از تدریس ملاحظت نمودن و غلو فی
 قلب مشغول میگردید المعیر فان که خدمت
 میرسد از قول بان الله تمیز میباید
 بجزل هر گشت محترم در باره او نیز ما
 بجزل بنامه بنامه بنامه بنامه بنامه
 در امتحان بیرون آید با آنکه در تدریس
 ملاحظت لاجع معاملات بانک
 که در مشورته معتمدی سابقاً با آنکه
 تدریس نمودن لکن لکن لکن لکن لکن

بسم الله الرحمن الرحيم
 بجزئی از کتاب
 اسیر دارم تمام تلاش در خانه ازین بجز کون در کون
 بجز این است که الله تعالی من بجز آن را منتهی است
 و از انجا که در تمام این روزها من بجز آن
 زیارت گویم از هر که تلاش در خانه
 از این بجز آن در هر این اندر است
 از این دارم اسیر است الله تعالی
 از دعا و خیر ز امری من کفایت
 زیارت است من تمام ز نامت دارم عزت
 من تمام با تو بجز آن کفایت



حضرت خانبهگام صاحب قلم و انعام شریف فارسی
 بهر که ز ارج شریف در نهایت محنت و مشقت
 حیرت لطف تو در هر سده سحر حیرت بدین موجب در بعضی ایام حضرت خانبهگام
 کثرت و عبادت بیایم قرب کوه و در بیابان تو تو هم شکر تو
 و بیشتر بفرستد تا آن جمله این بود که روزی در قلم در بیاد است به نظر
 دارند از اینها که در هر کس در آن وقت با آن و لطف تو در هر
 بیخ خبر از این کار خیر و شکر در هر سده ای است لطف تو در هر
 کرد کار در هر کس موجب لطف تو در هر سده ای است لطف تو در هر
 هر کس که در هر وقت حیرت لطف تو در هر سده ای است لطف تو در هر
 با اینها که در هر روز در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است
 سر نه از نام تو نام دانی که نه از حضرت تو و چه کجا است خود لطف تو
 در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است
 حیرت لطف تو در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است
 تو هر نام هر کس در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است
 و هم تو نه هر کس در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است
 در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است لطف تو در هر سده ای است

نامه آقای حسن شفقى (فرزند مرحوم آقا سيد محمدعلى شفقى) رئيس كل هواپيمايى ايران



ب

صفت فرزند پاکدینانستند تا نماند کرامت را در پاتم و این قول
سهم که در روز نوبت طریقه که در عداد خوارتر شد که به نصیب اندام کردن
سنگین عیاشی علیهم السلام طریقه که در تمام
دولت قفسه بر سر است خط میرا و جد تو هم پس ، چون در
سورگ راه بازیم منم طلب خوین فرسجام در راه پیید و لاجرم نماند
تا نیمه نصیب نماند نه در راه فرسجام و ضایع چاره نیت
سوی نصیب نامه و نماند لاجرم لید و راه که ضایع نماند که در کف
سید را در چارعت خوین فرسجام و کج با نماند نیت کف
عاشق در کف و صاحب عاقبت حرمت فرایه . هر دم اولاد
هر که با کف نصیب مرا هم یاسد اسرار و هیچ راه نصیب نماند
خوین را خوارتر نماند ، در ره نماند نماند که مرا نصیب و اولاد نماند
و نماند که در راه نماند ، نصیب نماند و نصیب نماند
نماند که در راه نماند و در راه نماند نماند نماند نماند
نماند که در راه نماند

آیت الله سید محمد نوری سال ها به دستور آیت الله العظمی بروجردی ، رو حانیت کشور انگلیس را بر عهده داشت. ایشان با من سر دوستی داشت و اینک با برادران محترم معظم له آشنا هستم.



گوینده ی کلمه بلاد عربی، وه چه خوب می گوید! وه چه خوب می سراید! وه چه خوب پذیرایی می کند! چه اندیشه های خوبی دارد و چه خوب مردم را به فیض می رساند کسی را در بلاد عربی بهتر از او نیافتم. در انظار مردم، بسیار محترم و عزیز است. جمعیت های میلونی را به خوبی اداره می کند و در جوانمردی و پرهیزکاری کم نظیر است . بیماران را در آغوش می کشد و حاجاتشان را برآورده می سازد. انسانی والاست. آیا او فرشته است؟!.

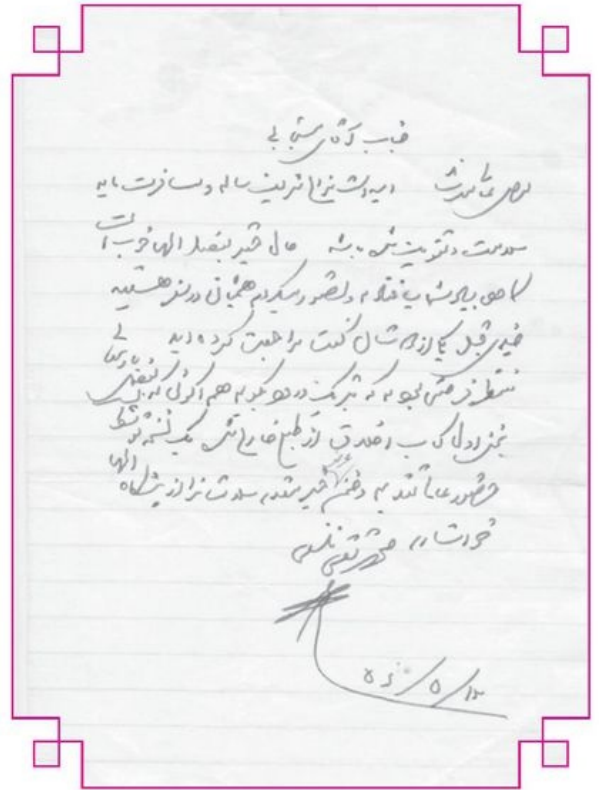
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته .
 الا سامة الصلاة الكبير ، والاستاذ
 المرحي والعايد الرباني صحح الاسلام والمسلمين (عليه
 السيد المتجاوي دام توفيقه وظله ، وعنه .
 بعد الدعاء لكم بطول العمر ، والرد
 في الحياة ، ابلغكم اني تلقيت نبأ وفاة المرحومة
 المفور/ها حرمكم ، بيايخ الحزن والاراف ،
 والاسل .. علأ باي تلقيت النبأ الحزن بعد
 فترة من وقوعه وهذا هو السبب في تأخري
 عن تقديم العزاء والوقوف لساحتكم .. ولكن
 الشن ارجو من الله ان يوفقني لردار الواجب
 وتقديم عزوب الاحترام لكم ، ولصائلكم الكريمة .
 سيدي المتجاوي ادعو الله عز وجل
 ان يحفظكم من كل مكروه ، وان يرفع البلاء
 عنكم مادام لكم ظن فوق البيهة .

استاذي الكبير ، اني كلني شعور
لكم ، ولان انك مادمت حياً انفي
كل منبر اصدده ربي شغفكم الكريم
امام عبي وسائني اسع رضاكم ومواعتكم
التي كنتم تضيون بها اعالي ، ونفسي ، و
قلبي . . . ارجوكم من الله كل خير ،
ولا رايتم مكرهاً بعد هذا اليوم
الذي ، وَيَقْبَلُوا فِي عِيدِ الْحَمِيدِ
المهاجر ، الف سلام وسلام ،
والف تحية و تحية ، ومن هنا اصدركم
كلمة يسلمون علم جميعاً ..
والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته .
عبد الحميد المهاجر
١٤٨٨ / صفر / ١٤٨٨
الكوييت



حضرات حجج الاسلام آقایان منصورزاده، شیخ محمدتقی فلسفی و مستجابی

خدایگان سخن، خداوند او را رحمت کند. در سخن و اخلاق و سنن بر پیشینیان سبقت گرفته بود. با حقیر محبت بسیار داشت. او را ستایش نمی کنم، می ترسم ستایش از من گله کند که تو چرا این مرد بزرگ را دست کم گرفته ای. او دارای ملکات انسانییت بیش از حد بود. خدایش رحمت کناد..



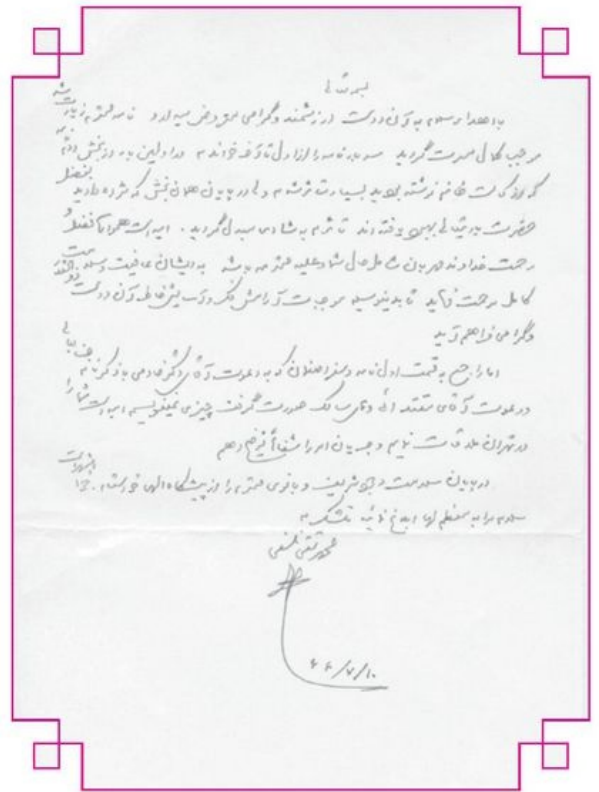
جناب آقای مستجابی

به عرض عالی می رساند امید است مزاج شریف سالم و مسافرت مایه سلامت و تقویت تن باشد حال حقیر بفضل الهی خوب است لاحق بیاد
 شما می افتادم و تصور می کردم همچنان در سفر هستی چندی قبل یکی از دوستان گفت مراجعت کرده اید منتظر فرصتی بودم که تبریک و
 درود بگویم هم اکنون که بفضل الهی بخش اول کتاب اخلاق از طبع خارج شده یک نسخه توسط پسر حضور عالی تقدیم و ضمن عرض
 خیر مقدم سسلامتشان را از پیشگاه الهی خواستارم.

محمد تقی فلسفی

۵۶/۵/۱۲

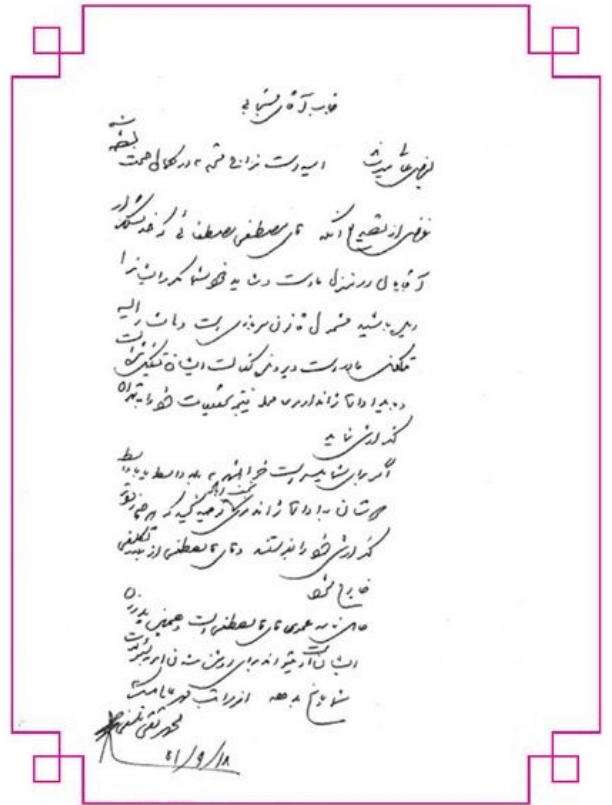
ص: ۵۶۸



بسمه تعالی

با اهداء سلام به آن دوست ارزشمند و گرامی معروض میدارد نامه محترم زیارت شد موجب کمال مسرت گردید سه بار نامه را از اول تا آخر خواندم در اولین بار از بخش دوم که از کسالت خانم نوشته بودید بسیار متأثر شدم ولی در پایان همان بخش که مژده دادید بفضل حضرت باری تعالی بهبود یافته اند تأثرم به شادی مبدل گردید. امید است همواره فضل و رحمت خداوند مهربان شامل حال شما و علیه محترمه باشد به ایشان عافیت و سلامت کامل مرحمت نماید تا بدینوسیله موجبات آرامش فکر و آسایش خاطر آن دوست ذوالقدر و گرامی فراهم آید. اما راجع به قسمت اول نامه و سفر اصفهان که به دعوت آقای دکتر خادمی با ذکر نامه جنابعالی و دعوت آقای مقتدائی و آقای سالک صورت گرفت چیزی نمینویسم امید است شما را در تهران ملاقات نمایم و جریان امر را شفاهاً توضیح دهم. در پایان سلامت وجود شریف و بانوی محترم را از پیشگاه الهی خواستارم. خواهشمند است سلام مرا به معظم لها ابلاغ نمائید

با تشکر به محمد تقی فلسفی



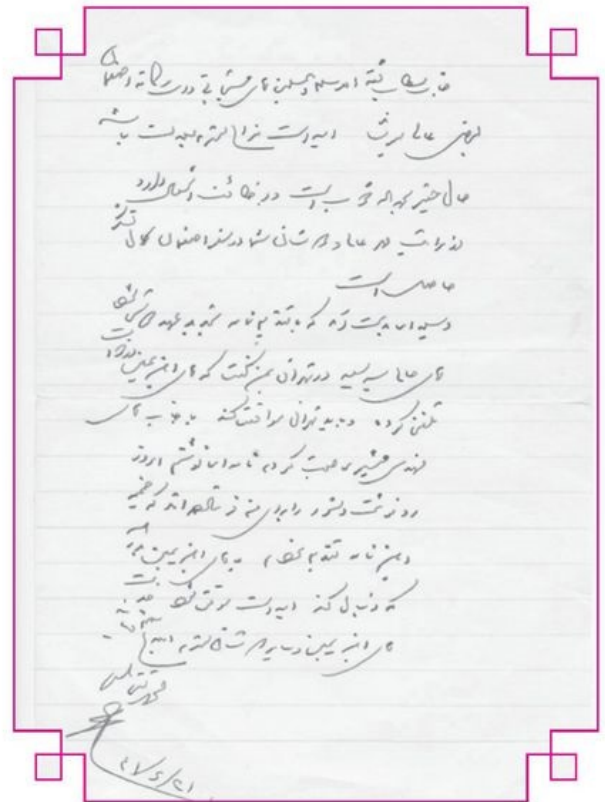
جناب آقای مستجابی

بعرض عالی می رساند امید است مزاج محترم در کمال صحت بوده باشد غرض از تصدیع آنکه آقای مصطفی مصطفائی که خدمتگذار آقایان در منزل ماست و خود شاید مکرر ایشان را دیده باشید مشمول قانون سربازی است و مشارالیه متکفل مادر است و پرونده ی کفالت ایشان تشکیل شده است و باید اداره ژاندارمری محل نتیجه تحقیقات خود را به تهران گزارش نماید. اگر برای شما میسر است خواهشمندم بدون واسطه یا با واسطه دوستانشان به اداره ژاندارمری نجف آباد توصیه کنید که هرچه زودتر گزارش خود را بفرستند و آقای آقا مصطفی از بلا-تکلیفی خارج شود. حامل نامه عمومی آقای آقا مصطفی است و همچنین پدر زن ایشان است می تواند برای روشن شدن امر به سئوالات شما پاسخ بدهد از مراتب مهر عالی متشکرم.

محمد تقی فلسفی

۱۸/۹/۵۱

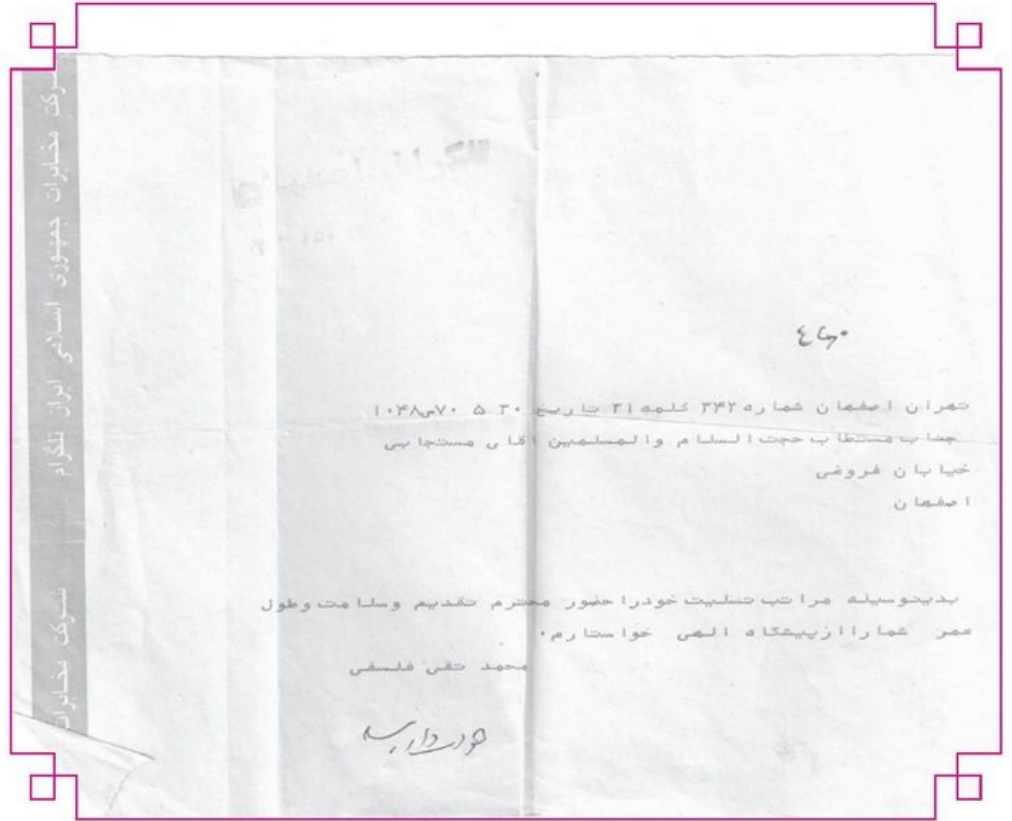
ص: ۵۷۰



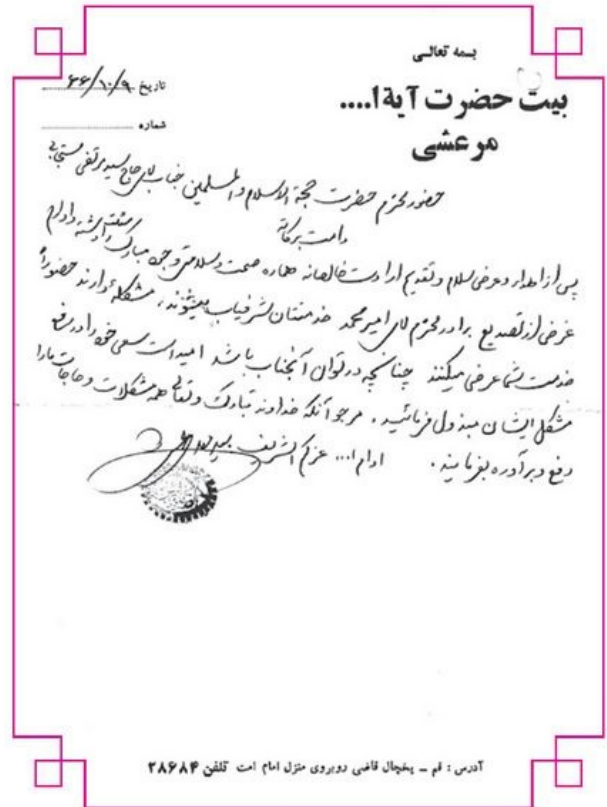
جناب مستطاب ثقه الاسلام و مسلمین آقای مستجابی دامت برکاته اصفهان رسوا بعرض عالی می‌رساند امید است مزاج محترم به سلامت باشد
 حال حقیر بحمداله خوب است و به وظائف اشتغال دارد از مراتب مهر عالی و دوستان شما در سفر اصفهان کمال تشکر حاصل است. وسیله
 ای بدست آمد که با تقدیرنامه تجدید عهد دوستی شود. آقای حاج سید سعید در تهران بمن گفت که آقای ابن یمین درخواست تلفنی کرده
 و باید تهرانی موافقت کند با جناب آقای مهندس مشیری صحبت کردم نامه ای نوشتم امروز رو نوشت دستور را برای من فرستاده اند که
 ضمیمه این نامه تقدیم نموده ام به آقای ابن یمین بدهید که دنبال کند امید است که موفق شود خدمت آقای ابن یمین و سایر دوستان محترم
 ابلاغ سلام فرمایید.

محمد تقی فلسفی

ص: ۵۷۱







۹/۱۰/۶۶

حضور محترم حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید مرتضی مستجابی دامت برکاته پس از اهدا و عرض سلام و تقدیم ارادت خالصانه همواره صحت و سلامتی وجود مبارک را داشته و دارم غرض از تصدیع برادر محترم آقای امیر محمد خدمتتان شرفیاب میشوند، مشکله دارند حضوراً خدمت شما عرض میکنند چنانچه در توان آنجناب باشد امید است سعی خود را در رفع مشکل ایشان مبذول فرمائید. مرجو آنکه خداوند تبارک و تعالی همه مشکلات و حاجات ما را دفع و برآورده بفرماید..

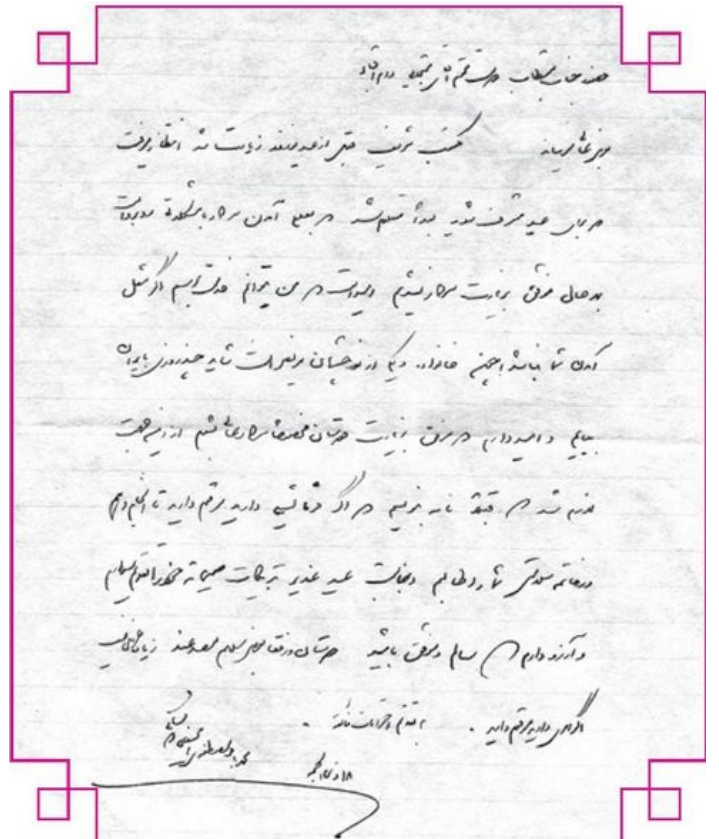
ادام... عزم الشریف سید مهدی مرعشی

ص: ۵۷۷

تصویر



تصویر



مردی عزیز و بزرگوار که از زمان جوانی و جمالت در خدمتشان بودم. تا آخر عمر شریفش عالمی باتقوا، عزیز، مقدم و با عزت نفس زندگی

کرد و با رفتنش مشتاقان در گاهش را آتش زد؛ الحمدالله فرزندان برومندش در صحنه های علمی و عملی آبروی ایشان را نگه داشته اند.

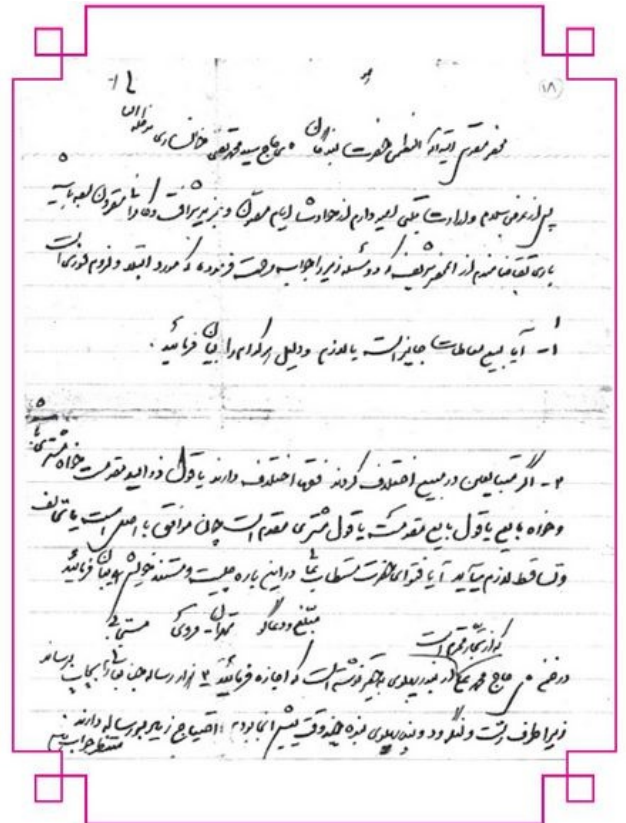
ص: ۵۷۹

حضور جناب مستطاب دوست محترم آقای مستجابی دامت برکاته

بعرض عالی میرساند مکتوب شریف قبل از عید نوروز زیارت شد انتظار میرفت که برای عید مشرف شوید بعدا معلوم شد که به عللی آمدن سرکار با مشکلاتی روبرو است بهرحال موفق زیارت سرکار نشدیم امید است که من بتوانم خدمت برسم اگر مثل آمدن شما نباشد چون خانواده و یکی از نور چشمان مریض است شاید چند روزی بایران بیایم و امیدوارم که موفق زیارت دوستان مخصوصا سرکار عالی شوم از این جهت لازم شد که قبلا نامه بنویسم که اگر فرمایشی دارید مرقوم دارید تا انجام دهم در خاتمه سلامتی شما را طالبیم و به مناسبت عید غدیر تبریکات صمیمانه خود را تقدیم میدارم و آرزو دارم که سالم و موفق باشید دوستان و رفقا بعرض سلام مصدعند. زیاده عرضی نیست اگر امری دارید مرقوم دارید.

با تقدیم احترامات خاصه. محمدباقر مصطفوی الحسینی ۱۸ ذی الحجّه

ص: ۵۸۰



محضر مقدس آیه الله العظمی حضرت بندگان آقای حاج سید محمد تقی خوانساری مدظله العالی

پس از عرض سلام و ارادت قلبی امیدوارم از حوادث ایام مصون و یه مزید شرافت و کامرانی مقرون بوده باشید باری تقاضامندم از آنمحضر شریف که دو مسئله زیر را جواب مرحمت فرموده که مورد ابتلا و لزوم فوری است

۱- آیا بیع معاطات جایز است یا لازم و دلیل هر کدام را بیان فرمائید.

۲- اگر متبایعین در بیع اختلاف کردند فقها اختلاف دارند یا قول ذوالید مقدم است، خواه مشتری باشد و خواه بایع یا قول بایع مقدم است یا قول مشتری مقدم است چون موافق با اصل است یا مخالف و تساقط لازم میآید آیا فتوای حضرت مستطاب عالی در این باره چیست و مستند خویش را بیان فرمائید.

در ضمن آقای حاج محمدعلی که از تجار محترم است در بندر پهلوی به حقیر نوشته است که اجازه فرمائید ۲ هزار رساله جنابعالی را بچاپ برساند زیرا طرف رشت و لنگرود و بندر پهلوی، بنده چند وقت انجا بودم و احتیاج زیاد به رساله دارند. منتظر جواب هستم



نفر سوم از سمت راست: سید محسن امیرحسینی، شیخ رشتی، اینجانب، آیت الله سید محمد تقی خوانساری و جمعی از شاگردان معظم له و طلاب مدرسه؟ (قم در سال ۱۳۲۵ ش.)



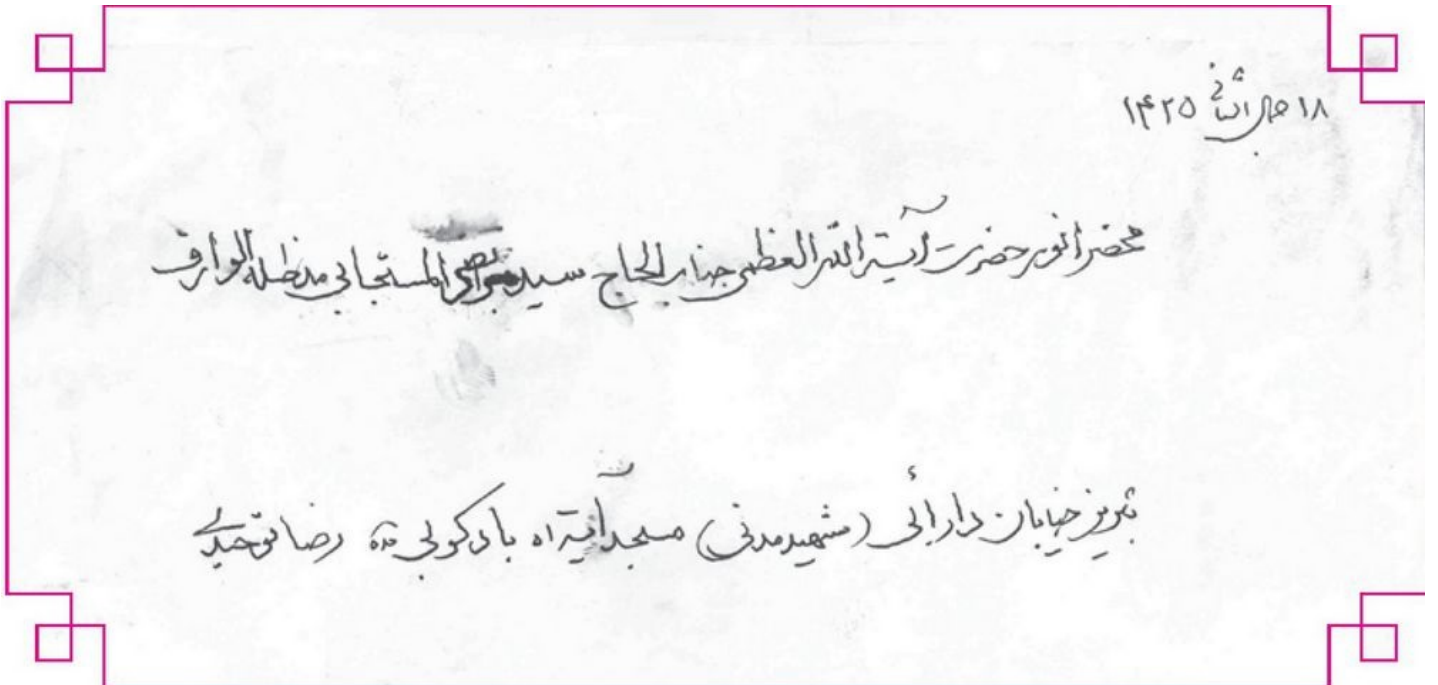
بسم الله تعالی

بعرض عالی میرساند با تقدیم عرض ارادت و سلام و ادعیه خالصانه پیوسته از درگاه حضرت رب العزه س لامتی و سعادت و موفقیت در راه حشر و جمیع امور مهمه را برای یک قهرمان عالیقدر درخواست و مسئلت مینماید. عصر روز قبل مجلسی بودم که ذکر خیر حضرت نقل مجلس بوده و محفل با شیرینی صفات حمیده و محامد اخلاق پسندیده سرور عزیز بسیار شیرین نموده بود در آن مجلس خیر تاثیر اور غیرمنتظره که برای حضرت پیش آمده شنیدم حقیقه متاثر و ناراحت شدم از دو جهت، یکی آن که موجب تاثر و ناراحتی دوست گرام فراهم شده. دیگر آنکه از موضوع دیر خبردار شدم لذا در اولین فرصت بدینوسیله مزاحم و مصدع اوقات شریف گردیده مراتب تأثر و همدردی خود را حضور مبارک عرضه داشتم و معذرت از اینکه الی الحال خیر نشده بودم امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی صبر و اجر جزیل مرحمت فرماید. و وجود مبارک را برای کافه رفقا و دوستان بالاخص علماء عالیقدر و دکترهای والا مقام و مهندسین عظام باقی و پایدار بدارد امین یا رب العالمین و نیز سال جدید که طلیعه آن مقرون با ولادت با سعادت حضرت ثامن الائمه علیه الاف التحیه و الثنا میباشد. برخلاف سنه ماضیه بر عموم شیعیان مرتضی علی (علیه السلام) سالی مسرت بخش و بابرکت و خوش بوده باشد و بگذرد از دیاد عمر و نشاط دارین از برای وجود محترم مسئلت مینماید و السلام و علیکم و رحمه الله.

سید مصطفی برقی علمای قم که در صحن حضرت معصومه اقامه نماز می فرمود



تصویر



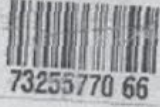
آیت الله حاج شیخ محمد رضا توحیدی روحی خواه بزرگ مرجع دینی در آذربایجان عالم عارف و سخنور و متشرع و در خدمت ارباب رجوع متواضع و گره گشا و در تمام طول عمر بابرکتش کسی را نرنجانید و شاگردان مکتبش فیض کافی و وافی از درس و حکمت و اخلاقش بردند و در فراقش گریستند.

ادعای محرم فرستنده بیوز - مله مار - اول کچه باغ - کوه نام صباغ - شهیدوشن - بن بست رحیدی کاشی ۱۶۸ / رحیمی
۱۴۸

گنیزده - اصفهان - خیابان فرخی - چهارراه مولودین بزرگ ۱۳۱۷ / - کد پستی ۳۴۵۷ / ۸۱۳۸۶

مخبرترین حضرت مساجد لایه اه البری جناب مراجع سید مرتضی مستجاب الدعوات دام ظلّه الازول

SMS PISHTAZ	
استان آ. شرقی	شهرستان تبریز
کد پستی	شماره ۱۶۸
NO	شماره
۳۲۱	ساعت ۱۲/۱۲
۲۷	۷۰



۹۱۴۱۱۰۱۹۶۶
سجده رضا اعزل لایه لایه

لا اله الا الله محمد

لا اله الا الله محمد

بسمه تعالی

یا حبیب قلوب الصادقین

سرور و تاج سر عزیزم:

هر کس که بعهده وفا نکند

پس دعوی صدق و صفا نکند

با اینهمه با سروسامانی

دل جز کوی تو هوا نکند

روی غمگین ترا حقی است

تا کسی نمکید ادا نکند

امید که دست مرا تقدیر

را از دست دوست جدا نکند

نامه مبارکه را که گشودم دیدم پر از شور و شوق و تأثر است سرشار از عواطف و مهر و بزرگواری و تفقد از یک پیر مسکین و کم از هیچ است هر عیب که سلطان به پسندد و هنر است هر چه بوده و یا هست از مجالست و همنشینی و معنویات حضرت تعالی است بروز میکند کمال همنشین بر من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم. محتوای نامه چنان شیرین بود که مکرر میخواندم از چشمم با اختیار اشک شوق و تأثر جاری میشد خدایا این چه سفر مبارک و با میمنت بود این کمترین را بمصاحبت و مجالست همچون در گرانها و سرور گرامی موفقم فرمودی خدایا ترا بحق مقربان در گهت همه ما را در تحت لوای مولی امیر المومنین و خاندان گرامی اش صلوات الله علیهم اجمعین محشور بگردان و با ایمان کامل و قلب سلیم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر قرار بده آمین. امیدوارم در آن سوز و گدازها که در جستجوی دریای عنایتش هستید حقیر دور افتاده را فراموش نفرمائید کما اینکه حقیر نیز حسب الوظیفه فراموش نخواهم کرد. اما راجع به خواب که قسمتی از آنرا مرقوم فرموده بودید حقیر به انتظار شرحی که بجناب آقای سیدان فرموده بودید بدم که آنرا بر کفتم بگذارم اگر صلاح ندیدید امر امر شما است دهه ماه محرم را که هر سال بحول الله و قوته توسل داریم دعاگو خواهم شد انشا الله از بدی خط و ربط نامه معذرت می خواهم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته و مع الاسف نامه را در ۲۳ ماه با پست بیشتاز تا زودتر برسد امروز برگرداندند که پیدا نکردیم. اینک مجددا با یک دنیا معذرت دست شما را می بوسد. مشتاق دیدارت، توحیدی.

رضا التوحیدی النجفی عفی عنه

ص: ۵۹۰

قربانت گردهم مفتوح نامه مبارک شعشعان وصف جمال سرور عالمیان صاحب العصر و الزمان عجل اله فرجه بود حقا که دنیا و من فیها حیران و سرگردان طلعت زیبای آن ذات مقدس اند نه ماه و خورشید بلکه تمامی عالم هستی بنور انور آن یوسف زهرای اطهر سلام الله علیها استفاضه و کسب نور مینمایند. اشعار پر نغز و محتواتان را مکرر می خواندم. و در هر دفعه روح تازه و لذت دیگر می بردم اولاً حاکی از جمال مولا و عزیزمان آقا امام زمان علیه السلام بود و ثانیاً پیکی است از ناحیه یک بزرگواری که تحفه و سوغاتی بسیار ارزشمند و ثمین از سفر مبارک بیت اله الحرام نصیب شده و خدا من فضل ربی اللهم لا تجعله آخر العهد علی و علی موالی الکرام. از درگاه احدیت خواستارم دعاهائیکه در نامه مبارکه از خدایتعالی مسئلت فرموده اید همه اش را در حق خود حضرتعالی و بنده حقیر روسیاه اجابت فرماید و آنچه که منو یا تان هست و او سبحانه و تعالی آگاهتر از خودمان است عنایت فرماید از تأخیر عریضه خیلی معذرت و پوزش میطلبم با ارسال یک دو قطعه ناقابل و آنکه امر فرموده بودید تهیه کرده ارسال خدمت نمودم امیدوارم عذر مورد قبول باشد. و آن حروفات نستعلیق که در سابق که انگشتانم در اختیارم بود نوشته شده جایش را گم کرده بودم هر چه گشتم پیدا نکردم و دو سه صفحه هم سیاه مشق کردم بلکه چیزی که شایسته محضر مبارک شود دیده انگاشتم اجازه نمیدهد بالأخره باندر و نیاز پیدا کردم اینک دست مبارک حضرتعالی را میبوسد. در خاتمه بسیار مشتاق دیدار و زیارت تان و از دوری وهجران زجر میبرم تسکینم با اینست هرگاه با یکی از دوستان جمع میشوم نقل مجلسمان تذکر از الطاف و محبت های حضرتعالی واقایان دیگر حفظم الله و ایاکم همراه بودیم است بسیار ملتمس دعا بوده و امیدوارم سال نو نیز بر حضرتعالی و تمامی بستگان گرامی و من یلوزبکم مبارک و س لامتی و موفقیت باشد و همه مان را از شر دشمنان دین محفوظ بدارد آمین البته لازم بود همه قطعاً را به قاب گرفته تابلو میگردم دیدم خیلی امکان نیست لذا با یک دنیا شرمندگی بهمین سادگی فرستادم

داعیکم الحقیق رضا توحیدی

محضر انور و مبارک حضرت آیه الله جناب آقای حاج سید مرتضی مستجاب الدعواتی (مستجاب مدظله العالی)

بعد الحمد و الثناء و اهداء تسلیمات متکاثره و تحیات متوافره و تبریکات صمیمانه خجسته سالروز ولادت باسعادت صدیقه کبری فاطمه زهرا ام ایها شفیعہ روز جزا صلوات الله علیها و علی ایبها و بعلها و بنیها را بمحضر انور و مقدس عالی عرض نموده سلامتی و عمر با عظمت و موفقیت تان و تمامی بستگان گرامی و من یلوذبحکم را از ایزد متعال خواستارم. مدت بس طولانی است از خدمت دور و فیض حضور مستور است وضع زمان و گرفتاری خانوادگی موجب محرومیت از دیدار وجود نازنین گردیده امتثالا بامر مبارک که بوسیله نامه مزاحم اوقات شریف نباشم دست بازداشتم منتها با مطالعه تکراری نامه های پر از مهر و عاطفه و ذره پروری اکتفا کرده در اشتیاق دیدار می باشم. طبق نامه ارسالی سازمان اسناد ملی به امضای حضرت مستطاب آقای سیدعباس شفتی آمده بود فتوکپی هر سه دستخط مبارک و یک بخش از کتاب (القران و الحجج) را با مختصر شرح حال خود حقیر به امر مبارکتان و قسمتی از خاطرات سفر با میمنت بیت الله ۸۱ را در پیوست ارسال خدمت نمودم. البته می بایست بخود جناب آقای شفتی مستقلا ارسال نمایم خواستم بدست مبارک حضرتعالی باشد تا اینکه یک مروری هم به محتوای عریضه عنایت فرمائید و یک نسخه از کتاب مذکور نیز بجناب آقای شفتی اهدا نمودم لطفا زحمت اش قبول فرمائید بنده زاده ها و سایر بستگانی که در طهران اند دست تنهائی ما را از هر گونه خدمات بازداشته جز شرمندگی و قصور و اعتذار به تمامی آقازاده ها و بستگان گرامی و دوستان از جمله آیه الله حاج آقای محقق کاشانی و حاج آقای جعفریان و سایر دوستان عارض سلام و ملتتمس دعایم امید عفو دارم. قربانت توحیدی نجفی. ناگفته نمانده بنده شرح حال خود را بامر حضرتعالی نوشتم والله بنده کمتر از آنم که در سلک بزرگان جهان باشم اگر مصلحت نباشد در خدمت تان باشد.

اج

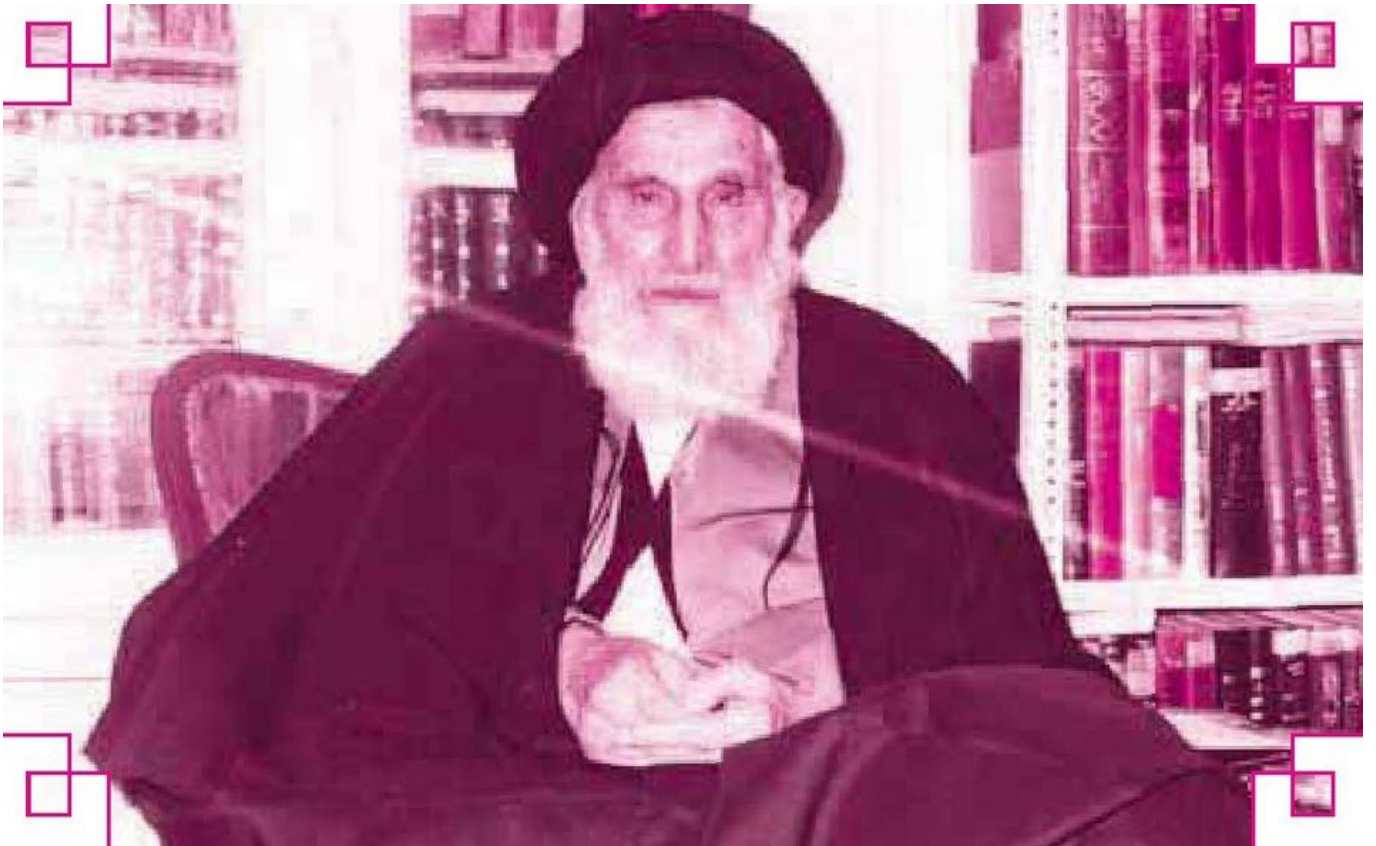
و السلام و علیکم و رحمه اله و برکاته

رضا توحیدی نجفی

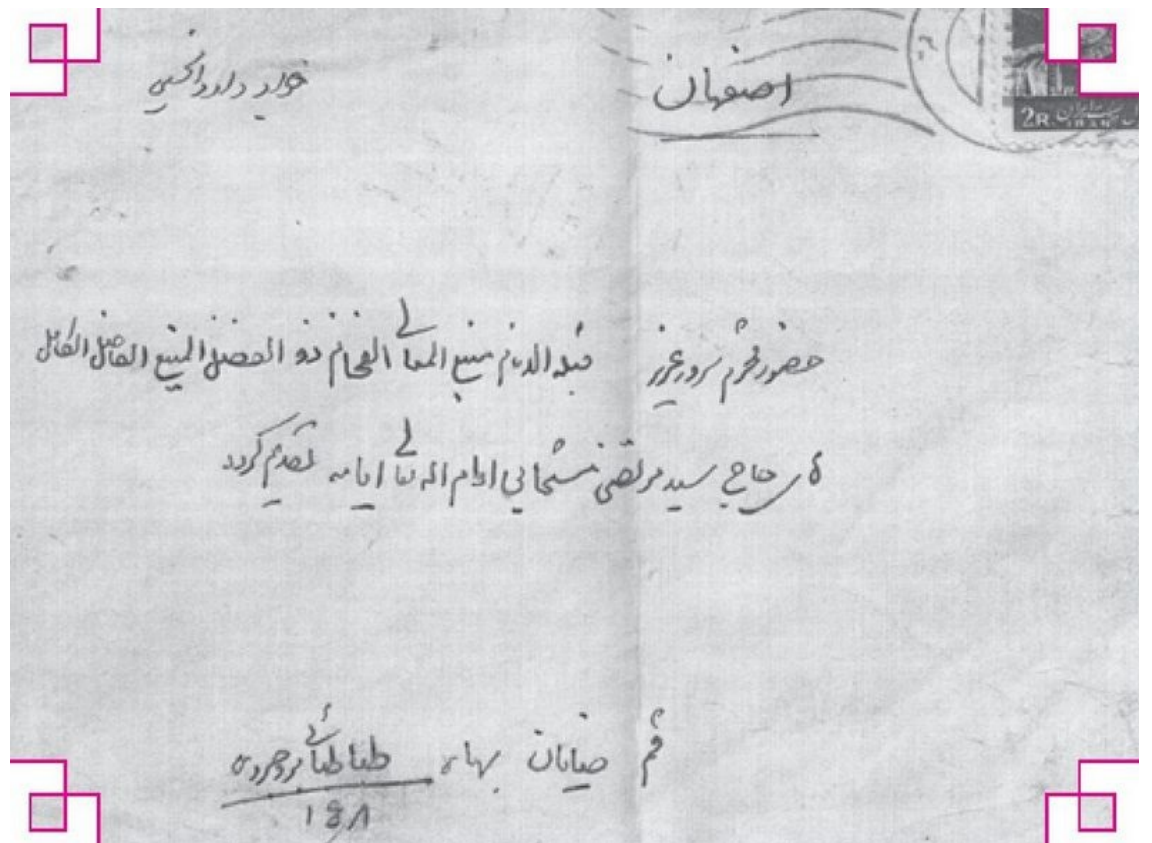
ص: ۵۹۴

نامه های ایت الله حاج سید محمدباقر طباطبایی بروجردی

تصویر



تصویر



آیت الله سید محمد باقر طباطبایی معروف به سلطانی (پدر دکتر صادق طباطبایی و پدر همسر حاج سید احمد خمینی) مجتهدی بزرگ و مدرس‌ی چیره دست بود که صدها مجتهد از خرمن فضلش بهره بردند. اکثر شاگردانش، علمای امروز حوزه اند. خلقش را به ارث از اجدادش بهره برده بود.

ص: ۵۹۵

با اینکه اغلب اوقات با پیش آمد بعضی مناسبات ذکر خیر شما را دارم و عوالم محبت و مهر شما نسبت بحقیر و دعاگوزاده ها و سایر ارحام بر همه مشهود و معروف است معذلک چندی است از فیض درک مکاتیب محترمه محروم امیداست همواره وجود محترم در نهایت عزت و سلامت و سعادت بوده و خواهد بود امسال توفیق رفیق گردید و زیارت خانه خدا مشرف شدم و در ضمن آن ملاقات بالنسبه مفصلی از زمانی آقای حاج آقاموسی صدر نمودم و در جلسات ایشان و آقای حاج اقا مهدی صدر جای شما بسیار پیدا بود بهرحال دعاگو بوده ام مختصر کسالتی هم پس از فراغت در مدینه منوره پیدا کردم که بحمداله فعلا حالم خوب است خدا را شکر. ضمنا یکی از دوستان همشهری حقیر که بسیار هم مورد علاقه است فرزندشان در اصفهان شما مشمول گذراندن دوره خدمت نظام است و گویا نزدیک به اتمام باشد تقاضایی دارند که شرح مقامی راه محترم حضورا بیان میدارند اصلاح دارند که لطفی فرموده در مورد کار ایشان با هر هنگامی که مناسب بدانید و موثر باشد مذاکره فرموده منظور ایشان عملی شود امید است با توجهی که همیشه در کارهای مردم و رفع مشکلات آنان در شما سراغ دارم در این مورد خصوصا عطف توجهی مبذول خواهید فرمود و نتیجه را اعلام خواهند داشت در خاتمه سلام ارادات تقدیم سلامت شما را از خداوند متعال خواهانم محمد جواد دت شما را میبوسد و از مهر شما همیشه تشکر دارد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته الان با تلفون از آقای کیوه چی آدرس دفتر را پرسیدم. اضهار داشت جنابعالی خدای نکرده نقایصی دارید. انشاء الله بلا دور است. دوستان شما راضی به این امر نیستند بزودی بشارت سلامتی را ابلاغ فرمائید و تقاضای فوق ابا تلفون انجام فرمائید مزید تشکر است. اسئل اله العافیة عاجلا

محمدباقر طباطبائی بروجردی

نام برادر عمیر بموضع محرم مرتبه برادر شریف واصل گردید حضرت خردی الدین استیضات
 کمال این برادر و سخنانی که در این باب از پادشاه لطف بمعدای او در وقت ادب آورده
 بود و در آن زمانه از ما برین پیشه بکمال احوال و حال معروف و در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم
 حاصله بود که از فرزند نامیای که در این زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 داشتیم که در آن وقت که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 شکر داشتیم که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 و در حضرت خاطر را کرده بود خداوند صاحب کار از پادشاه قهرمان بود و در آن وقت
 غیر این داشتیم که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 علی بن ابراهیم و نظیر او بکمال احوال و حال معروف و در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم
 ما در آن وقت که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 شکر داشتیم که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 است که در آن وقت که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 راه کمال است که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 مشکل و در آن وقت که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 در آن وقت که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 مع الاصل است که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 بر این بنا بر این است که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 مذکور است که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 در آن وقت که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 خداوند است که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند
 پس بنام است که در آن زمانه از حضرت شکر داشتیم حاصله بود که از فرزند

آقای بزرگوار عزیز بعرض محترم می رساند مرقوم شریف واصل گردید حقیر خود را لایق آنهمه محبت نمیدانم این بزرگواری و سجایای کریمه آن جناب است که با دیده لطف بیمقداری را در حساب آورده و برای او وزنی دیده اید باری من همیشه بمکارم اخلاق جنابعالی معترف و در سهم خود از عنایت شما تشکر داشته ام خاصه در اواخر که از فرزندم نامه هایی رسید که در همه از من تقاضا کرده که از شما نسب به محبت هایی که درباره او داشته اید قدردانی و تشکر کنم بهر حال از ارحام جنابعالی است و هر اقدامی شود در حساب جمله ارحام مضبوط است شوخی را که درباره مشاهدات خودمان نسبت به او مرقوم داشته بودید برای من بسیار پر قیمت و مفید بود و در حقیقت خاطر مرا آسوده نمود خداوند جنابعالی را از مکاره محفوظ بدارد و همیشه خاطری شاد و قلبی روشن داشته باشید حسب الامر کاغذی برای صادق نوشتم و منظور از جناب مستطاب را در آن نامه عملی کردم راجع به نظام وظیفه او نمیدانم از چه راه و تحت چه عنوان می توان اعلام می کرد فعلا چون بنده با اینگونه مقامات در قم مخصوصا این ایام هیچگونه ارتباطی ندارم عقیده ام این که جنابعالی با اهل بصیرت مشورت فرمائید اولاً- بدانیم راه چیست آنگاه وارد عمل شویم راه کفالت به نظرم مشکل است زیرا تولد حقیر ۱۲۹۳ مییاشد بهر حال چون وقت وسیع است مجال تفحص و پرسش را داریم ولی بهترین راه راه تحصیل است که گویا با تبدیل گذرنامه میسر باشد و در صورتی که وضع عادی باشد مانند الان صادق مشکل و موجب زحمت است انتظار تحقیقات جنابعالی ام. در خاتمه شبی که قم تشریف داشتید آخر شب خانه آمدم در فکر بودم صبح شما را پیدا کنم قبل از اینکه به خانه ام بیائید مع الاسف پیش آمد طوری شد که موجب حرمان گردید هرچند بعد از آن ساعت بوسیله تلفون از آقای مدنی پور و به راهنمایی ایشان از منزل آقای خمینی استفسار کردم پس از یاس بطرف گاراژ آمدم که شاید توفیق خدمت پیدا کنم معذکک موفق نشدم مقصودم از ملاقات دیدار جنابعالی بود که خود سعادت و لذتی است و ضمنا قدردانی از مراحم و زحمات سرور محترم بوده لذا بدینوسیله مراتب تشکر و سپاسگزاری تقدیم از زحمات قلبی و بعدی عذر میخوام امید است خداوند وجود محترم عزیز را برای همه مستدام بدارد و توفیق خدمت به بندگان را بیش از پیش عنایت فرماید همواره معزز و مؤید و موفق باشید و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پس از عرض سلام و تبریک عید ملی موفقیت و سلامت شما را برای سالیان فراوانی از ایزد منان مسئلت میدارد غرض از تصدیع مخدره محترمه متعلقه مرحوم آقای حاج میرزا حسن مجاور کربلای معلی که معرف حضور هستند پس از فوت آن مرحوم گرفتار فشار زندگی شده اند چند بار به قم مسافرت نموده به امید اینکه بتوان ترتیبی در زندگی او داده شود فعلا هم بقصد اقامت در قم بحقیق مراجعه نموده از آنجا که وضع زندگی برای مثل ایشان در این شهر بسیار دشوار است مصلحت دیده شد که بجنابعالی مراجعه نمایند شاید بتوان اطاقکی برای سکنی در نزدیکی آشنایانشان فراهم شود و برای امرار معاش هم اندیشه ای. امید است مشاغل فراوان و گرفتاری فوق العاده بشما امکان دهد که در مورد مخدره هم عنایتی مبذول گردد موفق باشید.

و السلام عیکم محمدباقر طباطبائی بروجردی

قربانت گم
پر از خون منم اسودادم هر دست
چو با منم حال من بجز او نباشد منم نيز از دست
منم با منم هر چه منم حال منم نيز از دست
نقطه باران مردم بليت منم منم دست از دست
منم بر دست منم منم منم منم

۱- داماد آیت الله سید صدرالدین صدر، و باجناق آیت الله سلطانی، و پدر همسر حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر سید محمد خاتمی رئیس جمهوری اسبق جمهوری اسلامی ایران

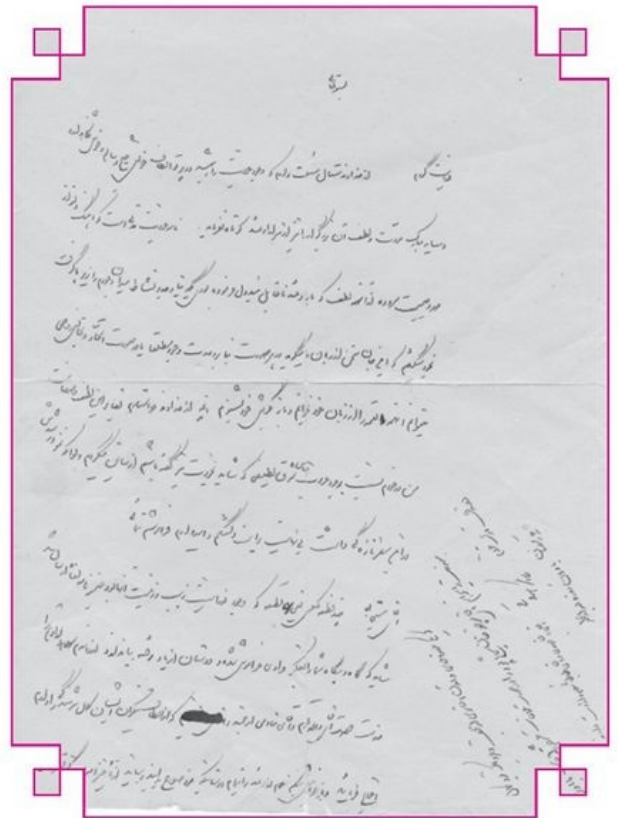
تصدقت شوم. در چندی قبل عریضه ای حاوی از مراتب ارادت و عواطف بی شائبه ام. با چند قطعه عکس تقدیم نمودم امیدوارم به خدمت عزیزت شرفیاب شده باشد در هر صورت امیدوارم در کمال خوشی و خرمی بوده باشید ارادتمند نیز جز دوری روی عزیز و وجود جوانمردت کسالتی ندارد امیدوارم که نامه های دلنشینت مرمت خاطر افسردگان گردد. و تا حدی رفع دلنگی از دلی که آکنده از محبت و عواطف گردیده بشود سبب تقدیم و عریضه (خارج برنامه) بعد از استفسار از سلامتی وجود محترم آن بود که یکی از آشنایان از من خواهش کرده است که تعدادی اعلامیه که ارسال گردیده بدستور جنابعالی به در و دیوار و مراکز پرجمعیت نصب و پخش گردد البته پذیرفتن خواهش منوط لطف حضرت خواهد بود. خواهشمندم سلام و ارادت را حضور محترم آقای ابوی و آقای خادمی و آقای ملاذ ابلاغ فرمایید. سایر دوستان را سلام برسانید

انتظار نامه عودت را دارم

علی اکبر صادقی

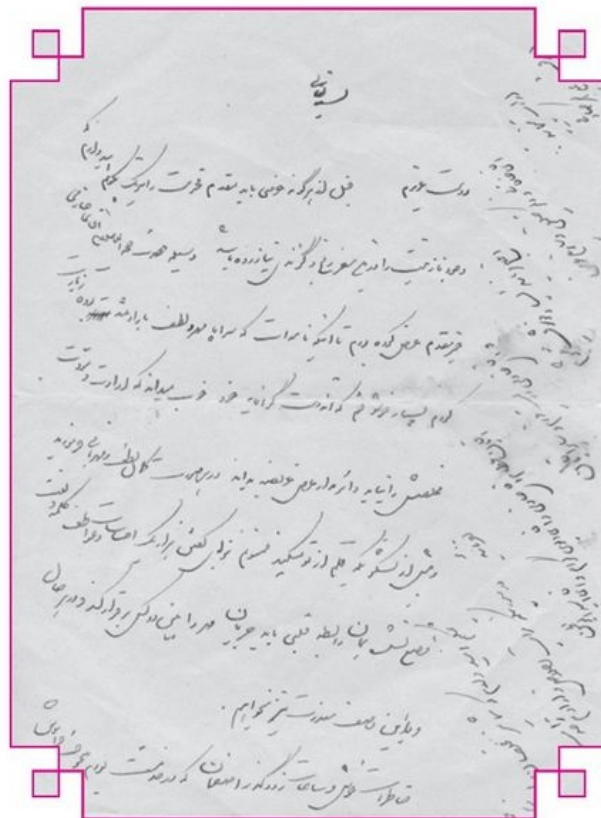
۳۴/۲/۱۵

ص: ۶۰۵



بسمه تعالی

فدایت گرد از خداوند متعال مسئلت دارم که وجود عزیزت را همیشه در پرتو الطاف خویش صحیح و سالم و خوش نگاهدارد و سایه مبارک مودت و لطف آن بزرگوار را نیز از سر ارادتمند کوتاه نفرماید. نامه عزیزت مدتی است که آهنگک دلتواز مهر و صمیمیت سروده از آنهمه لطف که به اردتمند ناقابل مبذول فرموده بودی یکدنیا وجد و نشاط میدان وجودم را زیر پا گرفت به خود میگفتم که این جان سخن از زبان میگوید در هر صورت بنا بر وحدت وجود مطلق یا در صورت اتحاد و تجانس روحی میتوانم آنهمه نخمه را از زبان خود بخوانم و باز به گوش خود بشنوم آنچه از خداوند خواستارم بقای این لطف و صفاست من در خودم نسبت به وجود عزیزت شوق لطیفی که شاید بخودت نیز گفته باشم از سابق میگردم ولو آنکه نمو و رشدش در این سفر تازه گی داشت بی نهایت برایت دلتنگم و امیدواریم فراموشم ننمائی آقای مستجابی چند قطعه عکس یعنی ۵ قطعه که وجود نورانیست زیب و زینت آنها بود ضمیمه نامه ارسال شد شاید که گاه و بیگاه شما را ب فکر وادی فراموش شده و دوستان از یاد رفته ببیندازد ارزومندم س لام و ارادتم را خدمت حضرت آقای والد و آقای خادمی ارجمند که از الطاف بیکران ایشان کمال شرمندگی را دارم. ابلاغ فرمائید و باز عذرخواهی میکنم. سلام اردتمند را دوستانی که خود صلاح بدانید برسانید از تأخیر نامه بعلت گرفتای زیاد که یکی عقد و عروسی و آمدن اقاموسی از نجف و غیرذلك بود کمال معذرت را میخواهم آقای منوچهر خان شجاع پور را در صورت ملاقات عشقی از جانب ما به او برسانید. آقا مهدی و آقای طباطبائی سلام و ارادت دارند. تصدق دوست عزیزم، علی اکبر صادقی ۶ رمضان با دهان روزه بعداظهر



بسمه تعالی

دوست عزیزم قبل از هر گونه عرضی باید مقدم محترمت را تبریک بگویم امیدوارم که وجود نازنینت را در این سفر رنج و گزندی نیاززده باشد وسیله حضرت حجه الاسلام آقای صادقی خیر مقدم عرض کرده بودم تا اینکه نامه ات که سراپا مهر و لطف بارادتمند کرده زیارت کردم بسیار خوشوقتم که اندوست گرانمایه خود خوب میدانند که ارادت و مروت مخلصش را نیاید دایر مدار عرض عریضه بدانند در هر صورت کمال لطف و مهربانی فرمودید و بیش از تشکری که قلم از تو میکند ممنونم گفتش هزار یک احساسات و عواطف کلمه و نعمت وضعش بمان رابطه قلبی باید جریان مهر را بین دو کس برقرار کند و در هر حال و با این وصف معذرت نیز نخواهم. خاطرات خوش و ساعات زودگذر اصفهان که در خدمت بودم بیحرف فراموش کنم امیدوارم که شمانی مخلصان را فراموش نفرمائید در صورتیکه مراتب اخلاص و ارادت خدمت آقایان عظام آقای صادقی و آقای اخوی گرام و و آقای سید ابوالحسن و آقای خادمی در بست و سایر آقایان اینجمع فرمائید بسیار خوشوقت میشوم آقای خاقانی و ذکر خلیلی و سایرین عرض ارادت بنمائید.

تصدقت علی اکبر صادقی

ص: ۶۰۷



عالمی با عمل و عارفی آگاه، فرزند بزرگ مردی که جهان تشیع بر او احترام خاصی دارند. حاج شیخ نصرالله شاه آبادی را از جوانی می شناسم. اولین مرتبه که از حضورش بهره بردم، در مدرسه آخوند نجف اشرف حجره داشتم، و به حجره ام آمدم. نور چهره اش دلیل از کار شبش بود. تا آخرین روزها در قم به دیدارشان رفتم و به ضیافتش مفتخر شدم و همیشه از آن جود بهره ها بردم.

آیت الله سید مرتضی مستجابی

۲۰/۵/۱۳۷۷

ص: ۶۰۹

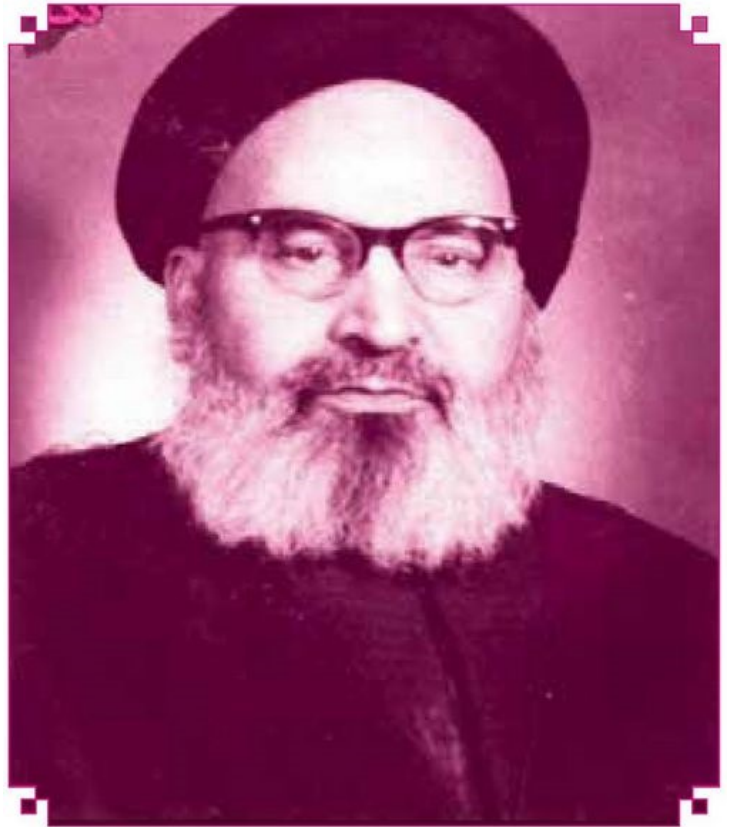
در اسعدنامه ایلم

در فضیله

سخنر طراز برادر عزیزم جناب سید سید دام عزاد

ایضا است که زواج مبارک ازین بیاید تا درین صغیر و لغزین
 سینه محفوظه منید و در باره حضرت غیره ادعای خداوند است و در کتب
 هادی و مناهج شریفه که در آنک (بقره) طایفه از امامان پروردگار
 و از برکت بر کافیه بیاید است زینت است که امام جعفر و محمد باقر
 که در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود زینت است
 و بیاید بر سر است و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 غرض از آنکه آن در انجام دعا است که در کتب باطنیه
 کرده است و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 خداوند است و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 سید و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 دانشجای سماعی بود و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 کعبه و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 چنانکه در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 سید و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 کمالی چنان و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 ایضا است که در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود

فازد
 ایضا است که در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 کمالی چنان و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 ایضا است که در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 کمالی چنان و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 ایضا است که در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 کمالی چنان و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 ایضا است که در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 کمالی چنان و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 ایضا است که در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود
 کمالی چنان و در کتب باطنیه و در بیان عالی ساری چنانچه بود



۲۹/۶/۱۳۷۰
 حضرت قاسم علی بی زین العابدین
 تاجان بوم پر لانه نیتیم سر راه ارادت و تبریک عنان در عهد و صمیمیت تعین
 عام در قد با جوانی است به تاد برضت سر و تاد سخمه فرد بیمار است
 نتمز است پر لانه نیتیم عنان کلم چاک است ز حضرت آیت او کلام فی
 مدخله تقاضای توصیه کفر بیمار مذکور را در بیمارستان با دارنده نیتیم
 به است حفظ نفس و لطف بنویس و نفاست سر احم یا نیتیم با کرد و خاتم
 سطر نیتیم است و هرگز نه اورجا کلم و لکم و ما دارم صبر

تاریخ - ۳ مرداد ۱۳۰۲
شماره -

حاج ابوالقاسم کوپایی

عنوان تلگراف - کوپایی

حضرت! مستجاب دلتم خدا را که
 فدای شمع مرقه است کربت هر چه بوقع در اندیشه است در جهت برکت بهانه
 اینک تاخیر در جواب شد که در ضمن خواندن دیشتم و سوال خدا دارم و یک هم تحت نظر
 آن بچه ای که در عرض من لکری حال اینها خسته بود و بکعبه هوا من بخارم امید دارم بدو
 خداوند بدانها شفقت نماید در وضعی که خطیبی که مجرب مرقم فرموده است
 کردم مستلزم اینست حضرت! ملاقاتی شویم حال بچه ای که بهترین کار را در
 در طرف دارم باید فوراً بیایم طرف امید دارم در طرف خدمت برسم چون
 حضرت! صبر دارید در وضعی که راه جهات من بر جهت جانبی که نصیحت دارم
 حضرت! مستجاب که نهایت تشکر دارم تا خدمت شما
 ابوالقاسم کوپایی

۱۳۷۷/۵/۲۰

مژده بیخیم - هر گام در پیم

حضرت آیت الله العظمی الامام محمد باقر عجل الله تعالی فرجه و آلامه
 دست مبارک حضرت را می بینم حضرت آیت الله العظمی منضبط نور منیدانم چگونه آن نور منور
 تا خیر افتاد. آن نور اربع بیت شاعر بلند پایه ابیوردی توری علی محمد الله که گفته است:
 «نور انفس بر آرزو زان و نور باجنا که در آینه تصور است» امروز این چهار کلمه منور
 میخورد و کلمه منور با آن معتقد میگرد. حتی از بیخستلیع بروی نور عقیده منور
 بهمدان که غنای منور امید اغناسیت عم دلد که ستر بلاد که غلط خود را کافر خواند
 از احوال است ایام و حال خوانده بودیم با امتنان از لطف در جهت سما پسر اولین سما پسر
 در غیر از شعر طاعت منقول نگاه کرده و در اولین چشم نام همار در آن دفتر در
 آن منقول نگاه کرده است سرود خوشتر و خوشتر در سر طرد با سما پسر تیب خوال
 و فرزند و فرزند همدان است که در آن دفتر در سر طرد با سما پسر تیب خوال
 اما عمل هم بهنگامی تا دوازده منقول است اما عمل همی از روح که بسیار در جهت
 در صومعه و مساجد و در آن هم بهنگامی در آن دفتر در سر طرد با سما پسر تیب خوال
 اما به سرانجام قدسی دریم، قدسی که بجز در آن دفتر در سر طرد با سما پسر تیب خوال
 مورد و دیگر توری در سما پسران را میجویم و میخوانم. در سما پسر تیب خوال
 در اول دفترین بجز دوازده منور از وی هفتصد و بیست و دو آمار خرم نمودیم. بجز دفترین خرم سما پسران
 حرف بود درسم در می آید که در آن دفتر در سر طرد با سما پسر تیب خوال
 بود همان قدسی را در باب کرم هفتصد و بیست و دو آمار خرم سما پسران
 که در سما پسران را میجویم و میخوانم. در سما پسر تیب خوال
 بجز دفترین خرم سما پسران را میجویم و میخوانم. در سما پسر تیب خوال
 در سما پسران را میجویم و میخوانم. در سما پسر تیب خوال

ترا میجویم به هر گام که میبویم حضور حضرت آیه الله الحاج سید مرتضی مستجابی دامت عزه العالی، دوست بسیار عزیز گرامی این حقیر آنقدرها نامنضبط نبوده میدانم چگونه پاسخ مرقومه شریف به بوته تأخیر افتاد. اگر نبود این بیت شاعر بلند پایه ابیورد انوری رحمه اله که گفت:

«هزار نقش بر آرد زمانه و نبود

یکی چنانکه در آئینه تصور ماست»

امروز این بیچاره بچه عذری میخواست در محضر مبارک معترذر گردد. حقا از ید اختیار من بیرون بود نمیشد که نمیشد شرح آن به هفتاد من کاغذ مثنوی میشود. امید از عنایت عمیم دارم که بنده را از گناه عظیم عفو و اغماض فرمائید. از احوالات اهل و عیال خواسته بودید با امتنان از لطف و مرحمت عالی پسر اولین شما مسما به فرهاد در شیراز به شغل طبابت مشغول دعاگوئی است و اولین دخترم بنام همای در تهران بشغل تدریس در دانشگاه آنهم مشغول دعاگوئی است پسر دو دختر و دختر دو پسر دارد به اسامی به ترتیب غزال، شبلم و فرید و فرزام دوران ابتدائی را می گذرانند و به بازی و شیطنت و عمدۀ سرگرمهائی آنان است. اما عیال هم بدعاگوئی شما واقعا مشغول است استمداد غیبی از روح بزرگ سیادت حضرت مستطاب عالی در هر صباح و مساء بیاد دارد. این همه موجب تصدیع گردید با پوزش بسیار بنده را می بخشید. اما به سراغ ذوقی می رویم، ذوقی که بخرج دارد با کشش و کوششی که نمود او را نیافت که فی ضرب المثل معروف گر تو دیدی سلام ما برسان را مجبورم بخوانم. در سالها پیش گمشده ئی داشتم سراغ او را در فردین به من داده بودند عصر روزی بقصد دیدار او عازم قزوین شدم. بچه قزوین بودم همه جا را می شناختم غروب بود رسیدم در پی آدرس که از مرکز شهر خیلی هم دور بود راه افتادم به محلهی منظور که کوچۀ ئی طویل بود خانه ئی را دق الباب کردم بقصد پرسش قضا را همان خانه مطلوب بود گفتند فلانی رفته مسجد که راهی مسجد شدم نیمه شعبان بود مصادف با تولد صاحب عصر و جشن باشکوهی در مسجد برپا بود و صحن و رواق و تالار مملو از جمعیت ناگهان از دل بر زبان من جاری شد یا امام زمان یعنی چطور میشود در میان این جمعیت انبوه فلانی را پیدا کنم از عجایب روزگار اینکه جوانی که سینی شربت در دست داشت و هم لیوانهای خالی را جمع میکرد در آستانه در جلوی من ظاهر شد، پرسیدم پسر فلانی را میشناسی؟ گفت آری او پدر من است. به او گفتم من میرم نزدیک منبر به پدر بگو من آنجا هستم بیاید آنجا کفشها را بکنم از قلب جمعیت خود را به منبر رساندم خطیب هم بالای منبر شوری کسی داشت بود که در نزد او تلمذ کرده بودم فاذا دوست ما آمد و یکدیگر را دیدیم. این نبود مگر به عنایت آن کلمه (یا

امام زمان) که بدو ورود به دل و زبان من بی اختیار جاری شده بود. آقای متسجایی عزیز شما با آن همه مقامات معنوی که طی فرموده بیشتر و بهتر میدانید که بسیاری مسائل به کشف و شهود میسر می گردد نه به قیل و قال مدرسه مرا بار دیگر بمدرسه نبرید که از مدرسه و کسوت مدرسه بیرون آمده ایم بار دیگر از تأخیر پاسخ مرقومه شما خجل و عذر خواهم اما پیوسته در خاطر من بودید این رباعی را به یاد و الهام از غیب شما و برای شما اخیراً سروده ام:

لبخند تو به به بچه ماندم به خدا

و ه قه قهه تو جان ستاند بخدا

چشمان تو دریای محیط است خدا

یکسر همه را بخود کشاند بخدا

لحظاتی که به یاد و خیال تو که اقیانوس را مانست غوطه ور بودم سروده شد. از اشارات عارف همدانی باباطاهر عریان است:

آخر العلم الجهل و آخر العقل / الحیره و آخر المعرفه التسليم .

از حافظ بگویم

گوهر مخزن اسرار همانست که بود / حقه مهر بدان مهر و نشانست که بود

از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح ابوی زلف تو همان مونس جانست که بود

زلف هندوی تو که دگر ره نزند / سالها رفت و بدان سیرت و سان است که بود

حافظا باز نما قصه خونابه چشم / که در این چشمه همان آب روانست که بود

این شعر را هم از همشهری بابا (تمهیدات عین القضاة) بخوانم و دست از اطاله بردارم

در انجمنی نشسته دیدم دوشش آنتوانستم گرفت در آغوشش صد بوسه زدم به زلف عنبر پوشش /

یعنی که حدیث می کنم در گوشش (از ص ۲۷۸ تمهیدات) صحت و سلامت کامل و سرور و شادمانی وافر همیشه و همه جا قرین و هم آغوش شما باد.

ارادتمند محمد ابراهیمی مناہجی در انتظار زیارت دستخط مبارک هستم

۱۳۷۷/۵/۲۰

ص: ۶۲۱

حضور حضرت آیه الله حاج آقا مرتضی مستجابی دامت برکاته العالی

در این یکهفته ای که بتهران آمدم مات و مبهوت بودم، مات از رویدادهای روزگار و مبهوت از نمودهای پروردگار روزگاری خالی از غرض و بیرون از هر شائبه در زاویه دل کسی جای گرفته بود که حادثات ایام غبار فرقت اگر چه بر آن افشانیده اما محبت او را محو نکرد که در سفر باصفهان دست تقدیر غبارها را بیکسو زد محبت جلای خاص خود را باز یافت و و مستجابی تلالو مخصوصی گرفت. دل تیره و سنگ خار را روشنی بخشید و چون موم نرم کرد. هیچ پیدا نیست که از اسرار است که بعد از سالها گمراهی و ضلال دست نوازشگر تو همچون ید بیضا از آستین مهر و محبت برون آمد و نیمه راه ظلمانی را که بآخر مانده نورافشانی کرد. « قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم». با قلبی مملو از شادمانی با زبانی قاصر از بیان کماهو از آن کان حقیقت و معدن صفا سپاس و تشکر بیحد دارد. الا الله الدین الخالص حرف و صوت و گفت را برهم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم. راهبر و راهنمایی واقعی چاکر بوده و بیدار کننده و حیات بخشنده دل مرده و روح فسرده ام اید، زیارتت حقیر را زندگانی نوین داد و محضرت مستفیض افاضه فیض فیاضی بود. از پذیرائیهای گرم و مهماننوازیهای داغ بی ریا صمیمانه تشکر و سپاس دارد و از زحمات بیحد و بیریا که در مدت اقامت در اصفهان داد معذرت خواه است. خدمت عالیجناب آقای سید محمد خادمی بعرض سلام مصدع است. همچنین به حضور خیل علما و سادات گرامی افتخار دیدار شان نصیب بود یکان یکان سلام حقیر را ابلاغ فرمائید و فراموش نکنم آقای زهری پسر را سلام چاکر برسانید. در خاتمه سه جلد هیچ نامه سروده برادرم را تقدیم داشت که سر پیچ و همه هیچ و غیره را در آن می یابید لطفاً یک جلد را به آقای خادمی مرحمت می فرمائید و خیلی متشکرم. یاران همنشین همه از هم جدا شده اند ماییم و استانه دولت پناه تو فردای روز حشر که عرض خلایق است باشد در آن میان به من افتد نگاه تو

چاکر ارادتمند مناهجی

۵۳/۳/۱۸

ص: ۶۲۳

من لآن بر سرگردم و از در مردن زدم بر شکم و زخم
 کرده و خیابان و بازار را طی میگردم تا رسیدم به بقعه و اگر چه
 مرهم شکر استعماله مقامه فصیح در آنجا بودم اما عالم نبود
 نیا فکرت و بر گشتی دارد همه مردم این حجره در طبقه اول
 مدرس بود پنجم در آنجا بودم در آن حجره بودم و چون
 تقاضای بود که غنیز باز خود را مردم آخر شب ترودند
 مشرب و کات با زبان شکر و شیر را نصیحت میکرد
 خیر و سگه از نام بود من تا پنج فرستادم به نصایح
 که با بزرگتر مردم آنها را نمیدانم اما طبع منجی بود از بجهت
 بر همان یکسال بخود نون و تریه یکسره خوردن و کردن
 پنجم خواب رفته بودم در خواب دیدم که بالای سر و پیشانی
 شرفی که اول نمیدانم میگفت بر جان این آب که می بینی
 سحرش می دارد اگر آب خوراست بر او از چشمه آن برادر
 ضعیف که در خواب بخاستم دل من خیس بود که از آن کفر
 رود که تا کذب القواد مار کشی که بر سر گشتم از اینانی نام
 برستم تیران او را بخانماند
 خیر خیر مندرت میخوام از لطف اله و هم از خیر پانچ سرامنی

من با ناله بعزیزا که از آن جوهر معتبر در درجیم گزشتما
 و هم قطاران ظهره دارم که در بختی به حالات خاطر شریف
 میگردد که فرصت دیگر نمیکارم بشرط حیات اینها
 مرقع را منقش دانسته به نسبت تزویج در آن
 از صمیم قلب به شما و خانندان جلیلان تبریک
 و تمنیت می گویم که در نظر غنایات به عصر تمام
 ایام در جمیع دس ساله تمام بر سر بردار در حال
 صحت و شادمانی فارغ از هر کدورت دنیا بصفا
 دسرود و سماع و سرود روزگار گذارید. کین آیین
 باقیم تمام اولاد تمند شما
 حور ابرار ایم منهای
 ۱۳۷۶/۱۲/۲۵

ترا می جویم، آن ره که می پویم ۱۳۷۶/۱۲/۲۵

حضور مبارک مستجابی دام ظلّه العالی بس عزیز و جانی

مرقومه مملو از مهر و محبت و سرشار از ذوق و لطافت از آن سلاله سیادت که بجای محذب شعر متع بود حقیر را سرمست نمود. سعیدیا دفتر
 انفاس تو بس دل ببرد. بچنین زیور معنا که تو می آرایی. تو پریزاده ندانم ز کجا می آئی کادمی زاده نباشد بچنین زیبایی راست خواهی نه
 حلاست که پنهان دارند مثل این روی و نشاید که به کس نمائی دفتر خاطرات را ورق می زنی. آن سیمای ملکوتی و چهره با تلالؤ صافی که
 با تمام صفای دل قرآن آسمانی در دست و در صف اول به پیشواز مسلسل و سرنیزه در میدان بهارستان گام می نهاد چه دلهره ئی در دل
 دوستان می افکند که نه کار هر کس بود که بند مردان را هم مطیه مردان باید.

می رود بی روی پوش آن آفتاب

فرط نور اوست رویش را حجاب

در گذشته چه فرصت ها که از دست داده در آن روز که در محضر مقدس بودم آقای اربابی وارد شدند پس از صرف نهار من و اربابی در اطاق مجاور خوابیدیم اما علماء عظام آقای حاج ظهیر و دیگران در اطاق دیگر به گفتن مطایبات از آن دست اصفهانی اش مشغول بودند و صدای خنده شان

سقف اطاق را برداشته بود هنوز غبن و غبون آن در یاد هست به فرصت از دست رفته. پدرم از دوران مدرسه صدر اصفهان از استادش مرحوم میرزا جهانگیر قشقایی قصه ئی نقل می کرد که شبی از شبها به سوالی بحجره آن مرحوم وارد می شود بدون سر و صدا و سرفه استاد یکه می خورد که فلانی توئی زود بیا تو چفت در راهم بینداز وارد شدم کرسی بود نشستم. بعد کتابی که همان لحظه ورود من بزیر لحاف پنهان کرده بود بیرون آورد و گفت: این کتاب را میخواندم و قصه از اینقرار است. چند روز پیش از حیاط مدرسه می گذشتم که طلبه ئی را دیدم که آنرا با انبر گرفته میرد پرسیدم چیست؟ گفت این ضال و مضل است میرم که بفلانجا بیندازم.

تنه

من به آن طلبه گفتم خوب ثواب از این به بعد را بعهده من بگذار آن را از او گرفتم و تا فلانجا.... بردم و سپس آوردم الان چند شب است که آنرا می خوانم حال گوش کن که برایت قسمتی از آنرا بخوانم استاد شروع بخواندن کرد و شرح میداد که صدای اذان صبح بگوش رسید و از محضر استاد بیرون آمدم و بسا شبها که درس اختصاصی او فقط برای من بود. آن کتاب مثنوی حضرت مولانا بود. از فرصت های بهدر رفته بی نصیبی از خلوت داودی آنجناب بود که غفلت در غفلت بود و غبن، فی غبن که اسف آن تا عمر باقی است و تاسف دیگر آن روزگاران با گروهی از یاران بمهمانی شما به اصفهان آمدیم یکی از روزها به راهنمایی شما بدیدار منارجناب میرفتیم در کناری بانتظار اتومبیل ایستاد بودیم شخصی جلیل القدر رسید با شما احوال پرسید کرد و سپس به لهجه غلیظ اصفهانی گفت: آنان به کجا میروند شما گفتید که به منارجناب او با زبان شیرینی، بسیار ملیح گفت: اگر آقایان اجازه بدن، همینجا برایشان بجنابیم. در راه اصفهان تهران و مدتها بعد از آن ورد و ذکر رفقا شده بود. چرا آن مرد آنچنانی را همراه خود نبردیم؟

و چرا خود همراه آن بزرگوار خوش سخن راه نیفتادیم؟ برای بهره از جوک هایش و بذله گوئیهایش .. | من از اصفهان خاطرات نیک و بد بسیار دارم در سال ۱۳۲۴ با پسر خاله برای تحصیل و ماندن سفری به اصفهان آمده بودیم در مدرسه ی شاید نیم آورد و شاید مدرسه دیگر مهمان طلبه ئی از اهالی نجف آباد شدیم. این میزبان عزیز شب دوم ورود ما گفت: فردا شب مهمان من هستید به شام،

طلبه های دیگر هم هستند پذیرفتیم.

هنگام موعود رسید و طلبه ها کم کم وارد شدند و سخن از کندن سر کبوترها بمیان آمد که ما دیشب نردبان آورده به لانه کبوترها رفته دانه دانه کبوترها را گرفته و سر کنده و بیائین انداخته تا بیست عدد و صبح آنها را پر کنده و بار کرده و شام امشب این است من گوشها را تیز کردم که اینها چه می گویند آیا اینهم جک اصفهانی است که میگویند؟ صاحب دعوت وارد شد و با دیگ آبگوشت کبوترهای حرم و گفت سفره را بیندازید. دیدم واقعه نیست و حقیقت است حال دگرگونه شد برخاستم و گفتم شما شامتانرا بخورید.

من الآن برمیگردم و از در بیرون زدم پریشان ولی هدف کوچه و خیابان و بازار را طی می کردم تا رسیدم به بقعه و بارگاه مرحوم شفتی اعلی الله مقامه فصلی در آنجا بودم اما حالم بهبود نیافت و برگشتم واررد حجره شدم این حجره در طبقه دوم مدرسه بود و پنجره ای بکوچه داشت در این کوچه یک دکان بقالی بود که هنوز باز بود اما مردم آخر شب تردد نداشتند صاحب دکان با زبان شیوا پسرش را نصیحت میکرد. خیلی خبرها می گفت از یادم رفته من کنار پنجره نشسته بودم به نصایح او با پسرش گوش می کردم آنها را نمیدیدم اما سخن سخن پدرانه بود از جمله میگفت پسر جان یکسال بخور نون و تره یکعمر بخور نون و کره من کنار پنجره بخواب رفته بودم و در خواب دیدم که بالای سی و سه پل هستم و شخصی که او را نمیدیدم میگفت پسر جان این آب که می بینی سرچشمه ئی دارد اگر آب خواستی برو از سرچشمه آن بردار صبح که از خواب برخاستم دل به من نهیب زد که از این شهر برو که تا کذب الفواد مارأی که به پسر خاله گفتم من اینجا نمی مانم برگشتم تهران او آنجا ماند.

خیلی خیلی معذرت می خواهم از اطاله و هم از تاخیر پاسخ، مرا می بخشید.

من باندازه بعد زمانی که از آن وجود مقدس دور بودم از شما و هم قطاران خاطره دارم که موجب زیاد ملامت خاطر شریف نمیگردد که بفرصت دیگر میگذارم بشرط حیات ان شاء الله موقع را مغتنم دانسته به مناسبت نزدیکی سال نو از صمیم قلب به شما و خاندان جلیلتان تبریک و تهنیت می گویم که در ظل عنایات ولی عصر تمام ایام سال جدید و سالهای متمادی پیش رو را در کمال صحت و شادمانی فارغ از هر کدورت دنیائی به صفا و سرور و سماع و سرود روزگار بگذارید. آمین آمین

با تقدیم احترام ارادتمند شما محمدابراهیم مناہجی ۷۶/۱۲/۲۵

بسمه تعالی
محضر مبارک حضرت مستطاب ایة الله مستجاب الدعوات
دبیر اداء فریضه سلام و تحیة وافره امید که وجود ذی جود مبارک از کافه
بلیات ارضی و سماوی مصون و محفوظ باشد و سایه بلند پایه آن جناب بر بستگان و وابستگان و آشنایان و ارادتمندان و سایر بندگان مستدام
باشد. حسب الامر بیست عدد رساله توضیح المسائل مرحوم اخوی که محشی به حاشیه اینجانب است بدولت سری ارسال داشتم. و چون رسم
است که محشی امضاء ساله را بضمیمه حاشیه بنماید اینجانب امضاء و مهر را رعایه الادب در آخر در صفحه ۵۵۰ نموده ام. در خاتمه دوام عمر
و عزت جاودان را از خداوند متعال جهت آن حضرت و کافه من تعلق به مسئلت دارم والسلام علیکم و علی من حضر لدیکم و لاذبکم جمیعا
و رحمه اله و برکاته
ارادتمند - ابوالقاسم انصاری
۹/۸/۷۵ - برابر ماه مبارک رمضان ۱۴۲۷
۴۲۹

بسمه تعالی

محضر مبارک حضرت مستطاب ایة الله مستجاب الدعوات دام عزه بعد از اداء فریضه سلام و تحیه وافره امید که وجود ذی جود مبارک از کافه بلیات ارضی و سماوی مصون و محفوظ باشد و سایه بلند پایه آن جناب بر بستگان و وابستگان و آشنایان و ارادتمندان و سایر بندگان مستدام باشد. حسب الامر بیست عدد رساله توضیح المسائل مرحوم اخوی که محشی به حاشیه اینجانب است بدولت سری ارسال داشتم. و چون رسم است که محشی امضاء ساله را بضمیمه حاشیه بنماید اینجانب امضاء و مهر را رعایه الادب در آخر در صفحه ۵۵۰ نموده ام. در خاتمه دوام عمر و عزت جاودان را از خداوند متعال جهت آن حضرت و کافه من تعلق به مسئلت دارم والسلام علیکم و علی من حضر لدیکم و لاذبکم جمیعا و رحمه اله و برکاته

و ارادتمند - ابوالقاسم انصاری

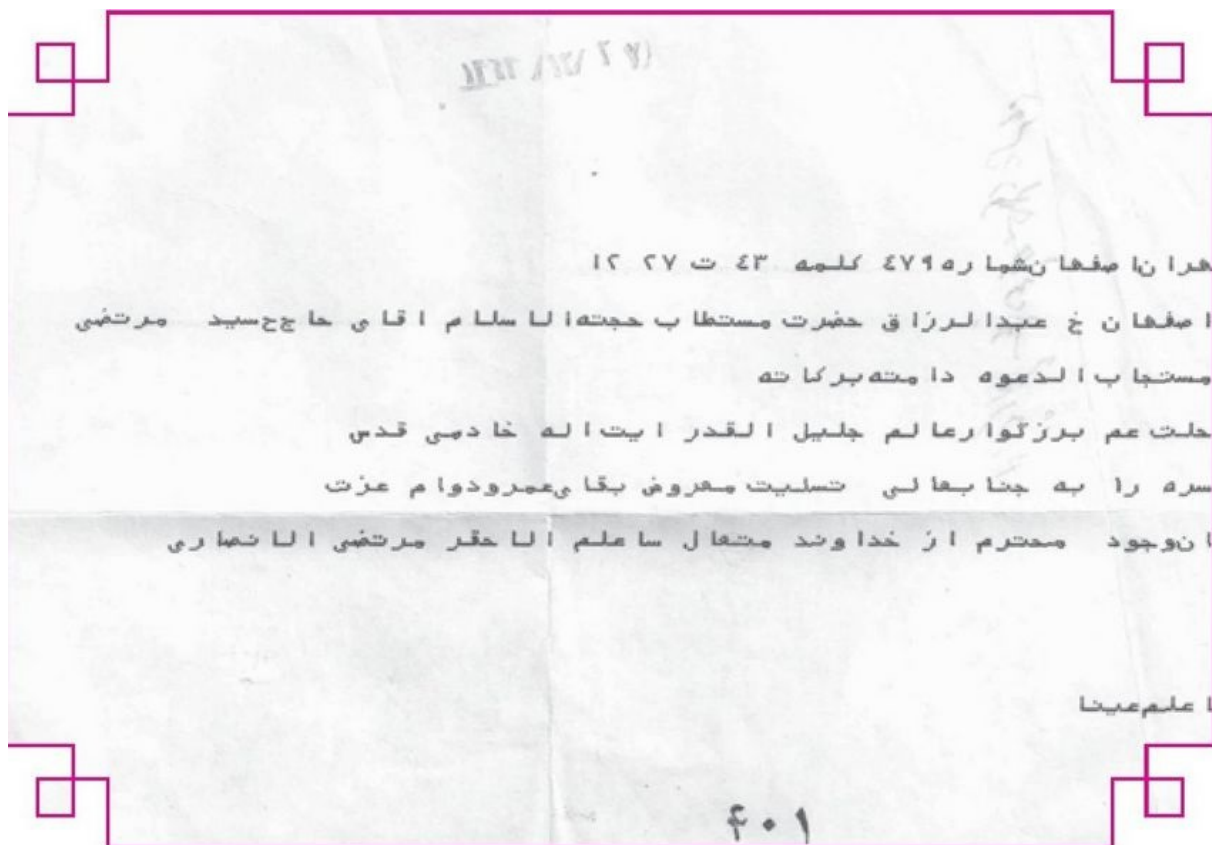
۷/۸/۷۵ - برابر ۷ ماه مبارک رمضان ۱۴۲۷

ص: ۶۲۹

آیت الله العظمی آقای حاج شیخ ابوالقاسم انصاری دزفولی ((مدظله)) فقیه و مرجع معاصر، مردی است از سلاله پاکان، علم و عزت، قدرت و شجاعت، تقوی و مروت و انسانیت. مردی که تمامی عمر شریفش صرف علم و معرفت شده و در تمام دوران به شاگردانش درس تقوا و معرفت و انسانیت و جوانمردی آموخته است.

اینان مگر ز رحمت حق آفریده اند

کارام جان و اصل دل و نور دیده اند



تصویر





تصویر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دمشق - السيدة زينب
هاتف : ۴۲۷۸۸

التاريخ ۱۴۰۱ - ۱۲ - ۲۱

صديق توفيق بن توفيق هجره ۱۲۸۴ هـ سلام خالص من سید ابوالحسن علی بن علی بن محمد باقر دام تقاه
 بمقتداي گر مری تحت مرتب اقدار دعا را در کاره حضرت زینب علیها السلام
 بیخ می بارد و صلوات مرقم ترن طری نوازه فرخوشی کرد که دوری و انقطاع اخبار
 سرکار نبیره رنج میدادند بر آنکه که لطف دیدار حاصل شد و سزاوار بود روز اینم دیدار با
 فضل نبوی در زندگی خویش در اینم که از صفات و صدقت و وفاداری و الهی است که این
 کس از زنده نمانده و صفات از آن کسی است که از این بر لطف بهره است

محل العباد و فی الخلدات ترعاه
 ولا تحول و کما س الموت تساقها

مجلس اهل بیت و بوفاء احمد یوسف
 لا تقطع العهد ولا یساق تقطعنا

ماری یک مجلس از صلوات مرقم با در کس از این محاکم که سلام گرم نماز این است
 و این هم مقامه و جلوه اظهار زور و تقدیم سلام دارند و محترم حج هستند و گفتند
 نایب الاماره منزه این محبت از آنم خبر نامر و قطع خبر سرکار بود که چه بود که با زور
 بر لطف شد که در این و لطف ما قبل فی السنة الاطلاق اطفالنا و اولادنا
 یا یفعل زهد از انتم و سلامی و توفیق می بخارا از خدا در دست است


زهد و زهدی دیدار از زنده نمانده و صفات از آن کسی است که از این بر لطف بهره است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشق - السيدة زينب
هاتف : ۴۱۷۸۸

التاريخ

مجلسی معتمد و سرور محترم جناب آقای مسکایه دام عافیه
باستقامت و عزم و استقامت مرتباً در دعای راجحه و دعا لعلک
مردم عزیز و لایزال و عزوجل لعلک در دست و از دست کل که همان اولاد و اولاد
همه و دلچسبی که در این نوعی تجربه بوده و قرار ما بر یک چیز است و در این باره
بوده و همسایگان خاندان خاندان حضرت علی (ع) است و سلامتی جناب و همسایگان
از دست و این چنین که در این نوعی تجربه بوده و قرار ما بر یک چیز است و در این باره
صاحب گاهای مستقیم و هم اندازه روح هم سرساز و همسایگان که در این
و احباب در بندگی و سیرت و همسایگان که در این نوعی تجربه بوده و قرار ما بر یک چیز است
و همسایگان که در این نوعی تجربه بوده و قرار ما بر یک چیز است و در این باره
که با خاستن آنهایی که در این نوعی تجربه بوده و قرار ما بر یک چیز است و در این باره
خط ناخوار اهداء نامزدین مطرب نارس سلامت دل نایم و نکل
آن با ساط روحی و کلام کرده و خاستن می دم و کار اینها را می بینم و در این
دیوار هم آنهایی که در این نوعی تجربه بوده و قرار ما بر یک چیز است و در این باره



کتابخانه ملی ایران
 دبیرخانه - السیة زینب
 شماره: ۴۲۱۷۸۸

تاریخ: ۱۳۲۸ هـ
 سرور ارم خانبه گنجی سلمه مسیحا ارمعاه

باغچه امیرین سیمت دارعیه قلعده و اعراق بجز خود از میان تا بحر بر مرتب عدتم
 و در دست بر کار بید بر ابطه روحی امانی قطع می بیدانم زیرا دردی که خدمت حاج آه ای امامی
 در خیر میرین برادر یک است بعد مخطوطه برقوم حاشم که محمد را نیز در مرقن برادر علی
 قد لکنی شوقا و ما کنت ناسیا ولله سبحانه و تعالی ذکر
 ولی این در ابطه معنی که بجز به با اولی لخطات بیدار بر می خست بر زار و گرد بر علی از خست
 خدا دردی می انم و سلوگوارم و طمان آرام بهرین خاتم زندگی دولت چنین حدت باشد
 ترصه محمد علی مرغ بخوراند بس نه هر آن که در حق بخواند معانی است
 ولی بر روی نظم مستین بیدار نالی زیادت و برای استفاضة از نظم خطت نام اید است
 بنیاد آینه ال وصال و بیدار نفس سازید
 طاعتی قلبی در دنیا و سیرت و نصف الزلال و ان شربت بگور
 چون بر زار عزیز را امینی در اثر قد با گره استعجابی دارد این نزار با مطلع نیم با اند
 بر زارم تحریر کنم جلالی است حمد از انچه صفای بر کار شرم خورند و سخن بهر اعراق حزنی

از زار و بر این طبع کند
 حاشیه از انچه در خط سلمه است معانی
 از زار و بر این طبع کند
 حاشیه از انچه در خط سلمه است معانی

دمشق - السيدة زينب
 هاتف : ٤٣١٧٨٨
 التاريخ : ٢١ / ٤ / ١٤١١ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مولانا اعظم صاحب المدینه
 مولانا السید مرتضیٰ صاحب المدینه دام

السلام علیکم سلام السائق الیکم وللاولاد...
 ویر جناب شیخ جان خور با شرف
 بسیار شاکم که در ضمن ایلوت و جزایر بیت ماخری رخ دره و بعضی این
 کدو کار علی در سفر خارج و در ارض ولی لریه شدیم و مرقوم ما حفظ کرده بودی ولی
 تسون حاضر شده بود که بعد از آمدن کند ما حاجت در شان تسون کردیم
 دیدم و بعد از آن مکرر فایده این نثار در صورت آن ظرفیت برج و معمور بال آن حضرت
 بنده را مطمئن می سازد که این قصه در مورد و مخاض قرار خواهد گرفت و لکن باید ذکر نما
 عهدت به قلب مجرب و خالص باشد

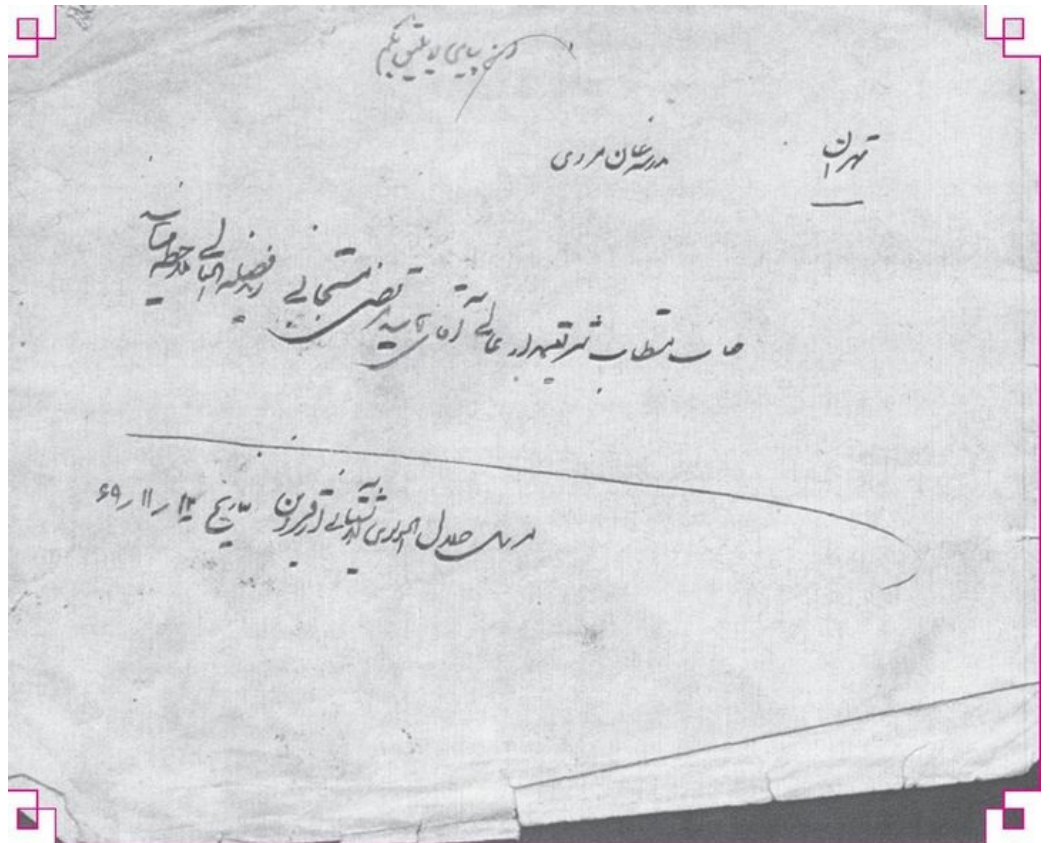
لم یغیب عن عینی و شطبت لونی فان یقلبی حاضر و قریب
 حیالت فی عینی و ذکر الکی فی

در بیت مدونه مان در باره آرا مان و انصاف نماید که از همه سبب این دره ای
 بگیریم بر آن وقت گرفت این گرم سستی رعایت کرد که از صد او فخر
 و بعد از آن حاضر خبر عهدی در حق ادب عفو خواهد کرده و ما را بخدا می سپارم
 والسلام علیکم ورحمة و بركاته (اللهم)

در باره السلام



تصویر





تصویر

بسمه تعالی
خدمت کی ورم معظم حضرت محبت الاسلام جناب آقای مستجاب الدعواتی دام ظلہ الشریف
پس از عرض سلام و دستبوسی صحت و سلامتی آن عالم ربانی را از خداوند متعال خواہم
و مرتب جوایبی عالی شریف میباشم بیسی از دو ماه است جناب آقای کشیمی بان خانواده
دمشق میباشند هر روز ناظمی دفتر شریف میآورند ما من یوم ذکی فی حق تعالی نشود نام
آنجناب را بایشان رساندم کز لک نامہ ابوعمار را رساندم خیلی عذر خواست فی مورد ز این سو میں
نامہ رسیده مدتی ناراحت دوست و بی اداری نمان جناب آقای دکتور سعید صادق بودیم محمد
بادعالمای مؤمنین رفع شدہ کیجا باشند امید است خداوند ایشان محفوظ و موید بدارد جناب
آقای حاج اقا محمود سفی بہندوستان نمودند و می اجعت کی دزد باکھوا بیہ لبنان رفتند آقای شیخ علی
پاکستانی چند روزی دمشق بودند و می اجعت کی دزد عالمستان خوب سلام خدمتتان می رساند حاج خاد
حکیم خدمتتان سلام می رساند امید است از سلامتی آنجناب مرتب اطلاع دہیدہ می امی یا سفارشی
بفی باندہ بالمال اعتبار انجام میدہم والسلام علیکم ورحمتہ وبرکاتہ علیہما
۳ جدی الاول ۱۴۰۳

۱- فرزند مرحوم شیخ نصر الله خلخالی که پدر و پسر هر دو وکالت از مراجع عظام داشتند.

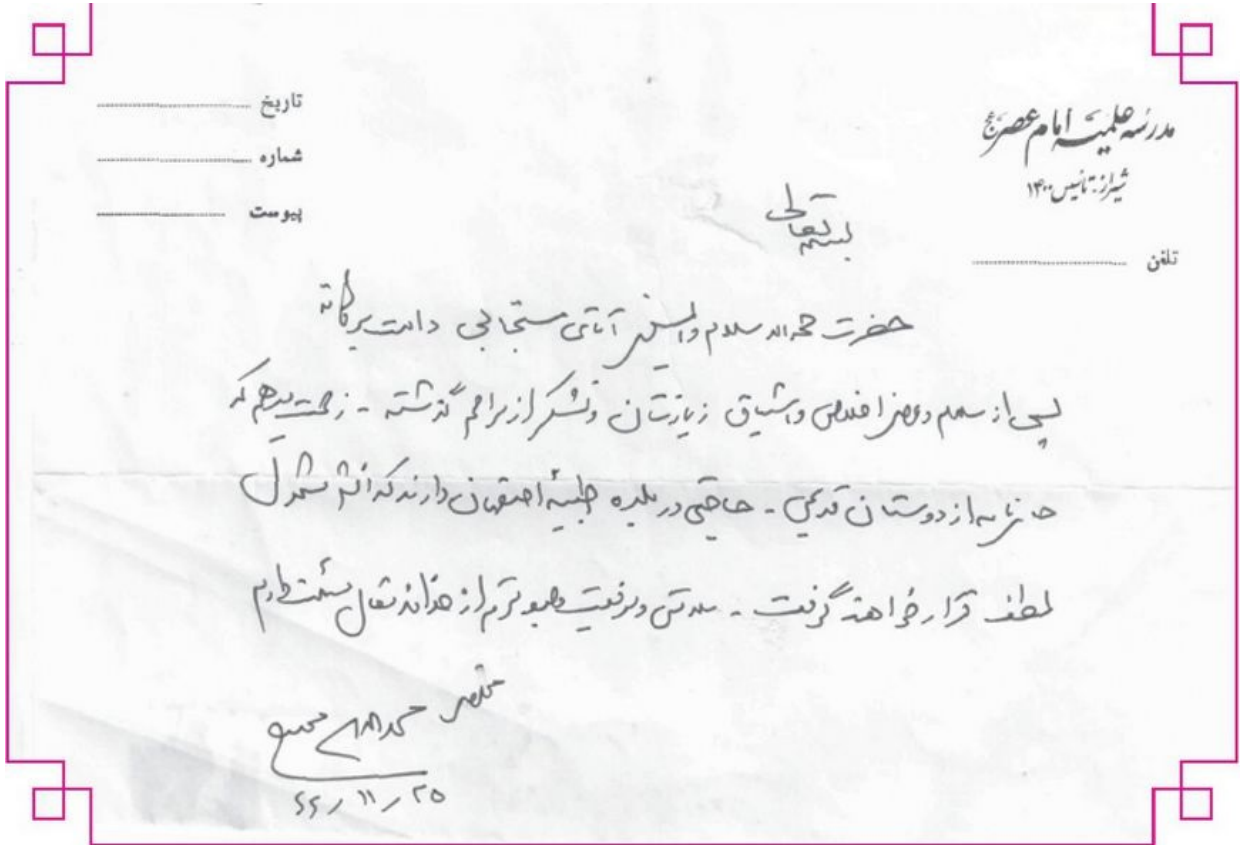


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدرسه علمیه امام عصر (ع)
مشیراز - تیس ۱۳۰۰ هـ ق

جنابیتاب محمد سلام و اسلمتین با مستجابی دست برکات
پراز سلام و احسن - مرقه محمدتیر زیارت در خط همشهرهای
گرفتی در صفهان - حق خلق در گزار خفوت به بعد بگریه
زحمت از حالین نه ست - به حال غایت و تو لعی خواهد بود
حیر دعاوی سستی و زید تو سیتی و بعد قوم بیستم - آن حال
سر کار خنکرده هم تو بیات - آن سر دعا دارم - در دار حافظ بیستم

عید در صلاه برکات
مدرس محمد مصطفی
۵۸ / ۱ / ۱۸



خیال در همه عالم برفت و باز آمد

که از حضور تو خوشتر ندیده جایی را

گرمترین و خالصانه ترین سلامهای این حقیر ارادتمند ارزشمند کوچک را بپذیرید. انشاء که وجود عزیزتان سالم و از جمیع پلیات مصون و محفوظ باشد و سایه بلند مرتبه تان بر سر دوستان گسترده و پایدار، هر چه بگویم کهدوران کوتاه زیارتتان چقدر برای من مغتنم و ارزشمند بود حق مطلب ادا نمیشود علی ای حال حفتعالی را از توفیق در محضر منور سپاسگذارم مدت مدیدی است که قصد داشتهام کتباً یا شفاهاً عرض سلامی کنم و تجدید عهدی اما دلم میخواست ابتدائاً به قولی که دادم عمل شود و رفع شرمندگی گردد. اگر تأخیری صورت گرفت بخاطر این بود که دیسک کامپیوتر مورد نظر از رده خارج شده و نایاب است. امروزه بالاخره توفیق حاصل آمد و کاستها پیدا شد که به پیوست نامه تقدیم می شود. امید که مورد پسند نوه ارجمند قرار گیرد. احوال این حقیر بحمداله بد نیست و تنها ملال کمبود انس و الفت و صحبت یاران جانی است که البته کمبود کمی نیست ولی همینقدر که به برکت دعاهاى دوستان و سروران، امر معاش، زندگی آزاد و آزادگی را محدود نمی کند جای صد هزار شکر و سپاس باقیست. آرزو می کنم زیارت هر چه زودترتان دست دهد و درک مجرد آن محضر معنوی میسر گردد. به دعای خیرتان بیش از پیش نیازمندم. با دوستان کویت کم و بیش در تماس هستم و یاد آن چند روز را که جزو زندگی و عمر واقعی و مفید محسوب میشود مکرر زنده می کنیم. فرزندان گرامی و خانواده را به سلام مصدعم هر امری باشد در خدمتم دوستان را می بوسم. بامید دیدار خرداد هشتاد و یک

سیرت شریفی الشریعہ
 حضرت بزرگوار تری از ملا سید محمد تقی میرزا صاحب
 گرامی لطفت بہ نسبت زہد و عبادت و دلدادگی
 نہایت در تمام سیرت از احوال است کہ
 بر سال از آن حضرت سیرت شریفی وضع ہوا
 و بہ نام دار الفیضت جہت برکت و فیض
 کہ نہایت سیرت شریفی از خود سیرت شریفی
 بہر آن کہ حضرت سیرت شریفی کہ بہر سیرت شریفی
 صلوات اللہ علیہ علیہ السلام و سیرت شریفی
 بحوالہ از ملا سید محمد تقی میرزا صاحب
 سیرت شریفی را با وی سیرت شریفی
 از تقوی سیرت شریفی سیرت شریفی
 انجام گیرد و سیرت شریفی سیرت شریفی
 یا چنانہ بر احوال ان در دہدہ را سیرت شریفی
 دستہ بہر تحصیل بہر سیرت شریفی
 او در آن وقت اجتماع سیرت شریفی
 است حضرت سیرت شریفی سیرت شریفی
 دوست سیرت شریفی سیرت شریفی

بسم تعالی

حضرت سرور عظم آیت الله سبحانی راجع به

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

رقمیه شریفه که در سطح اسلام جامع اقامه مهدی دام فرود
واصل گردید مزید مسرت گفت که پس از مدتی از حال آنحضرت
مطلع شدم .
ایمان مهدی از خدمات صفواتی مفصلاً بیان کردند

رضایی پیش از ادبیت دارند .
بینه مدتی پیش در وفات مصمم دین الله صادق

به منزل تلفت کردم طبق معقول کسی گذش را بر نموده است و در
گنبد پیام تسلیت عرض کردم .

دیده امی بتوانیم بزودی به دیدارشان نائل گردیم

صمیمانه به یادشان هستیم . روز درستان حال شما را جویا

ما شوم . امانه ریاحه حال العاصمه سلام میباشند .

ایمانه دالره درستان دیگر به وفای سلام صلح هستند .

دعا کنیم سلام به زیارت حضرت رفا علی اسلام و در بار

سما موش شوم .
بالت دعا صلح .
محسن خاتمی - کربلا

آن جریان - ملتقی این بود که اولاً اگر یاد آن باشد و متن کتب
 بودم روزی ستا تلفن فرمودید و گفتید به نام چه کسی بکنم گفتم به نام
 همسر و فرزند بزرگم گفتید پس یا دلالت بنویسید و یا وقتاً خودشان
 آمدند - اما : من این طلب را به خانانده گفته بودم و لذا
 آنها جو یا هاشمیه چندین بار که چهره دنت برویم خدمت مرشد
 برای این کار و مره فریاد می گفتیم که هنوز انجام نشده است
 و مخصوص وقتاً گفتیم که مرشد مبلغ را به کسی داده است قبل
 از چند ماه او راننده است در اصل مطلب نسبت به اینها
 فکر کرده که شاید بنده مانند سابق این مبلغ را هم
 به دستگاه داده ام و نقل شده است که لذا تلفن کردم
 که اگر میر است بیاینه خدمت شما و به ناچاران بیخود
 تا این سوء ظن آنها نسبتاً به اینها نب تمام شود. لذا
 اگر صلاح بداند در صورت کاروان ان اقامت کرده است از او
 بگیرد و لطف کنید به افاضال دامادمان ^{میرزا} برایم بنویسند
 و همچنین تا در اینها یک چیزی برای ان دست و پا کنم یا در
 بیروت تا مطمئن شوم. ولکن الأمر.

از زبان رازی سفیرک میخوام دستگیر

تاریخ: قندهار، خرداد ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) ب. ر. ح. قندهار: تاریخ


سیدنا 2

مسودت کتبی که در مسجدهای آن وقت
 در آنجا یافتند
 نامه حضرت زاجم به کارکنان و دیگران
 حضرتان ارسال میگردید تا بوسیله مسولین در آنجا
 به ایشان برسد
 هنوز موقوف نبود این را با موقوفات تحصیل نمود
 در اثر سستی خط موقوف را اسیر نمودیم
 انجام دهم
 شد دانم آیا شما کل تشرف پیدا آورید به هم
 شایسته برادران و خواهرها به تهران بروم
 آن شاء الله تعالی چون از خود بهایش نمیکند خرم
 گرفتار از الطاف در منزلت
 بسیار بگویم و اسرار استماع شود

شهرت
 ۱۸ اردیبهشت
 ۱۳۰۸ م
 سید محمود شاهرودی
 کتبی



شماره ۱۳۲
شعبه


وزارت پست و مخابرات و تلگراف
اداره

محترم سرکار
 وزارت از مژده که در فرستادن جناب منور صبح تلگراف
 در دست نامه منتهی را امر کردم دارید تا اقدام
 لازم بعمل آید و نسبت به آن در آن انهم در همان
 مسدود نظر آقایان من کتم متعاقب مراجعته آن
 بکسرینت حضرت حاج آقا کوچه ای روزی اینها
 در روز بیستم ابدی شد تو صحنه دار و در
 ام عازم تهران هستند و منورا همراهم
 در مراجعت در مراجعت خیر لکن در وقتناز
 نزدیکی دارم و در وقتناز آنجا گرد مژده که در
 مژده مژده مژده مژده

دوست من:
 هر دو دست خسته ای با سینه اش در دست
 هزاران پس از ترک سینه چهره آفتاب
 با بی در ۴۰۴ فراموش
 هنوز نموده برآورد که در دست

دوست من:
 میوه کوشیده باشد عزیزان را توسط دوست عزیزان در بیانت کردم. شاید شما و دوستی که این نامه است
 چه اندازه آهنگ و درد خواران برانگیخته داد. چهره من از مدتها دوست و نادار را شنیدم که در زندگی نامه
 بیرون می نماند و هیبت دیگر نماند با دست که در این دنیا بر سرنا جا احساس نماند که چه پیام که
 پیدا می شود. دارم که وطن پرستی و تقاضای سرسبانی به ما گوش کند.

باز دوست من این سال من شده عزیز. با این کجیم آنقدر که به دوستی به حال خوب نماند چهره من
 می کنم در سینه ما باقی مانده است. در زندگی به نظر همین خسته شده ام چهره من کجیم که در وقت نماند است ولی
 که در سینه آرزو است. من و دوستان جوانی و به صورت دیگر در سینه ترسیم فقط هر آنقدر که میباید وقت
 نیبیم. من نیاهم کجیم که کوشیده است در خدمت نماند و ناگهانی کجیم. به نیت خسته شده ام که کوشیده
 کوشیده می توانم در دامن خواران را سخن کنم:

مشق و هر دو دست را کشتن در ملامت
 میر سیر است سخن کنیم با چهره من

تا بر این چنین می بینم که این زندگی در آرزو و دل من چهره من زندگی کنونی من است تویی. کجیم کجاست در سینه
 تا کجیم شاد چهره من توست من در برابر آن خسته صاف سخن گفته است. با هم می توانم که این کجیم سراسر در
 نماند که به کجانی تا هر دو که کوشیده خسته می شود و این که در صاف کجیم کجاست در برابر سراسر کجیم.
 کجیم به نظر چهره من سینه کجیم. کجیم کجاست کجیم به بار آورده و من کجیم سینه است چهره من کجیم کجاست:

سید روزانه خوارانده آن کجیم کجیم
 چنین صبر کنم و در دلمان کجیم و ام

چهره من است ارشتم که در بیانی سوزان و کجیم کجیم با این در جبهه کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم
 حدی امانت می آید. محرومی هستم که در کنار زندگی سخن دوستی خسته ام. این حرف من این نامه ای. این
 نطق من روزی را سینه و کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم
 در حال دوست نماند. من از این حرف نماند و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه
 را در جاب فریب میباید دل کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم
 نماند کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم
 کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم کجیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حضرت برادر گرامی آیت الله حاج آقای مستجابی ادام الله ظله
السلام علیکم ورحمة الله
پس از عرض سلام و ادای احترام .. سلامتی و موافقت جنابعالی را از درگاه خداوند
خواستارم . امیدوارم حالتان خوب باشد ، و هیچ ناراحتی و کسالتی نداشته باشید و خداوند
شعای کامل به شما عطا فرماید .. المعاصات شما در این ماه مبارک مورد قبول واقع شود .
حال اینجانب هم بمحمد الله خوبست . البته در سال گذشته بخاطر مرض اعصاب چندین بار
در بیمارستان بستری شدم ، و شرایط سختی را از جهت معنوی و عرفانی گذراندم ، از جمله
حالتی بود که مصداق آیه : وان یجاد الذین کفروا لیتلقونک با بصیرت ما سمعوا الذکر
ویتولون انه لمحزون ، بود . و الحمد لله خداوند مانند همیشه یاری بزرگی کرد .
الآن هم به کمک اضوی دلسوز آسید محسن .. ممکن واقعتاً به مشهد منتقل شده است
که اشعار .. موجب بهبودی بیشتر شود .
ایشان بهلولی هر ۳ ماه (۳۱ رمضان) بستر دعاگوی جنابعالی و اولیای خدا هستم .
در ضمن من در این دو سال گذشته چندین بار کلاً به منزل شما تلفن برای احوال پرسش
کردم ، که کسی تلفن را برنمیداشت ، و آدرس پستی شما را گم کرده بودم ، که اخیراً
عیل کرد و این نامه را نوشتم ، و وصل استیاق به دیدار شما دارم که خداوند موافق کند .
معتاداً بعضی برسانم از جمله تنبیه که از جهت تکراری و معنوی بدان رسیده ام است
که "حکمت" کلمه الهی ، از طرف خدا در ساحت این جهان ، و دنیای انحصاری
سنتی به جهان و خلایق در اداره آن ورشد و کمال آن .. براساس یک حکمت دقیق
و صائب شده است که براساس این حکمت ، خداوند میخواهد که هر "چیزی"
و هر "فردی" و "ملتی" در جای واقعی و درست خود باشد .
چون یک معنی مهم "حکمت" : وضع الشیء فی موضعه است . و آن اکثر
خرابیها و مشکلات دنیا و در سراسر جهان بخاطر اینست که اکثر بشر ، اسباب
و انوار را در جای صحیح و واقعی خود ننگذارد ، و برخلاف حکمت کلمه الهیه ،

وزیرانه حجابی شبه اثنی (که تورات و سنتت صریح) کارسازگه . لذا وضع بهم خورده است . هتی همین آب و دمای دنیا که تاری بر اثر سوراخ شدن لایه " اوزون " و دیگر مسایل ، عرض شده و بهم خورده ، باطلر اینست که صنعتگران جهان و غرب (بانیگه ظاهر خلی دانستند و متخصصین بنظر میرسند) در ایجاد صنایع و کارخانه ها ، فقط سود مادی و سریع خود را در نظر گرفته بودند و دستند ، و این صنایع و تکنولوژی را همانک با قوانین طبیعت (که خیر و حکمت الهی است) پایه گذاری نکردند .. و هلمصرا .. هتی بنظر می آید که فعلی عده ای در داخل کشورها اساسا ، و عده ای از اهل کتاب در غرب و شرق ، ضد اسلام شده اند ، بی علت مهم آن اینست که ما بر طبق بر نامه و حکمت الهی در قرآن که میگوید : ادع الی سبیل ربی باللطیفه و الموعظه الحسنه .. تبلیغ و عمل نیکویم . یعنی بر طبق معنوی این آیه ، در تبلیغ به اسلام ، بایستی از روی حکمت و بر نامه حساب شده علمی ، و کلاهی متن عقلی و منطقی ، و با روش انسانی دوست (یعنی موعظه حسنه) که احساسات طرف مقابل را جریحه دار نکند .. و الخ ..) این کار را انجام دهیم .

البته کین صفای دینی و دیری برای این حکمت ، به لطف خداوند ، بسیار کرده ایم که این نامه مختصر ، گنجینه اش آنرا ندارد . انشاءا . در دیوار آینه دمان به عرض خواهم رساند . در پایان از شما تمنا دارم که برای اینجانب از همه جهت ، دعاگو باشید . و اگر نکته ای بنظرتان لازم و مفید است ، اینجانب را آگاه فرمائید ، متشکر میروم .

منی همیشه دعاگو هستم و بیاد جناب عالی و خاطرات درسوری میباشم از خداوند متعالی که هر چه زودتر موفق به زیارت امام رضا (ع) باصوب و مشاطل شوم . و دیوار تازه گردد . آله المصیب . بی آمان الله و حفظه

مخلص سما
 معتر خاسی
 ۱۳۴۰ / ۱۲ / ۲۸
 آدرس :
 مشهدوی پستی ۹۱۳۷۵-۱۸۶۱
 مشهد - ایزن
 تلفن منزل : ۰۵۱-۷۵۶۵۱۰

بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدِ

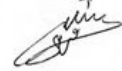
حضرت آیة الله خبیب سراج سیرت رضی مسیحی بنی دام ظلّه العالی

سلام علیکم با تقدیم احترام تائید و معذرت از زحمت دارد. خیدودری
است که در کنار مرقد مطهر عمیدین هاشمیه کاشان مشغول می باشم
دریغ بر خود کردم به استغنا، راجع به شهید سید محمد صمدی بادشاد
سکسما بر شما اقدام بجزو بدیع شیخ مصطفی اظہار در است تا آخر
هفته حاضر میشود تا منتظر بفرستد امرایش عرض کردم برایتان ارسال دارند
اما عین استغنا، را ارسال سیدارم خداوند عواقب امور را ختم بجز نماید
به دوستانشان در حلیه چپا رسته در شیخ حسین زهری اطلاع سلام منور نماید

ماست دهام ۲ حسین فومنی کد شبیه ۱۳۴۴

۱۳۷۱ / ۱۱ / ۴

۲۴ / ۱۱ / ۲۰۰۰



بسم الله و له الحمد

مولای العزیز و المرحوم

همه تا ناله ای رو به من بیاورد
 کس بخود راه برترک جان نبرد
 به تزلزل شوای هرگز آنچه گزاید
 تا مثل ای تامله سالار دانه پیش
 سکه آسودگی تا بر شایر جان
 صفت ای که میمانت جانم آسود
 شخص را مرد سپیدار دل ماکن ترس
 که در حق شایسته دلان متعود
 حدانیت چو ترک کند الهی معبود
 سرور من بی از مدتها بهر آن خوشحال بودم که بسید حاج زوروز ارتباط مجدد برقرار شد و میباید
 موجب اتیان و دود سر شایسته که تا یار باشد با من مدارا نماید
 از آن تا نقد به امر شما با اقومیش ما را به تهران آورد و سکه مسیاس دارم در من را مضمون ذکر
 خیر حضرت عالی گزار شد برای مرا مقرب اصحابان این تاسی بهر که کشید حله و کرا کتاب
 سیران مرحوم الله تعالی تمام من کتابان در میلام و نه شماره یعنی من دادند و نقلی شماره
 نفس را یاد داشت کرد و نقلی تاسی هر نشند
 به بر حال حسب الامتیح حله از آن کتاب بر سیده میرت ارسال داشتم از جهت

قدر تو ای مسلم خداوندان خدا و الوه حق تعالی را همیشه سالم و پایدار بدارد
 در تامله سعادت و سلامت و عزت و زعامت برای شما آرزو مندی هستم
 و عمده ای تبارک و تعالی بی سبب است اسیر و آرزو کم که از دمای خیرتر استم که نامه
 زیرا علیا و نیایش همراز او نیست خیانت آشنایان قدرشان بسینه با عطف سلام منعمی و تقوی
 طومان خون دود و دل و سوج انگله . این است سرگذشت همگوش کنای و حسنی
 ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۶۷

تاریخ ۱۳۳

منزه و محترم و بزرگوار ارجمند صیغه است
 به از هر چه تشکر و تمکین از زانم از کتاب برینه کتاب
 از جمع و غیره در درگاه حضرت اصدت خواندم
 نظر به اینکه معامله مورد نظر انجام نگرفت منبع
 کرده برای آنکه بجز یک وجه بوسیله اعتبار
 خدمتگزارانم و از این لطف و محبت صیغه
 هم در این نوع نسبت برینه منزل فرموده است
 امتنان می‌دارم به تقدم لقرام لقرام
 ۱۳/۳/۶۱

در این کتاب
 از کتب مورد استناد
 کتب مورد استناد
 روح پر تو مقدسی از آثار الهی است که در قفس وجودانی نهان و برای مدتی
 معین در آن برود لیم نهاده شده است. همه ارواح از یک محل و از یک حقیقت و از
 صادر شده و جمیع افراد بشر را این نعمت الهی میسر میگرداند و از این کتب با نشان با تفسیر
 بر خود دارد و بهر مدهمی باشند. آنکه تو هم بر اسرار کائنات بهمان آیت و کلام هم
 تو چنانچه تو در ادست و ارواح، ذرات خود هستند از آن خود شایسته حقیقت که منبع
 جمیع انوار و صدها ارواح است یعنی تمام ارواح در معنی یک نوع واحد و از یک منبع
 صادر گردیده و در ظاهر تعدد پذیرفته و در باطن مختلف ساختگی گردیده است.
 موسوی قزاقی
 منبسط بودم و یکسره هم بی سرودی یا ندیم آن سر هم
 یکسره بودم همچون آفتاب بی گره بودم و همانی همچو آب
 چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد در سایه بی گنجه
 این عقیده طبعاً حس محبت و اخوتی در جمیع انبیا و اولاد آن تکریم می کند در مقابل این تصور
 و تفکر جمیع همقات رویم چون بعضی در حسد و خشم و نفرت مغلوب و ممدوم گردیم و محسوس
 حقیقی و محبت کمال جان نیست آن چرا هر گشت. چون این مثال و جزایست محبت

۲

در آدمی قوت گیرد نه تنها آنچه همان راه نظر اخوت خواهد بود بلکه حقیقت را با یک
 محبت زینبائی و کائنات که همه را احسن در یکجا خواهد دید از این رو
 جهان را میگردانند نه ای از رحمت الهی در دست و عالم آفرینش را بر تو نور او خواهد داشت
 در این مقام موصولی است که هم حرف و کلام چنان بیان میفرماید که رسیدن و جمال عجبی را
 از پس پرده طبیعت دست نهی اعتبار تر از جان من به تو صیقل بخش مستغول و آوازی
 در حستان بر سر و در محبت مقرر نموده است و دانستند که چه اینار بر در صبر و شکیبایی
 و مقدر اند که چون به معنی تکمیل هم از یک صبر و عدول و از یکدیگر و در راه می باشند
 پس به این عالم ظاهر و کسرت که ستم به جهان معنی و صورت بر سیم تا هم اینار بر سر را
 یکسان آید برادران خود شماریم

در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجزیه و اقرا نیست
 اتحاد با با یاران خوش است پاری معنی که هر دو است که در آن
 این عقیده و فلسفه نه تنها در عالم جنون است بلکه در زیر کفایت اجتماعی و معاصر است
 نیز اهمیت فوق العاده دارد زیرا وقتی که ما هم را یک ن دانستیم یا هم
 به محبت کامل رفتار خواهیم کرد و طبیعت محبت ما را میگوید که در محبت از دیگران
 نموده اثرات نیک آن را عاید خود ما خواهد کرد

نزهة الصوفیة

۳

پس اگر ما بیع مرد تو جم و محبت هم عالم (ازم تخت) باید به هم عالم محبت و زین
 انیک باید تفکر کرده راست اگر روح عشق و محبت کامل در هر یک از ما ظاهر گردد
 و هم بشر از این دو صفت الهی و نعمت نزدانی بهره مند گرداند تا چه اندازه جهان
 قسم آ باد و جهان نماند تا در آرزو خواهد شد چه سگ بود در کما بجای منعت
 رذیله و اقبال قیمه مانند غم و نفوس و بغض و حسد قلب خود را جای
 عشق و محبت و در غم و شفقت رفته روح را در بر تو از حقیقت درستی
 انور می گردانیدیم در بی جای خود پرستی خود خواهی دوست هم عالم
 و خیر خواه جمیع مخلوق می بودیم زیرا بر همه عالم فراد و دنیا دهم رذائل
 خود خواهی است و هر کسی خود خواهی بر روی جهان است نهاد شده است
 زیرا خود خواه از روی جهالت برای کسب سعادت و غرض خود می کوشد
 و برای رسیدن به آن به هر وسیله که ممکن است متشبث خواهد شد و از هر
 گونه عمل که به منفعت او تمام شود ولو به غیر و دیگران نیز باشد مضایقه خود دارد
 نمی نماید و بسا به این خیال ترکب اعمال ناسیتم خواهد شد پس باید
 اعمال ناسیتم جمیعاً بر روی خود خواهی و زنی جهان است زیرا اگر

چه هلی نبود و روح عشق در وجودش میبود می در دست جهان ظهور کرد او یکی از افراد
 هیئت جامع آن می است خوشی او نیز با بد در عبادت جامع است یا شکر
 می در دست هر کس مال است سعادت گفته صفتی کرد با بد دیگران را سعادت گفته گردانند
 هرگز خود خواه نمی شود و می جای آنکه عیب ساز باشد خود را مملو از این نعمت از بد
 نماید و برای کسب منفعت خود راه کج بود بد دل را به نگاه نوارازی نموده
 در آن حلاه در آن قدم می زد و آن محبت استیغنی را که نایب بود در راه فقرت
 به دیگران و نوع چوری میماند نسیار چنان و چنان تیان می نمود و از این نعمت
 خداوندی یعنی عشق و محبت استغفار برده خود و دیگران به عبادت می گفت
 پس وقتی که حذبات عشق کامل در روح ظاهر شود، هر چه در بائی گشت
 در اسرار موجودات طلوع گردد و روی دل آرای عالم اخلاقی از پس پرده غیب
 ظهور کند انگاه عشق ما در علم یا خیر هم جهان را فرا خواهد گرفت و همان طور که
 آفتاب جهان تاب چون طلوع کرد در بر همه جهان و جهان تیان یک نوا تابید،
 در نور و حرارت خود همه موجودات را راه رهنموی سازد، محبت ما نیز مثل
 جمیع بستر گشته بود پس فقرت و محبت آن را سعادت گفته خود را هرگز دانید

چون بین تمام رسیدیم و محبت کل در نهاد ما به سرگد رسید ان شاء الله تعالی به هم نهاد
 و زبردستان همراه و معادن خود هم برد یکم با جلال دیگر احسان نیز بر او در انصاف
 و محبت خود هم نگریست زیرا جز الفزلی و دوست آن است کم بیدی را به نیکی
 به دامن دارد و در مقابل شرف و محبت در زینم و الا بیدی در مقابل بیدی بقایم
 بر من است و قدر و اعتباری نخواهد داشت لکن چون در مقابل بیدی و شرف
 دیگران محبت و شفقت خود را ظاهر می‌نماییم و حقیقت جو الفزلی و جزو کارایی را
 آشکار کرده و در نهایت در طبع نبوت خود رفتار می‌نماییم بلکه طرف را نیز مقرب
 ساخته و این ممکن است بسبب همدارسی و بی‌تفاوتی است و در این روایات که بیان
 روحانی نیز می‌کرده اند که اول به محبت و ملائمت بود انصاف اخلاقی دیگران را
 و صبر می‌نماید و هیچ انبیا و عرفا به رسیدن همین توره نداشتند پس راه را به راه
 سادت رهبری کنند. بر همان عالم گفته اند نوعی برای کسی است که برای
 نوعی دیگران در کار بود که شش است. هر کس جو یای سادت و اقبال
 و ملائمت دیگری است. این محبت را بر تمام و مطابق آن نسبت به جمیع
 مخلوق عمل نماید تا به سایر حقیقی تا آن گردد.

سعادت و مهریزی آینه در صورت فانی دولت جهانی تا نوا کرداری و خوش چینی
 در آفتاب آینه به بر سر است و عبادت جلالی در عشق و مهر با فی و سعادت واقعی
 در محبت است و بس - عشق مطلق اندر است - خواهد در جهان خواه اگر گفتند
 نظر کرد در آینه نباید خوشی جلالی و سعادت واقعی آینه در عشق مجازی
 در نیست بلکه با عشق مجازی را به ای فرقی کرد به سوی عشق حقیقی و از این
 در آینه فانی و کلامی چینی به در الملک جلالی عالم روحانی تمام است
 فنا نماید پس که نعم از در و هم در و از آن جا راه ندارد پس بر در سعادت
 حقیقی گشته خوشی جلالی بافت - در در و و قسم الله - به از این آینه تا در
 در کمال دلی

دین نام خدا

با عرض سلام و تحیات به پدر زودارم

« سلامت را نمی توانی به نایب نعت
سرها ندر میان است »

می بایم پیش از آنکه راه نرفته باشیم . از آنجایی که جسم به یاد ما حتم
سنگین طحا کندی را زودری چشم شما دیدیم . نمی توانیم بگویم
من سادی وی پی ای را پس از زودری در دیده ام .

بندی را عده ای تازه نیست . اندوه می دارد در باید . « ای کاش با ما هم بود
تاغ ندران نبود » . ما بچشم نیت خدای را در حال به خاطر همه چیز
به خاطر دارم که در آن زمان ها . به خاطر آنکه مدرس حسرت در عین زودی
تاغ ندران این دو حواد صواها میان ما نسیه اند تاغی را نمی توانم تا این ماه
تف خود را به رس نضایم نماند ؟

دلای زودری در زمان نوحه سه به روحی عقب بودیم ۰۵/۱۱

من چشمت صبر داشتی که شمارا ستودم
 انری بطنی نوک تپهای که مجید نظم خاطر تربت سما را می آید
 این هفت بیدر برای منند دی حرف سبزی طاقه را می گویند
 از غریبم بگویم سبکس خدا را حلی ملاقت قطه بدین
 به تربت و خنک عابد را اندام پیر هیزم ملاقت سلام حیرت
 خلاصم و براندم هم ملاقی با احترام می رسانند
 نوشته ام در خانه ام خط بر دست خوش
 ما برای سوز دراز آخره اند
 بچه اند از با هم زیبایی نهان را فرستادم
 سلام بر اجنت ترا به غریبان بر لبم برام دعائید کردیم
 و ترها و سوزی در سخت
 از دردم با سبب در دولت
 دکتر رحمان رحمان
 ۱۵/۵/۳۹

« بی تاخیر قرآن »

« چه ضیاع است و جان بخش است در این دنیا نبویون »

اسلام

اشرفین که این کوهها و صحراها بیان ما شده اند و فقط این نبوی بی پایان و بی انتها است که ما را راه هم می نهد. و چه در سار است خود ما نه بین دوست طایف هم را گنیم و در آن

چه در آن است بیرون برین

کسین در این صخره حقه است که در وقت هم و بی وقت هم کلمه بودیم و با هم

روح من در حقیقت راه است و جابریست روح من که من است

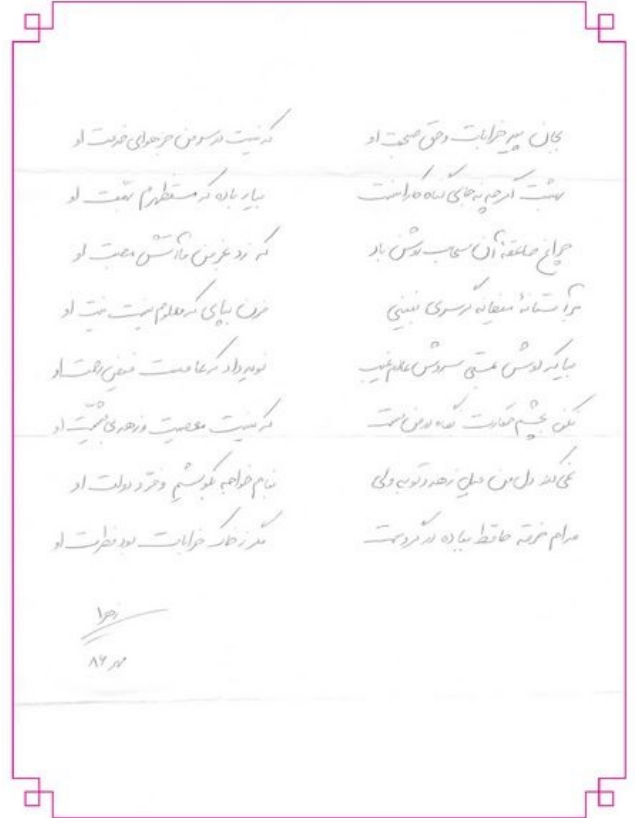
بی دلم سفیدی همه را تا تمام و از همه جا که در روح عقیدان را در راهی با هم نوبت می دهم و همه را می دهم و در آن کلمه تا وقت آبادی ما در آن حتم می باشد

اصول و علم در آن کلمه در سار از ساری و سخی و سخی با هم است. من که رسیدیم هیچ سلام

را در حقیقت با هم کرده ام. من که رسیدیم از کلمه بود. و از همه جا ناری ام می باشد و هیچ چیز

نرایی رها نه پس سلام را می سبایم. ما فقط تا همین در آن روحان که در شود

اصول و علم حتمی سلامت با هم است. لفظ سلام بی روح و با هم و با هم





ایشان فرزند حجه الاسلام و المسلمین حاج سید عبدالله مجتهدزاده و نوه ی آیت الله العظمی بهبهانی است. مردی است در منبر، توانا و در دوستی، پایدار. در دوران آشنایی با ایشان چیزی جز جوانمردی، محبت و بردباری در مقابل شداید ندیدیم. خدایش او را سالها نگه دارد و برادرانش آقایان حاج سید نورالدین و حاج سید اسدالله و حاج احمد آقا که همگی مهر ویژه به حقیر داشته و دارند، را حفظ فرماید.

حاجب نام مستجاب

مغفرت که بر من سید محمد سلام در اوست کرده انکله خدایم و منم که منم امیر یارم سید زید جبر الی طیف
 ها ما با ستم محض درین بیخیزد نامدار نقدی که من لکن ها نظرد که در صند و تقید که کسوت زینت بر در ستم برین
 رسید با صفت زید در سار و سوزان کم و قطعاً اگر توفیق اولیایم عدت و بها سیدم چون رسیده تا اول
 کزین طبله انجمنیه تا من را بشیر از این جان منداشته بدین ترتیب سلام کنم و در صند خا صانه خود را
 تقدیم سیدم و اولاد من سیدم از الطاف و سلام آن بختیاب صمیمانه سارگن ار که تمنا خا صانه قدر است
 چه بان نداشته زیرا هر چه منزل غنایم رکاب و دم و دم از زبان انسان و در ستم که طایر بود
 ستمزانه از جان تنگتر قلم حقیرا برده که این سبب ستم عرفی نه است سارگن ار که سارگن ار که سارگن ار که
 ستمش ستم لطف خا صانه با بل در مرد نک و صحن زینت و الطاف سارگن آن بختیاب و در ستم که خا صانه
 و در اوست خا صانه در این است در ام رکاب و دم و دم خا صانه در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست
 در ستم بد بختیاب در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست
 زره در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست
 نا پذیر بود اگر کس در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست
 از حیات که کس در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست
 و الطاف تمام هواه طوق اوست و سبک بر گنم خا صانه در اوست و این رسیده ستمزانه تا کس در اوست
 بعد از آن در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست
 ندانم لکن هر چه در وقت در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست
 از این صمیمانه با این خدایم تمنا دارم از صند خا صانه و سلام صمانه ام را ستم زید و ستم زید و ستم زید
 سلام با صانه در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست
 رسیده که الله در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست در اوست

یا حق

دلخیزان شایخ طر ز نور مستند دار ماست که با حسن جدا داد آمد
در سوره انعام شمای تا کسک دار در کور خشک و سوزان عشق در برهه ای که
انسانیت و کثرت در برابر العزیز می بزم هداقت نفسهای آخر را کند

و در مای که استخوان مروانم و شاد در هر چه چای که شیمان سبت و بیا کار محروم کجاست
و تنها کسب عزیزان آن بر چه و زنگی آتش می نهد و بقدر طغیان از آن باز نگردد

تا همان بر تو و شعله بر زلف هستی از سر لاله پاک رسول الله و از مذهب امام
عظیم مسلمانان، مکتب ما که هستی امیر المؤمنین علی (ع) سر برده فاضل زندگی

در گنجایی می خرد و جویندگی و عشق و وفات را بجای می سازد
تا سلام از سر بر می آید، خدمت در کسب و در هر کسب، عبادت صورت کسب است...

میدرودن ستمهای بی لایه ترگاه

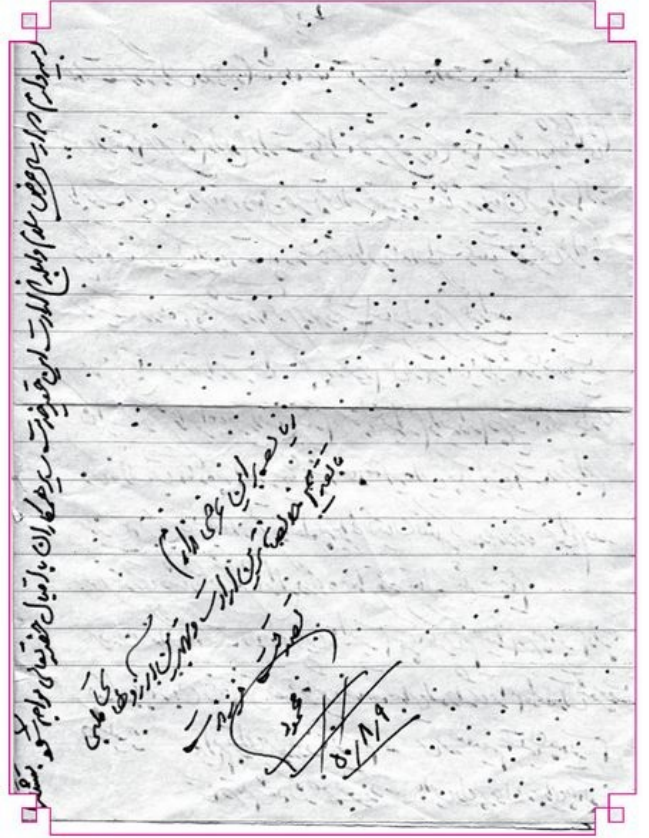
امیر طرم که حال شما خوب باشد و مستعدی در استکان و در سال شما، عهد در دست
و کار کسب، بشوند و در سینه الطاف الهی همه سار و کامیاب باشند

روزهای اکثر که در ایران بودم تقسیم داشتم که برای شما چند سطر بنویسم ولی بهم
میخواست که در غربت مزاری برای شما بنویسم و از شما شکرت کنم که در کل طایفه

صفتی من فراموش کرده، بر گروه از زبان
تا بگویم شرح در استیفا

هر شب مکنی آرام که برای شما بنویسم و بگویم فراموش کردی هیچگاه اهل آتش
و یاد می شود تمام وی در استم که بجز بر دل از آن ها در کار مکتب مدرسه و سایرین

مسیحا که می آید در برتبه نزه انصاف لطف تا که همه به باران این دلیل توینا
 بچشم از لطف تا که همه غرض از حق زود در در برتبه و لطف تا که همه غرض از حق
 این که همه غرض از حق و آن چنان نوشته است که فقط سبحان الله که در کمال لطف
 به لطف تا که همه غرض از حق و آن چنان نوشته است که فقط سبحان الله که در کمال لطف
 لایم بحصول الاصل در چهار مرتبه به چشم همین و پس
 در چهار مرتبه به چشم این همه در جهت فقط تحت عنوان این منظر خدمت
 مگر که لایم بحصول الاصل در چهار مرتبه به چشم این همه در جهت فقط تحت عنوان این منظر خدمت
 عدل او را در نزدی است از همه در تمام حفر تمام اول که تمام فقط از این رو
 خود که لایم بحصول الاصل در چهار مرتبه به چشم این همه در جهت فقط تحت عنوان این منظر خدمت
 به چشم چون این بعد اول خدمت که همه غرض از حق و آن چنان نوشته است که فقط سبحان الله که در کمال لطف
 و پس در چهار مرتبه به چشم این همه در جهت فقط تحت عنوان این منظر خدمت
 در چهار مرتبه به چشم این همه در جهت فقط تحت عنوان این منظر خدمت
 تا که لایم بحصول الاصل در چهار مرتبه به چشم این همه در جهت فقط تحت عنوان این منظر خدمت
 شود به چشم و بعد از آن که همه غرض از حق و آن چنان نوشته است که فقط سبحان الله که در کمال لطف
 و پس در چهار مرتبه به چشم این همه در جهت فقط تحت عنوان این منظر خدمت





از علما و فضلا و نتیجه ی علمای بزرگ ، نوه ی پدر آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسین فشارکی ((طالب ثراه)) بود، در خردسالی دیپلم گرفت و تا آن روز کسی در سنین نتوانسته بود چنین مدرکی بگیرد.. سال ها خدمتشان بوده ام و از خرمن پر فیضش خوشه چیده ام . روزها و شب ها در مدرسه ی صدر اصفهان و در مدرسه مروی تهران در یک حجره بسر برده ایمو و حیف و افسوس که این مرد شریف و محترم چه زود از میان ما رخت بر بست .

دو عیال داشت که هر دو از خاندانی نجیب و عفیفی بودند. از یکی از آنها یک فرزند داشت که از دنیا رفت و از دیگری فرزند نداشت.

معمولاً میزن

اینکه عشق نیست اینرا که محبت نیست اینرا که احساسات نیست در اندام زندگی
 نیست روزگوست تب نیست خدا نیست
 در اندامه من نیست محبت نیست قلب نیست و پاره ای که قلب نیست نیروی نیست
 لولا ی عشق من از محبت من توی ای احساسات من توی قلب و لیمه این توی که
 همه جایهات معشوق و این شوق نیست که باطن قلب من بیرون داره این مکن خیالی
 نیست که همه جا اهلقتصیب به سیرانی مراد و این قیانه زینا مراد است توست که هر دم
 در نظرم مجسم میشو دپرس من زندگی دارم من خودم
 بالانکه فرستگیا از خود بر ما هر ان احساساتکم که در انو مگرم و ایندیرو چو عده ام
 و سپید ام از سگ است و ایا که - خدای زینا مراد من

تو که بودی که بناگاه مرید ام کشید و دل مرا چو یی رفتی و بدانی هدیه ای بالاتر
 از قلبم که محبت و مطلقه من را دست ندادم که تقدیم کنم * که بودی که بناگاه باشعله
 نوروزان چشماست تاریخ هوشتم را سوزاندی که ایبدی نه بنگاره نلب و اسبابات مرا
 زار و زده ای مرید داشتی هدیه مرا برها رفتی مگر من چه خبر ده ام که باید تم حیران ترا
 به پذیرم مگر من چه گشاهی را مکتب شده ام که باید دل برون و چها گذارن دل ببری
 و سپید اندی * * * * * من من است که در از روی تو از روی من زانده ام
 مانی من جان من را ندانم * هنگامیکه از دیدن آنها را زانسانگی داشتی خایر گشته
 یاد میشت سر را با مینرم و احساس محکم که ناسه از من بمنتزوم رسیده و هر ان مکن
 است که در ازانی را و اع گیم و میترسین کسان را نه همانا توست بی بر زهمه ترنکم

عشق را که در اندام نیست
 محبت را که در اندام نیست
 احساسات را که در اندام نیست
 محبت را که در اندام نیست

این روزی من جزا ز زینتی نیستان اسارین چرا اسان مهت نیست این من هستم که
-ردین تو گداشته اولین تویی از معجزات صحت و حیات ان نوبه گشتی و داناان ای
اسان مهت و طافله ان شهاده سورا و استغنی این تویی که در صوب و مشرق من
هستی این جزیکه منهن هستی و این من هستم که ترا لایله فراموش نیستم تو چه میدانی
که در خاطر از تو چه میگردد بدرقهت زندگی بچه نگو طی مشرد
این من هستم که ترا از سرچشمه انبیا ان نور صفت ان مهتاب طافله دوست دارم
دوست دارم بدانم که و این دشمن دارم
زجه باد من جام شده اید و مستند ام
ان کاتر که همیشه ترا آن میبینم ان دلارا ان من بعد بدت پارزیت با بدت میروشم
از دلمن همسایه تویین تلکلی من هر ایا با روزی من ترا در ترک و امیزد ترا زیت دانستن
مرکت دید کام را بشنختم من چشم از روزی ام که از راه دو پیله بری وهران مرا فراموش نکنی
کهند سنگ لعل خود در مقام شمر ازین شود لیلای من جگر شود
هنگامیکه شهده ازوان صبح داخ سحر ام زخود را بروی خورشید می کشاید مرا ایادار
هنگامیکه قلب جفندان تا دانهها صطید هنگلی که تاریک شب به رهاها ان شین ترا
دوست میدنمزمه ان که میگوید مرا ایادار کوزن فرادار
هنگامیکه او ان بلبلان کوزن ترا ازین میدهد مرا ایادار یعنی تم انگیز من بندیش به داخ
جوانی من اندیشه کن
ان برقرار و ایان و نیال و کبان و چشم
از هر چه گفته اند شنیدم و نتوانده ام
میدانم تمام گشت چا ز رسید هر
ما هم زمان در او دل وصف نتوانده ام
فراموش نکن که فراموشت نمیکم همین
۱۳۸۶
۲۹

۴۶۷۷

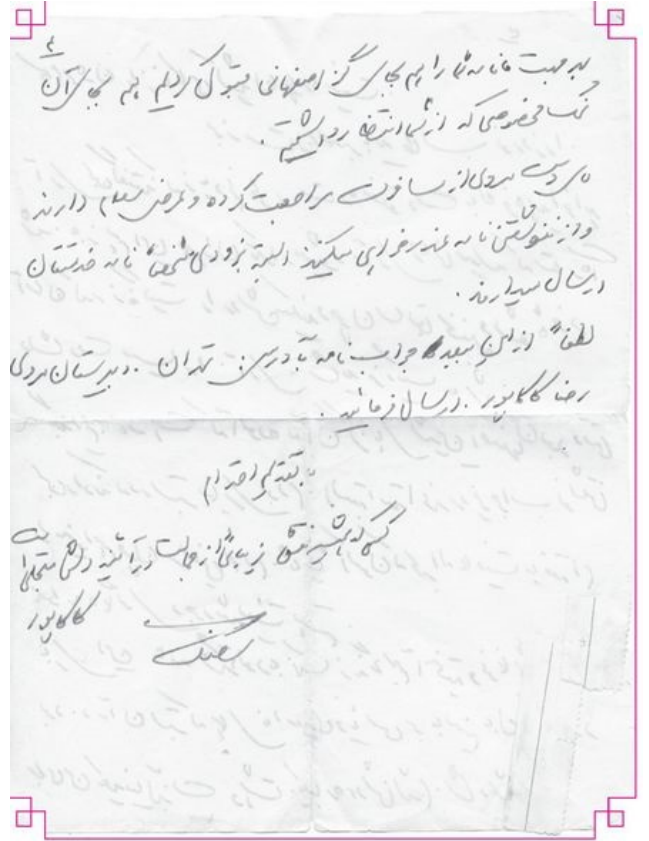
2

صفت عزیزان:

دشمنان را با جفا و خشم کشتن و زنده ماندن در بدام. در قتل این در برابر ارف
 در عین چون ذره در محو ذرات شمرده با ابراج سنگین بلبنت ابر بر میزنند
 در راه این نده اند. آرزو قدرت است. این مرضی که دوستی بران است
 در حساب رانند برود ~~روح را در حقیقت خودی کند~~
 یکی که درم؟ با جفا بر بدست و پیشین. بر راز با درج با بهشتی بود
 رسیده؟ تا از دست زنده دارم است. به ای از گزیده آمان نزیه
 در دنیا نشو تراشید در ارفا محو کند. آرزوست اما حاله ای نمرعلی
 حاله در که نتواند با چشم بصیرت می رود آرزوید بجای کند است.
 آنرا که آمان نزنند کم کم در راه است. اگر چه با زهر اعدا آن فرزانی
 در سطح آن مرانند زنده می دهند و آن است به ای که در ارفا محو
 شد چو درگیری بود و او که دنیا را زده است. در چنگله امیون بود آری
 در راه چو برین دران مستهف شد بعد آملی صحتی کند؟

کفر از دست دادن است ره ام بر ملازمتی که در دست گیرند که این
 است ره به نام سببه بود است بر هم است ره زندگی یعنی ستاره که چشم بود
 که در دنیا هم آن زمانی را که در سفرش با مردم میخوابیدم و به زبان کرده
 از سینه‌های کبیرم لایم جلالی ساعده هم به بیست و سه سال سن می‌داد از جمله
 سیف این ستاره‌ها می‌تواند سینه به کینه باشد. آنست که ستاره‌ها
 بر زهر آورده‌اش آتاس در دمی که ما بعد از آنست که ستاره‌ها
 که در وضعی است از در کارها در سینه. آرزو اینها را خوب بود
 درام در زندگی بودم. خود را در آن در اینها دیدم.
 خود گفتم آن ستاره که زندگی را در دلم می‌گذارد که در این
 می‌تواند که است. و در صدای پر زنده زنی که می‌تواند
 را بخورد آورد. صدای خود را بهای بهای سعادت بود که می‌تواند
 نیا دهم بهیچ‌وقت هم چون: یوسف که گشته باز آید به کشتن و خور
 حکم از آن شود در آنست که
 در این زیم دانستم که:

کجایم چون راز نیکایی گویان چاره نیست
 بزرگستان صبر باید طالب نور زرا
 آرزوی کفایت که زیندلم خور ستاره فتوح دست باک فیه پید اواید
 شد ز بیم این هم زمان تکرار میبود آرزوی زمان میباید که ستاره
 آسمان که زنده گیت را در پیش میکند و چون سبها بخیزد و شود
 دست دست سب زد آرزوی کفایت زیند
 بجز این همه است که آلوده به آن زبان شیرین اصفهان بجز دست
 کین دلونه در در ستر بهار بودم البته همه اندر در جواب نوشتن
 را بنویسم چون در بعضی بودم نه این که از آن که کبر اله عاقبت یافته ام
 همراه دلاگری وجود شدت پرست
 بار این نامه که در کودکی زنده گاهیم آنچه و فرغای بی کز
 بود در آن ستر که هاس نامیدی و ناس بر بالین جان آن کفر بود
 بلای کن کینه ایست دست کینه در دشمن آمدش دلدم



۱۳ کتب و سوره آرام:

۵۴۷/۵

(۱)

شب که بگذرد از زانوی سرگردان و اینوستی از لطف و زینا طبیعت شاد جهان و جبهتینان که میزد
 در کتب زینا چون در کتب سرگردان به دلتی که بر این موج ایستایی در دنیا و در دنیا است
 رنجی که در دایره دلتی دیده کرده اگر کرد و لطیف بر سبای که در شب است چه با...
 درونی آرزوی که در کتب ایستد با در شب رازها خفته بیدار شوند زنده در کتب
 خالته خراسانی آرزوی از خاطره که در کتب ایستد با در شب رازها خفته بیدار شوند زنده در کتب
 چون دایره ای که در کتب ایستد با در شب رازها خفته بیدار شوند زنده در کتب
 به زینا در کتب ایستد با در شب رازها خفته بیدار شوند زنده در کتب
 را از اینجه جهان را در رخ ماهی بیند استا گمان چون دلند با طریف معلوم
 در کتب ایستد با در شب رازها خفته بیدار شوند زنده در کتب
 با برد آرزوی جهان آرزوی در کتب ایستد با در شب رازها خفته بیدار شوند زنده در کتب
 در کتب ایستد با در شب رازها خفته بیدار شوند زنده در کتب
 طبیعت را نیاورند آرام در آنوستی هم میگردند.

آرزوی است؟ ...
 شب بارشانی بر برگ کسی که درش بود از موجودی طوطی در دهانش برای بندها بر خفته
 شوی را زین است. دردی که مال از کتبت است. سرکه که جز شور محبت و شوق از در
 مرغ برده که قوه برکنده نهفته طوطی سلطنت کند و بهر شب را با آن خوش بزرگایند بزنند.
 شب آرزای خوش است. آرزای گشته در شب رازها خفته بهر بار شوند. شب با هم
 رازها در دستش مانده اند و در دل من هم که غنای آمل در زده ام نیست؟
 بر منی در شب بود. آرزوی منی در شب. ظاهر آرزوی منی بود که در شب با دوست نهاد
 آرزوی در دل پر شود در صبح آشفته اگر. روح در دل من آشفته بود آنوقت که غنای
 کسی چه میگوید. خسته. همه دهان را ده. دو دو در حال محبوب بودم.
 من اصولاً در صبح بیدار شدم و در آنم خدا را نکرده باشم در این خیال
 رجا عالم و نوزد بیان نظام. سکه آن چون در آن سکه کی نشسته و از آن نوبان
 ملک داده ام به هر چه میگوید. بدون کم و کسر منطقی گنم. بگذردم. به در شب برگردم
 در شب که در دلم فروغی بود.

آرزویش در بیان حالت خلوت که پذیرد جزای (و) سبب نبودن زود را
 مردمان در جزایین خوانند نیست و خوب وصف (حالم آمد و من هم نوشتم)
 نیز بهر طرفی که بنویسند - نوشتم گام نهد این - توجه گامهای او است
 و عوالم را به مانی نماند بوج سینه که فدی آدم چون مقصد دارم که بهترین راز
 در این نسبت بمنده بسته که آنچه رسی دارم بدین ایسام و آنجا آنها را
 هر وقت خواستم بدون کم و کسر تو هم سوهند من بنام این صفت زود را
 در هر یک از این صفت که بعد از زمانه - البته بدین کیفیت است که در کمال
 مهمل است آقا، همه این مهملی چون سخن نماند دارم من به آن علامه دارم
 لطف نماند:
 باید آموختن جان نرفته ام - ذوق تو لب را زین سخن نرفته ام من
 زبان ((ش)) که است به جا جولو کرد - صدقته نرسد به آن نرفته ام من
 صحیح بودم زغم ایام خرمی بود - آه آتش عشق رفت از نرفته ام من

صالحی

این چشم است از چو بیدوشی راز آ - هر چه که ندیم بهتر آموخته ام می
 هر چه از دم دل نه لطف (اف نه) آخس بود - روانه آفریده بود پر خسته ام می .
 (در ضمن همین کلمه اف نه تکلفی ~~فعلی~~ است .)

بگذریم از این تبهات اگر چه مصراع اولت عزیزان شدم و ما چه کم شایسته این
 اندیشه حق در آستانه به شکر که کار را هم در کجا بگویی راز دل را در گوشه ایام کم .

غرض از این بی عیبت را خواندم . خواندم بلکه خود را آراست ~~این~~ این همه کلمه ای در
 حرکت در آستانه بود . جنبه خواننده به بر دانه آستانه به کلمه ترش در آستانه
 در مایه حیات بود . صوره آفرین نالایق این دانسته بود خوب خود .

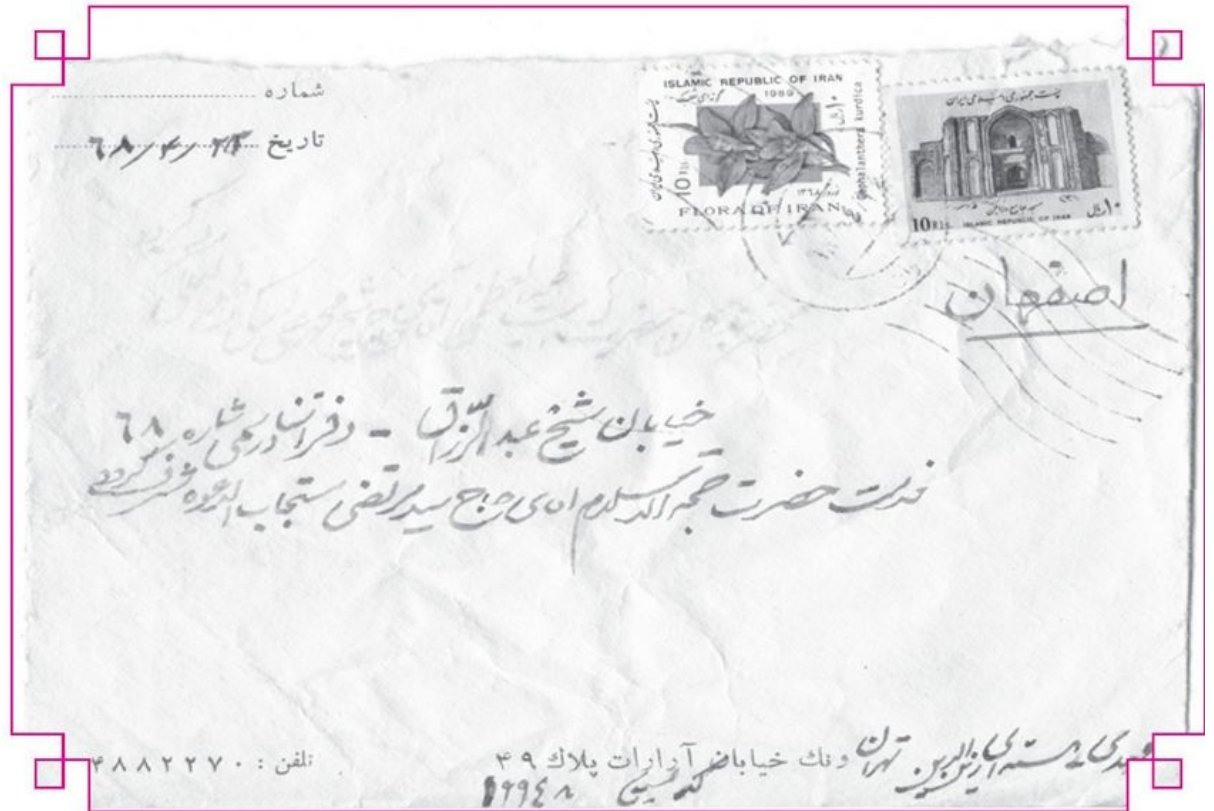
این همه کلمه کلمه ای بود که از دل تا از دل می آید بر کار دل آفریده می آید از دل کرده بود
 پس منتهی به این برای در آستانه . جنبه جمله از زبان حلیب توجه آن را کرد که کمی
 کلمه کرد تا از آفریده کلمه . نه بخاطر آن کلمه بلکه بخاطر خودم . از دست خودم کس
 هم که چرا نتوانسته ام آن نظر کرده خوب باشم .

در اینجا که انطور هم می شود (.....) داره از کون چنین گذر کرده به بیگوم
 سخت در اشتباه بودم در این جهت نمی آید در ۱۴۰۱ ~~کتاب~~ از بهر
 انجمن بهیچا... (در این وقت ضعیف تا مل کردم چون آنجا که در یک بهم میانه
 در میان راز که حسرتی شدند. آنجا که هر چه از گریه می شد تا خوشی می بود
 و یک روز می میگردیدم آرزای هر چه از گریه می شد تا خوشی می بود
 احتیاج به بفرز خونه نشد آرزای عزیزان. بنور این چنین با ضعیف می فرستادم
 که.....!

به زبانی که درام. دانه های زینت می بود. بزینت می جمال زینت ما. ضعیف آرزای
 خوانند. می بود که چه رسالت شد چون محبت می شایسته که دست می
 طوفان ~~کتاب~~ قرار گرفته دانه های آدراس تا فرورده درید (منی
 تر از آن است که زینت می می آید در این کتاب می شود در این کتاب می
 من تر از آن است که زینت می می آید در این کتاب می شود در این کتاب می
 می آید در این کتاب می شود در این کتاب می شود در این کتاب می

لبته و ما
 ستم نیک
 کجاست رفت نه در بیرونمان لا بورد رفت سدی آرزو خزانم
 که تکیه نمانم که دلان زایم اسرار سندان این پالت است
 در دست سدی سگبورد... راستی چنانکه که تویی تنه اراجه گلی
 ز درهای خورش نه با سب مل اوردک گوهری پیری کرد
 دشمنی را برای او با گوهر ستم جا دارم زود حق داده.
 با آنکه برایت لطف داشت... خویش را از آنچه در دودن نام
 گنجینه است آگاه بمانم... قدم را گشودم در میان جان داران

که بدقت بر چه تا ستم برود نه صفا لکن سنی ما از نظر سبک روانه
 در زمین حال سبک شده بر چه سزودن خود را بردای آن کس
 و حقیقت یک کشتند... جهت بر ستم و مهر آبرو نام راهی
 و گاهی موی کلهای خیره چشمه... چنانکه آفرین سلوان را
 بخوانم ز منی از زینت در میگاه لکن سبک لکن کلام
 دست پیشی نمی گویم... تهن از خواندن نام
 ز آنکه لطف و مهر و پند آگاه بکم.....
 ایشان کلمه غیب که صدمه راسته بر کشته و دشمنان
 آرزو خزان سبک بر سبک و هم به ما از آن بیرون چوری ایم
 و لا شقاوت لب نایم (بیتابینه)



ایشان فرزند مرحوم آیت الله حاج میرزا علی آقا هسته ای عالم مجتهد فقیه و واعظ نام آور بود. حاج آقا مهدی با من رفیق بود و در زمانی که حقیر در مسجد لاله زار تهران درس می خواندم، رفت و آمد داشت. کم کم تمایل پیدا کرد که روحانی و ملبس شود و چون مانعی نبود، به دست حقیر عمامه به سر گذارد و مشغول تحصیل شد، و خود از علما و فضلا و گویندگان توانا محسوب می شد. کمتر روحانی سراغ دارم که محبوبیت و جذابیتی مانند او در میان قشرهای مردم داشته باشد.

حاج شیخ مهدی ادیب و اریب و دانشمند و خلیق و مهربان و دوست داشتنی بود. اخلاق و رفتارش، سایر خوبی های او را تحت الشعاع قرار داده بود.

۱۸۱۸ هـ
 کرم در جند در برسد مجرب سلم الاراض بقضا و جوش کرانم
 حضرت عمار الشوم و صحیح الطولم و لاله الطیب الونی انیم
 ملی است لدر فیه خضرو لذرت عزیز و گرانیه محرم شده
 و شرق دیدار و تجرید عذرت تشدید کرده صفیان
 اگر صفائی بشد بیخود عزیز و زلف است لکلان نرت دلروز
 نرت بر جوت سله جوصد حاصل مسافرت و طوت و سحت
 بادستان در لاکستان تقیل یافته و غارت و از نو ایتس لک
 دل چهره سیمیه فقه غایت رحمت در رحمت در نوبت
 قطع شده و کفانی است از نیش و نیش و نیش
 از عوام و جز این از غریب و بنید و قریب نرفق نرفق
 بر بسته در فکر و ذکر آن را در ذکر نظر بیستم
 خود سلا بقتله در بر مبرم بیستم در سکن از جو و نرفق
 از عراض و نغمه قمره نخط بار و از نرفق
 در دراز باشد نبد چینی ماه هر روز نرفق
 کز نرفق بیستم ایسرد اندم اما نرفق نرفق از عراض
 نامطرب دلرد - مشور نرفق بر نرفق نرفق نرفق



تنها اوست که پایدار است

اذامات العالم ثلم فی الاسلام ثلمه لایسدها شیء
بدینوسیله به اطلاع می‌رساند: همزمان با سالروز
شهادت جانسوز حضرت صدیقه کبری فاطمه
زهراء سلام الله علیها، روح بلند و ملکوتی مرحوم
مغفور حجت الاسلام والمسلمین شیخ المتکلمین
آقای حاج شیخ مهدی هسته‌ای
(شیخ زین الدین) رضوان الله تعالی علیه فرزند
دانشمند مرحوم شیخ العلماء الراشدین آیت الله

حاج میرزا علی هسته‌ای اعلی الله مقامه و صهر معظم مرحوم سیدالعلماء
العاملین آیت الله حاج سیدضیاء الدین استرآبادی قدس سره الشریف دعوت
حق را لبیک گفت و به جوار رحمت و مغفرت الهی پیوست. مجلس ترحیم و
بزرگداشت آن مرحوم روز جمعه ۸۷/۳/۳ از ساعت ۱۸ الی ۱۹/۳۰ در مسجد
شفاء واقع در خیابان ولیعصر (عج) بین خیابان شهید بهشتی و استاد مطهری
جنب شرکت مخابرات شهید مطهری، کوی بیمارستان منعقد می‌گردد.

(بیت هسته‌ای، شیخ زین الدین، عمادی استرآبادی، میهن خواه)
و خانواده‌های : نصیریان، رحیمزاده، ناصری، حسینی، بهروز،
مغنی، بیگلرزاده، وارث و فامیلهای وابسته

بِسْمِ اللَّهِ

بگنجد در دست از چند صدیق با آنکه ایدارت بر جیب زدنی دلش با این خاطر و وجهی انگلی
 و شام تیر و زنی قیامی که با شما لطیفه نفس الطیف در راتب عالی از صورت و محبت بود در آن
 زیارت کردیم نهایت تماشایی که هر چه در صفحان کرمی بر نداشت و هر چه در کمر دیم و سر از ادا
 که اقصای ترفیح حضرت و اذکار شریفی از آن همه رحمت و مودت با صفا بیایم و تا حضرت
 پیش و غیر که طوبی اینها در چهره که مظهری و طبعی، آن جان در ساقها همه در میان
 برف و باران تباری. و قال فرزند صدیقی در بخوان و مرم که بود که خرم از آن خبر و یاد به
 بعد از وفاتش در آن در یکسان از غیر تری شد که بچشم رسیدیم چند سال بعد از وفاتش
 در فرقی و مرت که مودت در حال گذشت و در اول که در آنجا بود که از آن است
 آن خاطر از فرزند او ما را از آن نسبت و محبت آن است که در آنجا در آنجا در آنجا
 همه چون معصوم و عظم بصیرت می آید و از حضرت نشان که در آنجا است که در آنجا
 مع اوصاف حیات عاریت را بنفست در آنجا نشکریم با فانی و طلب رضای او
 و بنفست بر حسن تقربت و عاقبت می آید. سیدم که در آنجا در آنجا در آنجا
 و آن همه که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 همه مخلصا - ۱۳۳۷ هجری قمری - در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

۷۰۶ ص:

کرم دردت لببند امیدات همواره در کمال صحت و سلامت و در غایت
 بوده و برکت تمام العوده ارباب حاجت و انجی حاجت آنها باشد و در غایت
 که مایه دلخوشی در رفتن آن است بفرست خدمت و کرم دردت در
 مرگت مترون برده و هر چه در در حاجت مرگت و در این است
 کامل فرام آورده و زلفات تجرد و تسلی بر آن آید؛ از جعل لایق کند
 و منزوی و منزه باشیم قدری بر کائنات بر طرف شد و در این
 حضرت نسبت بخود در کزانی و خدمت است به یکدیگر
 در رستان مانند آفتاب تفقد از این چیز نبرد در هر طرف
 شاد و شرم اگر با از زمان است در طیفه حقه و مالکی و بنام
 حضرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عالمی در وقت مطلق است حاجت
 انصاری سرور خدیوین سرور اگر صلح دیدند با آقای سنائی
 حاجت بر نرفته صحت کشته اجازه و بند در انجم انقیاد زکری
 حضرت اما نسیه بی نسیه از نسیه گرفته شود است و است
 درم در است در حق اگر صلح در نسیه به انصاری در حق
 انصاری خدیوین از طرف خوشان نزل کشته است در
 انصاری صلح انصاری یا در هر جا از نسیه است آید

بدهی ۱/۱
ایک الاحزاب، و کتوم السیر مرتبها الحزم

قصة واحتراما:
ابن علی بن ابی طالب، و استقامت الحزم من بلاد الحسین، و اولادکم البدرین،
عزیز علی الطائی، آتت هذه الرسالة بعد الامن التي سئتمون للاسقام في بلادنا، و بعدة آتت لك الموصية
الدائمة والحيثية الرعية، و تقبوا ما نيلكم،
فان تلك المهنات التي قضيتها معكم لها الأثر في نفسي، و اسأل الله العزیز
ان یوفقکم فی جميع أعمالکم، لانه سميع عليم.

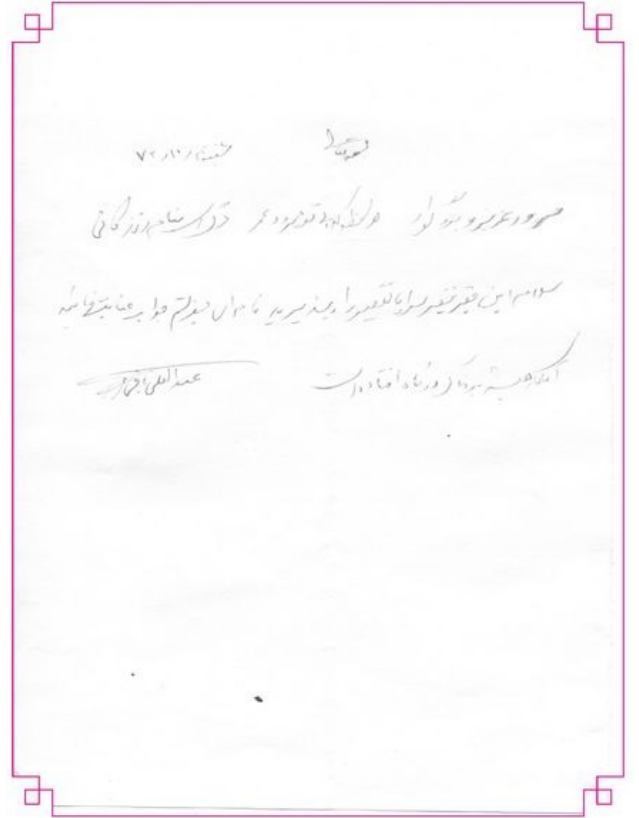
بخدمت و کتبت، اقربنا الناكدين الحما، و عظیم و اتم فی التواضع حضور
سلام، عاطرة و قية خالصه، انما اليك من صميم صديقي، اشتاقه لروايتكم، مستهدلا اليه تعالى ان يكلمكم
بأهليل الصبر، و العافية، و انتم و راد الفصد،
حفا و بارئنا، انتم تقبل، اعتذارنا نعم، و رسالة اليك قبل هذا الوقت -

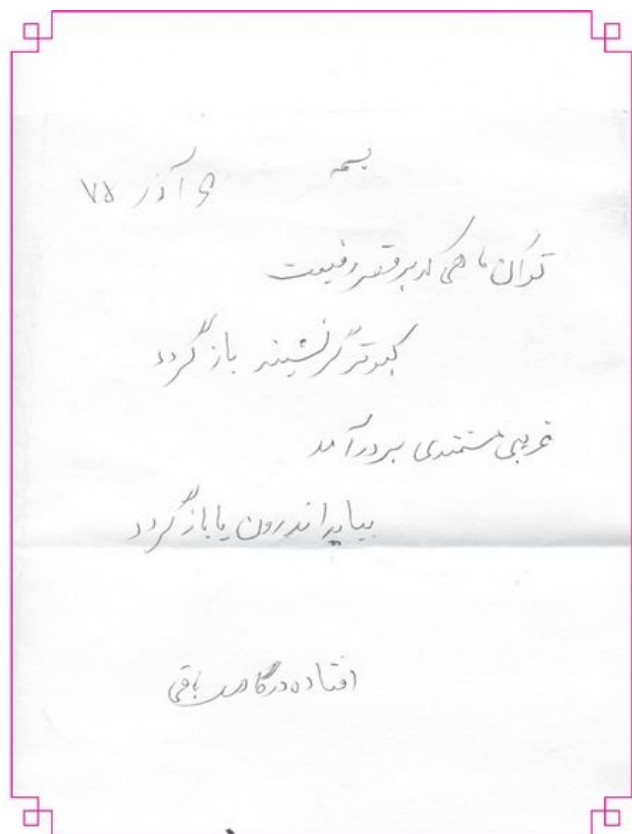
العنوان
العراق - بغداد - ناحية بلد
تأخرية بدمر البصرة
لبيد الطالبي، س. ا. عبد الحسين البداوي

احيل الذم الانعام
س. ا. عبد الحسين
البداوي

رد
رداء ۱۹ زار ۱۶، ۱۶، ۱۶







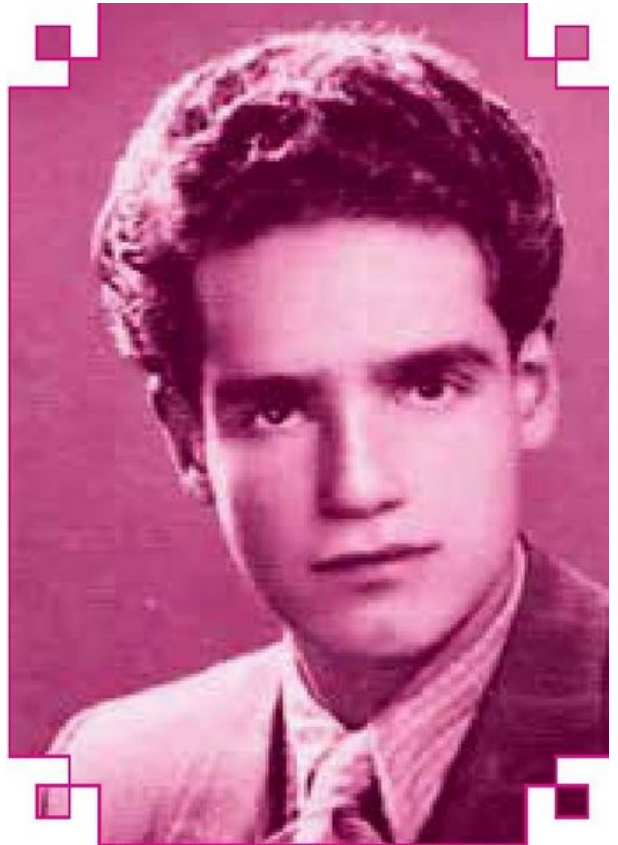
از ویژگی های آن مرحوم، انسانیت و خدمت و مساعدت و کمک به مردم بود.

سال ها رئیس اوقاف اصفهان و قم و مشهد رضوی بود و از هیچ کمکی به طلاب و مردم ناتون دریغ نداشت. در حسن خلق ضرب المثل بود و درب خانه اش بر همگان باز بود و در بزرگی و کرامت نفسش کم نظیر و عارف و شاعر توانا هم بود. به حقیر بی اندازه لطف و محبت داشت. یادم هست که زمانی که تصدی اوقاف قم را داشت به خانه ما آمد و اصرار داشت مرا با خود به مکه ببرد، من استنکاف می کردم زیرا مکه رفته بودم، سپس گفت من مشغول نوشتن کتابی در شرح احوال علما هستم (که من هم شنیده بودم و از من عکس و تصویر خواست. من هم از روی گذرنامه، عکس را جدا کردم و تقدیم اونمودم. روزی از قم زنگ زد که گذرنامه و بلیط حج شما موجود است و دو روز دیگر حرکت میکنیم. من برای تشکر از او با برخی از رفقا به قم رفتم. هر کسی در خانه ی او بود مثل این که مرا می شناسد. آن قدر تعریف از من کرده بود که من خجالت کشیدم. در آن کاروان، حاج علی آقا صدر فرزند آیت الله العظمی صدر هم بود، به او گفتم به این بچه های محللتان مرا معرفی کن و به این سرکاروان هم بگو مثل یک مسافر باید از من کلیه مخارج حج را بگیری و الا نمی آیم. در حضورش به او که یک دکتر داروساز بود جریان را گفتم و او نپذیرفت. گفتم با چه کسی در اتاق مدینه هستم؟ گفت با خود من! و آقای صدر و یک نفر دیگر. وقتی به مکه رسیدم دیدم به شیشه ای درب اتاق اسامی آن ها که گفته بود هست ولی اسم من نیست! بلافاصله از آن کاروان جدا شدم و بین مردم خود را مخفی کردم که مرا شناسند. خلاصه شب فرارسید و من جای استراحت نداشتم به قبرستان بقیع رفتم و توسل پیدا کردم، ناگهان مرحوم حاج رضا صرافها که غاز دوستان بود رسید و گفت دنبال شما می گشتم. امشب مهمان داریم شما هم مهمان دار هستید و اصرار کرد. من آن جا رفتم، پس از مهمانی،

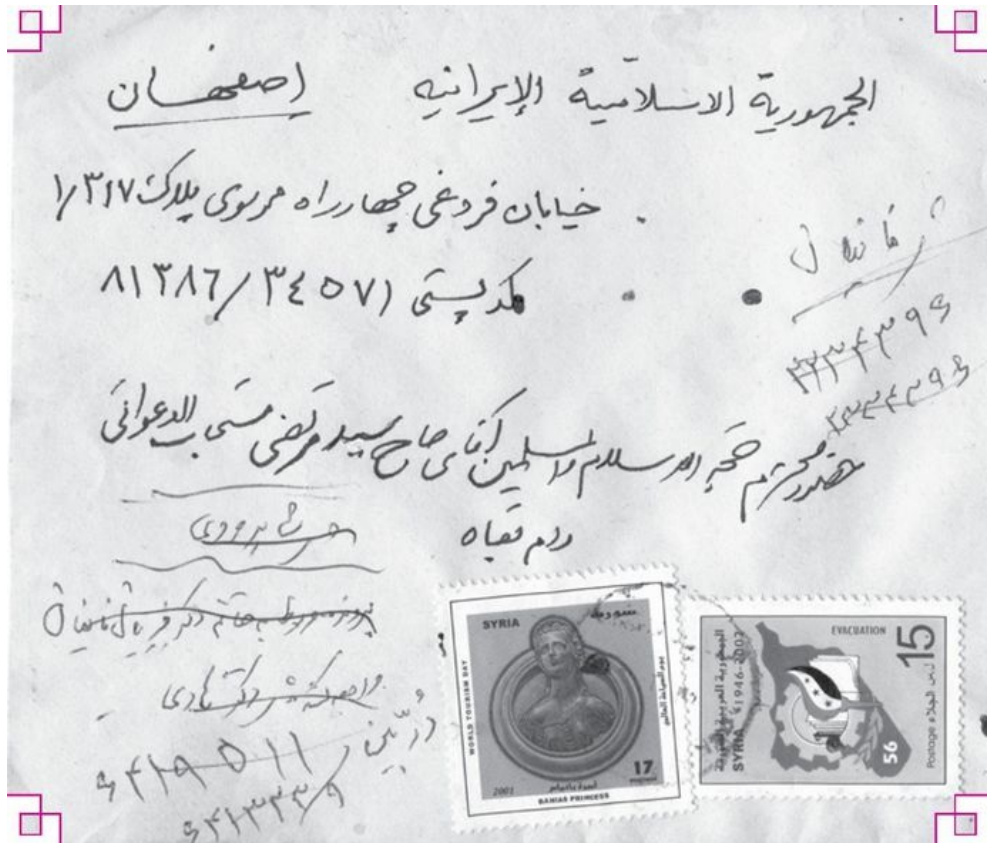
ص: ۷۱۴

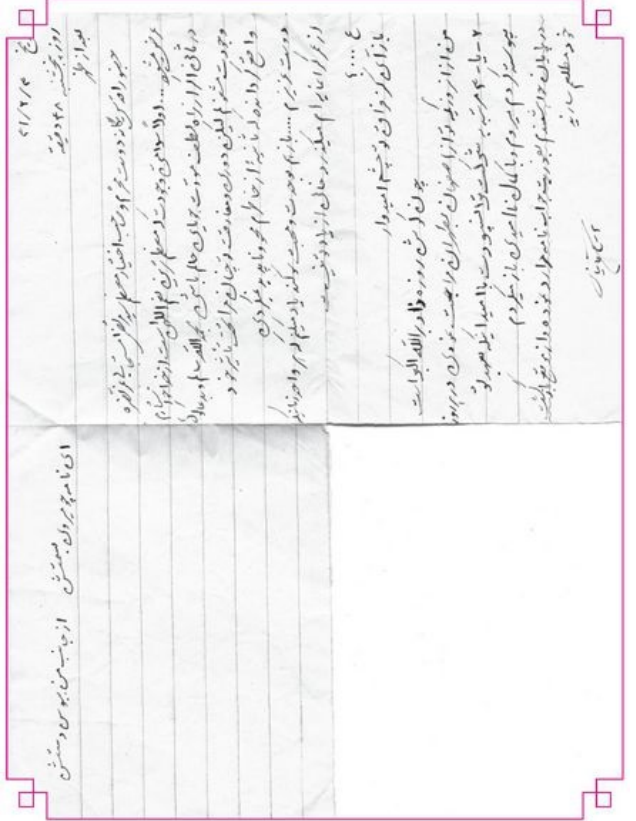
کلید اتاقی را به من داد و گفت این اتاق در اختیار شماست. اتاقی با مبلمان و تلویزیونی، و یخچالی پر از میوه و شیرینی و در حال اتاقی بسیار آراسته بود. خدا را شکر کردم و از ائمه اطهار هم سپاسگزاری نمودم. خلاصه در مدینه کلید شش اتاق را در اختیار من گزارده بودن با آن که نمی دانستم من از محل خود جدا شده ام تا آن که حاج علی آقا صدر مرا پیدا کرد و جریان را از من پرسید به آن گفتم اسم من روی شیشه درب اتاق نبود جواب داد که آقای باقی (رئیس اوقاف) گفته بود که اتاقی جداگانه به شما بدهند.

ص: ۷۱۵



تصویر



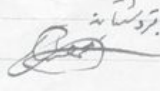


بسم الله الرحمن الرحيم
روز پنجشنبه ۱۳۷۶/۷/۲۷
خدمت جناب به استیجاب عمده المتضررين والاضطربه آقا شهید مرتضی مستجابی (دامت توفیقاته و جنتنا له مدخر المبین).
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.
بعد از استیصال از احوال آنجناب، و بار بار مراتب تلامذین عرض میشود که: عهد بیکه صمیمی و عمیقاً کتابیه و گفتار ملسی - عیان از نظر عقل و احساسات همیشه اول رسید، و بسیار مرجع سرور و امتنان حقیر بود.
و موجود واجبیه دانستم بعد از سپاس از الطاف و مرام جناب عالی آنکه کتاب جدید ایشان را تا ما آخری آنجا که به حسن و کلمه الامام، کلمه کلیم (کرامت شما ترسیم).
سلام مخصوصاً به سینه سابقان و آقاهاش نزد کارکنان شما در تیره طبابت آقا شهید مرتضی شاهرودی آنست بودت بپر حمت برسانید.
دیگر عرض نیست... در تقاضای شما در اینها هم سالم و تمام سلام برسانند، و ایسان و منبه از شما انما سر و ما ندریم. و در هم کلیم از در اختیار.
العراق - کربلا - القادسیه - محبتین بن المهدی السبیتی شیرازی
ع ۱۳۷۶/۷/۲۷ کلیم



حضرت طالب صاحب مداد است فضائل الساب والشمه محترم جیابا تا رسید مقتضی منجانب
 پس از عرض سلام، کمالی و موفقیّت آنجو و محترم را از درگاه حضرت
 باری متعال خوارستارم و امید دارم که همواره در تنویر افکار عموم و انجام
 خدمات عالی اجتماعی و دولتی همچون خود بخصوص غریب نوازی فرمایید
 قرین توفیقات کامله بوده و عروس معقود را در آغوش گشاید بر تو من
 چه مراد خود نشسته بزودی بسرنویش غم و سزاوار می برسد - اخوی گرامان
 را سلام میگویم اگر در اثر زیادتی مشاغل و حقارت حقد در نظام ندارید
 بنده به امید که سبب شادمانی شماست تا سالیان آینده مقصد ای در دسترس هر دو چنین
 مدودیه امام زمان سخراخی کرده و یک سبب هم در حجه و تاسب بروز آرد
 خلیفه عذر میخوانم که موفق بعرض خدا حافظی حضورش قدم و اکنون خدا حافظ
 میگویم اگر چه کار زیادان دارم و بنده هم ناقابلیم لکن خود جرات است کباب
 نم دریا یاد ای از زمان حضور کرده با امید دیدار آینده
 بزگت اترکے فاکه میهم انتظار جواب دارم آدرس برازجان
 محمد باقر دستیانہ

الاحقر محمد باقر دستیانہ



انا لله وانا اليه الرجوعون

از تامل ملکوتی فطیب توانا و وارسته و با افلاص که عمر با برکت
فود را در سنگر و عطا ۲ مطابه و عرض ارادت به پیشگاه سرور آزادگان

حضرت آقا امام حسین علیه السلام

گذراند .

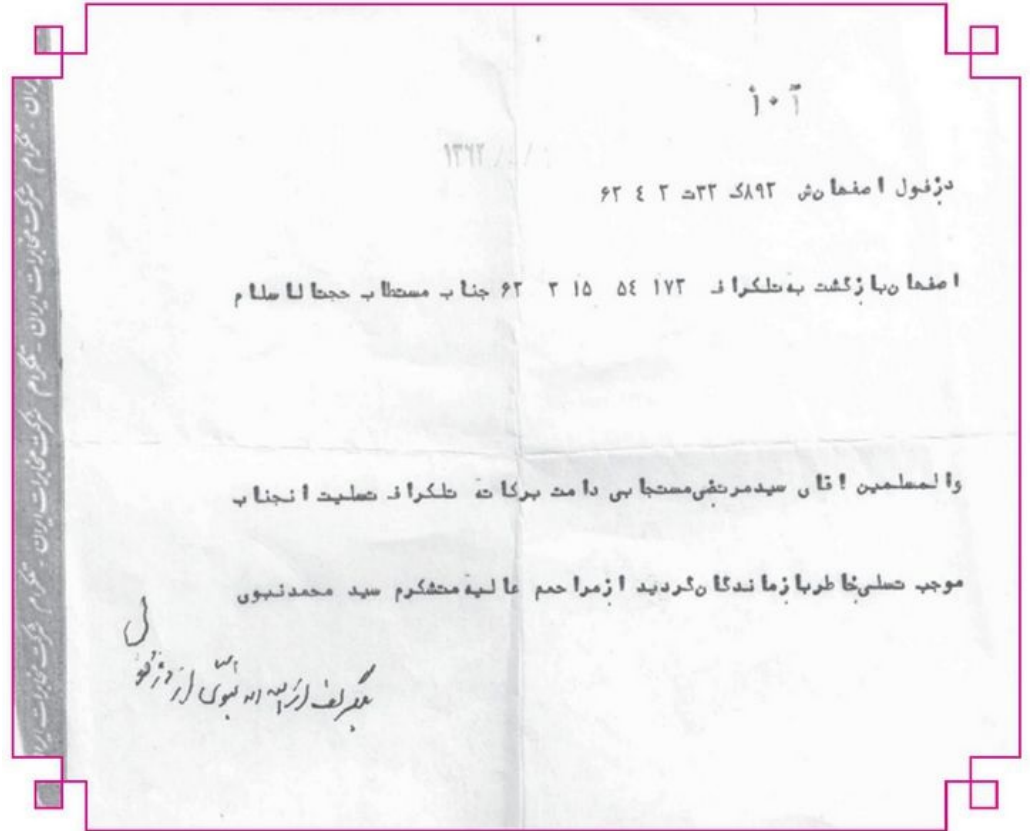
فقید سعید حجه الاسلام والمسلمین مرحوم حاج شیخ محمد حسین اشرف

(حاجی اشرف کاشانی) طاب ثراه

که ممفلش تجلی گاه مردم وارسته بود در موقع عرض ادب و سفن
گفتن پیرامون ارباب و ولی نعمت فودبه رمت ایزدی پیوسته به
همین مناسبت جلسه ترمیمی (از طرف متولیان مسینیة اصفهانیا)
در مشهد منعقد میباشد عنایت علماء اعلام و اهالی ممتزم و بالافص
زوار حضرت ثامن المجع (ع) باعث فشنودی آقا ولی عصر (ع) و
تسلی خاطر بازماندگان فواهد بود .

مکان : خراسان - مشهد مقدس - بازار نرشور - حسینیه اصفهانیا

نظن : یکشنبه - ۱۳۸۲/۱۲/۱۷ ساعت ۹ صبح الی ۱۱



اصحیحان
دبیرستان ملی اقدسیه

تاریخ: ۱۳۰۹

شماره: ۱

پست: ۱۰۰۰۰۰

یا عا بپا عن عبئی لا عن بانی
والقرب الیک منفعی الامالی

فدا عواطف و برکات و فیض الوجود نمود

اسید و اراز درگاه نادری که بیست و هفت روز در راه بود

مشغول و پانزده روز در حجاب و بیست و هفت روز در راه بود

سحاب العزیزه نعمت صفت برقرار و کارها بر وفق برام بود

و جود مبارک انجام گرفته عدت تعویق از این چون تا یکساعت

انجام گرفته بود مصدق اندم خواجه عفو نورانی فرمود

خرد نسیب با آن مقام فرم صیبا لغوه تمام زبان از نظر زبان

و علم از طریق بر فاضلین فرمایند خیر الیکفا فرمایند

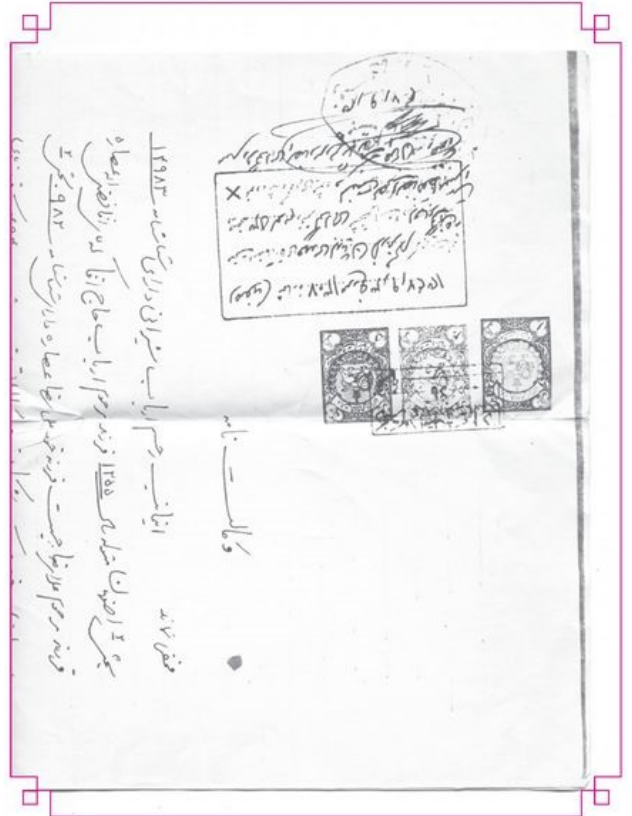
از دست زبان که بر این کرمه شکرش بدرا بدین شرح

عند العالی انما الله بنده زاده که مرزا ابراهیم و آن مهتر و عبدالعزیز

بعضی حیا که و غلام مصدق و شکر است و نقد مقدم میدارند

والله مرزا ابراهیم بعضی بیان مصدق و عربی معینند

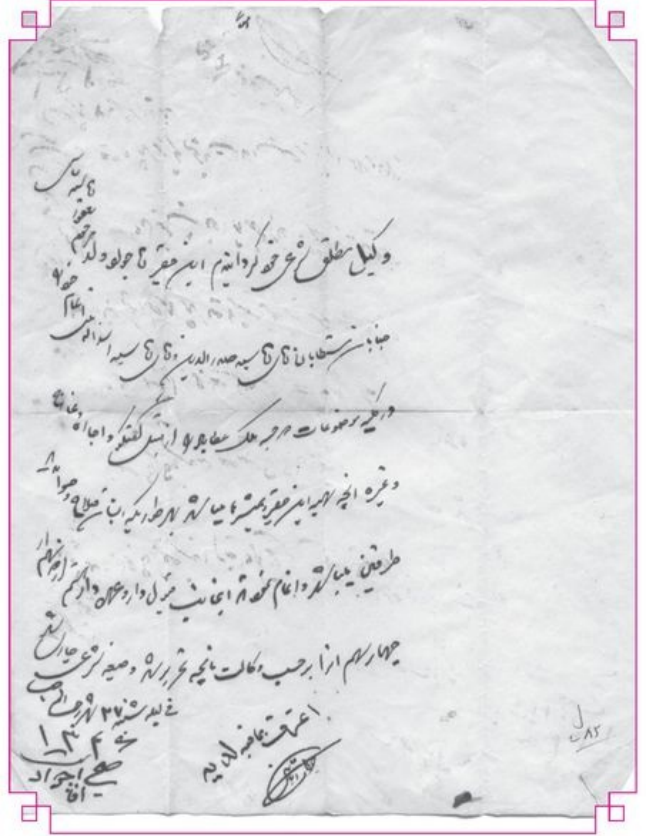
شکر حضرت عند العظیم التامی و دعا دارم





حجت الاسلام و المسلمین حاج سید جواد ربانی

ص: ۷۳۵



۱۳
 خدمت جنات مطرب مردم معظ و مکاره که در حرم کرامت از اهل طایفه اصف
 اهلیه زاده مهربان که در سقای محبت کبریا من جناب علاء طراز آید
 از درگاه ضیاء بر تعالی تو ای نعم و در ثانی الر از راه لطف و مروت بجز
 حال بهر خطی نمی توانم بهر محمد ابراهیم و بدو تو بهای مغفول و معذول نسبت
 جز و در از فیض زینب است شما با بر چند روز است که بخوابم و هرگز نمی
 خدمت شما ارسال دارم سعادت یار نیز در نام امروز نسبت اخرا الشیخ
 و رسید مرا خدمت جناب عالی ارسال داشتم و نیدر آنم با جزئیات در حد در تمام
 از حضرت بیلا و بیامر تا می بخوابم سعادت از صدای بزرگت شنیدم که ای نعم
 دنیا و آخرت به شما اعطاء فرمایند و حق پرورد الهه است بار خیر تو ای نعم
 سالم و در خدمت سعادت بیلا مرسانند محمودی در ندای و از طرف تمام دست
 شما را میسر کنند و در نواغی از جناب عالی و با هم تمام سعادت شما را بخوابم
 بنده داده که یک بیک کردم مرسانند و دست شما امیر کبیر در خدمت
 که در صد رعایت به مهربان تعالی بی و بهیتر عصمت آناه بهیتر داده که
 کردم مرسانم و از بیگانه ای تمام دارم فرصت تمام رفقای مهربان تمام
 کردم برسد بند محمودی در سعادت با بر آنقدر و بیار آنرا و در خانه با بر آنرا
 و که مرزا محمد علی این یعنی کردم مرسانم و الهامی دانم دارم و بدانند که کفر
 بر آنرا جناب عالی میباشم و با سعادت فرمایند هر چه از بیگانه محمودی
 سهم نعلی دارم صواد

طراحی هر خطی که بهت آغاز کند که نوبت گزینت در این راه و تفاوت با آداب الهی
در اولین آموزی ما هم سیر است که به سرورم چه روز و حال است و بهت بوسه دایره اول
و دیگران و دوران از دست بوسی مردان و زمانه ای واقع مردم به دست و پا از سحر است و دور
دست که گویا سوسه دست خط زینت است که آن جهات و است و سرش و این و نشین است
بنا کردید و به نیت و شرف از این پیغام زمانه ای است که این مشیوه بینه مردان است چنان
مقتضای مسی بر کرده میخواندیم نکته ای وقت و در سه آن وقت بهیچ روزی که در عقل است که آن
نقشه و در مردان و زمانه و عطف است که وقت و این که گویا کشت به جگر و در وقت از مردم و تمام
در شرح بهی و و و گویا است -
چیت این آتش سوزی که در و است
چیت این آتش سوزی که در و است
از دل ای آفت جان صبر توخ داری
مگر این که در دلان به زمان است
آبچه گفتند ز مندل بهیچ روز او
در وقت شما از حال بهیچ است
بنا و خوشتر از آن نیست که بنامش و است
این مشیوه است که در عالم ای است
بنیاد این در صورتی بهیچ است و این هم تنها مردان است که بهیچ است و این که ای آدمی هم بهیچ است
و این وقت بهیچ که و علم دارد است که اگر مردان است نامردی هم در صحن نماید نشانی است که
روان است بهیچ است خداست که در این شرح است که و آداب است و هم بهیچ است و هم
در صحن است که در مردم که خنده است که در مردم است که در مردم است که در مردم است
گویی در بیرون از این نامه بهیچ است که در مردم است که در مردم است که در مردم است

محترم کانه دست عزیز حضرت ای در توفیق منجای امید است بیست
باشید باری از احوالات این خودی جانسار بخوابید بجز اسلام بی برقرار و ملاک
سواد ای دوری حضرت که امید دیدار با نیست باری نه جهان را رسید از پس آن
که حاج از ملائقی از پر دست بر بود آگاهی حاصل شد او در فرجه کار را مصلحت
بودید این هم آمده اند اهلان با این کم روز که شرف منزل دین شریف بود بر
خوشی شنیدم از جنابان بگذرید گفته بود لای منجای این سال کانه نه اسمهان
انی در منجی با نه تا اقل کاری از دست بماند و ای بر آید کو تا هیچ نوزد
کمال افتخار جمله است ای است بر این را بر من مصلحت بود که اگر کاری با
مکن انجام دهم ای از جان و دل حاضر از قول بماند بر لای سنجید این اسلام
و نه نیکی که آیا بر این کار این در تهران چه نتوانست و خودتان هم افتخاری
اگر کاری در تهران با نه که لای محرمات جمله با نه خدمت بر سر دانه بر این

عربی نسیب قرابان در فضل الله کلباسی
۱۳۹۱/۱۰



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

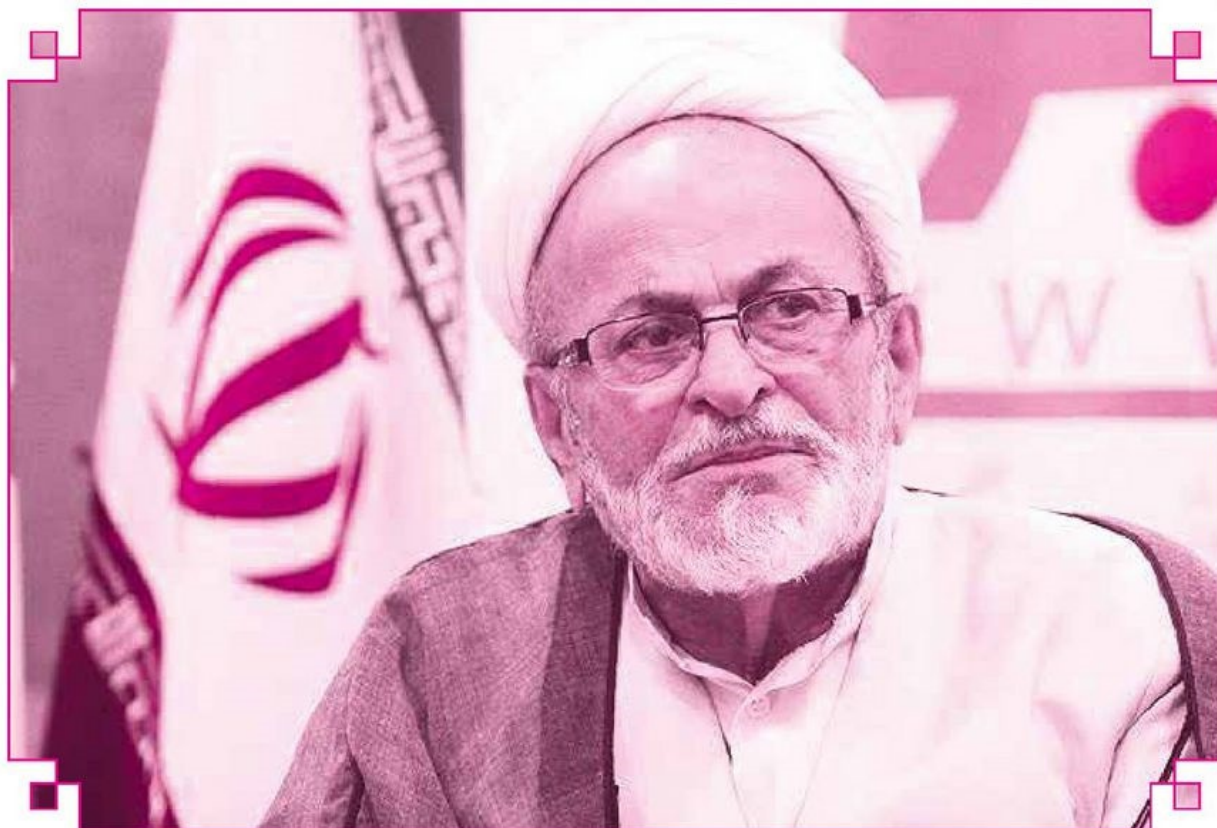
از درگاه خالق منان عودت و سعادت رسد و در برابر
صفتها و تمام سبحان و حورستان خضوع کنیم امیدواریم بمحبت
مسئول عنایات حضرت نبی کبری العظیم در عصر امام زمان
- ارواحنا فداه و عمل کنه تعالی فرماید - لبیب پند

فرار رسیدن ماه عبودت و طاعت شهر الله العزیز، مبارک
در طاعت و به تمام تبرک عرض دار خداوند متعال اعتراف آن را
در هر حال متذکرین به طرد برکت در رحمت و انصاف مسکنت داران
در این ایام دلیلی است که در سلطان اوجیت دعا مخصوصاً
معتبر دعاهم که اینک شما را در این مناسبت قومی فرادوسر شکر
- از حق تعالی - مخصوصاً تمتع منوره سلیمان فائز انصاف و طهارت
به این ناطق مصوم - عید و عیدها الصلوة والسلام - سلام و از لای
آخر دعای نغمه را به هم طاب بطلب عالی اسیغ میکنند .
والسلام علیکم وعلی آئالتکم و سلم

صورت حضرت امیرالمؤمنین

نامه ای از حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ جعفر شجونی واعظ خطاب به ریاست سازمان ملی اسناد ایران

تصویر



ص: ۷۴۷



حضرات آیات و حجج اسلام سید مرتضی مستجابی ، میرسید حسن مدرس هاشمی و سید مرتضی ابطحی

سلام من الرحمن محمد صالح
 وادی سلامت علی بن سالم
 ما حی یوم وستی وایلی وعلالی
 دلایتم لعل کدم حد درودت
 کز دیم ویاغ الام وراسام ودردی
 دخت دعا طه ودر لاری نور خور
 در سمی صبح سوخته اس خوری لاله
 ما جارا با اس خدیو ارادت
 مهر قرآن دلی برین ابروی
 اسیدیا بریا لبت نشن لیلی
 خم ابروی تو در کف خمش تو بود
 مکن که سخن سلام صدقه
 سلام در سینه می صیقل
 مکنی دوح غایب جان چاه
 و سار سلطان در جوار
 سلام حق رسانده ایا
 خرد را اوردت داد ام
 منیر و سلطانه
 وادغام قدوسا - خا بنیاد وعلی خرام علی
 ۶۵/۷/۱۴

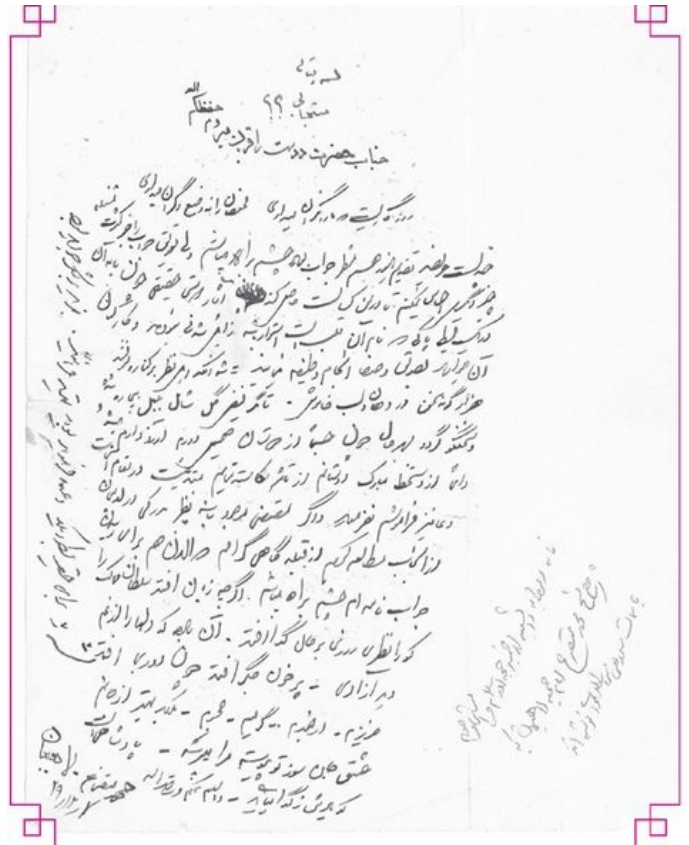


تصویر

۱۳۱۹ رجب ۲۵

عزیز و محترم فرزند مسلم دار از سید ولید و عواطف اکرامت با وفای
 گلزار که ولید در کفایت و درمن بریز است لایزال است -
 صبر و شکیبایی صاحب میرزا محمد - مؤلفی در علم کلام و فقه
 سید و از آن سید سید محمد بن سید محمد - سید محمد و سید
 با رعایت تمامه جرات و علم - از صغیر تا عین سید محمد و از
 میرزا محمد و سید محمد چاکر سید محمد و سید محمد - یا مجرا
 منبع حاصل از منبع خردوار - چاکر سید محمد و سید محمد
 سند و در تعلیم یافتن - در سید محمد و سید محمد
 قیود و تفهیم است و در نظر سید محمد و سید محمد
 - سید محمد و سید محمد و سید محمد و سید محمد
 بریز محمد و سید محمد - در سید محمد و سید محمد
 در سید محمد و سید محمد

سید محمد و سید محمد و سید محمد و سید محمد



سالیان سال در خدمت آیت الله متضرع در مدرسه مروی تهران و در محضرشان بودیم و اغلب در درس متداول با هم مباحثه داشتیم. ایشان در علوم غریبه هم صاحب نظر بودند و ک بین ما همی هم بودند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بشرف حضرت شیخ
لازال صحت و استقامت مزاج مبارک را
از ساحت اقدس پروردگار مهربانانت دارم
امید است هدیه مورد توجهات خاصه حضرت
رجوبی جلت عظمة خواهد بود عین شود
قبضی رسید آنگاه زرمساز عوامل وقتت گم گشت
آقایواله مد ظله العالی سلام دارم در رستگان
استجابت دعوات خواهرم فخر ضایده کمالاً نسلم
انشاء الله تعالی
محمد الموسوی سبزواری فارغ
۲۸ شوال
۱۳۰۳

به تحریر آمده اینک کتابی
که باشد شرح حال مستجابی
بود اوراقی از تصویر تاریخ
که آن بنوشته است عالیجنابی
که نامش مرتضی از نسل احمد
و دارد خاندان مستطابی
ز کاشانی و صدر و کار نواب
بگفته خاطراتی انقلابی
جوانمرد رشید پهلوانی
که سرمشق بر هر شیخ و شابی
ز درمانگاه صدرش در فروغی
نثار او کنند هر دم ثوابی
خدا رحمت کند اجداد پاکش
چه خواهد به ز این حسن المأبی
بسی وارسته از دنیا و جاه است
اگر مدحش کنم گردد کتابی
علیرضا لطفی (حامد اصفهانی)

بنده بسیار به شعر و ادبیات علاقمندم به طوری که ۶۰ سال قبل وقتی اشعاری از این چکامه قاآنی را خواندم علاقه ام به شعر بیشتر شد که آورده است:

دوش که این گرد گرد گنبد مینا

آبله گون شد چو چهر من ز ثریا

به هر حال با خواندن این چکامه بود که با خود گفتم شاعر تا شعله نباشد نمی تواند شعری بسراید و شعرا شعله های اسرار و رازهای درونی خویش را در قالب شعر فروزان و شعله ور می گردانند و به جامعه بشری عرضه می کنند.

وقتی با اشعار نغز برخی شعرای گمنام مواجه شدم و دیدم در جامعه غیر از چند شاعر معروف از شعرای دیگر بهره ای نبرده اند و حتی نام ایشان به فراموشی سپرده شده و این را خسارتی بزرگ برای جامعه ایرانی و مسلمان دیدم تصمیم گرفتم و با خود عهد کردم که اشعار شعرای گمنام را از هر کجا باشد جمع آوری و منتشر کنم و بحمدالله تا حدودی موفق به این کار شده ام و تا کنون ۱۲ جلد شعر به نام سلوک حضور به چاپ رسانیده ام و از اشعار هر شاعر که اغلب حداقل کتب اشعارشان ۵۰ تا ۶۰ ورق بوده پس از مطالعه یکی دو شعر ناب آنان را برگزیده و منتشر نموده ام تا بدینوسیله نام آن شعرا نیز در تاریخ ادبیات ایران ثبت و ضبط گردد و به فراموشی سپرده نشوند.

با این حال خود از سرودن شعر چندان بهره ای ندارم. هر چند گاه ابیات مختصری میسرایم و اوراق آن را پاره می کنم و در مقابل شعرای سخنور هیچ ادعایی ندارم و اینک از بین سروده هایم این غزل را به علاقمندان تقدیم می کنم.

ساقیا فرصت بده این جام را

بد مکن حالات این بدنام را

شرح حال مابه افلاطون رسید

گفت آزادش کنید این خام را

هر که اسراری بدانستش یقین

بوسه خواهد زد طناب دار را

ص: ۷۵۸

سر اسرار مگو را فاش کرد

آن برهنه پای بد فرجام را

مازجانان نغمه ها بشنیده ایم

تا کجا خواهد شدن ایام را

غیر تزویر و ریا چیزی نبود

حقه سر بسته ایام را

رازها سر بسته باشد ای حکیم

تا به خود اندیشه سازی عام را

از خودی خود برون آی و بین

رازدار آن همه اسرار را

سید مرتضی مستجابی

ص: ۷۵۹

یادی از دکتر محمد شفیع

از (۱) جمله دوستان و محبین پیشین حقیر دکتر محمد شفیع شعری به یادگار دارم که دریغ می آید آن را در این نوشتار ننویسم و یادی از او نکنم و فاتحه ای نثارش نکنم.

افسرده از جفای دورانم

آزرده ام و اسیر زندانم

از روز نخست گویا گردون

با اختر نحس بسته پیمانم

مقهور ز سنگ آسیا گشته سرگشته

میان سنگ و سندانم

آشفته بود مرا همی دفتر

شیرازه گسیخته است دیوانم

پژمردگی است چیره بر جسمم

افسرده دلی است آفت جانم

از چار طرف مرا بیارد تیر

آماجگه هزار پیکانم

سربسته بگویمت همی ای دوست

در خانه خویشتن گروگانم

دست از سر من نمی کشد اندوه

غم می نکند رها گریبانم

شوریده سری چو خود نمی بینم

افسرده دلی چو خود نمی دانم

کو اهل دلی که پرده برگیرد از

چهره رازهای پنهانم

حقیر این سروده مرحوم دکتر محمد شفیعی رحمه الله علیه را مناسب حال خود میدانم و گهگاه با خویش زمزمه می کنم خدایش رحمت
کناد.

ص: ۷۶۰

۱- رئیس دانشکده ادبیات شیراز و معاون دانشگاه تهران

۱۲۱ محرم الحرام ۱۲۰۷ (بیجا عشق)

بنا بر آنکه جامع بیجا عشق منجاری بودیم نزد
 در خلافت آن حضرت ۳۰ سال را در آنجا گذرانیدم
 شیخ در عهد و مفاز آن طلب کرد و یافت
 در حقیقت - حقیقت نبیه و ما عن
 عین حاتم منت در کتب اوست تو
 مرد یعنی مستحالی مومن که علی شکی
 ایله در وی از نظر عمال خود بود
 لطیف ترین کواکب در سحر الاله
 از تو سحر اولم دعا منهنم دعا - تو ام
 فایم آن زمانه هجری اولم سوره
 صد سلام و صد کتب بود در آن تو

کتاب کلید به تو کجا اول در آن کتاب
 من در آن عهد دور بود تو در آن زمان
 زین صفت کرد و هر دو جمع باک در میان
 آنچه من در آن کتابت بود و واضح در میان
 نور یا از آن صدقش را در آن کتاب در میان
 فتح و کما بود عهد را در این قرآن در میان
 که بر زلف بود و از تو سحر الاله
 بگو که تو را فی در دما را در طایفه در میان
 بگو که نه در دست حق بلا آیه هر دو در میان
 چون در الفاظت صدرا صفت از آن کتاب در میان
 (علی اکبری الاصفهانی العودیه الغائی)

پیمان عشق

علامه فانی اصفهانی

به نام آقای مستجابی تنظیم شد.

در گلستان محمد گل فراوان دیده ام

لیک گل مانند تو کی سهل و آسان دیده ام

شیخ در عهد صفا انسان طلب کرد و نیافت

من در این عهد دورویی چون تو انسان دیده ام

در حقیقت با حقیقت بستهای پیمان عشق

زین جهت گرد وجودت جمع پاکان دیده ام

حیف حاتم نیست تا در مکتب احسان تو

آنچه من در ذات پاک جود و احسان دیده ام

مرد یعنی مستجابی مؤمن لوطی شکن

پوریا افسانه صدقش را در ایشان دیده ام

ای که دوری از نظر تمثال تو در قلب ماست

من وفا بر عهد را در نص قرآن دیده ام

نطق شیرین تو اندر مسجد اسلامیان

آرزویی بوده اندر تو نمایان دیده ام

از تو می خواهم دعا من هم دعاگوی توام

چون توافق در دعا را شرط ایمان دیده ام

«فانی» ام اما زناچیزی ندارم شکوه ای

چون فنا در ذات حق را آب حیوان دیده ام

صد سلام و صد تحیت بر تو و یاران تو

چون در الفاظت خداجویی از آنان دیده ام

حدودا ۱۳۶۴ شمسی)

ص: ۷۶۲

دکتر محمد حسین تسییحی «رها»

مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی

تهران، کاشانک

به مناسبت خدمات علمی و دینی و فرهنگی و فقهی و راهنمایی های اجتماعی، اسلامی حضرت آقای آیت الله سید مرتضی مستجابی (مستجاب الدعوه). در ایران و جهان از نصف جهان

جمله دانایان دین صورت گر الطاف یار

یعنی در جان و دل آنان ادب نقش و نگار

مستجابی سید عالی مقام علم و دین

او که سید مرتضی یارش علی با ذوالفقار

سروناز باغ عرفان و کمال عاشقی

مستجاب الدعوه هست و یورش پرودگار

آری آری مستجاب الدعوه و نیکوصفت

آیت الله سید پاک اعتقاد و اعتبار

اصفهانى باشد و نصف جهان در دست او

او بود هم رزم کاشانی امیر روزگار

بخشش و بخشندگی از او شده ورد زبان

راحت مردم همواره در دل و شد شعار

مایه در فقه و کلام و فلسفه از سعی او

جمله آثارش همه میراث اسلامی تبار

عمر او هشتاد و شش سال این بود امر خدا

تا که گردد یک صد و بیست سال و افزون در شمار

یک هزار و سی صد و دو سال میلادش بود

حافظش باشد خدا و او همواره رستگار

دل همیخواهد که بینم مستجابی را یقین

تا ببوسم خاک در گاهش شوم خدمتگزار

ابن عم آن امام صدر موسی شد به نام

زان جهت شهره شده در کار و در انجام کار

عالمان دین اجازت داده اند در فقه و شرع

تا که او باشد فقیه و مجتهد گوهرنگار

شد امیر بخشش و انعام نیکونام شهر

و سفرهای گسترده از بهر فقیران دیار

مستجاب الدعوه گردیده به حسن اعتقاد

کاشف سرو عین مرد خیر و جان نثار

او بود از خاندان صدر و صدر الدین بود

جلوه عشق شهادت در وجودش مستعار

خانه اش گردیده در مانگاه صدر عاشقان

جمله بیماران دعاگویان به عشق هشت و چار

خوش بود چون صحت مردم ببیند روز و شب

این بود امر الهی در پناه عشق یار

او که بر سجاده شعر و ادب سجده کند

و صاحب تألیف شش جلدی شده خورشیدوار

ذوق او در شعر فارسی آمده نقش قلوب

گنج افکارش شده گنجینه باغ و بهار

آفرین بر کوشش او در طریق عاشقی
چون سلوک عشق حق آرد به دل صبر و قرار
جمله آیات عظام همراز و همدل بهر او
او فقیه است و ادیب و مرد صاحب اختیار
بوالحسن آن آیت عظمی مدیسه‌ای بود
چشمه جوشان فقه و اجتهاد و کامکار
همچنان آن سید خوانساری گوهر صفت
آن که نامش محمد باتقی از خوانسار
این بزرگان در فقاہت مستجابی را شفیق
مهربان و باوفا صدق و صفا را شہسوار
مرتضی باشد به نام و در دعایش استجاب
گوهر درج محبت را بود گنجینه دار
آیت الله مستجابی سید روشن ضمیر
و مسجد و محراب و منبر را بود پیمان گزار
حج عمره کرده و حج تمتع چند بار
و در طواف کعبه دیده جلوه روی نگار
در مدینه گنبد خضرا و درگاه
او زیارت کرده با راز و نیاز اشکبار
حافظ قرآن و تفسیر و روایت های حق
هم نماز و روزه و ورد و دعایش استوار
خواننده ام آثار این مرد بزرگ خوش نسب
آن که باشد خیرخواه مؤمنان دلفگار

مستجابی سایه بان معرفت گسترده است

بهره ور از سایه باننش هم صغار و هم کبار

باغنی و با فقیر همراز و همدل آمده

چون که در بخشندگی مهمان نواز و بختیار

در فتوت او بود از پیروان مرتضی

سید است و نام او شد مرتضی هم نام یار

محو کردارش هم پیر و جوان اصفهان

در خیابان فروغی خانه اش شد ماهوار

حسن خلق و خوی خوش اندر وجودش منسجم

نام نیکش در خطابت همچو گل در نوبهار

روضه رضوان دل همواره یاد او کند

مستجابی مستجاب الدعوه باشد کامیار

میرسد آواز خوش از کوی او بر مردمان

شیعیان اندر جهان بانام اویند شادوار

زادهوش داده پیام دلبری از مستجاب

آن جوان معتکف در اصفهان شب زنده دار

آیت الله مستجابی زنده و پاینده باد

هر کسی دارد دعا از بهر او امسال و پار

این «رها» از خادمان عالمان دین بود روز و شب خدمت کند هر دم بود حاضر به کار

سیزدهم بهمن ۱۳۸۸

پانزدهم صفر ۱۴۳۱ق

۲/۲/۲۰۱۰ م

سید عباس حسامی «احساس»

ادیب، شاعر، خوشنویس

به یاد یار در موسم بهار با دیده اشکبار در هوای آیت الله سید مرتضی مستجاب الدعواتی سرودم.

مرد مردان قهرمان با صلابت مستجاب
خاتم عهد خود و مرد سخاوت مستجاب
ره گشای مردم ره گم نموده اوست اوست
به همه دارد ز احسان چون عنایت مستجاب
هر ضعیفی رو به درگاهش نماید از کردم
می نماید از دل و جاننش حمایت مستجاب
بر کفش باشد قلم معشوقه و یار و ندیم
روز و شب بر صفحه بنگارد کتابت مستجاب
در چنین سنی جوان باشد دلش بهر هنر
آفرین بر مشق خط بی نهایت مستجاب
باستانی کار و ورزش دوست می باشد همی
دارد اندر قهرمانی بس شجاعت مستجاب
هم جهان دیده است و کار آمد به دور روزگار
جوید از نامردمان آخر براثت مستجاب
عاشق روی علی می باشد و اولاد او
در دل آینه اش دارد ولایت مستجاب
چون نظر بر چهره اش داری بینی مردی اش

هست آری در بزرگی با صلابت مستجاب
گر چه همچو شمشیر باشد، قلب او باشد رئوف
و هر کسی دارد ز کردارش رضایت مستجاب
خدمت مردم نماید این راه درست
یاری خلقش بود آری عبادت مستجاب
در جوانی پاکدامن دور از نفس دنی
این بود حاصل ز کار آن نجابت مستجاب
آیت الله مرتضی آن سید والا نسب
جد پاکش می نماید زو شفاعت مستجاب
گفت «احساس» حزین این شعر را از گنج دل
حمد از صدق و صفا با این عبارت مستجاب

بهار ۱۳۸۵

کسوت ورزشکاران

سید احمد میر محمدی که خود از ورزشکاران ورزش باستانی و ادیب بود.

رحمه الله علیه

گفتم به مستجابی تو بحری از صفایی

فقیهی و معلی مفهومی از وفایی

شاخص راد و وداد کسوت ورزشکاران

رخشنده همچو خورشید آراسته از جلایی

ص: ۷۶۸

ساجد

مستجابی مرد علم و دانش و تقواستی
اهل عشق و معرفت و فرزانه والاستی
زان که در یک دل نمی گنجد دو دوست
مستجابی را به سر تنها یکی سوداستی
ای برادر عشق بازی کار هر شیاد نیست
زان که این وادی مقدس همچنان سیناستی
هر که نوشد جرعه ای چون مرتضی از جام عشق
سرخوشی از آن باده و فارغ ز دنیا و ز ما فیهاستی
الیک هر کس را عطا فرموده اند اسرار عشق
مهر بر لب نزد اغیار است و با معشوق در نجواستی
مستجابی چون که واصل گشته در سیر و سلوک
همچو دریا گاه آرام و گهی موج و در غوغاستی
کس چه میدانند چه سری بین عاشق و معشوق است
که میان جمع هم همواره چونان آدم تنهاستی
مستجابی هر چه از عمر شریفش بگذرد
مستعد جان نثاری در رکاب فارس بطحاستی
چون که سر تا بود ایمان و برخوردار از خلق عظیم
پایدار و با صلابت همچو کوه صفوه صماستی

هر که گردد ز اولیا معروف اندر عالم بالاستی
گر چه در بین خلائق قدر او مجهول و ناپیداستی
اولیا را ویژگی هایی بود مخصوص خویش
کاین خصائص از کتاب دیگر ملغاستی
نی طمع دارند بر جنت نه خوفی از جحیم
زان که آنان را به سر تنها یکی سوداستی
مستجابی سیره اش قرآنی و عترت نماست
زین سبب واصل به دریا گشته بل دریاستی
پشتکارش در امر و اتکالش بر خدای
بهترین سرمشق هر پیری و هر برناستی
عرش فرش آشیانی را که در نصف جهان
مستجاب الدعوه اش نامند بس اهل دل و معناستی
مستجابی وارث پیغمبر وهم کافل ایتم اوست
حضرتش آینه قرآن و عترت و یاور طهاستی
جامع المعقول و المنقول خوانندش همه ارباب علم
وز برای این سخن هر یک از آثارش دلیل قاطع و گویاستی
هر که چونان مستجابی بهر حق خالص کند رفتار خویش
در دو دنیا همشین با اهل بیت و خواجه اسراستی
مستجاب گر چه باشد شهره، معروفش مدان
چون که مرد حق در این دنیا غریب و یکه و تنهاستی
هر چه گوید «ساجد» از استاد فهم خود بود

ورنه ايشان ز آنچه گويم افضل و اسناستی

بار الها خود مصون دارش ز آفات جهان

ز آن كه انفاسش مبارك چون دم عیاستی

سیزدهم رجب المرجب ۱۴۳۳ق

۱۵ خرداد ۱۳۹۱ش

ص: ۷۷۰

ساجد

مستجابی جلوه چون در جمع یاران می کند
مزرع جان را چو نیسان غرق باران می کند
بهره ای با وی اگرز الطاف حق گردد نصیب
قلب انسان را زحکمت نورباران می کند
لب چو بگشاید حکیمانه ز اعماق وجود
و هم در افشانی و هم تفسیر قرآن می کند
وز صفای بی بدیلش گاه ذکر اهل بیت
جسم و جان را جمله درمان می کند
مستجابی زاده زهرا بسان مادرش
خیر خواهی روز و شب از بهر حیران می کند
خوان احسانش چو برپا می شود لیل و نهار
صد چو حاتم را زخوان خویش حیران می کند
مستجابی دائما گاه مناجات و دعایش از خدا
مسألت خیرات دارین از برای ناس و یاران می کند
از جوانمردی و غیرت وز فتوت این بطل
عالمی را واله و شیدای اوصاف دلیران می کند
وز طنین عزت ایمانی و حریت انسانی اش
کاخ ظلم و جور را از پایه ویران می کند
اشک و آه مستجابی در دل شبهای تار
حتم دارم من که خامش، نار نیران می کند
گاه ورزش پا به گود باستانی چون نهد

در همه ابواب آن جولات چوشیران می کند
زین سبب من افتخار مکتب قرآن و عترت خوانمش
همچو دنیای تشیع بر وجودش فخر ایران می کند
نیست اغراق ار بگویم کو بود تندیس اخلاق نکو
کاین قضاوت را قلوب پاک دوران می کند
همچو «ساجد» طول عمرش را بخواهید از خدا
چون که از یمن وجودش دفع شر و بحران می کند

هفتم خرداد ۱۳۹۱

ص: ۷۷۲

یاقوت مذاب

استاد عبدالعلی باقی

جناب مستطاب مستجابی

که تو مولا بر سر شیخی و شابی

بنام ار مرتضایی مقتدایی

همه خاک و تو مانند سحابی

همه گر انجم و گر ماهاند مردم

تو در جمع رفیقان آفتابی

از راه لطف و آقایی کرم کن

به بیماران در گاهت گلابی

بر این واماندگان خفته در راه

عطا کن از کرم جام شرابی

چهل سال است من دارم ارادت

ارادت هست از عهد شابی

من آن افتاده در گاه هستم

قبولم گر کنی لطفی عتابی

در آقایی نباشد در صفاهان

چو تو فرزانه ای عالیجنابی

خطا گفتم اندر ملک ایران

چو تو روحی و یاقوت مذابی

به مسکینان در گاهت عطا کن

به وقت شب دعای مستجابی

در در گاه تو بر خلق باز است

به محرومان نظر کن فتح بابی
تو آبی و حیات از آب باشد
چه گوید وصف خاک‌تریابی
قلم عاجزتر از شرح صفات
نگنجد وصف تو اندر کتابی
نگاهی از کرامت کن به «باقی»
تمام عمر در کار صوابی
شراب لطف تو جام طهور است
نبیند هر که الطاف تو کور است
ص: ۷۷۳

محسن خلیلی

چو سید مرتضی مستجابی بر محمد اقتدا کرد

یقین طینت پاک و خلوص بی ریا کرد

از جود و بخشش گویم چو خورشید جهان آرا

به هر درمانده و مفلس بسی نور و ضیا دارد

کریم النفس و عارف بر مسائل از صفاتش

که در هر روز و شب او بر لسان ذکر خدا دارد

که بزم عارفان باشد ز آثار نفییش

در این وادی هم او فضل و قلم بی انتها دارد

تمام هستی اش دارالشفای دردمندان

که چشم خویش بهرمزد در روز جزا دارد

گرش نتوان کند حل مشکل بیچاره ای را

غم و حزنی به دل هموار چون روز عزا دارد

به مهمان می کند تکریم بیش از حد مرسوم

که این ارث از امیرالمؤمنین آن مرتضی دارد

چو او در کلبه اش هم روتق و لطف و سخا دارد

درون سینه پاکش صفا بی منتها دارد

خداوندا دو صد شکر که در این روز وانفسا

«خلیلی» را مرادی در طریق انبیا دارد

حسن سید موسوی صراحی

من به وصف تو چه گویم مستجاب

ای دلت روشن چون نور آفتاب

عارف وارسته روشن ضمیر

: ای مریدان تو بیرون از حساب

ای فراتر ز آیت الله و فقیه

اسوه اخلاص و زهد بی حساب

مرتضی ای سید والا تبار

من به عشق تو شدم سست و خراب

این خرابی از درستی تو بود

ای دلت...

ترجمان احساس بنده کم ترین، نسبت به پیر روشن ضمیر، دانشمند فرهیخته، محقق و پژوهشگر دانسته، عارف وارسته، فاضل قابل سوخته، کامل حضرت استاد سید مرتضی مستجابی تقدیم است.

حسن سید موسوی صراحی

مینای دل ماز صدا میشکند

مانند حباب از هوا میشکند

نازک دل عشقیم مزن بر ماسنگ

و از بوی گل آینه ما میشکند

به خود اجازه نداده ام محضر بی آلایش و یگانگی و با صفای شما را مخدوش کنم هر چه همیشه دل در گرو محبت های بی شائبه آن بزرگوار می تپد. مدت ها است به علت بیماریهای مداوم و از دست دادن نعمت شنوایی و لرزش دستها کنج عزلت اختیار نموده چنان که:

از بس که از حوادث ایام خسته ام

در بسته ام به خویش و کنجی نشسته ام

رستم ز قید بند و علایق به جد و جهد

الیک از زبان مردم بدگو نرستهام

یک دسته اهل مکنت و یک فرقه اهل جاه

ناهل من که منترجر از هر دو دستهام

پای طلب چرا کشم از کوی می فروش

چون گوهر مراد در این راه جسته ام

پیوسته ام چو قطره به دریای لطف حق

تا رشته امید زمردم گسسته ام

چندی قبل شفیق عزیز و مهربان، گنجینه برگزیده ای تحت عنوان سلوک حضور یا بر سجاده شعر که نشانگر عاشقی و دلدادگی حضرت عالی به اشعار جاویدان این مرز و بوم است در ده جلد حجیم به بنده کم ترین عنایت و مرحمت فرمودند که با اشراف کامل به زحمات بی دریغ و عاشقانه آن فرزانه عزیز به یک باره تحت تأثیر تحقیق و پژوهش و از سوی دیگر مهربانی ها، بزرگواریها، بخشندگی ها، گذشتها، جوانمردیها و ایثارگری ها در راه خداوند که یکی از نمونه های آن ایجاد درمانگاه برای دردمندان به ویژه مستمندان است قرار گرفتم که خالصانه بگویم با زبان بسیار ساده و ابتدایی و خودمانی و به دور از هر صنایع و بدایع شعری ترجمان حالی و واکنش های درونی ام را در قالب مثنوی بسیار ضعیف بیان کردم.

امید است نواقص آن را که بسیار هم به چشم می خورد به دیده اغماض نگریسته.

این اثر بیان حال است و نمی توان آن را به عنوان یک اثر شاعرانه پذیرفت؛ زیرا شاعر آن سوی طبیعت را با ژرفای اندیشه می نگرد کوشش دارد که چگونگی های جامعه و طبیعت و دنیای درون خود را شرح دهد و با رعایت اصول بلاغت و فصاحت عواطف انسان را بیان کند چون شاعر عاشق است حقیقت را می شناسد و به کشف شهود می پردازد و به طور کلی انسان را به هم پیوند می دهد و در ژرفای اندیشه شاعر شوق عارفانه و خالصانه است عشق رسیدن به وصال دوست و کشف حقیقت شاعر چون قطره خود را به دریای بی کران هستی منتقل می سازد و تاریکیهای حیات را روشن می نماید. بنابراین نمی توان گفت بنده کم ترین با اثری نه چندان مطلوب، شاعر باشم هر چند غزلیات و مثنوی هایم از سال های دیرین تاکنون در جراید و سال نامه های رسمی کشور و تذکره شعرا به چاپ رسیده اما به قول هزل سرای مشهور و محبوب ایران زمین زنده یاد سید جعفر خاکشیر عمومی عزیزم:

ص: ۷۷۷

کم تر به زبان آمده شعر این شیوه

البته که بکر بهتر است از بیوه

در تذکره شعر خاکشیر آوردی

اما نبود پیاز جزو میوه

در پایان، سلامتی آن استاد خدوم، فرهیخته، وارسته و بزرگوار را از پیشگاه خداوند متان مسألت می نمایم.

با شایسته ترین احترامات

با شایسته ترین احترامات

الحقیر الفقیر المجنون صراحی

سید حسن سید موسوی

ارباب عشق

عباس شاهزیدی (خروش)

هو العلی الاکبر

عرض ارادت به پیشگاه حضرت مستجابی

دریغا درین چرخ نیلوفری

حقیقت متاعی است بی مشتری

ز بس رنگها مردمان میزنند

تو گویی بود کیششان ساحری

غم دوستان را نخواهند خورد

همه شهره شهر دون پروری

به دلجویی اش کس نکوبد به در

نپرسد کس او را که چون بگذری

بیا کز زلالش بشویم روی

بیا می خوریم از خمی کوثری

سخنور حکیمی که در بزم عشق

بیاموزدت حکمت از هر دری

ص: ۷۷۸

ندیدم حضوری چنین استوار

ندیدم روانی بدین برتری

جهان‌دیده پیری که حق داده است

بر او بی گمان کسوت سروری

به اوج وفا ای سپهر صفات

هزاران چومن ذره می پروری

تو سلطان عشقی و ملکت قلوب

تو تندیس مهری و دل میبری

حدیث چنان روح پرور که دل

گمان دارد اعجاز پیغمبری

ندیدم به دریای عشقت کران

نخواندم ز فضلت به جز دفتری

کسان خرده گیرند بر شعر من

کسان را بنه با همان ابتری

صفا را ز هر کس که بینند خلق

نبینند الا به ناباوری

همه خوب خوانند درس دغل

همه نیک دانند افسونگری

صد افسوس در عصر واحسرتا

حقیقت شده گوشهای بستری

بیاتابه کوی حقیقت رویم

بیا تا بکویم آنجا دری

فروشد به گردون سرت فخر را
زنی از ادب بر درش گرسری
رواق دلش بس که نورانی است
ز خاطر رخ مهر را می بری
بهین پاک نسلی از آل رسول
مهین نو گل گلشن حیدری
دریغا نجستم تو را پیش از این
که در جان من فیض را گستری
مها رشک دارند خورشید و ماه
دمی کز سرایت به ما بنگری
تو آن آفتابی که از نور تو
چو حربا به تو مات شد مشتری
سلیمان من ای که گردون تو راست
به کام ار بگردانی انگشتری

صفاهان اگر بحر باشد یقین

نباشد به جز تو در آن گوهری

چگونه کنم وصف ارباب عشق

مرا شیوه نبود اگر شاعری

خروشا سزد گویمت آفرین

که خوش می سرایی به نظم دری

با عرض ادب

عباس شاهزیدی اصفهانی



منزل دانشمند محترم جناب آقای حاج سید اکبر نعمت اللهی و اقوام و دوستان

ص: ۷۸۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

من ندامم به جانی غیر تمنای تو را / نگشتم نقش به دل جز رخ زیبای تو را
 باغم عشق که باشد به جانی غیر سوز / زده ام بر دل دجا آتش غوغای تو را
 سر و زیبای چمن با همه رعناهای حسن / می خورد حسرت آن تا رعناهای تو را
 دیده بستم ز تماشای گل و دشت و دین / تا به پیرم رخ زیبای دل آرا که تو را
 به عبادت اگر آتش به برم از ره لطف / بوسه از مهر زخم جمله سرا پای تو را
 ای هو خوبی و نیلوفی و حسن مطلق / به چه تشبیه کنم ز کس شملای تو را
 دلبر الععل کبیت باز تا کوه سنجی / تا به بوسش دل دجا بشنوم ادا تو را
 چنانم ز گشتم ناله چو بجزون ز فراق / نظری نیست به این دل تنه لیلی که تو را
 می توانم گذرم از سر هستی اما / به جای نردوشم غم سودای تو را
 هم چو سگین سر بازار محبت شیدوز / دارم آینه صفت عشق تماشای تو را



فصل ششم: آیت الله مستجابی در آینه تصاویر

اشاره

ص: ۷۸۴



از سمت راست آقایان:

... ، سید محمد گرگانی ، علامی ، شهرستانی ، مستجابی ، لنگرانی





دکتر سید محمود کاشانی (فرزند آیت الله کاشانی) و اینجانب

ص: ۷۸۵



آیت الله حاج علی نقی تهرانی و مستجابی



از راست:

امام موسی صدر ، دکتر صادق طباطبایی



از راست به چپ، حضرات آیات و حجج اسلام:

شیخ ابوالفضل معزی، شیخ منوچهر منصورزاده، سید مرتضی ابطحی، سید محمد باقر علوی، حاج آقا احمد قوام،

سید حاج اصغر صبوری، سید مرتضی مستجابی و شیخ حسین خادم الذاکرین



از راست به چپ:

حاج سیدعلی خلدی نسب و حاج سید مرتضی مستجابی

ص: ۷۸۷



از راست:

دکتر علی اکبر صادقی، دکتر صادق طباطبایی، ناشناس





حضرات آقایان : مستجابی ، ابن یمین ، سجاد ، شیخ رسول و رضا صدر حسن الحسینی

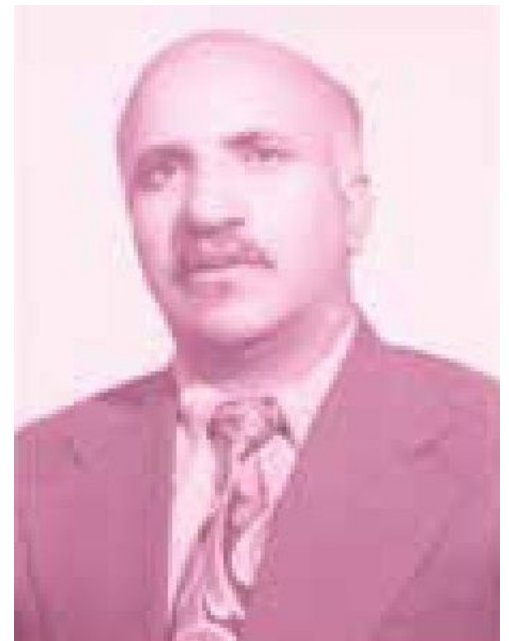


آقایان دکتر صادق طباطبایی ، امام موسی صدر ، مرتضی مستجابی و مهندس علی صدر عاملی

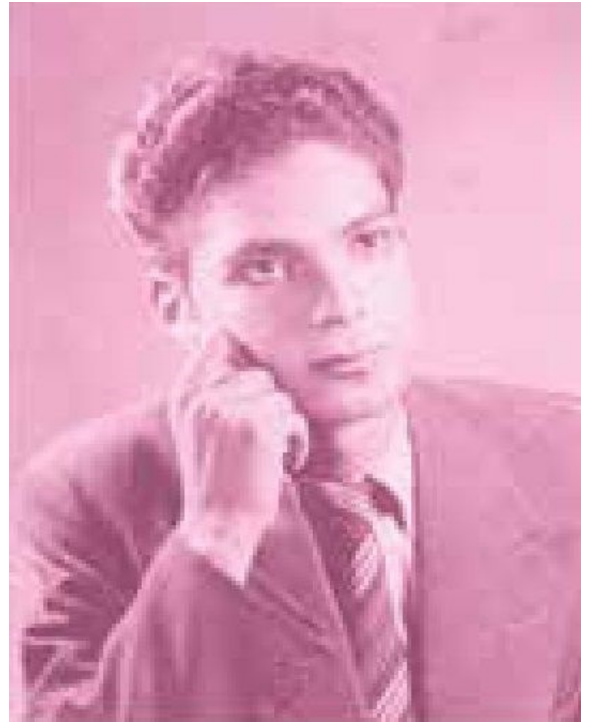


از راست به چپ:

مهندس سید جلیل مستجابی و سید مرتضی مستجابی



حاج حسن تصاعدیان



صدر دهکردی نجفی (فرزند آیت الله العظمی سید ابوالقاسم دهکردی)

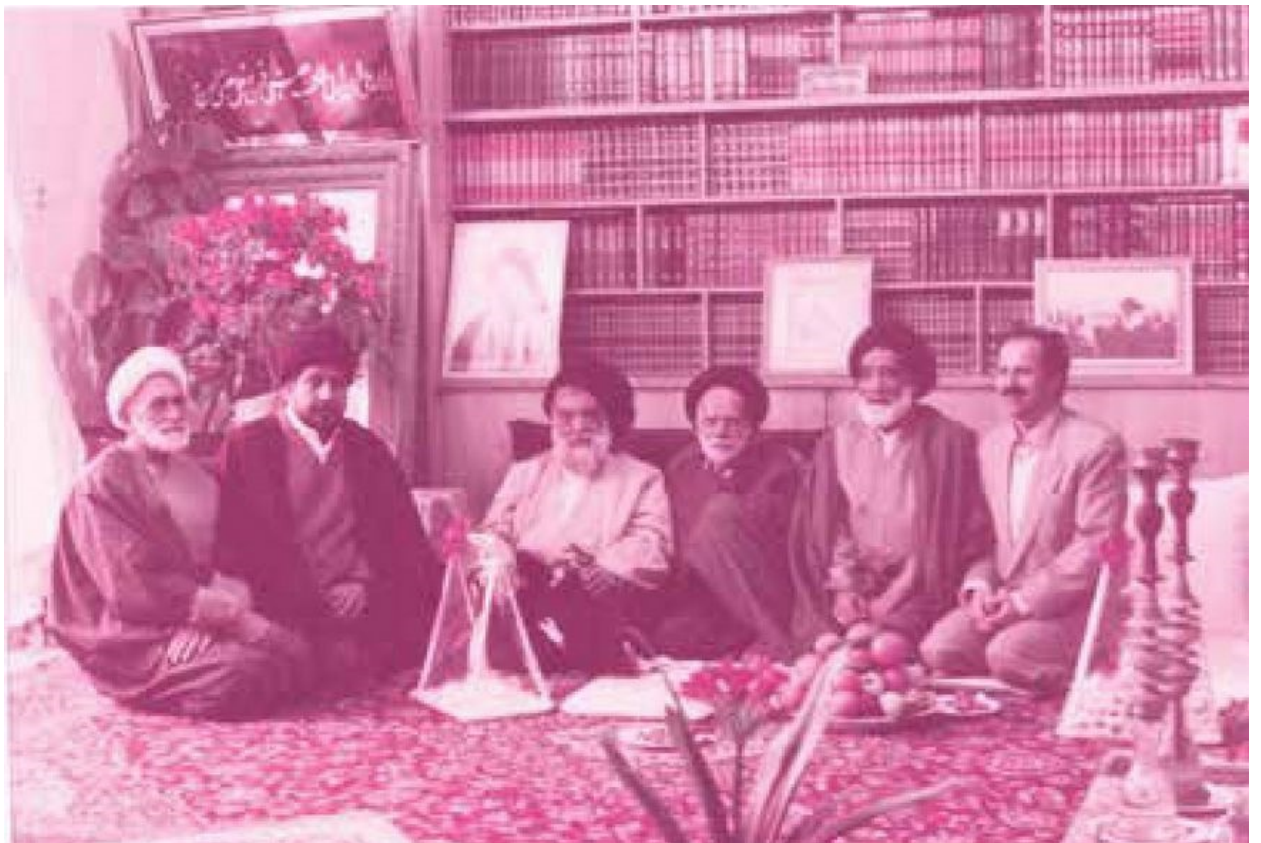
در صدر دوستانم بود انسانی به تمام معنا

ص: ۷۹۰



حضرات آیات: شیخ محمد تقی فلسفی، سید محمد علی صادقی، سید حسین خادمی و سید مرتضی مستجابی

و تصویر پشت سر آیت الله خادمی، مرحوم آیت الله حاج سید مصطفی مهدوی



آقايان دكتور محمد صادق قدسي، سيد محمد باقر علوي، حاج سيد جواد قوام الاسلام، سيد مرتضي مستجابي، حاج آقا جمال، شيخ حسين
خادم الذاكرين

ص: ٧٩١



آقایان علما و وعاظ و اهل منبر که برای دیدن واعظ نامی حاج شیخ محمدتقی فلسفی به منزل اینجانب آمده اند



آقایان: سید محمد خادمی، سید ابوالفضل صفوی ریزی، جلال تاج اصفهانی، شریعت خادمی



آقایان: صفوی ریزی، جلال تاج، دکتر علی خادمی، مرتضی مستجابی، جلیل مستجابی و دکتر علی خوانساری



حضرات آقایان حاج آقا رضا صدرحسن حسینی، مهندس مرتضی طباطبائی، سید مرتضی مستجابی، حاج آقا فضل الله سجاد، سید محمدعلی روضاتی، حاج آقا حسین شهشانی



از نفر سوم به بعد، حضرات آیات و حجج الاسلام: سید مصطفی مهدوی، شیخ حسن صافی و سید مرتضی مستجابی



آقایان سید مرتضی مستجابی و حاج شیخ مهدی شریعتی نصرآبادی



دکتر سید مجتبیٰ مستجاب الدعواتی در اطاق کار

ص: ۷۹۴

تصویر



تصویر



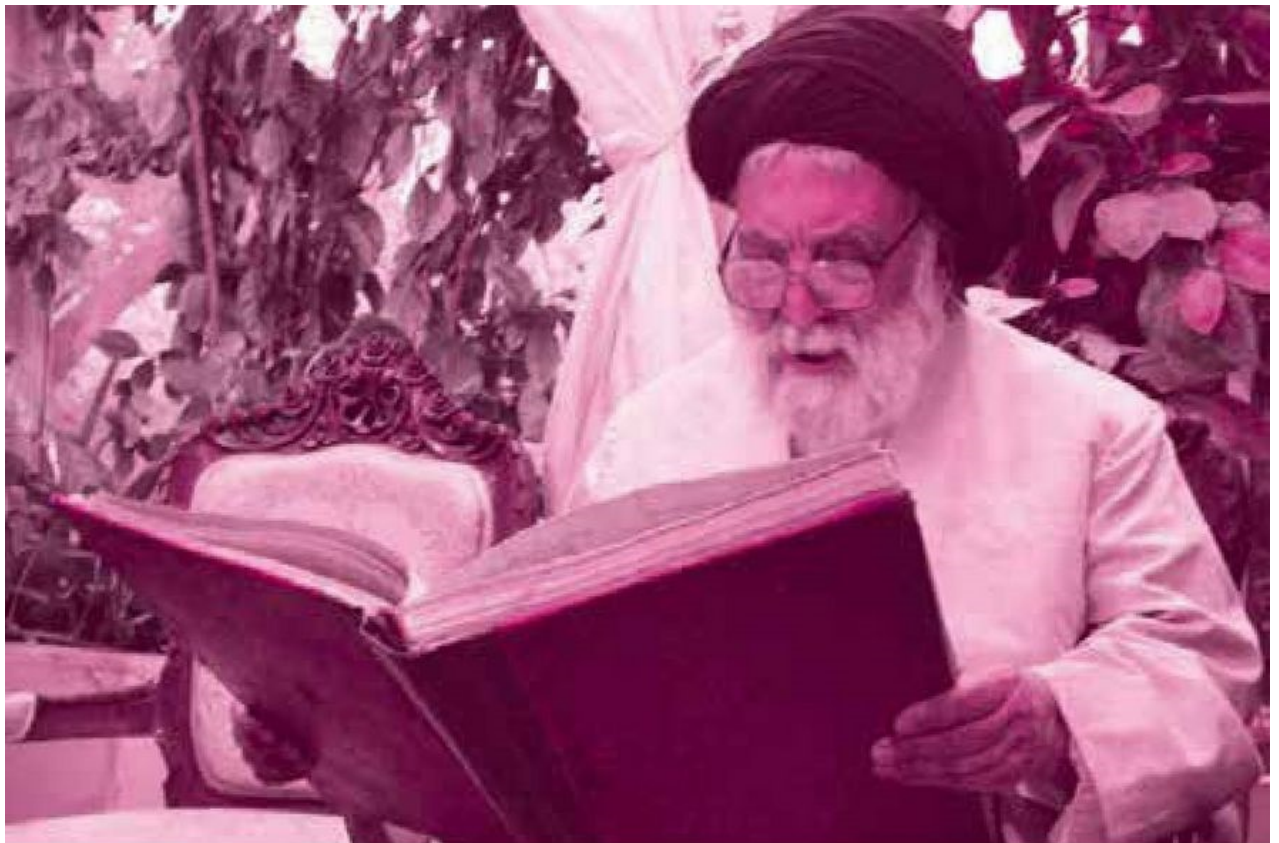
حضرات آیات: مستجابی و نمازی



سید مرتضی مستجابی و شیخ عبدالامیر قبالان جانشین امام موسی صدر در منزل اینجانب در اصفهان



حضرات آیات سید کاظم اخوان مرعشی ، سید مرتضیٰ مستجابی ، میر سید حسن مدرس





ایستاده ها: حاج حسین گلپایگانی و محمد اشرف

نشسته: سید علی خلدی نسب - حاج شیخ حسین حاج اشرف کاشانی، سید مرتضی مستجابی، صدر الحسنی، ابن یمین



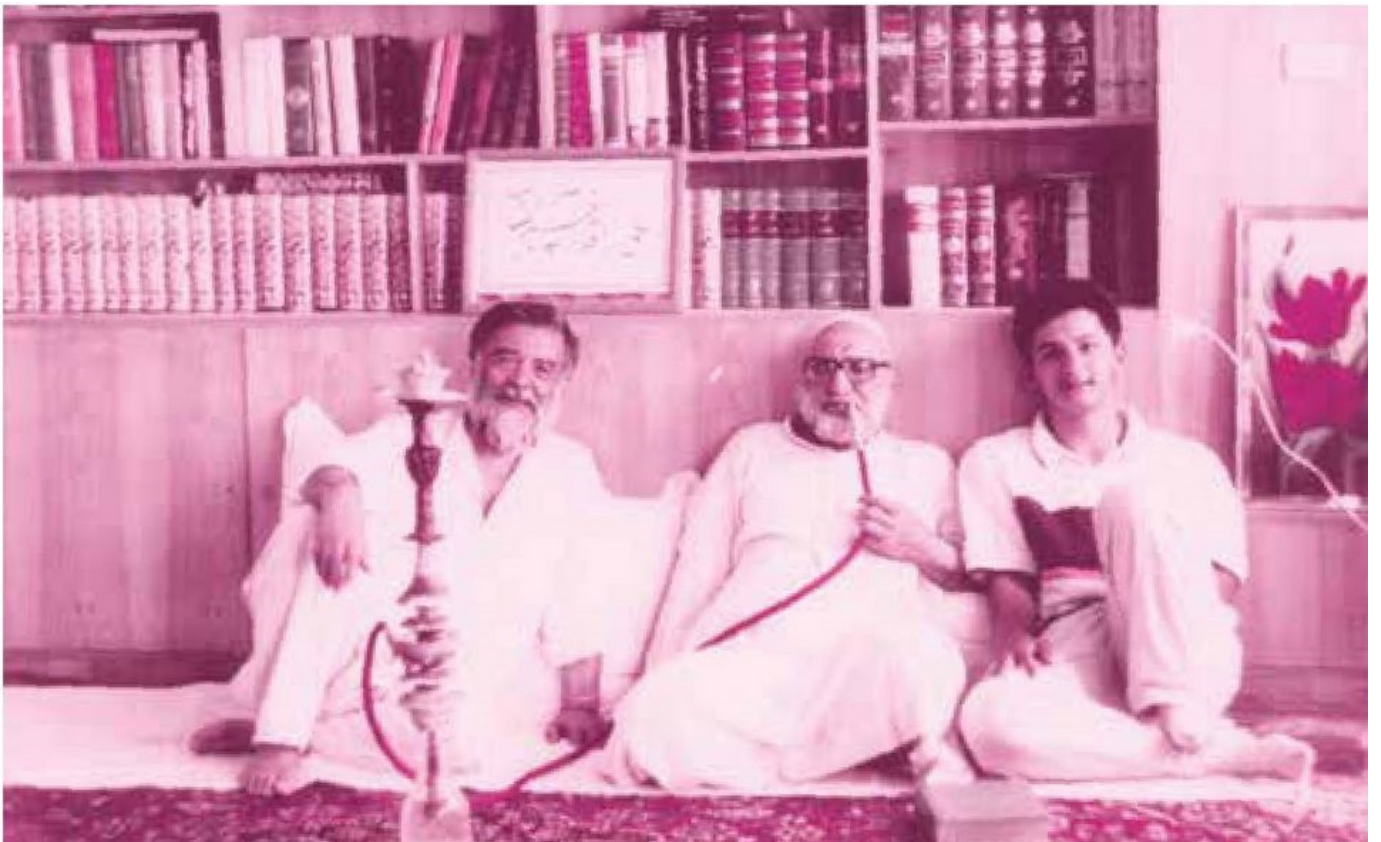


حضرات آیات و دانشمندان: حاج سید مهدی امامی ، حاج شیخ دکتر حسین علی محفوظ بغدادی ، سید مرتضی مستجابی





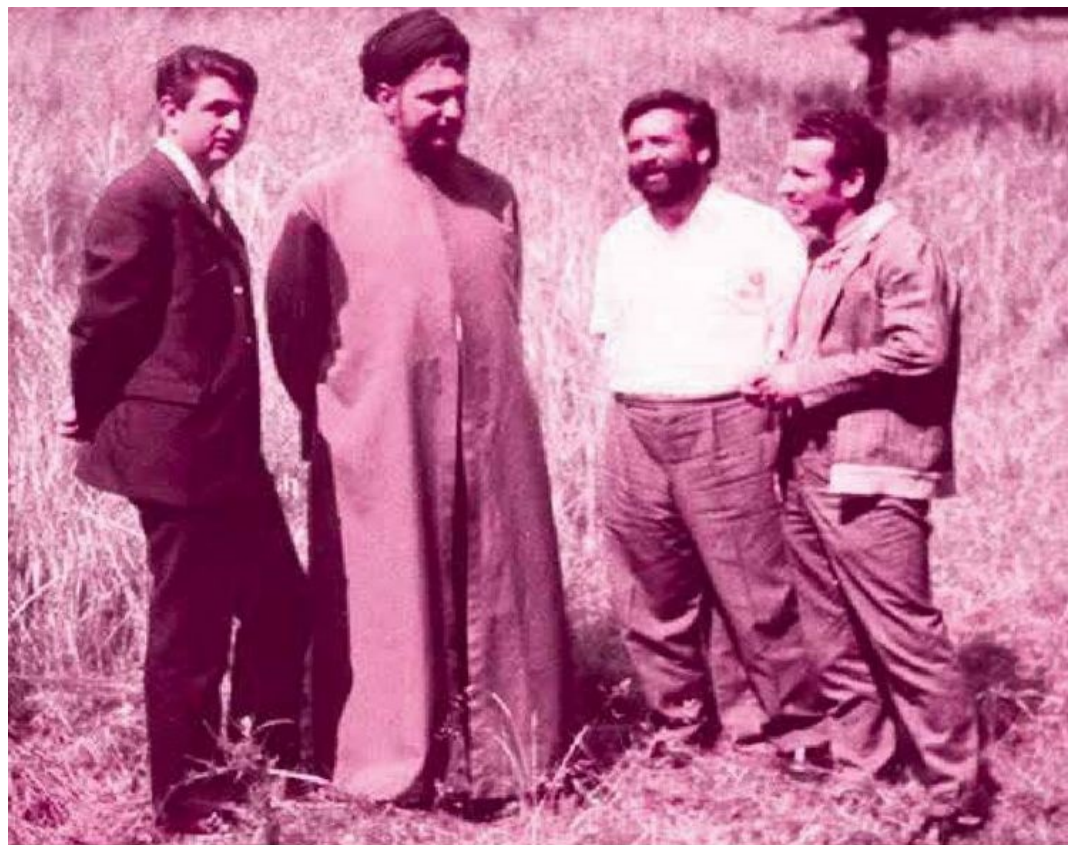
شهید آیت الله سید محمد صدر و اینجانب



آقای سید علی طباطبایی و آیت الله سید عبدالعزیز طباطبایی و اینجانب



آقایان: معتمدی (وکیل مجلس) - شمس صدری (رئیس کارگران) - سید مرتضی مستجابی - حاج نصر الله برزانی عکس در فروردین ۱۳۳۱ ش



مهندس حاج آقا مرتضی صدر ، اینجانب ، امام موسی صدر و دکتر صادق طباطبایی



جمعی از علما، دانشمندان و وعاظ در منزل اینجانب



آیت الله علامه میرسید حسن مدرس و آیت الله مستجابی



حضرات حجج الاسلام آقايان:

حاج سيد محمد حسين سجاده، شيخ غلام رضا فيروزيان، سيد جعفر ميردامادي و اينجانب



وعاظ محترم اصفهان که در میان آنان آیت الله مستجابی دیده می شود.

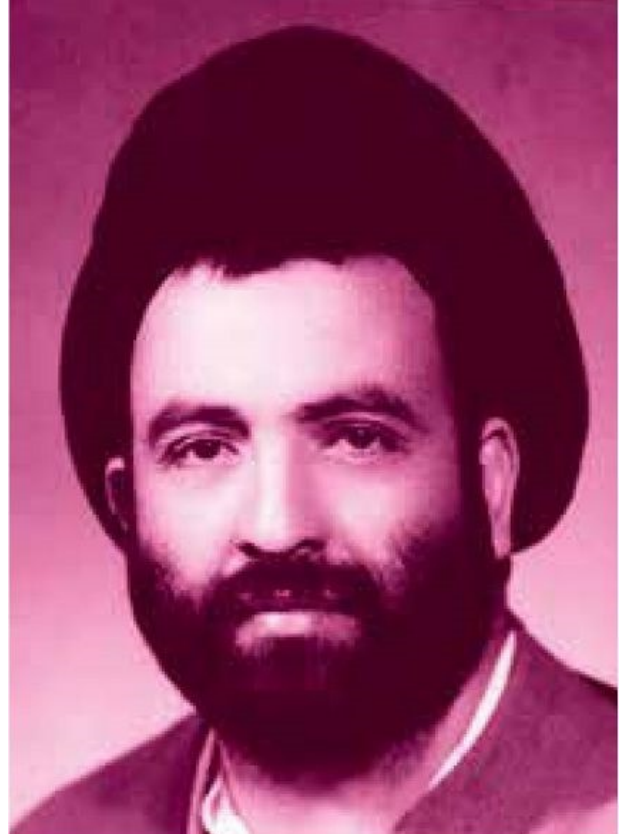
(ردیف اول نشسته از سمت راست: نفر چهارم)

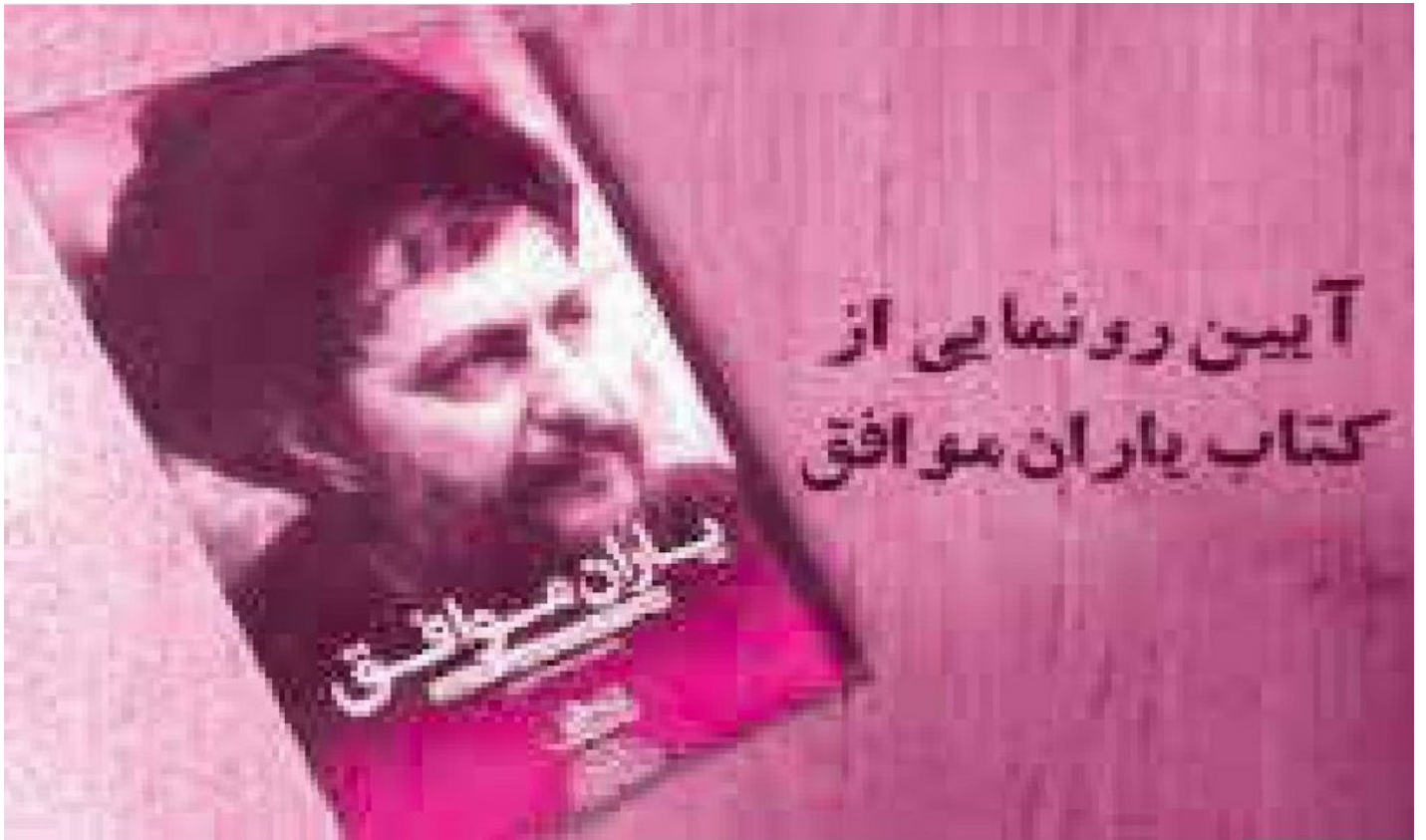
ص: ۸۰۳



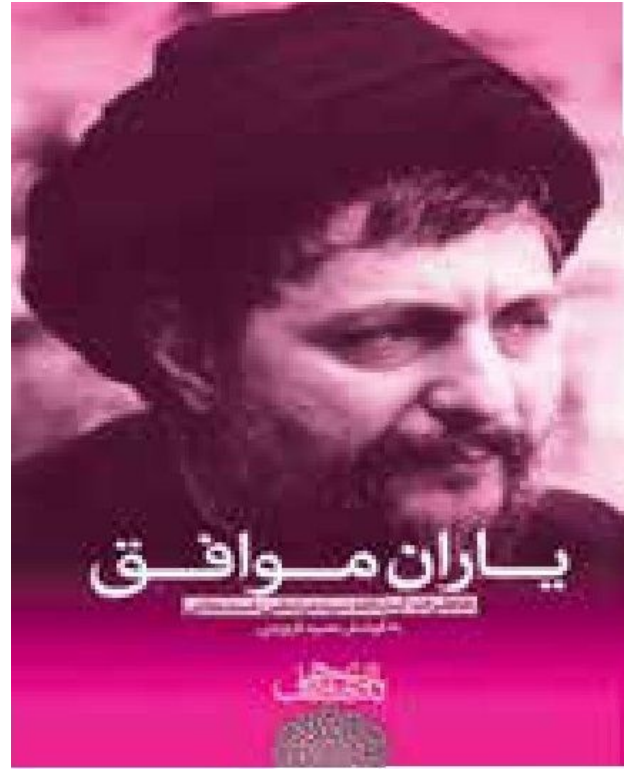
حضرات حجج الاسلام :

حاج آقا فخر کلباسی ، سید شریعت خادمی، شیخ ابراهیم ابن یمین، سید مرتضی مستجابی، شیخ ابوالفضل معزی ، حاج آقا حسین رئیس
الواعظین





آیت الله حاج شیخ هادی نجفی در مراسم رونمایی از کتاب یاران موافق



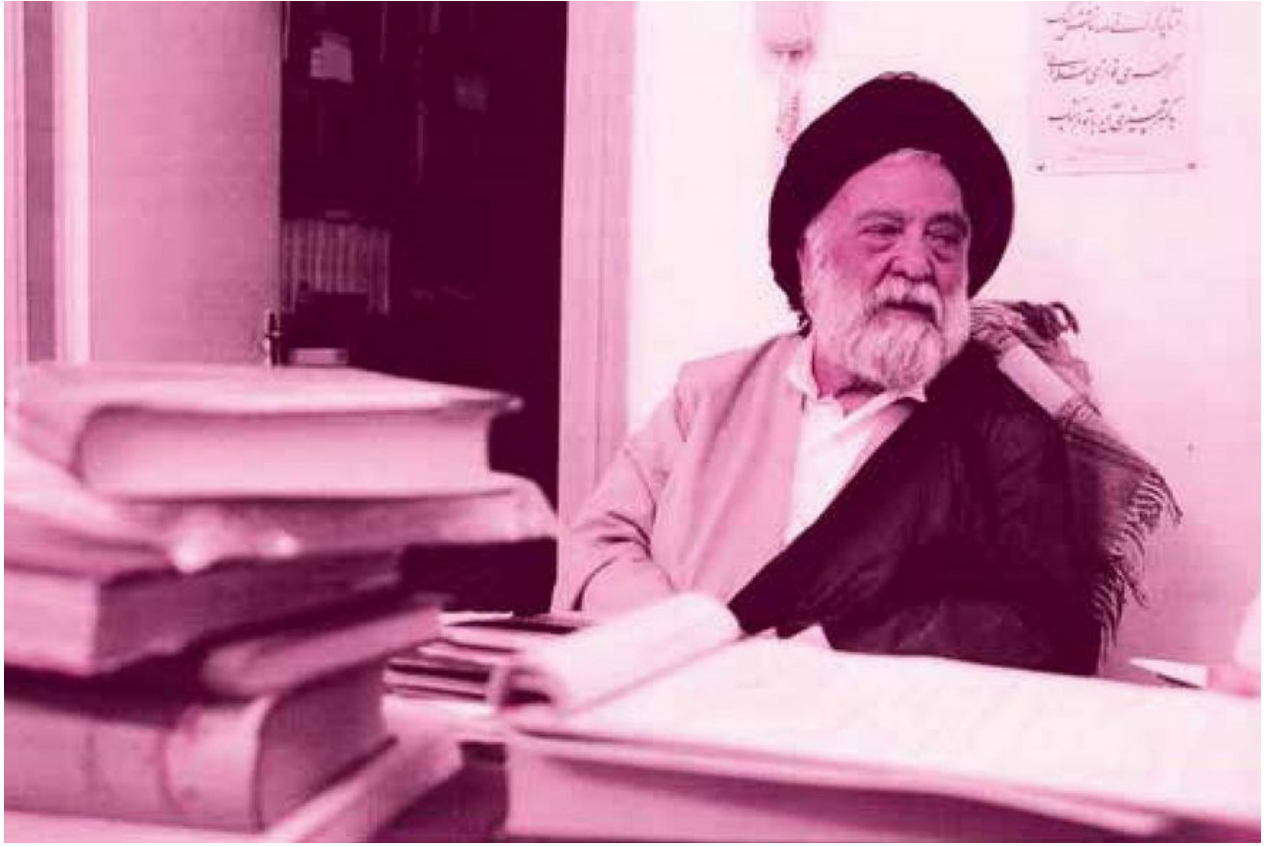
ص: ٨٥



حجه الاسلام سيد جعفر خويي، امام موسى صدر، آيت الله سيد عبدالله شيرازي، آيت الله العظمى خويي، آيت الله سيد نصر الله مستنيط و حجه الاسلام سيد مرتضى حكيمى



حضرات آيات مستجابي و سيد عبدالعزيز حكيم (فرزند آيت الله العظمى حاج سيد محسن حكيم)





حضرات آیات و حجج الاسلام:

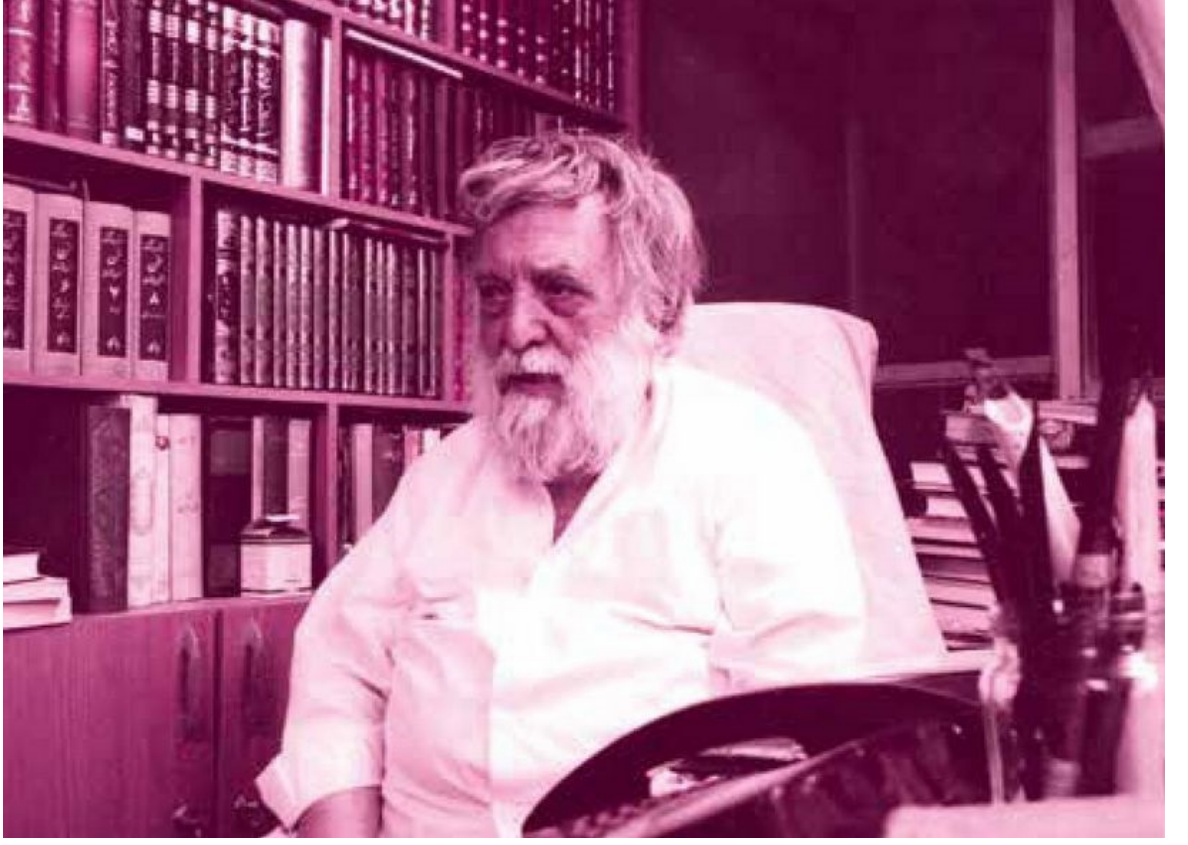
سید محمد حسین سجاد، سید ابوالقاسم، مجتهد زاده،...، مستجابی، حاج شیخ هادی نجفی، شیخ محمود نظری، شیخ مجتبی بهشتی و شیخ حسین محمدی



از راست :

آقایان مستجابی ، دکتر صادقی، منوچهر خاقانی، سید آقایی

ص: ۸۰۸





جمعی از علمای خمینی شهر



دیدار جوانان بسیجی از آیت الله مستجابی



ایستاده: شیخ مهدی شریعتی، محمود نقشبند و سید علی رئیس نشسته: اینجانب، حاج سید عباس، سید محمد سجاد و حسین ابن یمین



آیت الله حاج شیخ ابوالقاسم انصاری، حجت الاسلام سید حسین رئیس و حجت الاسلام صفوی ریزی



جناب آقای دکتر اسعد علی در حال هدیه کتاب خود و نیز تحویل مدرک دکترا به اینجناب



حضرات آیات و حجج الاسلام:

حاج سید محمد علی صادقی، سید محمد باقر علوی، سید مرتضی مستجابی و شیخ حسین خادمی

ص: ۸۱۲



آقایان مسعود رضایی، آقا منیرالدین صدر عاملی، اینجانب



اینجانب و آیت الله دکتر سید مصطفی محقق داماد



علمای بیروت در دیدار از آیت الله مستجابی



علمای شامات و سوریه



حجج اسلام سيد محمدرضا جلالی، سيد محمد طباطبائی و عبدالستار بغدادی



حاج آقا جواد ربانی، اینجانب، حاج آقا رحمت الله رضایی



حضرات آیات و حجج الاسلام:

حاج سید محمدرضا جزائری، سید محمدعلی روضاتی، سید مرتضی مستجابی، حاج آقا فخر کلباسی، امام موسی صدر، شیخ ابراهیم ابن یمین،

حاج آقا جمال صهري، شيخ منوچهر منصورزاده، سيد محمد خادمي، شيخ مهدي مظاهري، سيد مرتضي ابطحي، سيد شهاب الدين صفوي
قمي، سيد ابوالفضل صفوي ريزي، سيد هاشم ملاذالاسلام و حاج آقا مهدي ميردامادي

ص: ۸۱۵



حضرات آیات و حجج الاسلام: شهید حاج سید محمد صدر، حاج سید محمد باقر مہری، سید مرتضیٰ مستجابی، سید خطیب، شهید سید محمد باقر صدر، حاج سید محمود ہاشمی شہرودی، عبدالعزیز حکیم، شیخ نعمانی



علمای قم با حضور آیت اللہ حاج سید جلال الدین فقیہ ایمانی



حضرات آیات و حجج الاسلام: مستجابی، خلدی نسب، صهری، رجائی، حاج آقا شریف، شیخ عبدالجواد کلباسی، شیخ محمدتقی فلسفی، سید محمد مهدی امام جمعه، نورالدین اشنی، معزی، حاج سید ضیاءالدین تجویدی و ... منزل آقای نیک فر در تاریخ ربیع الاول ۱۳۸۱ ق، مجلس ضیافت به مناسبت تشریف فرمایی واعظ نامی حاج شیخ محمدتقی فلسفی)





آیت الله مستجابی به هنگام تقدیم هدیه به آیت الله حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی با حضرت آیت الله حاج شیخ هادی نجفی



آیت الله العظمی علامه سید علی فانی طاب نزه



خاندان مرحوم شیخ اسدالله ربانی طالب نراه





آقایان حاج شیخ محسن کافی و مستجابی





حضرات آیات حاج سید مهدی امامی و مستجابی



از راست: مرحومان سید علی خادمی، حاج آقا شریعت خادم الشریعه، مرحوم ابن یمین، آیت الله مستجابی، آقای سید ابوالقاسم مجتهدزاده،
مرحوم آقای حاج سید مرتضی ابطحی







از راست: دکتر سید محسن قائم فرد، مرحوم حجت الاسلام حاج سید محمود قائم فرد، حجت الاسلام حاج سید محمد قائم فرد



از راست: دکتر سید محسن قائم فرد، مرحوم آیت الله حاج سید احمد فقیه امامی، مرحوم حجت الاسلام حاج سید محمود قائم فرد



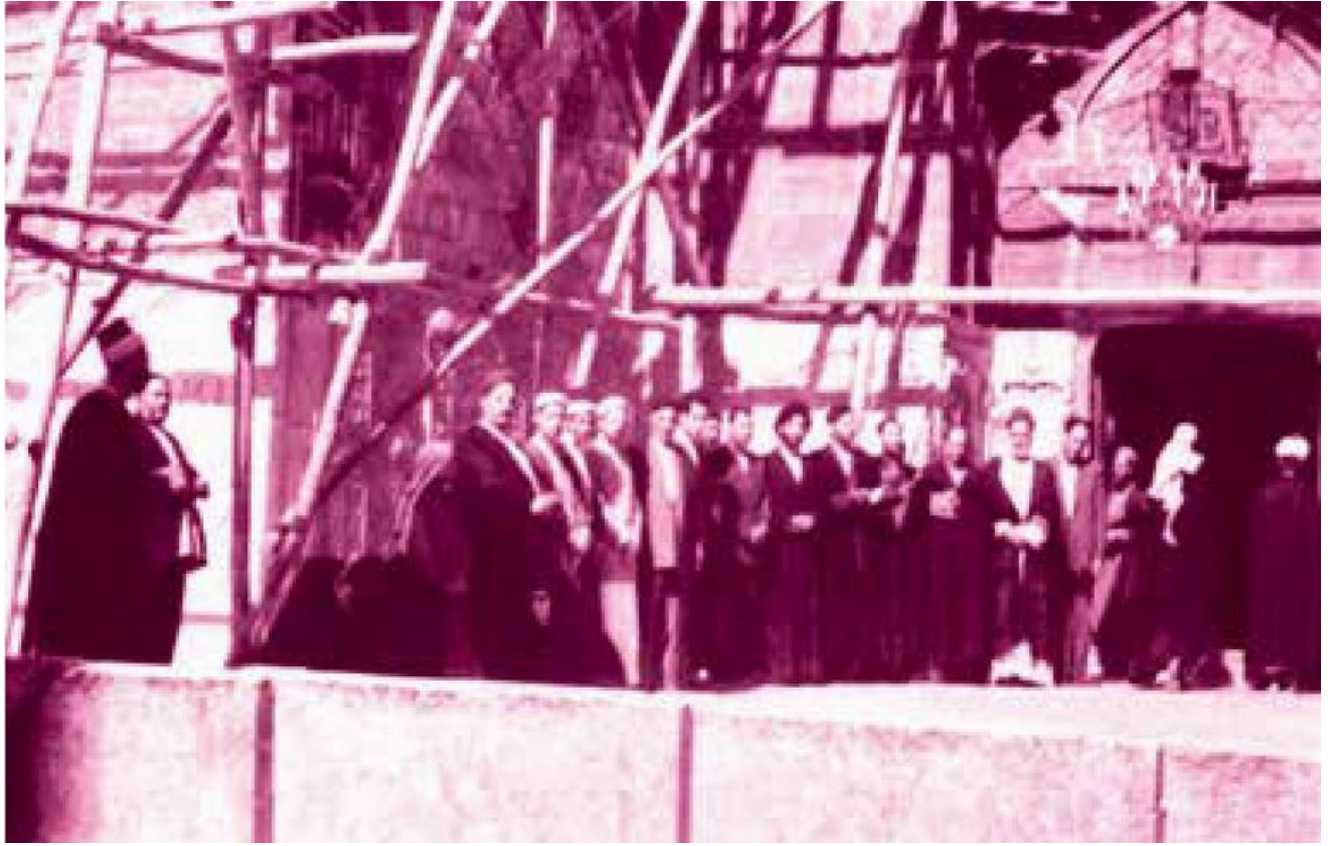




آیت الله مستجابی و دکتر سید محسن قائم فرد



تصویر



تصویر



تصویر





حضرات آیات امامی کاشانی و مستجابی





از راست به چپ حاج سید مرتضی ابطحی، حاج شیخ مهدی مظاہری، مستجابی، سید جواد قوام و سید محمد باقر علوی

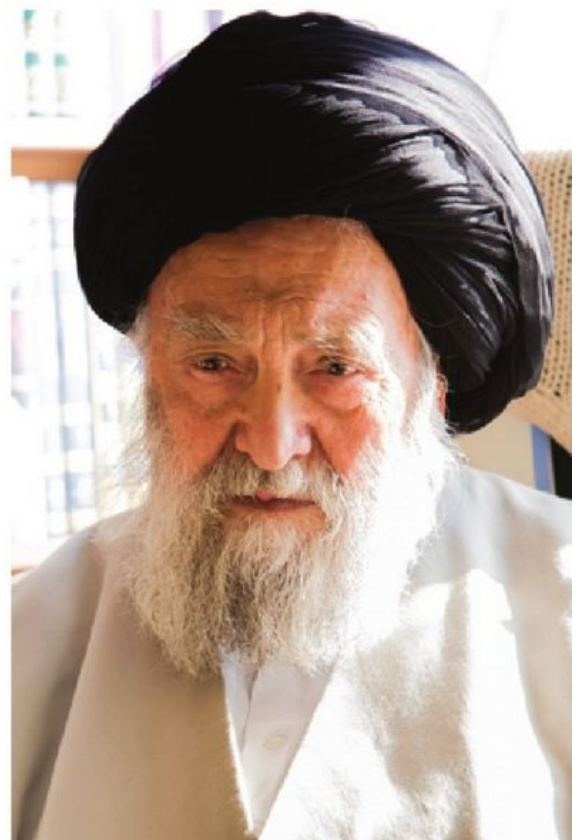
نشسته: احمد قوام و شیخ حسین خادمی

ص: ۸۳۲





از راست دکتر علی کرباسی زاده ، حجت الاسلام دکتر عبدالحسین خسروپناه، آیت الله مستجابی، سعید محمدی



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ ه. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفا ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و ...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

